بازدید شد
۱۳۸۲

۲۸

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۹۸۲۹ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه رسائل قصرانی
مؤلف داود الحسنی
موضوع
شماره قفسه ۶۴۰۷
شماره ثبت کتاب
۸۶۲۷۷

۶۴۰۷

خطی - فهرست شده
۶۴۰۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۲۸۰

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۹۸۴۹ ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه رسائل قصرانی
مؤلف داود الحسنی
موضوع
شماره قفسه ۶۴۰۷

شماره ثبت کتاب
۸۶۲۷۷

۶۴۰۷

مجلس شورای ملی
کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

بعد اثبات مقدمه می باید که اهل خلاف گفته اند در وقت نظر در مسئلها پس گمان کرده اند بطلمیوس بعضی ... تا ... سائل ...

که سوال کرده شده چه حکم کرده باشد و چه کرده باشد و گفته است هرکس که ... باشد ... بر اجتماع ساعات ... کرده اند

که مسئلها ... قصد از برای سوال در زمان است گفته اند مختلف ... ادله مسئول ... اختلاف مسئلها در اوقات و گفته اند

اهل ... و اکثر که چنانچه یافتیم ما آن را در این قول اهل ... است اختلاف کرده اند علما در بقای ... مسئله

پس گمان کرده است بطلمیوس که بقای دلالت ... دور ... است ... گمان کرده اند ... که بقای دلالت مسئله تا وقتی است که

مسئله دیگر ... تعیین ... گفته است و پس بقای مسئله ... بودن کوکبی باشد که ... طالع ... گفته اند

و اما که بقای دلالت مسئله تا ... مسئله است بر ... که ... آن ... آن است که

بقای مسئله تا زوال آن ... که از آن سوال کرده شده ... ما بعد ... آن ... از آن اگر سوال از امری ... باشد

یا سوال از امری باشد که ... بقای دلالت ... و آن امر باشد ... مسئلها ... در نظر

می کنند ... از ... اول از طالع ... کرده اند ... تا ... تا ... آنکه

و عادت ... و ... خوب ... که سوال کنند آن ... است ... آنچه ... سوال کنند

یا سوال کنند بطور امتحان یا از راه ... سوم آنکه سوال ... باشد پس ... که ... آفتاب ... کوکبی

با آن ارتفاع ... از ... شده ... طالع شود

بلکه

بجهت کم زیاد شدن حسب ... آن ... زیاده و چهارم اگر مساوی باشد قوت ... شاهد ... در مسئله

پس اگر ... اکثر ... از جهت این عیوب ... که در این مسئله بدلیل حکم ... خواهد آمد باذن خدا تعالی

بدانکه ... در مسئلها ... از ... و ... او بود یا از آنچه ... او ... باشد

صاحب طالع است ... ساقط باشد از طالع پس اگر ساقط باشد از طالع و ناظر باشد قمر بطالع پس بگردان

آن را دلیل ... و اگر ... باشد قمر ... باشد مر آن را اتصال و انصراف پس ... قمر دلیل ... باشد

و متصل ... دلیل ... مسئول عنه پس اگر ... باشد از برای قمر اتصال و انصراف پس بگردان صاحب طالع را

دلیل مسئول عنه پس اگر ... باشد از برای قمر اتصال و انصراف پس بگردان صاحب طالع را دلیل مسئول عنه

اگر ناظر ... پس بگردان صاحب ... قمر را دلیل مسئول عنه پس اگر ساقط باشد قمر ... صاحب طالع

و نباشد مر آن را با این نه اتصال و نه انصراف پس قمر ... دلیل ... در صاحب خانه آن دلیل مسئول عنه و اگر قمر

در این وقت در خانه ... باشد ... قمر دلیل ... صاحب ... دلیل مسئول عنه باشد و اگر قمر ... باشد

و نباشد ... اتصال و انصراف پس قمر دلیل سائل ... مسئول ... دلیل مسئول عنه باشد ... کوکبی ... نور

با جمع نور کند میانه صاحب طالع ... صاحب ... قمر و کوکب ... پس بگردان آن کوکب را دلیل مسئول عنه و قمر را

دلیل سائل و ... کوکب ... از طالع ... صاحب طالع را ... کوکب ... صاحب ... را

از برای مسئول عنه اگر ناظر باشد آن ... طالع ... را ... دلیل ... پس آن کوکبی باشد که ...

بوده ... دلالت ... که ... سوال شده ... کوکبی که ... آن را ... حاجت

و قمر ... دلالت کننده بر حاجت ... سوال ... کوکبی که ... با طالع ... و

... بر ... و زهره بر زنان ... از برای کوکبی ... مذکور شده ... پس اعتقاد کن ...

دو دلالت بر حجت باذن الله تعالی ... اما دلیل عاقبت امری که از آن سوال شده پس آن صاحب خانه قمر بود یا اگر قمر در

اوتاد یا مایل الاوتاد بود و ناظر بود بطالع پس اگر قمر ساقط باشد پس برج چهارم و صاحبش دلیل عاقبت

باشند و وتد طالع دلیل ابتدای امر بود و شهادت کوکبی نیز از کوکب متصل بقمر از برای عاقبت امور

و هرگاه قمر را اتصالی باشد و هم چنین خط اثنی عشریه قمر دلیل بود بر عاقبت امور که قمر دلیل بر اوایل آنها باشد

و هم چنین از برای تربیت که بگردانند درجه قمر را طالع و نظر کنی که کجا بود درجه جزو الاقبح این طالع پس جزو

اثنی عشریه این درجه این جزو الاقبح را ... ستدلال کنی بران بر امر عاقبت و شهادت کوکبی از صاحب ...

از برای ابتدای عمل و تحول ... ابتدای امری که واقع شده باذن الله و اگر ... از حالت زایل باشد که بوده است

حادث شده حالتی تازه یا از مردی که عزل شده یکی از آنها و ... و دیگری و نه هم باشد پس یکی از این

در نظر پس بگردان طالع و ادله آن را چنانکه ... شده از برای حالت حادثه و طالع و ادله آن را از برای

زایله مثال این مثل از مردی که عزل شده بود از عمل و ... شده بود بجای او دیگری پس بگردانیم طالع را از برای ...

بحال و عاقبت از برای معزول از عمل و ... را از برای عمل سلطان و ... را از برای عاقبت ...

کدام آن را ... پس درست ... شده و ... اگر ... این ... یکی از آن ... طالع و ادله آن

برای ... طالع و ادله آن برای ... از برای ... الله تعالی

و اما اگر حالتی که ازان سوال کنند ... شهادت ... صاحب طالع و قمر یا صاحب طالع و صاحب ...

و ... اقوای شهادت مقبول باشد و از جمله قبول قبول باشد که کوکبی که ... قبول است ... و ...

و این وقتی باشد که قبول زاید باشد ... از قبول ... آن ... که در کتاب مدخل یاد کرده ایم و چنین قبول ...

و ... قبول ... بود و ... آن از برای قمر بود ... قبول ... از جمیع بروج پس هرگاه قمر در ...

آن باشد

آن باشد و متصل بهیچ یک نباشد ... قبول قبول ... دو قبول شرف یا خانه ... متصل شود قمر از زحل و شمس پس مریخ خواهد بود ... شهادت

از برای هر قبولی یک شهادت پس اگر شمس این ... زیاده می شود ... شهادت بران ... و اگر ...

شمس در خانه ... باشد ... مقبول خواهد بود ... شهادت ... و تفصیلش آن است که اتصال قمر بشمس یک شهادت بود

و اتصال قمر بشمس از ... ... شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که در خانه ... بود ... باشد نصف شهادت بود و اتصال

قمر بکوکب سعدی که ... بود ... قبول کند قمر را نصف شهادت بود پس اگر قبول نیز باشد یک شهادت و نیم بود و اگر ...

که قبول کند قمر را آن کوکب سعد ... در خانه ... باشد خواهد بود یک شهادت و اگر ... سعد ... در خانه قمر یا شرف

آن باشد خواهد بود یک شهادت و اگر با آن سعد ... در خانه قمر یا شرف آن باشد خواهد بود یک شهادت و اگر سعد ...

... نصف شهادت باشد و اتصال قمر ... بکوکبی ... شهادت بود و اتصال قمر ... حاجت

نصف شهادت باشد و اتصال قمر بکوکبی ... نصف شهادت بود و بودن قمر در طالع یا در وتدی دیگر نصف شهادت بود

بودن قمر در موضع ... نصف شهادت بود و بودن صاحب خانه قمر در وتدی نصف شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی نصف شهادت بود

... آن است که کوکب سعد بود ... و قول صاحب طالع یک شهادت است و قول صاحب ... نیم شهادت

اتصال یکی از آنها بدیگری یک شهادت بود پس اگر با این قبول باشد ... شهادت بود و اگر هر یک از آنها در خانه دیگری

و هر دو متصل باشند سه شهادت بود ... نیم شهادت بود و اگر ... از برای قمر بود و جمع ... نیز نیم شهادت بود

و اگر ... باشد اتصال صاحب طالع بسعد ... نیم شهادت است ... اگر سعد در خانه ... باشد یک شهادت

بود اتصال سعد ... صاحب طالع ... نصف شهادت بود پس اگر ... قبول باشد یک شهادت و نیم بود ...

صاحب طالع بکوکب ... که در خانه ... صاحب طالع بود ... باشد پس اگر ... باشد آن کوکب ... در خانه ...

باشد نصف شهادت بود اتصال صاحب طالع ... نصف شهادت ... که صاحب طالع قبول کند

آن کوکب یا آن کوکب صاحب طالع را قبول کند یک شهادت بود اتصال بعدی از جهت آنکه بعد صاحب طالع نصف شهادت بود و اتصال
صاحب الطالع بکوکب سعدی در طالع یک شهادت بود اتصال بعدی بصاحب طالع از آنکه صاحب طالع باشد یک شهادت باید بودن صاحب طالع
در بیت الحج نیم شهادت بود و بودن صاحب خانه صاحب طالع در وتدی نیم شهادت بود و در حضور طالع سعد هر کدام حاضر تر نیک شهادت بود
دلالت کند بر برادران و جهت پیران شهادت نبود و کم می شود نفع جهت ضعیف می شود هرگاه ناظر باشد صاحب خانه صاحب الاجتماع
و قوی تر ... باشد صاحب ... وقتی باشد که کجا ... ناظر باشد بدانکه دلیل کوکب مستولی بر کلیات در وقت تحویل
یا وقت مسئلی کار و در آن استیلا اعتبار قوت کوکب و شهادت داشتن در پنج حیز باشد و آن اول برج طالع بود و دوم برج
نیز و نیز سهم السعاده و مراد با استیلا در اینها از جهت ولایت این برج و صاحب شهادت آنها بودن و شرکت در استیلا بر اینها
پنجم ولایت ... پنجم جزو اجتماع که پیشتر از مسئله باشد اما در برج طالع برج نیز پس صاحب خانه را پنج ره باشد و صاحب شرف را
چهار و صاحب حد را سه و صاحب مثلثه را دو و صاحب وجه را یک و صاحب ساعت را ... اما در برج سهم السعاده یا اجتماع یا استقبال
صاحب خانه را ... و صاحب شرف را ... و صاحب حد را یک و در نزدیکی صاحب مثلثه و صورت ... لشده ... انگه ... شده
بر طالع ... بود ... که ... از برای صاحب طالع کل ... از برای صاحب خانه ... در ... شرف باشد
مثل و از برای صاحب ... و از برای صاحب مثلثه ... و هم چنین از برای هر کوکبی آنچه بوده از ... برج
ظاهر ... آن را کیفیت ... پس ... صاحب طالع را ... آن ... شرف یا حد یا مثلثه
یا صورت ... باشد پس آن باشد ... از برای ... در ... صاحب طالع در ... باشد ...
ولایت طالع آن را ... باشد پس آن دلیل باشد ... شریک باشد ... مگر آنکه کوکبی ... آن را ولایت
شرف حد و مثلثه بود ... باشد ... آن ... کوکب ... در وقتی باشد که طالع ... مثلا
نصف اول برج باشد اما ... بعد ... پس آن ... بوده ... در ... بود در ... مقدم ...

در دلالت باشد

در دلالت باشد اهرگاه مستولی باشد صاحب طالع و از دلالتها جزئی ... باشد و ساقط باشد پس صاحب سهم شهادت اقوی باشد
از آن اگر در اول برج بود اما در آخر برج پس صاحب ... از حد و شرف و مثلثه اقوی بود اما ... صورت ... ضعیف باشد
مگر آنکه در آن جمع گردد با ولایت صورت ولایت برج نیز نوبت و ... مثلث ... آنکه ... قوت می کند
در دلالت پس غلبه می کند و یقین می نماید در دلالت ... را ... ضعیف می کند دلالت را و ... بیش و قمر
... هرگاه مساوی باشند در قوت پس اگر آنرا ولایت ... نوبت بود در ولایت ... آن دلیل باشد ... باشد
که شارک باشند کوکب در ولایت از جهت ... آنها در قوت و شهادت پس نظر کن در آن وقت پس اگر قمر ... باشد
یکی از انها و باشد قمر در طالع یا در خانه ... کوکب ... دلیل باشد و هم چنین اگر آن کوکب صاحب حد ... نوبت
باشد یا صاحب سهم السعاده پس آن را قوت بود و قوی تر وقتی باشد که متصل بود با آن قمر از طالع و سهم السعاده
اقوی باشد و صاحب حد سهم السعاده که ناظر باشد غالب باشد در دلالت ... پس ... آنکه ذکر ... شد
به تمامی و ... آن را ... دلیل ... آن را ... کثرت ... جوان ...
اختیار کرده آن را برای دلالت ... باشد که ... نظر کن ... کوکب صاحب ... در کل
لازم انها اگر ... باشد ... کوکب ... از جهت دلالتش برابر ... کوکب ... باشد
انتها ... شهادت ... در ... شده ... جمع کواکب ... باشد ... از ادوار ...
... رفتار ... و ... اول مثلثه بود ... قریب ...
... هرگاه ... باشد از ... جهات ... دلالت باشد ... دیگر
از سهم السعاده ... هرگاه ... باشد ... را ... در این ...
دلالت آن در مراتب ... بیشتر باشد ... باشد بقوت ... استیلا ... بدانکه در این مقام چند نکته است

از ... ان ... طالع ... ...

کو اوج آن لائق است   پس واضح است که دلیل مسئله و دلیل سائل و مسئول عنه و حاجت که سابق ذکر رفته و آن چنان است که مراد از دلیل

بر سائل آن کوکب است که دلالت کند بر حال سائل از آن جهت که طالب حاجتی است از برای فهم یا طالب است کیفیت حال خود را بتنهائی

یا از جهت جزئی که متعلق است به او و غیر او است و دلیل مسئول عنه آن کوکبی باشد که دلیل کرده آن را بر حال آن چیز که سوال از جهت چنان که

سائل وارد است واقع شود و دلیل بر حاجت آن کوکبی باشد که دال باشد بر جزئی از جهت آن سوال آن شده اما دلیل سائل را

از آن کوکبی است که در صورت زائچه دلالت آن ظاهر تر باشد از دلالت سایر کواکب بر جزئی و این کاهی با اراده است از زائچه سائل

محمد و مقاصد او دلیل بر سائل و کاهی مختلف نفس است کنند که منظور بر سائل و مسئول عنه و بر حاجت کوکبی باشد که بهره وی بیشتر باشد

در این خانه و کوکبی بر طالع حاجت باشد و سهم دال بر حاجت و صاحب آن و دلیل بر طالب حاجت کوکبی را که بهره وی اکثر باشد

از بنا بر کواکب در هیلاج است بحکم آنکه ش قمر و طالع و سهم السعادة و جزء اجتماع یا استقبال که در آن باشد حاجت بدانکه کواکب

جاری که متعلق آن دلیل باشد و آن کوکب را که مستولی باشد بر منفعت حاجت و غالب باشد از جهت بیان شهادت و در زائچه

ظاهر می شود که بنای دلیل بر مستولی بر زائچه یا طالع یا موضع حاجت مقتضی باشد چه گاه بود که دلیل افتد شود و بعضی کواکب

کوکب صاحب حاجت باشد مثلا سوال کرد شخصی که امر او چه خواهد شد پس اگر دلیل را از مستولی بر طالع که قوی باشد در شرف

یا در خانه خود بود افتد کی خلاف آن که کوکب که در چهارم یا ششم بود یا کوکبی که در تحت الشعاع باشد او سابا باشد بدلالت حال کند

سوال که کسی از حال خود پرسید دیدیم در آن روز یا دیده و شمار طالع حمل و شمس در بیت المال واقع شده بود پس نظر

کردیم در شکل مال و آن چهار کوکب بود صحیح و هر یک از یا د منظور آن بعد از آن نظر کردیم بر شمس و حالات او دیدیم که مناسبت

با شکل مال از جمله حالات آن بود که مریخ در نور کوکب و قوت و تقویم بعید میرسید پس دلالت کرد که سائل را مال بود با مره

و نفع دهد و امثال غیر فوراً و این بسبب آن بود که از منسوبات خانه پنجم باشد که در وی بود و در آن کو بدل شمس مریخ بی نوبی گفتیم

پسر قیمت با غضب یا بند مالش بر طرف شود و او از حال قمر ملکیم که مریخ در مال مثل شود مبعث کوزان داد که مریخ را که

کوکب دلالت

کوکب بار است دیگر از سعادت دلالت کرد بر صلاح حال روزیه و منه آن ان شاء الله تعالی   بدانکه هر گاه باشد که اتصال دلیل کوکبی

بخش سبب تغیر در دلالت ذاتیه آن کوکب شود بحکم قطع و رابح کنند و بعد از شمس نیابت و استحکام کند آن را و از این

جهت که دلالت که دلیل استخراج می شود از صاحب طالع و کوکب قابل تدبیر آن و موضعش از طالع   که صاحب بارع

که کوکب هر گاه مدلول کرد در خانه کوکبی پس صاحب خانه قوی تر باشد بدانکه در خانه آن است مثلا طالع حمل بود و مریخ در جدی خانه

زحل بود پس زحل قوی تر بود بر مریخ لیکن اگر هر یک از ایشان در خانه دیگری باشند و مساوی باشند در قدر پس آنکه قوتش در خانه بیشتر باشد

آن قوی تر بود بر مریخ پس اگر هر یک از ایشان در خانه دیگری باشند و مساوی باشند در قدر پس آنکه قوتش در خانه بیشتر باشد

آن قوی تر بود و اگر مساوی باشند در قوت پس اقرب ایشان از جهت درجه بود قوی تر بود و اگر مساوی باشند در عدد درجه پس آنکه

شرقی بود قوی تر باشد و اگر هر دو شرقی باشند پس اقرب ایشان بدرجه شمس قوی تر بود و اگر در این نیز مساوی باشند پس آنکه

بهره آن بیشتر بود آن قوی تر باشد و صاحب بهره قوی تر بود بر صاحب یک   هر گاه قرین در خانه کوکبی باشند پس قوت

از برای صاحب خانه و هر گاه کوکبی در موضع خانه قرین باشد پس قوت از برای قرین باشد مثال قوی تر بر اجتماع بود

جزو اجتماع لیلا دو درجه سنبله بر آید تا ده درجه نظر کردیم با دلو بود و عطارد صاحب خانه و شرف باهم و قمر صاحب مثلثه

و زهره صاحب حد او است غالب بر سنبله از آن روی که عطارد صاحب خانه و شرف هر دو باشد و از جهت آنکه قمر صاحب مثلثه در آن خانه

عطارد باشد همچنین زهره صاحب حد و شمس صاحب وجه است در خانه عطارد باشند و در این حالت کی قوی تر را در جمع قوت

بدانکه متوسط هر گاه در مسئله واقع باشد کوکبی قوی تر که کوکب قابل بود و همچنین اگر آنکه واقع قوی و قابل ضعیف باشد

کم قبولش کند و ورد کند قوتش را   بدانکه قمر هر گاه متصل بود بکوکبی مقارن شود یکدفعه نظر کی کم کند یا یک اولا باشد

بیفند قمر اتصال او را اول قرار دهد و اتصال دیگری را ثانی   بدانکه در اتصال یا بعدی غیر از حد کوکبی

یعنی آن او حدی که او کوکب متصل از آن باشد فاصله نبود   بدانکه کوکب مقبل نور از صاحب طالع و صاحب حاجت اگر

قابل باشد خانه یا دوازده   بود آنکه نظرش هر گاه با کوکبی باشد خاصه زهره و عطارد دلالت کند بر حال آن کوکب و قوت آن
کوکب را بگرد در معنی دلیل اگر او را که باشد متصل شمرده شود بغیر آن   بود آنکه قابل تدبیر او را ناظر باشد
بهر دو خانه بخود نظر کن که بکدام خانه نظرش اقوی باشد با اتصال با کوکبی در آن خانه واقع شود پس آن کوکب [illegible]
خانه باشد   بود آنکه صاحب ثامن یا سادس یا ثانی عشر کوکبی عدو آن باشند و بدین گونه بود صاحب طالع یا سادس
یا ثامن یا ثانی عشر خانه کوکب   بود آنکه او هر گاه سعود باشند منصرف از کوکبی حرکت کنند دلالت [illegible]
کنند بر [illegible] و قطع   آنکه هر کوکبی که وعده دهد در حال انصراف از کوکبی وفا بوعده نکند مگر در حال اتصال بطالع
یا صاحبش یا مستویا بران یا در حال [illegible] بموضعی که در آن وعده کرده   بود آنکه کوکب متصل بکوکب دیگر شود در طالع آن
سه متصل بود اول عمل کند   بود آنکه هر گاه متصل شود دلیل بکوکبی از خانه که راجع شود در آن یا محترق شود دلیل [illegible]
بود آنکه هر گاه قابل تدبیر یا دلیل یا صاحب طالع در آخر برج باشند که اراده تحویل از برج دیگر داشته باشند
که ناظر باشند بطالع پس این گونه طالع بود و بمنزله نجم ساقط باشد و دلالت بر سوی عمال او مستقبل کند
بود آنکه هر گاه نحس قابل باشند از سعد [illegible] آن خاصه اگر نظر دشمنی باشد   بود آنکه کوکب
کوکب در مواضع وحشت بیشتر باشد   بود آنکه کوکب که [illegible] باشد کوکب از جهت منسوبات [illegible] عارض شود
و از رجوع یا احتراق یا ابطاء یا قطع [illegible] بواسطه منسوبات موضع قابل تدبیر باشد   بود آنکه هر گاه
دلیل متصل شود بکوکبی [illegible] بمنزله کسی باشد که از دور [illegible] بکسی که [illegible] آن را قبول نکند [illegible]
بود آنکه دلیل هر گاه در هبوط خود باشد و متصل شود بکوکبی که آن را در موضع دلیل حظی نباشد بمنزله کسی باشد
که آن را نشناسند و او طالب باشد [illegible] رجوع آن را در این مقام مناسب داشتیم اگر چه [illegible]
[illegible] بود [illegible] در کلام [illegible] انشاء الله رجوع کردیم به ترجمه   اما دلیل خیر [illegible]
در طالع باشد و آن صاحب طالع و صاحب شرفش و صاحب مثلثه آن و صاحب حد [illegible] و صاحب وجه [illegible]
و صاحب ثانی عشریه آن و کوکبی که قریب بدرجه طالع باشد و مربوط بطالع و آن کوکب که در طالع باشد و سهم [illegible]
و آن سهم السعاده یا صاحبش باشد [illegible] و آنکه از این ادله شهادتش بیشتر بود دلیل باشد

طالع

طالع موافقش چنین گونه است که نظر کنی اول بصاحب طالع پس اگر با این دلایل خانه نیز [illegible] یا سهم السعاده
پس آن دلیل باشد پس اگر چنین نباشد و باشد صاحب شرف [illegible] که مذکور شد پس دلیل وی باشد
پس اگر آن نیز چنین نباشد پس نظر کن صاحب طالع و قمر را پس هر کدام که [illegible] باشد دلیل است
پس اگر هر دو [illegible] باشند پس اگر قوی [illegible] موضع دلیل باشد پس اگر هر دو ساقط باشند [illegible]
بعضی کواکب نورش را بطالع آن دلیل باشد پس اگر هیچ یک از کواکب [illegible] نور را [illegible] بطالع پس اگر [illegible]
متصل شود بصاحب خانه [illegible] آن دلیل است اگر هیچ یک از آن [illegible] اتصال بصاحب خانه [illegible] داشته باشند آن کوکب
جامع نور آن دو باشد دلیل است هر گاه [illegible] دلیل [illegible] نظر کن که کدام کوکب متصل است [illegible]
از کواکب و ارباب خانهای [illegible] قابل تدبیر [illegible]
و دلیل [illegible] از [illegible] فلک [illegible] سهم خیر و آن چنان است که [illegible] ساعت
[illegible] برج [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] طالع [illegible] گذشته از روز [illegible] آن را
از [illegible] پس [illegible] آن برج [illegible]
اول برای خیر [illegible] اتصال [illegible]   [illegible]
طالع از تحت [illegible] طالع [illegible] و سهم السعاده
آن را [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تیسیر [illegible]
یا صاحب [illegible]
[illegible] سهم السعاده را
که در [illegible] از طالع واقع [illegible] السعادت
[illegible] از طالع [illegible]

طالع است که باشد سهم السعاده مراقب تا دلیل از آنچه دلالت کند دعا در موضع خویش و نظر کن ارباب حدود و لها
پس محافظت کن اینها را چه اگر اینها را ولایت حقا و عزیزی باشد اصلح باشد از برای دلالتش
خاصه هرگاه جمع شود دلیل را با آنچه گفته شد ولایت بیت و حد و وجه پس آن او بیشتر باشد و اطلع
و اگر باشد برای او دلیل ولایت در درجه طالع که نامیده می شود خط طالع که آن هر درجه و نیم برای
هر برجی باشد و ابتدا می شود از برج طالع پس این درست تر باشد و هم چنین ارباب دورهای آنچنان
که قرار داده شود از برای هر درجه برجی و ابتدا می شود از طالع و پس برجی که بعد از طالع است
تا آنکه منقضی شود دوازده درجه پس اعتماد کن قسمت را بدین که نه اینکه تا تمام شود سی درجه برجی
درجه طالع از قسمت مرتبه این درجه از موضع طالع و طلع برج آنچنانکه منتهی شود تا آن قسمت دلالت آنچه
بر غیر و از برای هر درجه از برجی ملاقی باشد بر آنکه دلالت کند طلع برج طالع این مرتبه و مکرر کن
آن است که صاحب درجه دلیل باشد بر نهایت جهات چه این تحقق نکند خاصه هرگاه ناظر باشد بطالع
و موافقت نکند آن را صاحب خانه بیرون در دلالت پس اگر چنین باشد پس حکم کن برای آن از برای
رجوع حاجت پس اگر شریک بود با آن غریبش بولایت حظوظ از جهة شرکت در دلالت و مخالف این
پس بکار آن صاحب درجه را مقدم دار از برای دیگرها قرار ده بهره شرکتی بر قدر اکثر حظها از حال اینها
باذن الله و هرگاه مشتبه شود بر تو طلب دلیل حکم کن بر درجه طالع یا بر موضع سهم یا موضع قمر از صورت طالع
و باید حکم تو در جمیع بر مواضع درجات صورت باشد چه اتفاقات که از این درجات صور تو نیه صورت باشد
خطا بسیار شود و هرگاه صاحب طالع هرگاه در درجه طالع باشد او سابق بود بدلالت از بابت و اولی است
آن است که بیابد تا شود در دلالتش از صاحب خانه و صاحب حدود و صاحب مثلثه و صاحب شرف و صاحب خانه‌ای
بیرون در جانب اضعف که عرض دلیل حیثی بر آن موضع باشد و هرگاه دلیل در خانه قوی یا مثلثه یا شرف
یا درجه قوی باشد پس آن در دلالت قوی باشد و هرگاه کوکبی که مستولی باشد از ادله نظاره
بر برج شمس و طالع و خطوط الثانی بر برج تسییر دوره شمس بر برج قمر و سهم السعاده یا حدای آن او و هم از حظوظ

برج امها

برج امهات پس آن ادله باشد بدلالت و کثرت و هم چنین حفظ کن مکتی رب آسنه را چه آن اقوی ادله و هم اوراد سلطنت
و ولایت باشد و هم چنین صاحب فضل برا و را قوت باشد در فضل خود پس هرگاه دلیل از بعض ادله عالم باشد و ناظر باشد
بموضعی که ولایت و اراده دارد یا در آن باشد یا ناظر باشد به سوی صاحبان خانه یا حد پس حکم به بزرگی و عظم آن
امری که دلالت می کند بر آن و نهایت دلالتش چه خبر باشد و هم چنین کثرت است که بلاحظه کن مواضع کوکب و درجات انظار
در وقت تحویل سال عالم چه این موضع موضع دلالت باشد از برای هم مسئلها و حاجتها هرگاه دلیل در آنجا باشد و هم چنین
مواضع سعود در تحویل مولد دلالت خیرات و در بعض حاجتها و مسئلها بر کوکب طالع آنها و نظر کن ارباب حدود لیکن
ادله و وارده خانه چه این از صفحه از طالع و کاشف نفس طالع بر حسن و قبول تدبیر ... موضع و مدبر شد دلیل ... داد
بر حاجتی که جهت حکم کنی بر آن و نظر کن همیشه بر عشر و استقامت چه بر اوج دلالت کند بر خطا در حاجت
که از آن سوال شده و بر آن که آن حاجت امری باشد **معرفت دانستن خبر از جمیع جهات** اختلاف اقوال اهل احکام
و اتفاق در آن است که اوضاع امور از برای خبر آن بود که صاحبش بگوید یا بشنود اخبار آن که باشد و کسی که دارد
خواهد بیان که خبر را استدلال سوال و بر خبر نظر شود چه اسباب حکم بر اندازه حیثیت اتفاق ادله باشد
و خبر را خبر بگوید که صاحبش اخبار کند آن از پیش از سوال و مسئله بر اندازه خاطر قلیل و اقوال و دلیلهای خبر
آن است که دلیل اول و اقوی صاحب طالع و کوکب قابل تدبیر آن باشد چه خبر در آن وقت بیشتر ثابت موضع صاحب طالع
از فلک باشد یا موضع قابل تدبیر آن باشد که خبر احتیاج شود از نفس درجه طالع و باید که تو نظر کنی که در آن
طالع چه کوکب متصل است پس خبر از موضع آن کوکب باشد بالنسبه بطالع و هرگاه در کوکبی که ساقط از درجه طالع باشد
پس فعل از آن شود چه خبر بر طبع آن کوکب طبع خانه آن باشد آن خانه که ناظر باشد بآن از صورت فلک
پس نظر کن که صاحب کدام خانه است از خانه های دوازده گانه پس نسبت ده خبر را بآن خانه **قول بطلمیوس در تحقیق این**
گفته است که بطلمیوس نظر کن بکوکبی که در طالع باشد و حکم کن بر آن و اگر کوکبی در طالع نباشد نظر کن حال صاحب طالع و او
طالع را و اگر چه با آن موافق است پس خبر بر اندازه این باشد و اگر صاحب طالع در تدبیر باشد پس سوال می کند از جهتی
که در درون شهر دارد از جاها که ثابت است اگر در اول تو ... باشد پس از جهتی که جهت ندارد از اوقات حرکت

بود و از چیزی که شنیده و اگر ساقط باشد که پیش از تو باشد پس از امری باشد که گذشته یا بر طرف شده یا امری که فوت شده

و اگر مستور در ابن باشد و قمر فوق الارض باشد یا در وتد یا ماه یلی الوتد پس نظر کن از جهت صاحب خانه قمر نیز بر کوکبی که عظیم

و نظر کن جوهر صاحب طالع را هیئت کن آن چیز را پس اگر زحل باشد پس سؤال می‌کند از ویران یا تلف یا از زمین یا از

آب یا رفتن برود و یا چیزی که مانند این باشد و اگر مشتری باشد پس از مال یا سلطان یا کوتر یا کشتی زنان و اگر مریخ باشد پس از

قتال یا غوغا یا دردی یا مرضی از گرمی یا خون و اگر شمس باشد پس از ملک و سلطنت و مانند آن پس اگر زهره باشد پس از لهو و زینت

و اکل و شرب و نعمت و لذت و امور زنان و اگر عطارد پس از کتاب یا علم یا تجارت و اگر قمر باشد پس از سفری یا دریا یا از

کارهای این دو نظر کن که در چه جایست آن کوکب و در خانه کیست و کیست صاحب خانه و چگونه است با کیست و کدام کوکب با او نظر است

دیگر فور است و فوت نیست و یکایک نظرش پس سخن کوی بر آن نسق پس اگر نوعی دیگر سؤال خواهی از او هر چه خواهی یا آنکه از خیر

در کدام طبقه است پس اگر دلیل حال در طالع باشد پس بود آن را از مقدار برش یا در برجش پس اگر در اول برجش باشد

دور او بود چشم یا فوهی که آن وادی باشد پس مشغول عزم مرتفع شود از هوا و اگر در آخر برج باشد پس مشغول اعزم قدیم بود

و اگر از بود یا زیر چیزی پس بر شد و اگر حکم تو جز قمر باشد در روی و یا زنده در حق بود پس هلاک یا حکم بیرون است اگر از

خراج باشد پس چنان که بران یاد کردیم تو زحل باشد پس این جز مرتفع می‌شود و هوا باشد تا اگر وقت زمین و در نظر و چنان که

و آن چنان است که نظر کن موضع سهم الشیء از طالع پس بشمر از جوهر این خانه است از طالع پس اگر در طالع باشد پس سؤال از

نفسش یا حالش یا میلادش باشد و اگر در دوم باشد پس از مال یا مرا ثیه یا فرزندی یا فرجی یا خصومت زنان یا شرا کتی

یا وصیتی یا تزویج زنان و اگر در سوم باشد پس از برادران یا جدی یا علوم یا از زنان و آنکه شاکل این است

بود و اگر در چهارم بود پس از زمین یا شهری یا خانه یا ملکی یا گنجی یا چیز نهانی یا از چیزی که در عواقب از مقدمه بود یا از سری

و اگر در پنجم بود پس از سلطان یا آباء و اجداد یا چیزی که هلاک و ضایع شده یا گم شده یا نقل شده از مکانی یا مکانی

یا از فرزندان یا از بندگان و اگر در ششم باشد پس از دلو یا مال نقص بر سد و یا از زنی که طلاق داده یا شهری یا چیزی که

خراب کرده و از آن یا از دعوی زنان یا از نیزه مرتبه که بر سر آن و اگر در هفتم بود پس از چیزی که در جستجوی باشد

یا بندگان یا از زنان یا کارزار یا قطع اندرسه یا ملاقی یا مرضی یا نفع از جایی و اگر در هشتم بود پس از امر مرتبه یا از عطا

و یا اتفاق

یا اتصال از نهرش یا سهم خود یا مرضی که هلاک شده یا سوزی یا خصومت یا زنان و اگر در نهم باشد پس از بود تو یا میراث یا بعضی

یا کارهای که نهان شده یا از جو یا از چیزی یا کفن یا از مردگان یا خصومتی یا عداوتی و اگر در دهم باشد پس از سوزی یا تلف

یا علم نجوم یا خواب یا از مهر بانی جای مسجد و کتاب خدا یا از کرم یا از راه دور یا راه یا عقل و اگر در دهم بود پس از چیز

اشراقی و چیزی مانند آن از نو یا کرامتی یا چیزی که او را یا چیزی نو و تازه یا فرزند یا زنان و اگر در یازدهم بود پس یا از

آمد و رفت یا بزرگان و اگر در برج خدا کرد بود یا برادران و اگر در خوشی یا زنان یا سؤال می‌کند از زنان خود و یا فرزندان

که طلاق داده یا بخشش یا آزادی بنده و اگر در دوازدهم بود پس از خوف یا مرضی یا حبس در بدن و عداوت یا خصومت یا بنده

و اورغ یا چهارپایان یا از زنا و اگر سهم در بیت الدوه باشد و صاحب خانه نحس بود پس دشمنی میکند با او و دوستان نیستش

و اگر این برج ذو جسدین بود عداوت قدیم باشد و زیاده می‌شود و حقیقت آن بر دو ارجه صاحب خانه سهم

پس اگر زحل باشد پیری و اگر مشتری از گرمی باشد و اگر مریخ از راه حرب بود و اگر زهره ظاهر باشد و اگر عطارد

از دو نویسنده یا تاجر باشد و اگر شمس بزرگی یا پادشاهی باشد و اگر قمر پس از رد جست و اگر چو تفسیر از کتاب عاشر

که گفته است بطلمیوس نظر کن بصاحب طالع و صاحب ساعت و صاحب حد طالع هر یک را به ترتیب هر آنها که نیک باشند در دلالت

پس اگر در از دو طالع باشد یکی ماطر آن از نظرها یا از دهم بر نظر قوی و کیفیت اتصال پس سؤال کند از نفس خود

یا کار کردی که در آن باشد و اگر باقی یکی را در طالع و هوا ساقط پس سنجید آن حکم را که در طالع است یکی

سؤال کی کند از نفس خویش پس اگر مانند این باشد از این پس نظر کن موضع آن دوی یا از بیت دوازده که آنه

پس حکم کن بران پس اگر باقی چیز را دو از شر اسامی اسرار نظر کن از هر یک بکوکبی که بیج بود و از جهت آن چیز پس

بنت یده صفت و نعت را باین نظر کن که در آن است یا قوت ها چنین مجموع و خطا اتمس عشریه آن را پس اگر

خطاشده صفت کوکبی پس صفت کن آن را بصفت برج و طول و قصر و دراین او از صفت هر کوکبی بود که در این باشد

و اگر باقی در دهم بان طریق که ذکر شد این اند سؤال میکند از ما طراز خود یا از چیزی یا از یاران خود و اگر سؤال کند

از صفت ایشان و عدد ایشان پس نظر کن که چه کوکب در خانه دهم است یا ناظر آن از تربیع یا تثلیث پس صفت کن

ایشان را بان در ستارگان یا آنکه ما دلیت از اینها که نه بهم جمع حکم کن بران پس اگر سوال کند از معنی الفت و آشتی ایشان

:

پس نظر کن بموضع سعود و کوکبی نسبت باد و اخوان پس اگر کوکبی را نظر اقوی باشد بمعنی او در اخوان پس اگر قوی باشد
دلیلش اظهار راستی کند و در دل خلاف آن را داشته باشد و اگر کوکبی ناظر ضعیف حال باشند پس عوز دلیل
دغش ایشان اهل باشد و انکار کنند و مکر در دل پنهان برادر حسد برند و گوی در جانب سعود و عکس این قرار
فرست سعود پس اگر خواهی که بدانی که کدام از اخوان اسید باد بیشتر باشد و قوی تر بود در دلائل پس نظر کن بقمر
و بهره او در بیت الاخوان و دلیلش با سعود یا کوکبی در اتصال اول نایند قمر که کوکب بیشتر تا آن کوکب در بیت الاخوان
باشد باید پس بر خود دلالتش حکم کن در اخوان سائل پس اگر یابی در ثالث یکی از سه دلیل را ایام از اخوان را
پس سوال می کند از خواهران و برادران و مقیاس وی یابی پس اگر سوال کند از مذکر یا مسئول عنه
یا تانیثش و صفت نظر کن در مذکر بودن برج و درجش و مذکر بودن کوکبی که حال در آن است و مونث بودن وی
و حکم کن و نظر کن از برای نشان مسئول عنه بصفت کوکب پس اگر ساقط باشند دو تا از سه از بیت الاخوه
پس تر یک آن دو را نیز در صفت مسئول عنه لکن بعد از آن کوکب که ساقط بود و نظر کن بموضع قمر از دلیل اگر
در بیت الاخوه باشد پس اگر ناظر بود آن را از تربیع یا تثلیث یکی از اتصال بود پس ترک کن دلیل قمر و معنی
با دلیل دیگر اگر یابی در چهارم یکی یا تا از و دلیل را پس سوال می کند از آبا و اجداد یا از مالک یا از ملک
یا از کاری که اراده دارد با او در آن کار کرد بود یا میراث از آبا کان پس نظر کن بموضع قمر اگر سوال از میراث
باشد که سهم [illegible] متصل بود باید پس اگر متصل باشد با آن و کوکبی از قمر ساقط باشند پس [illegible] میراث رسد پس
اگر [illegible] آن را خواهد [illegible] نظر کن بجای سعود و کوکبی از بیت رابع و جمیع که آنها را با یکدیگر [illegible]
رسیدن بعضی را ببعضی و نظر کن که قمر را بدلیل یا کدام بیشتر است و حکم کن بدانکه یابی باذن الله تعالی اگر سوال کند
از حیات و موت پدر پس نظر کن بدو برج بیت الآبا و دلیلش و نظر سعود و کوکبی با آن و بشکل هشتم بیت الآبا را و کوکب
که در آن باشد و برج بیت الآبا و با که در آن [illegible] ناظر باشد حکم کن بر آن و نظر کن برج آبا و [illegible]
که موافق است با مونث و حکم کن بر [illegible] مسئول عنه یا تانیثش و اگر سوال از حال یا ضیاع باشد و بلندی مرتبه آن
نظر کن بموضع کوکبی قمر را از ثالث [illegible] و نظر کن که او دلیل باشند و آنها در رابع باشند با طالع آنها در عاشر

دکوه شنه

و سعود باشند انها با کوکب و نظر کن که کجا است قمر از انها پس بران و مواززه بحث کردی اگر سعود باشند به مرکز و بقای سلطنت سلطان
حکم کن اگر کوکبی بر عکس این پس اگر مقارن مریخ یا مقابل آن باشد و ناظر بود بعاشر یا در آن باشد یا یکی از سه دلیل
در عاشر او و مریخ ناظر با آن یا مریخ بوده یا در عاشر بود پس سلطان مسئول عنه در جنگ و دشمنی باشد و اگر سوال
از حال بود آن حرب و عداوت باشد باذن الله و اگر در خصم باشد بجزئی از این سه دلیل سوال از فرزند و یا فرزند
یا کند یا اسیری که مقصود دارد یا غیر آن اگر مختلف شود مواضع ادله ثلثه ترجیح ده مواضع انها را با موضع دلالت این
دلیل پس اگر صفت ادله او و علیه انها را خواهی پس بدان طریق که در باب اخوه دادیم حکم کن بر کواکب و برج قمر
و اگر قمر را نیز نیز بوده در مذکرات باشد از جهت تذکیر و تانیث او و از جهة برج و درجش حکم کن و اگر سوال از مید
باشد نظر کن بموضع قمر را از پنجم و مبشر که باشد در آن ادله از ثلثه و دهم یا یازدهم از انها باشد یکی باشند
ادله ثلثه از قمر و کجا است سهم السعاده از یازدهم پنجم و فردهم ناظر بقمر و سهم و این خانه از سعود و کوکبی حکم کن بر انها
بکه برادری آنها و اگر قمر و سهم السعاده و دلیل آن باشند و اگر یابی در ششم یکی از سه دلیل را پس سوال کند از مرض فهو
یا بقر از خانواده آتش و دولت نش یا از دشمنان انها یا حرمت یا دشمنان پس در سوال از مریض نظر کن
بموضع عادی را اگر کس باشد یا قمر در آن باشد یا ناظر بود از تربیع یا از اوتاد یا مخمسی از عادی بشدت حکم
بشدت مرض و طول آن اگر زحل [illegible] درجه چنین از باقی کواکب بر خود دلالتش پس نظر کن بموضع نحس مستولی و بر آن
دلالت او موضع قمر را اگر در کی باشند از بیت الطرفی و آن برج منسوب بکدام عضو باشد پس از آن عضو باشد مرض
و اگر انها باشد پس نظر کن بموضع قمر را از برج فهو که موضع مرض پس بر علامت از اعضاء در این برج باشد و در طبیعت برج
از طبع مرض آن کس و دلالتش بر کیفیات اربعه حکم کن باذن الله پس اگر خواهی بدانی که صحت یابد یا نه حکم اگر
کوکب مستولی باشد بران مریض و اگر سعود قوی باشد صحت یابد و اگر بر او نحوس گشته خلق یعنی نظر کن که مستولی
بکدام طرف باشد پس حکم بران و اگر یابی در هفتم یکی از سه دلیل را سوال کند از عروس فهو یا عروس غیر یا یار رمضی یا از عز
یا از گرگ یا از حال فهو یا از امری که دلالت کند بران و بر برج هفتم یا از غارتی و هم که در هشتم یابی یکی از سه دلیل
سوال از بیت فهو یا از میراث و اه برای فقه و اه برای [illegible] یا میراث شده اگر قمر یا فرمود تنها یا حال و اخوان

داری که مالش کم است چیزی که غایب بود از دلیل اگر زحل برسد نظر کن بسهم الموت که کجا خواهد کرد در هشتم بود سوال از
چیزی بود که در بلد خودش باشد و اگر در غیر هشتم سوال از چیزی بود که غایب شده و اگر در نهم باشد چیزی از سه دلیل را
سوال از سفر خود یا غیر یا از مسافر که در سفر فرستاده یا از عبادت و اعمال شرعی یا از خواب و رؤیا و اوان دیگر
و در دهم سوال از پادشاهی یا ملک و یا صاحب اختیاری یا کارهای که طلب کند آن را یا عملی که در آن باشد یا از معرفت آن
و اعلام کش و بزرگان خاندانش یا از چیزی که دوست دارد و آن را فرا گرفته و اگر در یازدهم بود سوال از امید و از
یا یاری کسی باشد و اگر در دوازدهم بود سوال از بلا یا محبوس یا از اعدا یا غم که خود در آن باشد یا دیگری و از
غم از دشمنی باشد یا چیزی که در تقاضای آن است و هر خانه که بالا از طالع در دیگر که مختلف شود هر اول [illegible]
تا از آنکه ظاهر شود اعتبار از آن مسئله انشاء الله تعالی **فصل [illegible]** جامع همه علما [illegible]
دلیل را [illegible] نقل می شود با آن تعالی بود پس چیز [illegible] این دو باشد و دیگر از خانه هشتم با این موضع که در آن
باشد از موت [illegible] و درجات [illegible] موت که [illegible] مقسم [illegible] شود [illegible] از برج [illegible] باشد
و [illegible] از برج و سط [illegible] پس اگر چنین بود پس اگر در [illegible] بیشتر بود آن را [illegible] و اگر در [illegible] اقل باشد
[illegible] و [illegible] درجات اگر پس اگر دلیل را با کوکبی اتصال باشد و در طالع بود در پس سوال از [illegible]
کند بوضعی که در آن باشد دلیل از موت دوازده خانه پس اگر دلیل از طالع نقل کند [illegible] در [illegible]
[illegible] باشد از چیزی که از [illegible] برسد یا از [illegible] موت [illegible] از آن خانه که دلیل [illegible]
باشد حکم کن هر کجا انتقال در آن باشد اما در صورت انتقال آن [illegible] باشد بدلیل از موضع دلیل اگر دلیل از
[illegible] باشد [illegible] از [illegible] برسد یا محبوس یا چیزی که [illegible] بود یا [illegible] که [illegible] شده و اگر در [illegible] برج بود [illegible]
باشد از سفر برسد یا نقل از جایی [illegible] و اگر صاحب [illegible] دلیل باشد و صاحب طالع در آن موضع [illegible]
که دلیل در آن باشد برسد و اگر صاحب خانه در طالع باشد و صاحب طالع در خانه باشد که [illegible] در طالع بود [illegible] از
چیزی برسد که دلیلش در طالع باشد از هر خانه که در آن باشد دلیل پس اگر صاحب [illegible] در چهارم [illegible] صاحب چهارم
در طالع پس خبر برسد از اهل خانه [illegible] و اگر صاحب طالع در چهارم و صاحب چهارم در طالع باشد از زمین [illegible] از [illegible]

بر آید

برسد و اگر دلیل متصل شود بصاحب هشتم یا در وزدهم که یا از حسین باشد از ترک یا فوته برسد و اگر دلیل مقیم و اهد [illegible]
رجعت از مسافر برسد که بیکباره باز گردد و اگر مقیم برای استقامت و اهل باشد از [illegible] برسد و اگر [illegible]
باشد [illegible] در میان [illegible] بود از تجری برسد و اگر دلیل با راس باشد در شرف [illegible] یا در عاشر از [illegible] برسد یا از
دینی و اگر در [illegible] باشد از [illegible] برسد همچنین اگر دلیل در چهارم بود و در [illegible] با ذنب در طالع بود یا قمر با دلیل
را سیر با ذنب در رابع یا رابع باشد از [illegible] برسد و در آن [illegible] که از آن برسیده باشد اگر
صاحب دوم در چهارم و صاحب چهارم در طالع باشد و اگر دلیل با قمر باشد از [illegible] و [illegible] و خصوصی برسد و
همچنین اگر قمر در طالع باشد از خصوصی یا چیزی برسد و اگر دلیل با ذنب در غیر موضع [illegible] باشد از [illegible]
پس اگر با عطارد باشد در آن صورت [illegible] برسید [illegible] شود بدین گونه [illegible] ذنب زحل باشد
و عطارد ناظر یا بر عکس [illegible] چنین باشد اگر دلیل [illegible] شعاع خارج و متصل [illegible] باشد یا [illegible]
با زحل بود و اگر دلیل با زهره بود و مریخ ناظر بر دلیل یا بر عکس پس از [illegible] زنان برسد و اگر دلیل با مریخ باشد
در طالع و [illegible] باشد از [illegible] برسد و اگر برج آتشی بود از [illegible] و [illegible] طالع از خانهای عطارد بود [illegible]
[illegible] عطارد ناظر بر آن باشد یا اوله در خانهای عطارد باشند و عطارد متصل یا ناظر با آنها باشند از کتب
و نامه برسد و [illegible] در جمع کواکب [illegible] هر گاه طالع و سایر [illegible] از منسوبات آنها باشد و اگر دلیل در
چهارم بود از [illegible] برسد [illegible] چهارم و دلیل [illegible] باشد [illegible] حسن [illegible] هر گاه دلیل با
زحل باشد و مریخ متصل [illegible] یا از [illegible] از [illegible] برسد و اگر قمر [illegible] عطارد بود در عقرب [illegible] از [illegible]
[illegible] همچنین اگر زحل با عطارد بود در طالع و مریخ در رابع [illegible] باشد اگر قمر در طالع بود
و زحل در عاشر و عطارد در رابع و اگر قمر و مریخ و عطارد در اوتاد باشند [illegible] بود از [illegible]
[illegible] اگر زحل و مریخ و عطارد در رابع و قمر بر ترتیب آنها باشد از [illegible] یا قاتلی [illegible] اگر مریخ و عطارد در
اوتاد باشند در یکدیگر [illegible] از [illegible] برسد **فصل [illegible] بقول ابو معشر در بیان ده خانه و درجات جمیع**
[illegible] طالع [illegible] اگر [illegible] طالع [illegible] درجات [illegible]

دلیل باشد از ... جهات ... واسطه ... بر ... حظوظ مطلوب و ... ایراد می‌شود از برای ... درجات ... که ... ملک

می‌شود کو ... درجات بروج ... باشد ... در احکام آن درجات هر کوکب دلیل ... و درجات ...

و ... از ... باشد دلالت کند ... اگر ... کند

از امر فاسدی که در آن ... باشد ... چون ... شم

... آن مواضع ناخوش و ... که از

حکم درجات ... آن ... در آن ... از

از موضع کوکبی که ... است و ...

ملک ... و ... آنها

خانه آن کوکبی که ... باشد با ... موضع

... کوکبی ... اول ... اگر ...

ملک مقابل است ... کوکب ... یا ... از آنجا

باشد یا ... چه ... باشد ... در

یا ... از آن ... دلالت کند ...

... از ... سعادت ...

آن را در حکم ... دلالت

ا	از ملک جنگ کننده و دشمن برسد	[illegible]	از ... کشتیها در ... برسد
ب	از زنی بزرگ ... شوهر کند	[illegible]	از فرزند یا زن ...
ج	از ظلم ملک و حبس ...	[illegible]	از بیمار یا اسیر
د	از بد ذاتی یا کنیزی برسد	[illegible]	از مال مردگان یا بنده
ه	از پادشاه بزرگ و چارپایان و امر بزرگان برسد	[illegible]	از امر خدا یا امر ایشان ...
و	از ... و بزرگان و خبری برسد	[illegible]	از احوال زن و مردان ...
ز	از جوهر ...	[illegible]	از ...
ح	از ترویج	[illegible]	از ... سلطنت ...
ط	از خرید و فروخت و تجارت	[illegible]	از بندگان ...
ی	از خارجی ... باشد	[illegible]	از سفر و نقل ...
یا	از ... مسافر ...	[illegible]	از ...
یب	از خوبی کنیز	[illegible]	از ... مال ضایع ...
یج	از دوستی و امیدواری	[illegible]	از ملوک و سلطنت ...
ید	از بیمار	[illegible]	از ... سوال
یه	از غلام ...	[illegible]	از ... ملوک ...

... و دلیل ... دلالت ... در ... طالع

اگر ... دلیل ... از طالع

... سعادت ... باشد از ... و دلالت مشتری در طالع

... باشد مشتری ... باشد ... باشد

... از طالع ... مشتری است از ... باشد ...

و الزق

و اگر مشتری دلیل ... در ... زحل باشد از ... برسد ... اگر طالع برج ... باشد ... طالع برج

بود و آن خانه مشتری ... در طالع ... برسد ...

و دلالت زهره در طالع و اگر ... در طالع ... درجات طالع ... باشد از امور ... برسد و اگر زحل

در دلالت ... باشد و اگر ... باشد در دلالت ... مریخ ... آن باشد از ... برسد

... مریخ باشد ... از امور ... برسد ... اگر ... طالع ...

باشد ... اگر ... مریخ ... باشد از ... برسد و اگر با زحل باشد

... دلالت کند ... اگر ... باشد ... سهم السعاده ...

... شده ... برسد اگر برج ثابت بود و اگر منقلب باشد ... برسد و اگر ...

کوکبی باشد ضعیف ... باشد ... دلیل ... باشد ... دلالت

کوکب ... ضعیف ... دلیل را و دلالت زهره در طالع و اگر دلیل ...

بود و از ... طالع باشد ... کوکبی ... سهم السعاده بود ... برسد اگر سهم السعاده ...

یا ... باشد و اگر در نهم یا دهم یا یازدهم باشد از ... یا امر الهی یا ملوک یا ... برسد و اگر ...

... از ... در یازدهم ... برسد و اگر با زهره ...

... از جانب زنان برسد ... از ... که ...

... باشد ... اگر زهره در خانه ...

... باشد از ... برسد و اگر زهره ... مریخ ... در ششم یا ... باشد از ... برسد ...

... باشد ... اگر ... باشد یا آزاد شده باشد

و اگر کوکبی قوی باشد ... برسد ... و دلالت قمر در طالع

اگر قمر دلیل ... طالع باشد ... صاحب خانه ... از رسیدن سلطنت ... برسد ... سهم السعاده

یا ... از ... است ... برسد ... در ... آن ...

با رهزنی و قتل برسد و قوی تر آنکه در خانه نحس بود و اگر کای مریخ زحل بود از بزرگی فجور مادرش یا از حبس و غم و اندیشه برسد و اگر قمر
در طالع بین زحل و مریخ باشد از [illegible] برسد که شیاطین او را گرفته باشند و عقلش تباه شده دلالات شمس در طالع
اگر شمس دلیل بود به تنها یا قوی در درجات وتد طالع از ملک برسد و اگر [illegible] مشتری [illegible] قوی باشد و اگر در خانه
زحل بود از شیوخ و پیرزنان و ترس و غریب برسد و اگر [illegible] زحل بود و زحل شریک شمس باشد و دلالات در نهم باشد
با مشتری از امور [illegible] برسد و اگر صاحب عطارد بود در سیم از [illegible] و ارباب علوم [illegible] برسد
دلالات مریخ در طالع و اگر دلیل مریخ بود در درجات طالع قوی و مستولی باشد و [illegible] زحل از [illegible] برسد و اگر زحل
در [illegible] بود [illegible] ایشان [illegible] بکند در عقب زحل از جنگ و خون ریختن و امر سلطان
و لشکریان یا ترس از ایشان و اگر با مریخ بود زهره در طالع بود مقدم بر آن از زنان برسد و اگر [illegible] باشد از
مریخ از زنان برسد که صاحب او باشد و او را طلب کند عطارد در طالع و اگر دلیل عطارد بود در طالع و در [illegible]
از علم و کتابت و رسیدن با آن برسد و اگر با آن زحل باشد مسائل با شبهه و تشویش سؤال کند [illegible] باشد
و اگر عطارد [illegible] مشتری بود و ناظر با آن از جهتی برسد که برسد او از جانب ملوک [illegible] عبادت کننده [illegible]
و ارباب تاویل علوم اگر قوی بود و اگر زحل با مشتری بود در سابع و عطارد در خانه [illegible] باشد و [illegible]
دیگر از جانب پدران و اجداد برسد دلالات حظ و نظر کن دلیل را که در کدام حظ باشد از دوازده [illegible] طالع
و این حظ در کدام برج بود از دوازده خانه چه نسبت دارد با طالع پس [illegible] از جوهر کوکب [illegible]
که در آن باشد حظ [illegible] برج [illegible] پس اگر [illegible] باشد در یکی [illegible] دلیل [illegible] بود [illegible]
کوکب [illegible] باشد از کوکبی [illegible] و ملک عظیم برسد دلالات [illegible]
اگر شمس دلیل [illegible] باشد [illegible] از مال برسد و از جانب پدران یا ملوک یا از طلب [illegible] برسد
و اگر با شمس [illegible] مریخ بود از مخاصمه در وجه [illegible] برسد یا [illegible] زهره [illegible]
غلامان برسد و اگر زحل [illegible] برادران [illegible] برسد و اگر با شمس [illegible]
[illegible] مخاصمه با زنان برسد و اگر [illegible] از جنگ [illegible] برسد

بی از

پسر اگر قمر متصل یا منصرف از مریخ بود از ضربت [illegible] آن و نظر کن شمس دلیل را که در خانه کدام کوکب است و در کدام وجه
باشد طبع آن برج [illegible] بر آن دلالات زهره در طالع و اگر زهره دلیل در طالع باشد به تنها و مستقیم بود در خانه
خود از زنان برسد که [illegible] بسبب زنان و فرح و چشم روشنی از جانب آنها و اگر عطارد با آن باشد مقدم
روی از زنان برسد که بنویسند آن را زنان و اگر در عقب زهره بود از [illegible] قسم نامه [illegible] یا عطا
یا بچه چیزی در آن باشد [illegible] که زهره راجع بود و اگر با آنها مریخ بود از جنگ و غوغای شدیدی از جهت زنان
برسد که [illegible] بر طرف [illegible] شد و اگر زحل با زهره بود از [illegible] که در آن [illegible] باشد و ظلمی
و شهادت [illegible] برسد و اگر در آن جا قمر ناقص النور باشد از زنی برسد که طلقه کرده آن را سبب
تزویج زن دیگر و اگر [illegible] باشد از جنس [illegible] که پنهان شده اند برسد و اگر [illegible]
[illegible] یا زهره باشد از تزویج زنی برسد و اگر با زهره عطارد بود از این موضع باشد یا [illegible] در پنجم باشد از فرزند
برسد و اگر در آن [illegible] سهم [illegible] بود و صاحبش در عاشر یا یازدهم از فرزند و مال یا سلطنتی که [illegible] را
دارد برسد [illegible] برج [illegible] سیر شان [illegible] را از [illegible]
[illegible] برج [illegible] بودن آنها [illegible] عطارد در طالع
و اگر عطارد دلیل در طالع باشد به تنهایی از نامه برسد که برسد با آن از جهت نویسندگان یا [illegible] و اگر با او مشتری باشد
در [illegible] از تجارت یا [illegible] برسد و اگر [illegible] نفع در آن باشد و اگر در برج منقلب [illegible] تجارت
برسد و اگر [illegible] از [illegible] برسد و اگر عطارد در این جا با زحل باشد از [illegible] برسد
و اگر [illegible] در طالع بود و ناظر بر [illegible] عداوت با مریخ یا عطارد [illegible] زحل از [illegible]
[illegible] زنان یا [illegible] در خانه [illegible] که با عطارد [illegible] باشد
از [illegible] یا ملوک یا [illegible] برسد و اگر با آنها مریخ باشد از جنگ
[illegible] برسد و اگر زهره در این جا با عطارد بود از زنی برسد که تزویج می کند آن را
و اگر زحل یا زنان [illegible] برسد و اگر صاحب طالع [illegible] باشد [illegible] در چهارم بود یا با [illegible]

ده و چهارم در قسم نهم باشند از درجه‌ای برج ثانیه از دفینه مال مردگان یا ملوک برسد پس حکم کن بر طبیعت برج
و اگر عطارد دلیل از حد زهره بود و غریب و صاحب طالع پس از تجارت و ادبی بار بزرگان برسد و اگر در حد زحل
از خزائن مریخ از دزدی یا صید باشد تا آن ذی برسد و اگر در حد مشتری بود از سبب تجارت برسد و اگر در حد مریخ
بود ناظر با آن از برج ششم از مال مردگان و راه زنند و غنیمت برسد پس اگر عطارد صاحب طالع بود و محبوس از
کاری برسد که در آن ایستاده از نویسندگان یا تجارت که مگویند غلامی شود و اگر با آن مشتری بود و صاحب طالع باشد
و باشند در قسم نهم از ادبات برج یا تنها از امر خدا و عبادت برسد و اگر آن وقت مریخ در ششم و زحل در نهم باشد
از فساد آن یا تیغ زنی برسد و اگر مریخ در آن وقت در ادبات قسمت سوم باشد از قطع طریق یا و زحل در آن
باشد از عبادت شیاطین یا جزی از امور آنها برسد پس اگر ذنب در آن وقت در آنجا باشد یا عطارد در قسمت سوم
از آنکه مریخ از راه و دستبرد برسد و اگر با آنها مریخ باشد و قمر ناظر باشد از دوا از رطب برسد و اگر با آنها زحل
از دوا و فاقه و اگر مستغنی شود پس حکم کن بر قوت طبیعت برج و آنچه طلوع می‌کند از آنها از موجود و اگر شمس و اگر
زحل در قوس با عطارد دلیل باشد از حرامی ملوک برسد پس اگر در حد مریخ باشد از قتال برسد خاصه اگر ناظر
باشد [illegible] و اگر با ذنب باشد و مشتری آنجا باشد از امر یا محبوس برسد قمر در دهم و اگر قمر دلیل او در جانب
دهم باشد [illegible] با شوق آتش باشد از جزی بلند مرتبه برسد و از نیکو و تجارت [illegible] فتح می‌کند اگر
این جا باشد مشتری و سهم السعاده باشند و در برج آتشی باشد دلالت زحل در دهم و اگر زحل دلیل او در حد [illegible] باشد
از مال مردگان و وصیت برسد پس اگر در حد مشتری بود از مال اهل یا مال سلطان یا از جانب [illegible] که یا
یا دیر رسد پس اگر زحل در حد [illegible] باشد و با آن مریخ از [illegible] برسد که [illegible] شده [illegible] و خصوصی [illegible] مردگان
اگر در حد کوکبی باشد [illegible] کوکب طالع بود در این سوال از جانب [illegible] کار [illegible] کند و اگر این کوکب [illegible]
و اگر در نحس بود از جانب [illegible] برسد و حکم کن [illegible] و اگر زحل در این موضع [illegible] برسد که [illegible]
دفینه [illegible] از [illegible] که [illegible] اگر ناظر باشد عطارد ولی [illegible] و اگر [illegible] اگر مشتری با برج [illegible] باشد
پس [illegible] از [illegible] اند پس اگر زحل در این جا در حد عطارد باشد و عطارد و صاحب [illegible] در طالع باشند

از ناظر برسد

از ناظر برسد که آنرا [illegible] از جهت [illegible] یا اموات پس اگر زحل در حد مریخ [illegible] باشد بر طریق اول از کتابی برسد
که در آن [illegible] از سحر و عمل شیاطین و اگر زحل در آن جا که زهره [illegible] و صاحب سهم السعاده در خانه [illegible]
و سهم با آن باشد در برج مذکر از [illegible] برسد از جهت زنان پس اگر ذنب با یکی از آنها مقارن باشد
[illegible] باشد پس اگر زحل چنین باشد و صاحب سهم السعاده در خانه چهارم و صاحب [illegible] سهم در وتدی بود از [illegible] که
دفین [illegible] یا از مال زنان که در [illegible] مال میراث شده برسد و از [illegible]
کن بر [illegible] حکم که [illegible] دلالت مشتری در دهم و اگر مشتری دلیل او در دهم از طالع باشد [illegible]
مال از جانب بزرگان و ملوک و از علما و پارسایان [illegible] برسد ثالث [illegible] در طالع [illegible] دلالت [illegible]
در آن دلالت زحل در حد [illegible] با سهم السعاده یا صاحبش در [illegible] که [illegible] سلطان بود و اگر در [illegible] باشد از [illegible]
خواهد [illegible] کند در جهان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که از بزرگ [illegible] در [illegible] از [illegible] باشد [illegible] باشد
و اگر در چهارم باشد [illegible] و اگر [illegible]
در حد زهره و زهره در حد مشتری بود و مشتری ناظر از فرزند زن [illegible] و اگر در حد مشتری بود از مال فرزند
[illegible] از جانب بزرگان خاصه اگر مشتری ناظر باشد و اگر در حد مریخ باشد از [illegible]
در [illegible] یا [illegible] یا [illegible] از جهت [illegible] و اگر [illegible] و شمس ناظر از خانه
[illegible] و اگر شمس در آن وقت صاحب [illegible] باشد از [illegible] از جانب ملوک یا عطارد از ایشان و اگر زحل
در حد عطارد بود از [illegible] مردگان [illegible] و اگر مریخ در آن وقت ناظر بود و صاحب [illegible] باشد یا صاحب سوم
از [illegible] خاصه اگر ذنب با یکی از آنها باشد و اگر زحل [illegible] مریخ بود با آن [illegible] عطارد در برج ناظر
از [illegible] از [illegible] که [illegible] و اگر مشتری در [illegible] و شمس در سهم باشد از
[illegible] و [illegible] و از [illegible] برسد و اگر زحل [illegible] قمر باشد و قمر صاحب سهم السعاده
و صاحب [illegible] از [illegible] یا مشتری از [illegible] مردگان و اگر زحل در حد عطارد بود [illegible] از خانه شمس از

از نوع سرب طلا که اکسیر آتش رو بجهة نقص و اگر جمیع اوتاد قمر باشند و قمر در چهارم و صاحب مریخ از ماده یا خواهر بزرگ بود و اگر قمر در [illegible]

صاحب هفتم طالع زحل باشد از زنان اهل بیت کسی یا قتال فضل و حرکتی و اگر قمر با زحل بود از برادران یا راه زنان **دلالات مریخ در دوم**

در اصل دوم سیم از جهت وحشت [illegible] در حد زحل با مریخ [illegible] از دزدی در منقلب از کم شده

با چیزی غریب و در عجب از چیزی که جای آن کی باشد در حد مریخ و قمر متصل بمریخ و [illegible] صاحب ساعت یا طالع از جایی که سبب

کارها آتشین یا محبوس یا انسانی که برادر هم جنس باشد و اگر قمر با مریخ یا منصرف از آن باشد از قتال و شوغا و اگر قمر

در حد زهره بود از زنی یا تزویجی یا سلطانی و اگر در حد عطارد بود و باشد عطارد در سیم کسب درجات از نامه و وقف رسیدن

مال او از جهت از جانب کاتبی بلند مرتبه و اگر مشتری در دوم قمر و قمر در حد مشتری باشد و مشتری صاحب سهم السعاده و سهم السعاده

ناظر بطالع از سفر یا نقل از جایی بجایی پس اگر صاحب سهم در سیم قوی باشد پس حاکم بر مکان آن و اگر مشتری در دوم [illegible]

باشد از شمس در عدوی و ناظر باین از جهت سلطان و اگر باشد مشتری با مریخ و در سیم از چیزی که مزدوری [illegible]

از خانه بزرگان و ملوک **دلالات مریخ در ۳** که مریخ [illegible] در سیم در حد خود [illegible] یا بر قتال و لشکر با ضعیف [illegible]

خاصه در برج ملک و اگر در برجهای بد باشد از کشتن و راه زنی و اگر در حد زهره از امر زنان و [illegible] چیزی

[illegible] خاصه اگر با زهره بود و اگر صاحب حد در برجهای کوکبی بود یا ناظر [illegible]

مشتری [illegible] در نهم ناظر بدرجات آن از امری از اوامر الهی که [illegible] شده [illegible] و اگر زحل در [illegible]

از بیم ملوک و حبس و اگر با ایشان [illegible] عطارد بود از [illegible] کلام [illegible] و اگر با ایشان شمس بود در وقت هلاک ملوک [illegible]

در عالم و از فرزند و اگر [illegible] در خانه [illegible] شمس صاحب ساعت [illegible] سهم السعاده از آیتی از آیات [illegible]

شده یا چیزی که حادث شود یا از [illegible] و اگر این جا باشد ذنب از امری که [illegible] بر هلاک شده

و از امور [illegible] **دلالات شمس در چهارم از طالع و دلالات [illegible]** پس اگر مشتری دلیل در درجات چهارم بود و در حد زهره و صاحب سهم السعاده

[illegible] از چیزی که ارث [illegible] آن [illegible] از جانب [illegible] و اگر صاحب حد در ششم بود از [illegible] که بیمار بود

یا [illegible] یا برادر بزرگ [illegible]

بزرگان [illegible] و اگر در حد زحل از جهت [illegible] مستوری یا چیزی از امر [illegible]

و اگر او هم مشتری

و اگر او هم مشتری از امر ملوک و وقت [illegible] از جانب ایشان یا از امر فرزندی و اگر در حد مریخ و ناظر بوی از [illegible]

ملوک یا از پدرش یا از ایشان بلند مرتبه و اگر در این جا باشد با مریخ از چیزی از جانب [illegible] شریف

یا لشکر و اگر برج چهارپایان بود از چیزی از اسباب [illegible] و اگر زحل نیز آنجا باشد از شهری و اگر ذنب با آنجا باشد

از افسون و مکر و [illegible] شیاطین و اگر [illegible] از صنعت [illegible] جواهری یا طلا و اگر عطارد با شمس باشد در این جا [illegible]

ذنب از جهت شیاطین یا [illegible] **دلالات زهره در چهارم** در حد خود از [illegible] در زمین [illegible]

و طلا و جواهری و اگر شمس با آن باشد از زنان یا پدرش [illegible] و اگر مریخ با وی بود از زنی [illegible] یا از جهت زنان

و اگر مشتری از تزویج [illegible] خاصه اگر طالع [illegible] باشد و اگر از زحل از زنی [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] از زنی که [illegible] داشته و اگر در حد زحل بود [illegible] از میراث

زنان ملوک [illegible] و اگر زهره [illegible] در سیم باشد و کوکبی با او باشد از [illegible]

یا تزویجی و اگر با آن مریخ باشد از کنیزی که گرفته و اگر زهره در چهارم با قمر باشد [illegible]

و اگر مشتری در این وقت [illegible] بود و قمر متصل با آن از [illegible] شیطان و اگر در حد مشتری بود [illegible]

[illegible] یا از فرزند پس اگر ناظر باشد مشتری [illegible] از سعادت [illegible]

از زنی که مال [illegible] و اگر در حد مریخ بود [illegible] از زنان که [illegible]

[illegible] خاصه اگر صاحب [illegible] الشعاع یا با زهره بود [illegible] احتراق و اگر در حد عطارد

بود [illegible] **دلالات عطارد در چهارم** در حد خود از علمی که [illegible]

[illegible] از [illegible] شاهی [illegible]

و اگر در حد زحل [illegible] و اگر زحل [illegible] در برج چهارپایان باشد از [illegible]

چهارپایان یا [illegible] شده و اگر در برج [illegible]

نظر [illegible] باشد [illegible] و اگر در حد مشتری بود از [illegible]

از فرزند و اگر مشتری [illegible] از امر [illegible]

بدلالت اولی اگر آن جاذب باشد یا عطارد و در تحت الشعاع از مشتری و فاحشه در باب بندگان از جهت امر فرار و ملوک

دلالت قمر در چهارم اگر قمر منحوس بود نقل بخش در برج منسع از امر شیاطین مباد و کار بدی او اگر در حد سعود

مضافه انها بود از امر ربوبیت یا چون از امر دین و طاعت در شکل با قمر در دلالت بر تنعم بهم انتها ده در سال که

قمر با زحل مستقیم بود دور حد آن از تجارت در برج آبی از تجارت سعود یا دارد در برج خاکه از زمین یا ملوک و یا مواضع

و یکی کی بر این دلالت بر برج را و در ربیت در دلالت رقی باشد که صاحب خانه از آن ناظر باشد از نحوس حفظ

آن در کود در حد سعود بود یا ذنب از کجا دو یا از ملا برسد که راه زنان تاراج آورده اند و اگر قمر بود مصعب

با مریخ مستقیم باشد از نزوی که کشته شده در ابو کرد و اگر مریخ راجع بود در امری کشته شده و نیز کی ایشه بار جفظ

دلیل اگر نحاولش بیشتر بود در در حد دلیل بر نیک آن را با دلیل نظر کی با نحر افت میل از کوس دو انقلاش

بس حکم کی گوشتری یا ورسیده یا و ابو رسیده در بعد وقت آن انکام رسید دلیل باشد بجاودانه موروثات

نحس و منکر به تنوع برج و حدود و تانیث آنها پس بگوی که این خبر از جانب که باشد و اگر قمر در آنجا

با مشتری بود وقایع عجیبه از گنجها و مالهای پنهان در کرسی با آنها از قبر بیرون یا ملک که پنهان شده از یک ملاحی بود

و اگر کاری اسی مریخ با آنها باشد از جهاری که مگر محت یا بد **زحل در چهارم** از حدود مریخ و برج عجیبه از موت ایشان

و اگر ثابت از دزدی یا کم شده و اگر ناظر باشد خبر یا صاحب مع بعداوت بود از راه زنان و دزدی در ترک

د شهر اگر در حد نحو بود یا ذنب از بیها بیت وگوشه گری و عزلت و اگر با او پس از ترک کشتن از املاک بزرگ

اگر شهادت دهند او بر بلخ کو رکید و اگر در حد مشتری از زمال و املاک در رسیدن ملوک بسیار برج

در بیما خاصه اگر مشتری ناظر بود بنوعی و اگر در حد عطارد و عطارد در حد سیم بود از جهت دز صاحب زن آسیب

بر نیل اگر ناظر بود قمر از حد زحل و مریخ لیل تولد خبث و بیماری اگر شهادت دهند زهره و اگر زحل در حد زهره

و ناظر او بود در زهره صاحب داد اگر بشد از تدبیر حاکم از عجز و ملک و منکر بود و اگر دوران باشد که و اگر آن چرا

و برج مثلثه را که منسوب بگوارشت در تدبیر از ملک این **مشتری در چهارم** در حد فتوح از گنج و مال بود قوت از و ملام

و اولیا الله و اگر مریخ بادی در این جا بود و در زرع یا تفاقه و نیکو بخشش **مریخ در چهارم** اگر در حد خود در برج اول

از او قتال و لازدی در مخاصمه و اگر در حد مشتری نظر بعداوت از جهت کی که گیره و اگر از اس بادی بود و از چهار پای که بدزدی بگیرد

و اگر زحل بادی بود از زدی یا قرض یا زنا که روحیت کرده یا مرده در شهر دیگر و اگر در حد عطارد بود از نویسنده که نیکو

عطای او بر سر سر یا نیکوی و اگر شمس در این جا بادی بود از زنا بینه یا چهار پای که فوا هر بخود و اگر زهره بادی بود در آن جا

بود از کنیزکان که خواهد بخود **پنجم از طالع دلالت بر زن و دلالت بر فرزند و ایشان** و در بیت اول از برج از تزویج و اجتماع تو خواهد کرد

زهره از تزویج فرود و دین طریق بود اگر زهره شهادت دهد و در حد زهره بود و با مریخ یا مریخ در آنجا بود از تزویج

و امی و اگر زهره در خیر باشد که جمیع کواکب بدان وقت مادرا فارغ باشند از امور ربوبیت و ملوک و صلحا

از بحر یا شکو در آن جهت یا صلاح و ام باشد و اگر در حد مشتری و نظر در زهره بود در این بر طلعه و صاحب طالع را چه

طالع از حال و فرزند و اگر کوکب در تحت الشعاع از مجوسی که یا مفلس شود از ذریت ملوک و اگر در حد مریخ و در بانی

با سهم السعاده و در تحت الشعاع از حرب و قتال و نکر در تب در راه زنند و باشند اینها و اگر در این جا زحل بهم باشد

از او که بدکش یا برادران بزرگش و کوان و اگر در حد زحل و زحل در طالع از موت دواب و املاک زرع و

اگر در حد مریخ باشد و بادی بود عطارد در مریخ در اوام باشد و در حد او در ششم و متصل بود بشش یکی از ایشان و منزوی از دیگری

دلیل اگر منصرف از مریخ بود از موت برادرانش بگو یا برادر آموختن و اگر منصرف باشد از زحل از مرد یا قوا

و با سنوش و اگر بر و متصل باشد از نیوتش یا برادری در بدنش و اگر از جهت منصرف باشد از برادران بلکه

در حد آن رتبه در این بر طالعه دلالت بر برج که علو که بهم یابد و اگر قمر در این جا بشر بود در دو دیم در هم برج بود از فتح ملوک

و در برج یک ثلاثه اگر در حد برج باشد در برج اسد یا با ملک یا ثور یا عقرب و اگر شمس در آنجا یا ذنب بود در حد مریخ و فتح

و زحل از امر شیاطین در کجه حربی در آن جا باشد و اگر در حد زهره باشد و با آن باشد قمر یا باشد عطارد

یا مریخ از سنده که رکنه یا کثیر که بدزدی آمد از سنده ملک و اگر در حد عطارد بود و وی با زحل و جهاد از حد مریخ

و مریخ ناظر آنها بعقابه از قتال یا لشکری که با شمه بود ارتباط نامه از جانب بندگان ملوک یا نامه که طلع شده

در خانه ملک از جانب کوران و از با بی جنه و اگر در حد زهره بود و وی یا عطارد باشد و متصل باشد بحبه

بیکی پی آن از جانب زنان ملک و مشتری **زهره در پنجم** و اگر در در برابر بود آن ادبش از تزویج از جانب ملوک باز کاتبان

:

و اگر در عاشر بود از خانواده پیش اگر در حد کیوان باشد از غربت و اگر در پنجم بود در سه خطر از پیش از زنان و فرزند و اگر در حد
مشتری از قسطی دانه شدی دخل دیگر پس اگر ناظر قمر شد هر که آن را مشتری از شرف و نیز مال از
جانب زنان ملوک و اگر هر دو در حد مریخ باشند از جانب پدران یا شخصی که او را از [illegible] و در حد زحل از جهت
مردگان و اگر در حد مریخ بود و بادی بود و زحل در پیش روی او باشد از زنان و نکاح حرام بر آن که [illegible] کنند
از تیر که دفائن بیند و [illegible] عطارد یا زهره بهان برج و اگر در حد مریخ بود [illegible] از خانه نهم و اگر در
شمس و قمر باشد از قبت برج مذکر و مؤنث بر [illegible] که ایشان سرقت شده یا زن کشته شده
هلاک گشته و هم چنین [illegible] از خانواده پیش و اگر در وسط برج بود و بادی بود و سهم السعاده به برج [illegible] باشد از [illegible]
بشرف و جزوی از جانب ملوک و اگر زحل باشد با این قمر [illegible] از مرد بزرگ صاحب مرتبه که [illegible] سلطنت رسد
پس اگر با این زهره مشتری بود از فرزند و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با ایشان باشد از نامه یا [illegible]
و اگر زحل بود و قمر و مریخ هم چنان خانه بود از مردان بزرگان بود و اسطه ملوک یا از چهار پایان که هلاک شده و اگر [illegible]
مذکور شده و عطارد [illegible] باشد از نامه یا کتابت یا ساخته یا از کیسه [illegible] باشد و [illegible] آن و اگر از [illegible] تحت
الشعاع بود و در خانه شمس از راه زنان ملوک و اگر زهره و مریخ و مشتری باشند و قمر با زحل [illegible] باشد [illegible]
یا [illegible] که [illegible] یا منقطع شدن [illegible] و اگر زهره در عقوب بود و بادی باشد زحل و قمر در خانه زحل بود و از [illegible]
که [illegible] با اولاد خود برادر و چهار پایان [illegible] دیده اند و اگر [illegible] در عقوب باشند یا زهره
و زحل در [illegible] از [illegible] بزرگ که در [illegible] طرف [illegible] باشد سلطنت یا او را از زهره با این [illegible] باشد زهره
زهره در حد خود از جزوی که با او [illegible] یا [illegible] از مردم و اگر زهره در تحت الشعاع [illegible] بود و در خانه [illegible]
و میان [illegible] بود و [illegible] آن از [illegible] یا [illegible] از [illegible] که [illegible] و [illegible] آن [illegible]
از [illegible] مولات طالع [illegible] عطارد در پنجم در درجه [illegible] از [illegible] از [illegible]
یا [illegible] خاصه از [illegible] باشد و اگر در حد مریخ بود [illegible] از [illegible] ملوک یا [illegible] از [illegible]
و اگر در [illegible] باشد مریخ و مشتری [illegible] با [illegible] زحل [illegible] یا از [illegible] عطارد در تحت الشعاع بود و [illegible] باشد [illegible]

چون بزرگ

چون بزرگ از امر [illegible] بسیار چیزی که [illegible] و [illegible] باشند [illegible] از [illegible] مشتری یا [illegible] خانه [illegible]
از جزوی که [illegible] از [illegible] پس اگر در حد [illegible] باشد و با زهره باشد و [illegible]
که [illegible] و دیگر [illegible] اگر در خانه مریخ باشد و اگر در حد زهره بود [illegible] مریخ از جزوی که [illegible]
که خواهد [illegible] و اگر زحل باشد عطارد [illegible] باشد [illegible]
از امور [illegible] عطارد در حد [illegible] خانه زحل [illegible] در درجات اول از برج باشد
و سهم السعاده [illegible] باشد از [illegible] **قمر در پنجم** اگر از خانه [illegible]
[illegible] سهم السعاده [illegible] برج [illegible] از زنان [illegible] و اگر در حد زهره باشد و [illegible]
از [illegible] که [illegible] ایشان یا از [illegible] و اگر در حد عطارد [illegible] خانه [illegible] باشد
یا حد زهره از [illegible] و اگر عطارد [illegible] در طالع [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] در خانه شمس از [illegible] یا [illegible] پس اگر در حد مشتری [illegible]
از [illegible] ملوک یا از [illegible] و اگر در حد عطارد باشد [illegible] باشد از [illegible]
یا [illegible] و اگر [illegible] سهم السعاده و در نهم باشد [illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] طالع [illegible] یا [illegible] و اگر مریخ با قمر در پنجم باشد [illegible] شمس از [illegible]
از [illegible] **زحل در پنجم** در اول درجه پنجم در حد مریخ از [illegible] و اگر در حد مشتری [illegible] از زحل [illegible]
از [illegible] ملک [illegible] و اگر در حد زهره بود از [illegible] از [illegible]
و اگر در حد عطارد [illegible] شده باشد و اگر در حد مریخ بود و بادی باشد عطارد در خانه مشتری
از [illegible] خانواده و اولاد [illegible] و اگر تحت الشعاع بود یا مریخ در حد مشتری و قمر [illegible]
از [illegible] که [illegible] و اگر با آن [illegible] شمس از [illegible] برج خارج [illegible] تحت الشعاع باشند
و [illegible] از [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] از [illegible] که [illegible]
از [illegible] ملک [illegible] که [illegible] باشد و در خانه شمس از [illegible] ملوک [illegible]

بتوانگری و ارجمند بود و در برهان از جانبش و حصول مرادش که صحبت حال آن و در روز از فرزندی یا دختری یا ترسی یا غلطی یا رنگ و نفوذ
و در قمر از ملک مقرر یا نحو کوتاهی و رزمی یا مردمکان و در سنبله از دزدی یا گم شده و در میزان از ملک ترتیب قدر یا کم رنج
کم دری کم کرد یا ظفر یا بدیانه و در عقرب در وقت برطرف شدن و یا از روم چنین اگر این جانب باشد و در [illegible]
دلالت باقی بر درج **مشتری در هفتم** اگر در حد مریخ و خانه زحل بود از مردی بزرگ سلطنت و ظفر بسیار یابد حق قوی و اگر در حد او
و دو برش باشد از فرزندی دختر و ترویج و اگر در خانه خود و حد او باشد از خصومت شریک میانه او نکو کار و ملک ظفر یابد
و اگر در خانه قمر و حد زحل بود و قمر با زحل در ششم یا از دوازدهم از زنی [illegible] و [illegible] از مرکب یابد و اگر در دوم مشتری باشد
و حد شمس بود و در ساحت طالع با او باشد [illegible] یا جواز آنجا از هر کدام که خواهند بکشند ملوک یا دفع
کنند بر ملک عظمی از ملوک زمین و اگر کواکب [illegible] و [illegible] باشند مرز [illegible] باد ولی در ثور محدود باشد و قمر در عقرب
کم [illegible] از مردی که حال ملک است پس اگر کواکب را نحوست در برج مثلثه باشند مطلوب خود یافته باید و اگر مشتری در [illegible]
و حد مریخ باشد در اول برج [illegible] بسیار [illegible] حال ایشان و اگر در خانه مریخ و حد [illegible] باشد
از بخشش ملوک [illegible] صاحب اختیاران وی برآرد و اگر آن کوکب [illegible] با وی باشد از [illegible] **مریخ در هفتم**
اگر در برج شمس و حد زهره باشد [illegible] از سفر یا چیزی که میخواهد تلف شود پس اگر با وی مشتری [illegible]
مال ملوک [illegible] و اگر در [illegible] زهره بود از زنی [illegible] یا او [illegible]
[illegible] باشد یا نه و اگر در حد عطارد باشد و در طالع [illegible] از یار [illegible]
در [illegible] از جانب [illegible] باشند [illegible]
پس اگر با وی باشد عطارد و مریخ [illegible] که [illegible]
از [illegible] باشند [illegible]
در [illegible] و در هشتم از دزدی [illegible] شده و در نهم [illegible]
دلالت خانه ششم **از طالع و دلالت او در آن** **زحل** اگر در حد مشتری باشد و در جانب طالع بود از [illegible]
و قمر [illegible] از [illegible]

عطارد با طالع و در حد زهره باشد از مکر و جنون و شیاطین و اگر در برج قمر در تحت الشعاع باشد و در حد زحل از چیزی که
پنهان کرده باشد یا گم کرده و مراد جای آن را و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با مریخ از [illegible] و دستی
و [illegible] که باو رسیده و این بر طریق دلالت برج بود پس اگر در حد شمس باشد و در وجه قمر با مریخ در حد زحل باشد از [illegible]
از سبب برادران یا گفتگو یا خصومتی از سبب مردمکان و اگر در حد مریخ و خانه قمر بود و قمر در جدی که عطارد با او باشد
از [illegible] دکارهای [illegible] و اگر در حد مشتری باشد از [illegible] و طلب علما [illegible]
و اگر در حد مریخ بود در برج [illegible] کند و قمر در [illegible] باشد و در طالع حد زهره بود [illegible] عشق
و خوف [illegible] از زن و بر کارش و اگر [illegible] باشد و در طالع حد عطارد باشد و عطارد با زهره باشد از [illegible]
و [illegible] رسیده یا [illegible] و اگر در وجه قمر بود و قمر با عطارد و در حد زحل [illegible] از سفری یا ثقل
و [illegible] باشد و اگر در حد مریخ باشد [illegible] در حد مریخ باشد و قمر در خانه مریخ و مریخ [illegible]
از راه [illegible] و دزدی و قتال در [illegible] ملوک و لشکریان برسد **مشتری در هفتم** اگر در حد شمس باشد از [illegible]
که [illegible] برسیده یا از چیزی که بوی رسیده یا [illegible] و اگر در [illegible] مخوف
شده [illegible] رسیده یا [illegible] آتش که بوی رسیده و اگر قمر متصل باشد به مشتری از خوف [illegible]
بواسطه [illegible] که باو از [illegible] رسیده و اگر عطارد در این جا باشد از طلب قتال و [illegible] سوال [illegible]
دروغ و اگر در حد زحل باشد از اجتماع گروهی [illegible] که ایشان طلب قتال کنند یا [illegible]
یار [illegible] شکسته [illegible] ایشان [illegible] باشند و اگر در حد مریخ باشد از [illegible] و طلب [illegible]
یا [illegible] و اگر [illegible] باشد و قمر با وی باشد از بلا و ناخوشی که در [illegible] باشد [illegible] رسیده و اگر
[illegible] مشتری از مریخ [illegible] رسیده که [illegible] و اگر در [illegible] باشد از [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] مریخ باشد [illegible] متصل باشد [illegible] زحل [illegible] رسیده
که [illegible] و اگر [illegible] صاحب سهم السعادت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] رسیده یا از [illegible] و اگر در حد زهره باشد از [illegible] وقتی [illegible]

چو رسیده و اگر مشتری تحت الشعاع باشد از شخص رسیده که وی را نه زن و شوهر فسادی کنند و خواهد آنها را از هم جدا کنند یا از مردمانی
که از سلطان مختفی شده اند و اگر عطارد و در آن موضع باشد و زهره در حدود باشد یا خانه مریخ از سببی یا پرسیده
یا کلام که دیگری رسیده و اگر عطارد و در حد زحل باشد و زحل تحت الشعاع از مرض یا درش پرسیده یا از علف و … دارد و
مریخ باشد از … و جاهای ملوک پرسیده و اگر در حد مشتری و در مریخ باشد از امر عالم و وقف بر اهل علم از …
و اسراف و وقوع پرسیده **مریخ در رجیم** اگر در حد … باشد از گم شده و دزدی یا هم پرسیده یا از سوختن آتش اگر
در این موضع قمر با وی باشد از … پرسیده که بلا بوی رسیده یا از زن حامله که … شده و … از شدت …
و اگر در وجه شمس باشد از ملوک و سیرت و رفتار ایشان پرسیده و اگر در این وقت زحل با وی باشد از فرزند یا …
یا از … ملوک از … پرسیده و اگر در حد زهره باشد و عطارد در مقابل یا متصل بزهره باشد از حرام
و فسق و فجور پرسیده یا از جوانی که بهتان کرده … یا از خریدن جاریه یا تزویج … و اگر زهره با مریخ باشد
و تحت الشعاع از محبوسی که در امر زنان حبس شده و از … می نمایند و او را … می کشند و اگر عطارد با قمر باشد
و متصل بوی از سفر رسیده و … قاصد و طلب … و در … اگر قمر منحرف باشد از عطارد
از کتابی پرسیده که بوی رسیده از … باشد … پرسیده و اگر در …
که مریخ در … باشد قمر در طالع باشد و در حد مریخ و با وی زحل باشد از مال مردگان پرسیده یا در … که خواهد
مرد یا زن از … اگر قمر با وی باشد و زحل با زهره … باشد یا در حد زحل یا خانه او
از … پرسیده و اگر در وجه قمر باشد و قمر با زحل … باشند از گم شده چند … پرسیده یا از …
یا از … از سلطنت و اگر مریخ در وجه قمر باشد و قمر با شمس در … باشند از … تجارت پرسیده
یا جوی از جانب سلطان یا خدم ملوک اگر مریخ با زحل باشد در حد زحل از کلامی یا … پرسیده یا …
یا از … و اگر زحل … محترق باشد و با زهره در حد عطارد باشند از جاریه پرسیده که …
با … کرده یا … داده اند … کرده اند و اگر در حد مشتری باشد … باشد
از … پرسیده که … و اگر … در طالع باشد از …

قائم

خانه اگر مشتری در حد و باشد و اگر مریخ در حد مشتری متصل باشد و اتصال زهره را از توجه شدن … پرسیده از امور زنان
و اگر با مریخ نیز عطارد و زحل باشند از طلب حاجی پرسیده یعنی از … و او ان مردم و مانند آن و اگر چنین باشد
… محترق باشند و … پس از … پرسد که خبر رسیده یا خانه … خواهد ماند راست
و … **شمس در رجیم** اگر در … یا … باشد از مرض ملوک پرسد یا از گم شده و اگر در حد زهره باشد از
جاریه … پرسد که اراده … کرده و اگر در حد عطارد باشد از … پرسد یا تجارت و اگر در … قمر
یا … باشد از … پرسد یا از … که بر دار کشند و اگر در حد زحل باشد از …
و … پرسد و اگر در حد مشتری باشد از … پرسد یا … از مالی که پنهان کرده یا فرستاده که
که آیا سالم … و اگر در حد مریخ باشد از خصومت … پرسد و … اگر این کوکب …
… باشد در طالع باشند … سهم السعادة باشد **زهره در رجیم** اگر در … باشد
… سهم السعادة باشد از مال و تزویج پرسیده و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با مریخ باشد از نوشته …
پرسیده که در آن … مانند آن باشد و اگر در وجه قمر یا … باشد از …
… پرسد یا … که از جای … شده یا بر آمدن غایبی و اگر در حد زحل باشد از … پرسد
یا … و اگر در حد مشتری باشد و مشتری محترق باشد از مال و اولاد و تزویج پرسد
و اگر در حد مریخ باشد از … یا … پرسد … زهره متصل باشد و در این حال متصل باشد بمریخ
و عطارد … باشد از مریخ از طلب … پنهانی پرسد یا از …
و مریخ نیز … باشند از … پرسد و از … و اگر در این جا
مریخ و قمر باشند از طلب … و … پرسد و اگر این جا مریخ … باشند
از … پرسد که … و اگر در وجه شمس باشد و با وی مریخ و ذنب باشند از … پرسد
و در این جا قمر و زحل باشند از … پرسد … طالع … زهره و …
… زهره … باشد یا … باب … از طالع … دلالت … زحل

اگر در درجات متره باشد در حد خود باشد از زیان و خسرها پرسیده یا چیزی که دزد دیده اند یا امری از جانب خود و اگر
برج هوایی باشد و یا دوی عطارد باشد از کتب دینی یا چیزی از امور زنان و ملائکه و انبیاء علیهم السلام پس اگر عطارد
محترق باشد و منصرف از زحل پس از نوشته که آمده بوی او از بزرگان مردم یا از امر قدیمه و غریب رای که او را
غلطی باشد یا امر چیزی که لفظی باشد و اگر در حد مریخ باشد و مریخ بادی باشد در دو از قتال و خصومت را امراء ان
و حوزه او پرسد یا چیزی که گم شده یا نقصانی و خسرانی در امر اموات از کجا و دزد و اجساد و غزات و اگر مشتری نیز بجا
باشد از جنگ که پرسد یا دزد یا شیر یا یوز یا سگ یا چهارپایی که دزد برده و اگر زهره نیز آنجا باشد از زن یا چه
کرایی بجا رسیده از درد و جان یا از نزدیکی که در آن شر و خیانتی باشد پس کرای کواکب ارواح باشند
در حد زهره از حاجتهای متفرقه باشد از امور جوان و آنجا که لشکر و عبادت بجا آورند و اهل و احبای بید و
تاویل ان یا از قبل اثاث متفرقه یا غشیان ان و اگر در حد مشتری باشد زحل صاحب طالع باشد و مسئله از نیمه اول
باشد از چیزی که کهنه باشد پرسیده و اگر مشتری صاحب طالع باشد یا در نهم باشد از وقف و اولاد و جمع اموالش
و عرش و ناموس و اهلش پرسد و اگر در حد مشتری باشد و تحت الشعاع پس از غیبت پدرش پرسد که یک فرو خواهد آمد
و حال او چیست یا خوردنی منضم اگر در بعض حظوظ زهره یا قمر باشد و اگر زهره را شهادت باشد در حد خود یا
باشد زن پدرش باشد و اگر در حد مریخ یا زحل باشد آن زن کنیز پدرش باشد و اگر در حد قمر باشد و قمر او را باشد
یا در طالع و حد زحل باشد از گم شده یا فوت دانه یا مور و رشد ان قاعدی که بر جو یا از چیزی که در پیش قوم پنهان
کرده از جوی یا از ابریشم و اگر قمر در حد غیر زحل باشد از زن غریبی پرسد و اگر در حد زهره و زهره صاحب طالع باشد
و ناظر بطالع باشد و از سبب تزویج زنان و میراث ایشان پرسد یا دزدی از جهت زنان و اگر در این وقت قمر و زهره
در طالع باشد و صاحب حد طالع در نهم یا یلیم باشد یا در دوره شد از دهم و از ایشان از طالع باشد از سفر و نقل
و تحویل پرسد و اگر در دو شمس باشد و تحت الشعاع از جنده کشته پرسد یا و آن مرتفعی یا ادون زنش و اگر مریخ
نیز آنجا باشد و منصرف از زحل از دزدی پرسد و اگر متصل بزحل باشد از ترسد و مرضی اگر پرسد و اگر عطارد
اینجا باشد از کنیزی که فوا دیکه تهکم یا اراده دارد و سائل که او را احاطه کند پرسیده و اگر در زهره نیز تحت الشعاع

باشد

باشد و شمس منکسف باشد و قمر با ذنب از ما پرسد که اراده تحت آن شده و یا با آن مال را چه را مر ناخوش در نظر دارد
مشتری در حد اثم اگر در حد خود باشد و صاحب سهم السعاده و سهم السعاده در طالع باشد در این وقت قمر تحت الشعاع و او
از ملک و اوقاف و دیانت و دین و امانت آن پرسد و اگر قمر با مشتری باشد و صاحب طالع در طالع باشد یا با او یا با در نهم
یا در سیم از سفر پرسد یا از افسون و حکم و دوا و جنایت و شغل و حرکت از موضعی بموضعی پرسد و اگر در حد مریخ باشد
و مریخ محترق از قبل ملک در راه زینت و بیماری از جانب کشته کان پرسد و مریخ اگر در قسم چهارم از دوره تحت طالع باشد
یا در هشتم از طالع از اعمال پرسد یا از زنی که طلاق کنید آن را از جانب برادران که آن زن ناراضی شده
یا بهارات و اگر مریخ و زهره با مشتری باشد و صاحب طالع یا صاحب سهم السعاده زهره باشد از لهو و طرب انواع سازها
پرسیده یا از ذاتی زنان خاصه اگر این در عقرب یا سنبله باشد پس اگر در بیت یا در شمس باشد از بزرگان و تکاثر
و ملوک دیگر رسیدن از جهت ایشان پرسد پس اگر مشتری ابن جبا با مریخ باشد و شمس متصل باشد یا از الف دو از دو
در رسیدن عطیه ملوک پرسد و اگر در حد زهره باشد و زهره در طالع از لهو و تزویج عم زنی یا ولادت دختری
و دختر غایبی و در وقت ظلم و عدل خاصه اگر در این اوان سرطان باشد و در حد مریخ و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با مریخ از
قتال مشتری سبب تجارت و نوشته ها پرسد و اگر در بیت قمر یا در جوش باشد و قمر متصل بمشتری باشد یا نه خوابی که
از ابریشم و لباس و نسب پادشاه و امر زنان و دزد و غنیمتها پرسیده و از خصومت برادر خود و اقارب که بهران طالع چه
در صاحب حد و اگر در حد زحل باشد و زحل مقیم باشد در طالع از میراث پدرش یا عمش یا از عم آنکه دختری گم کرده باشد
پس اگر در این وقت صاحب طالع از برای مشتری باشد و کواکب در آن باشند از علماء و سلطان و تزویج بملوک پرسیده
کسی باشد که مقصود پرسد یا از تزویج برادر از جهت طلب ارباب پرسیده **مریخ در اثم** اگر در حد خود باشد و صاحب طالع
یا سهم السعاده و تحت الشعاع یا از برادر از خانه خود از کار شده در راه زنان یا فسق و فجور پرسیده پس اگر در حد خود و سهم
بانیت شمس باشد یا شمس متصل باشد او یا از قبل ملوک و امور ایشان و سلطان پرسد و در این که کشتی های لشکر ملوک
بردن خواهد آمد و امر ایشان شده و اگر شمس در این وقت زهره باشد [illegible] صاحب طالع باشد و صاحب سهم السعاده
مریخ باشد یا زهره صاحب حظ خانه برنجش باشد پرسیده از چیزی که پنهان کرده از زر و زنان یا از آنکه او را مرگی

یا مردانه کار زن را کند که دلالت کند مریخ برج لیل اگر در حد زهره باشد و زهره در وبال باشد در حد جهت طالع از مرتبه
و وقتی و تزویج برسیده یا مال زنان که بر وی داده باشد یا از امری مخفی پس اگر زهره در این وقت با عطارد باشد در سنبله
در حد عطارد از کوری برای زنی برسیده یا از جوانی در امر زنان و اگر قمر در این وقت با آنها باشد از سری برسیده
که آن از ملک بداده اند یا کجا رفته که یکی خواهد رسید و پیش چه باشد پس اگر زهره صاحب طالع باشد و در بعض از حظوظ
عطارد و عطارد از تحت الشعاع بیرون باشد و یا مریخ از کرتا خواسته برسد که خواهد او را بکوید یا او را از بر خواهد کرد
یا اراده دارد که او را فریب دهد پس اگر در این وقت مریخ در حد زهره باشد و زهره با مریخ باشد از زنان حالی برسیده
یا از زنی که او اسیر دارد در وی او را گرفته را آن مرد با آن زن ارتباطی است و اگر زحل باشد و زهره باشد پس ایشان
زن را درد وی یا بادی در رحم باشد آن را آنچه که او دارد و اگر در حد عطارد باشد و عطارد در وبال باشد از تحت الشعاع
از جهت قتال و سپاهیان و تجارت برسد و اگر عطارد در این وقت در حد مریخ باشد یا متصل به مریخ یا نظر او از
حد مریخ در حد جهت طالع و سهم السعادة باشد پس تاکیدش بیشتر باشد و دلالت اقوی باشد و اگر باشد که دلالت کند
بر مخاصمه و دشنام و اگر عطارد تحت الشعاع باشد و با مریخ و زحل ناظر باشد یا این دو کوکب به نظر عداوت پس از
مخاصمه در خصوص ارث خانه یا زمینی برسد و اگر زحل با این سه باشد و مشتری به نظر عداوت ناظر باشد یا آنها
از شوری برسد که در آن قتال واقع شده یا حقی یا غضبی در آن نازل شده بود و اگر در حد قمر یا هیئتی اوتاد
آن یا هیئت باشد از ارواح برج قمر مغرب باشد از آتش دشمن با زحل باشد از جوحی یا وجعی برسیده
یا علمی بواسطه در وجوحی یا آنکه قاصدی برسیده و اگر قمر در حد مریخ باشد و هم خود در برج طالع کلی از ارتفاعات
زایل باشد و در دوازدهم باشد از سفر ملوک برسیده یا از خفقی خروج که ... د از سر زمین در ...
بسر زمینی دیگر طرف دیگر نقل و حرکت می کند پس اگر با مریخ در آن موضع زحل مشتری در زیر ده باشد در این
کواکب بزرگ که فضای ... در حظ باشد و در امر تدبیر مال دشمن در برج باشد از برج طالع در ششم باشد
کیفیات موت از مال حد فتنه برسیده یا از کراهی که حاصل شده اند یا از خفقی که مخفی شده یا از مجهول
یا ... در مشتی باشد و دشمن در حد مریخ باشد از زمین ملوک برسد یا کم شده از ارواح ملوک و اگر در

افتد یا

افتد باشد و زحل در حد خود در برج باشد و اگر تنها نیز در جانب شرق و قمر را در حد خود بیند و خود باشد که چو طالع مریخ است اگر از
قتال و غوغا و شری برسیده یا از زنی که وجع رحم دارد پس اگر مریخ که در رابع است صاحب طالع باشد یا صاحب وجه
نیز نوبه در رابع باشد یا از حال دشمن با مریخ باشد یا نقل بوی بلاد ایشان اخبار برسیده یا از زرگر یا صورت نقش عیبی باشد
پس اگر مریخ در حد مشتری باشد و غیبه از طلب سلطان برسیده یا از آن دیگری که به مرتبه و وضع از قلم باشد
پس اگر در این وقت در رابع باشد از خویش یا جنسی برسیده و اگر زهره نیز آنجا باشد از تزویجی برسیده
و اگر زهره با آن حسیبی مرکز باشد از زن و جانه مردی و زنی برسیده پس اگر زهره ناظر باشد مریخ و زحل
منصرف باشد از ایشان و نقل به کاری از دوستی برسیده که جانه او و پدرش یا برادرش یا خانه همش و زوجش مخاصمه
شرف شده و اگر مریخ در رابع یا رای باشد و زحل در طالع باشد و او نیز در طالع حظی باشد از بنای خانه یا شهری
یا از فتح کشتی برسیده خاصه اگر قمر در حد مشتری یا ناظر بوی باشد که دلیل بر آن خبر است و اگر مریخ در رابع و زحل در
و صاحب طالع نیز با وی باشد از انقطاع یا عیبی برسیده که در جسدش باشد یا از جنونی که بر کوه دلالت برج طالع
و از تقع مریخ و با او ... اگر مریخ در رابع و در بعض از حظوظ شمس باشد و شمس صاحب سهم السعادة باشد از ارزاق
و عطارد برسیده که مرد را بیرون خواهد آمد یا از چهارپایی که خواهد رسید **شمس در هفتم** اگر در بیت یا وجه خود باشد
از زنی و چیزی برسیده یا از وقف از ... یا از چهارپایان مسلط یا از سلطان یا از چهارپایی که خواهد کرد و اگر در تحت
افتاده باشد پس این وقت از زهره و خویش باشد از زهره زنی ... یا از امیری و اگر با شمس در این موضع
مریخ و زهره باشد از تزویج ... برسیده و اگر شمس در این جا عطارد و قمر باشد و زحل صاحب طالع
در نهم باشد و مریخ ناظر بوی نباشد از سفر علم و طلب راه و انواع عبادات برسیده و اگر در حد زهره باشد
و زهره نیز در حد خود باشد و خارج باشد از تحت الشعاع از سلطنی که در طلب آن است برسیده و دلیل بزرگ که او را واسطه
ملوک و طلب آن ... و اگر عطارد ناظر باشد یا در وبال و مریخ ناظر باشد از حکیمان و فقها و اهل حکمت و فلسفه و از
بزرگ برسیده یا از ارادتی ... عطارد و اگر در این وقت متصل باشد به مریخ و با مریخ منصرف شده از آن از مجوسی
یا کافری یا جوی که محبور از دشمن برسیده پس اگر چنین باشد و قمر در طالع باشد در بیت یا با مریخ از نیزه کشته

که برادر و خوف قتل باشد برسیده لیکن اگر عطارد صاحب طالع باشد و تحت الشعاع باشد و یا نحس در رابع ... باشد و در بیت السعاده
و از ثانیه یا کاسر باشد از تزویج و طلب ... برسیده و از امر ... و از چیزی باشد دین و عطاردات ... و خوش
و امر کتابت و اگر در بعضی از حظهای قمر باشد و قمر از قسم ثالث از اجزای برج باشد از نقل و ... برسیده
یا از عتق بنده یا ... یا از امر عبادات و دین یا از ... شدن ... و ... اگر نحس ... باشد
از دزدی برسیده یا از ... شده یا بنده ... یا چیزی که آن ... از سلطان ... که ... از عطارد ... کردن
و شهادت گوئی از جهل ... و ... که خواهد آمد و اگر نحس ... زحل باشد و ... از بنده ... گریخته
یا ... شده یا از مجوسی یا از امر ... برسیده و اگر نحس ... مریخ باشد از ... که اعدا
... گشته اند برسیده یا از ... باشد و اگر در ... عطارد باشد و عطارد صاحب
طالع و بادی باشد از صفت ... طلا و نقره برسیده یا از نوشته که در آن زبان ... باشد
و اگر در ... زهره باشد و عطارد ... باشد ... قمر از حمل ... باشد ... عطارد ... و ...
... برسیده یا از ... که ... برسد و اگر در ... مشتری باشد از سلطان و ملوک ... باتزویج
و ولد برسیده لیکن اگر مریخ ... باشد ... یا فرد ... برسیده و اگر ... عطارد
... باشد ... از حاجتی که از زنان طلب کرده برسیده یا ... یا از ... ملامح ...
دارد و اگر نحس ... زحل باشد و عطارد ... قمر ... باشد از حاجتی برسیده که طلب کرده
... یا از قرضی که ... یا ... آن را ... نوشته که ... اگر
... عطارد باشد ... برسیده یا از طلب امری بزرگ یا ... و اگر
در ... مریخ باشد ... صاحب طالع باشد و بادی ... باشد از ... زنان ... و دزدی و اگر در آن
... زحل ... باشد از ... برسیده و اگر مشتری نیز ... باشد ... از آنچه ...
و ... رسیدن ... سلطنت ... برسیده و ... مریخ ... باشد و ... قمر نیز باشد و طالع ...
سهم السعاده نیز ... باشد از دزدی یا ... یا مجوسی که ... باشد برسیده ... مریخ ...

حظوظها

حظوظها باشد یا از ... باشد و ... باشد از قتال یا ... و ... برسیده و ... تر ...
که ... باشد

زهره در هشتم

اگر ... باشد ... یا ... از زن ... برسد و اگر ... زنان
باشد از ... برسد که ... تزویج ... یا از زنان برسد و رسیدن ... از جانب ایشان
... مریخ باشد ... باشد و اگر زهره ... باشد و یا مریخ و زحل از ... برسد
که ... یا از ... زنان که ... باشد از ... برسد که ... در ...
... که ... یا ... شده از ... که در آن ... برسد ... و اگر زهره ... باشد و ... از تحت الشعاع ...
از امر ملوک ... برسد و اگر ... باشد ... باشد از ... برسد که ... یا ... مردی ...
... شده که ... باشد ... اگر در این ... عطارد ... از ... باشد ... باشد از
... برسد که ... یا از زنان که ... یا از ... و ... باشد و ... زن
و زهره ... باشد ... از تزویج ... برسد یا از ... و اگر ... زحل باشد زحل محترق از
وقت ... برسد یا از ... یا ... باشد و قمر ... باشد
و یا سهم السعاده از زن ... برسد یا ... و ... و اگر ... مشتری باشد و ...
قمر ... مریخ باشد و مشتری ... از ... برسد یا از ... یا از ... یا ... از
ملوک ... مریخ باشد ... از ... برسد که ... از خانه ... و ... و اگر مریخ
در این وقت با زهره باشد و زهره ... باشد ... از ... برسیده که ... سؤال
کرده ... باشد یا ... باشد و اگر مشتری با زهره باشد از ... و ولد برسیده
و اگر قمر با زهره باشد ... از زحل ... شده یا از ... مشتری یا ... برسد و اگر ...
باشد ... باشد از ... برسیده و اگر مریخ ... باشد از ... برسیده
و اگر در ... مشتری باشد و بادی ... باشد از تزویج ... ملوک ... برسیدن از ... برسید
و اگر زهره و مشتری ... مشتری باشند سؤال از ... تزویج باشد و ... که در آن ... برسد

که آیا دواهر رسیده باشد و اگر مستوفی باشد از مشتری سؤال از طرب داعی باشد که فلان کتب برسد که آیا کی باین مرتبه رسیدن از رتبت
رسیده باشد و اگر در بیت قمر و دوم ذو باشد دشمن صاحب بیت و عطارد در بیت حد طالع باشد از نامهای ملوک پرسیده
یا از نامه که بر ایشان وارد شده یا از نفع و دراهم و اگر شمس در این وقت از زایل باشد و زهره هبوط بود یا مریخ و عطارد
از نکوزنان در زیب ایشان پرسیده و اگر قمر متصل باشد باین مرکز از رقت یا قتل یا خوف از بندگان پرسیده و اگر
زهره متصل بزحل باشد برای عشق از کار شده پرسیده و اگر زهره با زحل باشد و مریخ در طالع باشد از راه زینه و
فسق فرود آمدن خوشی پرسیده **عطارد در دهم** اگر در حد خود باشد خاصه در شهر هشتم از اشغم از رجال و ثبت
و مدار رسیدن پرسیده و اگر در این وقت مرتد باشد و با مریخ متصل باشد از قتال پرسیده و از زر دادن که در حق از
اطاعت و کار رفو داده شده خاصه اگر در قسم اول باشد از اقسام درجات و تد و سعود از وی ساقط باشد و اگر
در بیت یاد هم سلطان قمر باشد خاصه اگر با قمر که نزدیکی است متصل باشد بحجه از زرفی دلو پرسیده یا موت رسن نرخی
یا از نجو و بیرون شد و اگر خسیس نیز با دی باشد از موتفای بزرگ پرسیده یا از فتق و موت زنش یا از زن که درد
زاییده ده دارد یا برشرف هلاک باشد و اگر ذنب نیز با قمر باشد از زنی چاریری پرسیده یا از [illegible] که
آواز بو اسیر و مانند آن دارد و اگر با اینکه عطارد در بیت دهم سلطان قمر باشد قمر در طالع باشد
دشمنی در اشهر دوم و از بیت هشتم باشد از مرضی پرسیده یا از کم شده یا مرض ملوک و عمل سلطان و امور ایشان
و اگر در دهم زحل باشد و با وی عجیبه باشد بدون نظر با ثوابت از مذهب زنان فرم پرسیده یا از دین یا وی
یا از فنون و منطق و کلام و مسائل و چیزی که در آن غور و تعمق باشد یا از فقه و حیلها و اگر در دهم مشتری باشد
و با مع باو آن بدون نظر با ثوابت از نامه ملوک پرسیده یا از تجارت و رسیدن مال از جانب ملوک و ازادی
دینار و [illegible] و اگر زهره نیز در وی باشد از بدن و خوف طرب پرسیده و اگر در [illegible] اشباع باشند از توقی
و ذوات پرسیده و یا از زمان [illegible] خبر رسیده یا کاملاجی شوند از بلاد از خوف زرفی و کوری و اگر [illegible]
فرته باشد از خوف از ملوک پرسیده و از ظلم [illegible] و اگر در دهم مریخ باشد از خدمه و ملوک و قتال و غوغا خاصه
اگر مریخ شاهد وی باشد و قبول استقبال وی باشد و ناظر باشد بر لوی آفتاب قمر و اگر در بیت یازدهم [illegible] باشد

دشمنی

وتش یا مریخ باشد از مخاصمه و شری پرسیده و از بخشش دادن و دیوان عطای ملوک و جیش و روزی قوم یا از حکم حاضر بر او
یا از آنست که بر ایشان کرده اند و اگر در دهم زهره باشد و با وی از آلات و طبیبان و وقوف ایشان پرسیده
و اگر با آنجا مشتری باشد از تزویج دخترهای بزرگان یا از زنهای ایشان یا از جشن و طعام عظیم القدر
و اگر قمر در آن با عطارد از وضع تاج بر سر ملوک پرسیده و از تجدید عهد و بیعت از رای ایشان و اگر مشتری نیز با
آنجا باشد از سلطان ملکی پرسیده که حاکم حیث **دلالت قمر در دهم** اگر در بیت یا در حد خود باشد از [illegible]
باشد و یا ذنب باشد از زمین قوم پرسیده یا از موت یا از خوبی که باو رسیده یا از برف و اگر در دهم زحل باشد و تعلق آن
وی و مریخ نیز با آنجا باشد از خوف و شر چهارپایان پرسیده و اگر در دهم مریخ باشد و مقارن وی از وجه [illegible] باشد
پرسیده یا از مال مدفون یا از چیزی که از جای خود تغییر داده شده و سرقت شده و اگر در بیت [illegible] عطارد
از سفر و خلوت و بیرون حکایت ایشان بسوی ملوک پرسیده و اگر در دهم زهره باشد و وی تحت الشعاع باشد [illegible]
و ما فوق که بدست ملک باشد پرسیده و اگر در این جا مریخ و مشتری باشند از قتال و کارزار پرسیده و اگر در [illegible]
باشد از پسر قوم پرسیده که با تعلیم و نهر گرفته یا از نامه که بسوی وی آمده از جانب یا از کلاه [illegible] یا از
[illegible] که بو زوی داده اند پرسیده

دلالت مریخ و مشتری اگر در شانزدهم باشد از آن دوره حدود و به زحل از شرف قتال در خوب بیت مرکبی پرسیده و اگر کوکب با وی باشد
پس پرسیده بودن حاجتی و اگر ذنب باشد او در درجات مذکوره از قتال فعلی پرسیده و هم چنین اگر عطارد باشد و در این افراد اگر
با زهره و ذنب باشد از حالات مذکوره از قتل یا ظلم درد و زنان و زهر یا خوف یا از زمینی که با آن بلاد رسیده و اگر قمر و زهره و مشتری
در جام از طالع باشد در قسم پنجم و دهم یعنی از عورت یا قتل یا از بردار کشیدن پرسیده خاصه اگر مریخ در درجه ششم باشد
و اگر در جزو اول یا ثانی یا ثالث باشد از درجات او یا حال برادران خود یا یاران پرسیده و اگر با وی اولی مخ
مشتری باشد از دولت و مال و دیگر حیلی پرسیده و اگر در بیت دوم مشتری باشد و منقل بوی از ترک ملک یا فارت و این بر
مردی و با موضع مرادی یا شرب سم و مانند آن پرسیده و اگر مقارن شمس محترق باشد از دولت و مال یا وزیر سلطان
یعنی ملوک یا مکر با آن و سفر ایشان پرسیده و اگر در خانه شمس باشد و بود میانه آنها مشتری از سعادت و هم از قتل ملوک با لوت
پرسیده و اگر زحل و قمر و مشتری را با مریخ نظر ادکی باشد و در دلالت محترق باشد از حاجتهای پرکنده و مشکل پرسیده
و از مردی که ملک ایشان را طلب کرده و در زده حبس و قتل آنها را دارد و اگر در اعلی زهره باشد در شرق و تحت الشعاع
از یاران و یا دور بیادی پرسیده و اگر قمر در این وقت در طالع باشد و سهم السعاده در نهم و مشتری در سوم از امور دینی
پرسیده یا از قوم و کوکبی که از قبیله یا مردی از امور هم و اسرار کرم و دلالات و میعاد و امر امورات و اگر در این هم
یا زهره باشد و قمر نیز آنجا باشد از امور زنان پرسیده و از طلاق آنها یا فسق یا فجور و فواحش یا امور آنها و اگر قمر
و اعلی و مذکور باشد یا مریخ در این وحد مریخ باشد از قتال و سرقت پرسیده یا از این شخص که خط با وی رسیده از زنان و اگر
چنین باشد و زحل در این جا باشد و در حد مریخ از کشته یا دیگر خصومت شده علم و امور بوارث پرسیده یا از
یا از استخوان یا مویها که در رگ و از آن سؤال می کند و اگر زحل چنین باشد و تحت الشعاع از قتال پرسیده یا از خون که یا از
سبع یا از جور و اگر در حد عطارد باشد و مقارن وی در امان حد از تعلم کتب کونی پرسیده یا از روی که در حکمت
می دانسته یا از علم صنعت طلا و نقره یا سبتی کتب و نیرنج و حیلها و اگر با آن دو زحل باشد و حد مذکور از دروغ و فریب یا امور
بلا پرسیده و اگر باشد که از او با وی و اگر در میان آن ملکی پرسیده یا از امر تزویج یا او اگر با این ستاره مشتری باشد از امور
پرسیده که از ملوک ترسد یا از کیسه و جیب و دیگر درای باشد که در او نقیه می باشد از دعاوی یا از اعمال که

عزر رساند پس اگر قمر در حد عطارد باشد یا زهره از مرحت کردن و نباد تغیر پرسیده در به بر زبان لطیفه و جمال جوشنه
و دوها یا و اگر در حیث یا درجه قمر باشد از شهوی یا سافری که ماشرشته پرسیده پس اگر در درجه سیم از برج قمر باشد
و قمر صاحب سهم السعاده باشد و یا دوی تا خلاصی از مرافقت در رسیدن حال در سفر چه رسیدگی از امور شر دیگر پرسیده
و اگر در حد زحل باشد و مقارن وی یا مقابل وی باشد از خوف و فزع در درد و اندکی و درد و اکثر منازل پرسیده
و اگر این جا ذنب باشد از گنجها و مال مردگان پرسیده یا از زه رباد و هول و مانند آنها و اگر قمر در این جا باشد از
بنده پرسیده یا از گمشده یا خود تر زنان یا فی بیعا اگر اینها هم تحت الشعاع باشند از امری مخفی پرسیده
یا مکری یا زنی یا مخاصمها یا قطع راه و اگر احکام مذکور شد در حیث زحل باشد از موت باشد و زیادتی حامل پرسیده
و طوفان آب و اگر در حد زحل باشد و تحت الشعاع و مشتری ما چه در طالع باشد و در یازدهم از دلو پرسیده یا مجلو باشد
که غایب باشد یا پنهان یا از مردی که پنهان باشد و سوال می کند از عمر او یا از کسی که ملاح شود از بلیه و اگر در حد
مشتری باشد و مقارن وی و هم در طالع باشد از خود یکی و سفر که یا به راه خود و مطلب از روید پرسیده
خاصه اگر این در حیث یا شرف مشتری باشد و در رکن باشد و ذنب با هرا باشد از مردی مقتول یا از زر مندی
که در قید است پرسیده یا از مردی که چهار پای او را الکرده یا از جای بلندی افتاده پرسیده و اگر عطارد این جا باشد
با مریخ از زنا پرسیده که اراده در دو که او را کشد یا بزند یا از خدمه و کری و اگر مریخ در این حد راجع باشد و دختر حمیت
درخت باشد که گم شده وی را کس پنهان باشد از قفال بلا پرسیده یا از خانه که بوجه و اگر در این جا زحل باشد
از خانه پرسیده که خراب شده یا خالی شده یا از بعضی از حیوانات آب دلالت شمس در اشیا اگر با وی ذنب باشد از
رمی ملوک پرسیده یا نقل دیگر ایشان و اگر زحل باشد از موت ملوک و فنای ایشان پرسیده و اگر مریخ نیز باشد
از مخاصمه و صفت و کلای قیح پرسیده و اگر عطارد باشد از امور خفیه و شهره و دروغ و اگر قمر باشد علامت پرسیده
و اگر در حد زهره باشد و یا وی قمر در حد او نکوئی و شادی و بسیار مال و اعتبار بر هم خوب پرسیده و اگر عطارد نیز آن جا باشد
از جواهر و کتابهای شکل پرسیده و اگر منحوس باشد و شمس منکسف یا تازه از کسوف بر آمده باشد سلطنت دیگر
و از چیزی پرسیده یا از پادشاهی و دهی بحالی قیم و اگر در حد عطارد باشد و عطارد و مشتری منقلب وز زحل نیز از آن از

در تا ما باشد

در تا ما باشد از مرض و بد بختی پرسیده که آیا خوب می شود یا نه یا از امورات اهل بیت و اهل کوه و چیزی مشکل پرسیده و اگر در حیث
باده یا با نقیصه قمر باشد و مشتری بر بده بر خود و هم بر جشن باشد و قمر نظر دوستی با ایشان باشد از امر باران و بردودن و اصلاح
خانه اینها پرسیده و اگر قمر در حد مریخ باشد و مریخ در طالع از چیزی که از زراعت رفته پرسیده و اگر زحل نیز در این باشد از ریگ که
دی شده پرسیده یا از راه بردن کسی و اگر زهره با شمس باشد و نحس در طالع باشد از جا به آزادی پرسیده که یا
کسیکه او را بدی داده رفته که آیا مکاری رفته یا از زن و عروجه های زینت که به وزد برده اند و اگر در حد مریخ باشد و با وی منکسف از
موت برادرش یا پدرش پرسیده یا از موضع قتال یا از شری که در عالم باشد یا از کرکجه و اگر در حد زحل باشد و مقارن
وی یک درجه از زحل پرسیده که آیا مرد و آیا نجات دهد یا نه یا از ارز منه یا از قتلها یا از جنده که رکضه ابا
و روی با اوده اگر چنین باشد و با شمس عطارد باشد از بیوه و قوه دختر بزنها و زرد عنها پرسیده و اگر این جا مریخ و قمر و ذنب
و زهره باشد از مخاصمه با دوریرا کنده با مردمان لیمار پرسیده یا از فلان که از شی و فرزندان یا از جهت علم و قوم و اگر در حد
مشتری باشد و مشتری در طالع در حد خود از عبادت پرسیده یا از امور خفیه یا از زمال و ولد یا از سلطنت و اگر مریخ در
طالع باشد از ملاح خود و قطع راه و سبب طبی و اگر این جا عطارد باشد از حرو رکیمان سر مردی را از زنا پرسیده یا از اراده زنا
یا امر مردمان غریب یا از اثر تیجی در بدن چون جسم و مانند آن و اگر در حد مریخ باشد و مریخ ما خوذی باشد از لام سوال
کرده از خط و مال و هم جو ابع بردن راه زنان یا از مرض برادرش یا پدرش یا از مردمان پس اگر مریخ در طالع باشد از جمل
در رابع و کوکب ارشاد تحت الشعاع از رجع و بلا روقف و قتل دختر او را ده و اوی پرسیده و اگر قمر در سهم السعاده در حامل
در چهارم باشد از گنجها و اموال و امر این پرسیده خاصه اگر مریخ هم حیص دلالت کند بر مثل این و اگر را که مشتری باشد
در این جا و زهره در جا نشسته باشد از گنجها و مالها و زنان و جمع گی ... و پوشش در رسیدن پیکر پرسیده دلالت زهره در اشیا
اگر در حد وی باشد در حد ازو و در حاش و در کاش و بکارش در رسیدن بحری از آن و مانند اینها پرسیده و اگر
مریخ با زهره از مخاصمه با زنان و قتال و بد بر غیرمعها و خواب و عرق کشتی پرسیده و اگر وی را سر قمر تنها باشد از ملاح
و جمع و از ملاح امور مردم و تحقیق رانده و مریخ جزا پرسیده یا از نقل و حرکت یا تو هیئت جامه نوی یا از حال تازه و اگر در حد
عطارد باشد و عطارد با وی باشد و مریخ با دخارج از تحت الشعاع از تزویج و ولد پرسیده و اگر قمر ما خرفه باشد از جلادت

دولت و فتح پرسیده و اگر هادی مشتری باشد از تزویج و طلب سلطان و طلب مال و ولد و طلب حجت بیرون رفتن پادشاه از ان دار و یا مریخ
هادی باشد از طلب [illegible] و امور کتب اهل اللوح پرسیده یا از طب و دانسته آن و اگر در وجه یا حیث یا نهم قمر باشد از رجال ان
در اموال و سفر و طلب پرسیده یا از جنگی که از زوج دارد و اگر این عطارد باشد از دوستان که دیده پرسیده یا گفته [illegible] از امر رعایا و اگر
مریخ [illegible] باشد از دزدی و گم شده و جنون پرسیده و اگر در حد زحل باشد و مقارن وی از این هم و زهره را جمع باشد از عزیز
و نیکو دیده پرسیده یا از چیزی که منسوب باو باشد یا از کتابهای نجوم و تنجیم اما و اگر هادی قمر باشد از باران و ابعاد [illegible] پرسیده
یا از [illegible] و اگر در حد زحل باشد و ناظر او هادی باشد از قلعه کتب در وقوع کردن بر طبی پرسیده یا از [illegible] و اگر ذنب هادی باشد
از طلب کتب شعبده پرسیده از طلب شیاطین و اگر در حد مشتری باشد راجع و متصل بجسد مشتری سوال کم از حقی که از زنان طلبیده
و ولد یا از حمل زنان یا از تولد جاریه یا از روم ملوک و طلب رهای ایشان یا از امر کوچ [illegible] یا از [illegible] یا از شرر [illegible]
و اگر هادی مریخ و عطارد باشند و زحل صاحب طالع باشد یا قمر از جاریه پرسیده یا از خرید یا فروش یا مکانی یا از [illegible]
که انکار او بود و اگر چنین باشد و هادی زحل باشد از عشق پرسیده یا از رسولان [illegible] و اگر در حد مریخ باشد و متصل باشد یا منصرف باشد
از زحل و از گم شده یا از چیزی که مفقود شده یا از امر ملوک [illegible] و بواسطه بنیاد کردن [illegible] و اگر قمر با مریخ باشد در [illegible]
باشد از حمل زنان پرسیده یا چاه و یا [illegible] یا از [illegible] و اگر این [illegible] تحت الشعاع باشند و اری سوال می کنند [illegible]
راجع باشد و اگر در حیث یا وجه یا نهم شمس باشد از نزدیکی پرسیده یا از بنا خانه یا بنای آن و اگر مریخ در این [illegible] باشد از زحل
و نامه پرسیده یا از امور منسوبه به او و یا از وجع قلبی و اگر هادی زهره و ذنب باشد در این جا از [illegible] پرسیده
یا سرقت و اگر هادی مشتری باشد و [illegible] تنها در این جا از طلا و نقره شکسته پرسیده و [illegible] اگر در روز اول باشد
از عمری پرسیده و اگر هادی مشتری باشد از مال و تزویج [illegible] دوم پرسیده و اگر هادی مریخ باشد [illegible] از احوال [illegible]
و شهر پرسیده یا از [illegible] از طفلی که [illegible] باشد از ازواج [illegible] و اگر هادی ذنب باشد
به تنهائی از طفلی پرسیده که [illegible] از [illegible] و اگر هادی زهره باشد از [illegible] عشق و طرب و لهو پرسیده
یا از [illegible] و اگر هادی قمر باشد از طلب [illegible] پرسیده یا از چیزی در امر زنان و اگر هادی [illegible] باشند [illegible]
پرسیده یا از جنون و طلب [illegible] و اگر هادی زحل به تنها باشد از [illegible] پرسیده و از وجع اطفال یا از جنون و اگر هادی

تمت [illegible]

شش و ان باشد از کتاب و دواوین و نامه و خبر پرسیده و اگر در حد زحل باشد از کتب قوم پرسیده یا از چیزی که تعلق بوی باشد
و اگر هادی در این وقت ذنب باشد از شعبده و طلب شیاطین و آنچه در زیر زمین باشد از دفاین پرسیده و اگر هادی
مشتری باشد از مال و اولاد و امور دین و دست و امور موت پرسیده و اگر هادی مریخ باشد از [illegible] پرسیده یا
فسق شده یا امور و صلحا و کتب و اگر در حد او باشد و ناظر از آنها پرسیده که از جانب پدر [illegible] یا ملوک پرسیده و اگر
این جا قمر باشد یا زهره از فسق و موت زنان پرسیده یا از پوشش یا از حقی از کوچ و مریخ [illegible] و اگر هادی
ذنب و مریخ و زحل باشند و [illegible] و عطارد تحت الشعاع باشد از جاهای بر گشته و امور دین و طلب [illegible] پرسیده
یا از امور سلطان و تزویج و امور ازدواج و نیکو زنی و نفع آن و اگر در حیث یا وجه یا نهم قمر باشد از جانب [illegible]
ملوک و فسق و [illegible] و مانند این امور پرسیده و اگر در حد مشتری باشد از طلب مال پرسیده یا از صنعتی بلند
که متعلق باشد بطلا و نقره و اگر در این وقت هادی مریخ باشد از طلب علم و صید پرسیده یا فرزندان چهار پا و اگر هادی زهره باشد
از مال و اولاد و دوستی و یاری کردن جا و کتب و اگر هادی قمر باشد از [illegible] پرسیده یا [illegible] و اگر هادی [illegible]
و ذنب باشد از شعبده و طلب [illegible] و [illegible] قبرستانها [illegible] اموات که مرده اند و از گم شده پرسیده
و اگر در حد مریخ باشد [illegible] یا گم شده پرسیده یا از [illegible] و اگر با عطارد زحل باشد از [illegible]
پرسیده یا از نقصان یا بواسطه [illegible] و اگر هادی مشتری باشد از صلاح خود پرسیده و از فرزند [illegible]
و از [illegible] و اگر هادی شمس باشد از چیزی [illegible] و اگر هادی زهره باشد از فسق [illegible]
و اگر عطارد به تنها در این حد باشد [illegible] پرسیده [illegible]
و اگر هادی قمر باشد از زن [illegible] یا حامله پرسیده و اگر [illegible] ذنب باشد از آنچه پرسیده که در وی [illegible] آن را
[illegible] و اگر عطارد در حد زهره باشد و زهره با عطارد باشد از حال زنان پرسیده که [illegible] خواهد شد یا از [illegible]
پرسیده که [illegible] و اگر هادی زحل باشد از زنان پرسیده که [illegible] یا چیزی از [illegible]
[illegible] پرسیده که آیا بود خواهد یا نه و اگر هادی مشتری باشد به تنهائی از تزویج [illegible] کردن [illegible]
پرسیده [illegible] و اگر هادی مشتری باشد و [illegible] هادی باشد از مال [illegible] پرسیده و اگر هادی مریخ باشد

باشد پس از قتال و مخاصمه و شری پرسیده و اگر با وی مریخ و زحل باشند از مردمان [illegible] یا قتلی یا کشتنی یا از کم شده یا از
دعوی که میان او و ابدست آورده و اگر با وی شمس باشد از خواج سرز [illegible] و از امور [illegible] پرسیده یا از [illegible] بود که اراده دارد
آنکار بخورد و اگر با وی ذنب باشد از کم شده پرسیده و اگر مریخ نیز با آن جا باشد از آنها [illegible] پرسیده که مفقود گشته
یا از [illegible] پرسیده و در این [illegible] پس نظر کن بدلیل که در کدام خانه است و کدام [illegible] تغیر کرده و حال طبیعت وی
پس اگر دلیل [illegible] باشد [illegible] کار [illegible] که آن کوکب غالب دلالت می کند و نظر کن [illegible] خلاف وی
و در [illegible] دلیل [illegible] و حکم کن بر طریق دلالت طبع وی [illegible] و طلعت [illegible] آید [illegible] از [illegible]
با دلالت [illegible] دلیل و نظر کن بمناظره صاحب [illegible] دلیل صاحب [illegible] مناظره صاحب [illegible] طالع [illegible] بنظر
عداوت [illegible] یا [illegible] دوستی [illegible] اگر [illegible] ناظر باشند [illegible] نظر از یکجا [illegible] آن که [illegible]
چون [illegible] از [illegible] و این [illegible] حوادث شود [illegible] دلالت می کند بر آن [illegible] دلیل [illegible] می شود
از [illegible] از ارباب حظوظ [illegible] طبیعی و [illegible] مذکور شد و دلالت قسمت [illegible] بحج
و [illegible] از نظر [illegible] چه [illegible] اگر با دلیل یا [illegible] باشند [illegible] دلالت کنند بر [illegible]
و [illegible] اگر با دلیل [illegible] کوکب یا کوکب باشد دلالت دلیل [illegible] یا [illegible] دلالت کنند
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] باشند بر [illegible] یا خانه یا شرف یا [illegible] و اگر دلیل [illegible]
[illegible] باشند [illegible] دلالت دلیل [illegible] باشند [illegible] دلالت [illegible] اگر با دلیل [illegible] باشند
و دلالت [illegible] باشند یا [illegible] سهم [illegible] دلالت باشند و نظر کن [illegible] سهم آن
حاجت را پس اگر در [illegible] باشد که دلالت کند بر [illegible] قول [illegible] باشد [illegible] کوکب دلیل [illegible] اگر
آن نیز چنین [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] دلالت [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
باب [illegible] در [illegible] اگر طالع [illegible] باشد سوال از [illegible] کرده [illegible] حال اگر [illegible]
با زهره [illegible] در طالع باشند یا ناظر وی [illegible] باشد و اگر زحل یا مریخ باشد [illegible] عطارد باشند [illegible]
پس اگر چند کوکب مختلف باشند [illegible] کوکب [illegible] باشد یا [illegible] نظر کن [illegible] دلالت [illegible]

سیرگاه

سیرگاه و [illegible] زمان [illegible] بیشتر [illegible] آن کوکب [illegible] باشد [illegible] و اگر طالع از مثلثه [illegible] باشد سوال از [illegible] باشد
پس اگر [illegible] قمر و زهره یا مشتری در طالع باشند یا ناظر بوی سوال از [illegible] باشد و اگر [illegible] کوکب باشد
سوال از [illegible] باشد و اگر طالع از مثلثه هوائی باشد از حیوانات [illegible] پس اگر زهره در آن باشد یا ناظر
[illegible] آید یا ماهی باشد و اگر مریخ باشد حیوان بری باشد از [illegible] و [illegible] از مرغان و اگر در آن
[illegible] باشد از [illegible] باشد و اگر زحل باشد از هوام ارض باشد و اگر مشتری باشد از [illegible] باشد
و اگر عطارد باشد از جنس [illegible] باشد و اگر قمر باشد از جنس آدمی باشد و اگر شمس از جنس ملوک و اشراف باشد یا از [illegible]
[illegible] باشند و نظر کن [illegible] صاحب [illegible] و سلطنت وی [illegible] مشتری را استیلای بر [illegible]
و [illegible] از [illegible] شود و از جنس [illegible] منسوب شود [illegible] مریخ را [illegible] عطارد را [illegible] و آنچه از جنس [illegible] باشد [illegible]
و آنچه از جنس [illegible] منسوب شود شمس را [illegible] و آنچه از جنس [illegible] و [illegible] و ذنب را [illegible] و [illegible] استیلا باشد
معرفت دلیل و [illegible] نظر کن [illegible] طالع [illegible] از [illegible] تا [illegible] طالع [illegible] طالع کن اگر [illegible]
باشد منسوب [illegible] زهره و آن [illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible] باشد
و در آن [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] مختلط [illegible] باشد [illegible] مختلف الشکل باشد
و از [illegible] و [illegible] زمین و دلالت [illegible] زهره و از جنس [illegible] باشد و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] مریخ [illegible] و از [illegible] از جنس [illegible] و از [illegible]
[illegible] آتشی [illegible] و از [illegible] منسوب [illegible] مریخ و آن [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] باشد [illegible] مریخ و از جنس [illegible] از آن [illegible] و [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] خشک باشد و [illegible] کوهستان [illegible] از [illegible] زمین [illegible] مریخ [illegible]
و [illegible] و از [illegible] باشد و از [illegible] باشد و از [illegible]
زمین [illegible] و حیوانات [illegible] و آنچه [illegible] باقی [illegible] منسوب [illegible] و آنچه
[illegible] بر [illegible] که [illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]

و رنگ تیره و سیاه باشد و از جنس اشجار درخت پسته و بادام و بلوط و هر رستنی که مرتفع باشد از زمین و از گیاه ریاحین
و لوبیا و باقلا و گندم و جو که آن را پوست نباشد و از حیوانات درنده مانند ماران و اژدها و گرگ و چهارپایان منسوب است بزحل
و آن چیز سیاه رنگ تیره و بدبوی و غلیظ و میان [illegible] و تلخ و شور و هر زهر که قاتل است از جواهر آهن و از جواهر آبی
صدف و رنگ تیره و از جنس اشجار [illegible] و از [illegible] و از زمین آنچه خورده نشود و از
حیوانات [illegible] زمین و از چهارپایان سگها و پوستها و [illegible] شکسته و از گیاه [illegible] مانند منسوب است بمشتری است
و از زرد و رنگ خوش طعم و خوشبوی که گرم باشد و نه سرد و چهار گوشه باشد میانه و چوب باشد میانه نه سرد و نه گرم
رطوبتی باشد و مشتری است از جواهر آبی لاجورد و از جواهر آتشی [illegible] سفید و زرد و طلا و نقره [illegible] و آنچه طلا کاری
شده و زیور زنان و از جنس اشجار [illegible] سیاه و [illegible] و [illegible] و از چهارپایان آنچه ماکول [illegible] باشد
و استعمال [illegible] باشد که [illegible] از جنس آدمی [illegible] و از [illegible] مانند
منسوب است بعطارد و آن چیز سبز رنگ باشد و [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] مختلف باشد [illegible] جنسش [illegible]
و غیر متحلل باشد و [illegible] باشد نه گرم باشد و نه سرد و نه [illegible] باشد و آنچه در ظرف [illegible] باشد
بوی باشد [illegible] از جواهر آبی یاقوت سبز [illegible] و از جواهر آتشی نقره [illegible] و از
جنس اشجار [illegible] آنچه [illegible] و از حیوانات [illegible] و از چهارپایان [illegible]
و پوستها [illegible] و پوستها [illegible] منسوب است بقمر و آنچه
[illegible] باشد و چهار گوشه باشد و خوشبوی و [illegible] باشد [illegible]
از جواهر آبی مروارید [illegible] و از جواهر آتشی نقره که [illegible] و از [illegible] آنچه در [illegible]
[illegible] و آنچه [illegible] و آنچه [illegible] و از حیوانات [illegible]
چهارپایان [illegible] و از [illegible] منسوب است بشمس آن چیز
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از جواهر آتشی آهن و از [illegible] باشد و آنچه از جواهر [illegible] و از جنس اشجار

اگر

اگر [illegible] باشد که [illegible] آن و از رستنیها آنچه [illegible] چون بادام و جوز و مانند [illegible]
و سنبل و گیاهها [illegible] و از [illegible] و از حیوانات انسان و ملوک و سلاطین و اشراف و از جنبنده‌گان آنچه [illegible]
داشته باشد و از چهارپایان اسبها و اشترها و آنچه در جمیع اقالیم [illegible] **معرفت استخراج ضمیر از اقوال اهند که ما تجربه**
کرده‌ایم و دیگا خطا نکند [illegible] اگر سوال کرد کسی از چیزی که مخفی باشد بر تو نظر کن بحساب [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] هر کدام که اقوی باشد و نظر کن که [illegible]
و آنچه را اقوی یافتیم [illegible] پس در هر برجی که واقع شود [illegible] آن برج و [illegible]
[illegible] پس ضمیر از مدلولات آن خانه باشد [illegible] نظر کن [illegible] خانه [illegible]
از مدلولات برج [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] درجه [illegible] یک برج [illegible]
[illegible] رسید حساب برج [illegible] طالع [illegible] و [illegible] کدام [illegible]
از طالع گفتم سوال از فرزندان است [illegible] از فرزندی [illegible]
[illegible] و اما استخراج ضمیر از [illegible] نظر کن که در چه موضع است [illegible] طالع [illegible]
می‌کشد از [illegible] باشد [illegible] یا [illegible] ضمیر از منسوبات آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بود که [illegible] طالع [illegible] و [illegible] عدد [illegible] شود [illegible]
[illegible] طالع [illegible] که [illegible] آن برج [illegible] طالع [illegible] درجه [illegible]
برج [illegible] پس [illegible] درجه [illegible]
[illegible] گفتم سوال از [illegible] است [illegible] عطارد [illegible]
طالع [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] خانه [illegible] زحل [illegible]
[illegible] صاحب خانه [illegible] دلالت کرد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زحل [illegible] شمس [illegible] عالم بود و سوال از [illegible] بود از [illegible] **قول**
[illegible] در ضمیر [illegible]

بسیار چیز بر طبع طالع اگر کی باشد که در آن هست پس اگر بخواهی اول از برج طالع باشد پس خبر از طبع این برج و صورت مشهوره آن باشد و به دلالت دیگر در غائب و دلالت بر آن می کنند بدین طریق که حمل دلالت می کند بر دواب و اطفال و دلو و کفتار
و ثور بر زنان و گاوها و جوزا بر زنان و مردها و سرطان بر گیاه و چیزهای آبی و اسد بر جانوران و فوقان و سنبله بر کنیزکان
دوشیزه و دو شیئی و اطراف روشنی چشم و فرمان خوش رویت و میزان بر زنان و صنف و دواب و عقرب بر فقیران
و قوس بر بزرگان و صلاح مجاریها و دکان و جدی بر چیزها که چون در آن باشد و دلو بر مردم و دلو بر گوسفند
و بندگان و خانه زادان و لودوت بر دریا و آبی بازیچه و ماهیها پس اگر خواهی اول برج طالع باشد پس خبر از
هر دو آن باشد از آن برج که صورت از آنها باشد که مذکور باشد و اینها تا آنکه دلالت دهند بر ولات جمل از نشیب
و قتال و مهام و ثور بر زرع و مال و هیئه منسوب به وی باشد و جوزا بر کارها و در آن در رسیدن بخیر از جانب زن کان
و سرطان بر نقل و حرکت و نظر بر زنان و کلمات و جوانان آید و اسد بر زنندگان و باشیدن آب و حیوانات
و استخوانها و پوستها و امری حقه قال و صید و سنبله و کیاه و شعر و خانه های بوی خوش و دختر کاران و میزان
بر سفر و منفعت رسیدن و چیزی نو برکت یا در وی و عقرب بر بوی خوش و طی جمیع برای ملات و انسان و مهما کرده
و ترسید کارها و اوهام و قوس بر قتال و درخر و جدی که بر دوام آید و جدی بر شغل و خاتمه و اصلاح منزل دکانی در
زمین و دوام و گفتنی با اسباب زراعت و دلو بر سیار کردن چیزی و شراب حیوان و زمینه و بچه و ماهی اگر حوت
بر دوام هر دو هرچه در رسیدن بخیر دو بار از جانب اطفال و کوچک و حیوانات آید که بر روی آب باشند و مانند آنها
بیان علم بر کواکب هرگاه در طالع باشند بر کو طبایع به وجهی که طلوع کنند هرگاه طالع برج چهارپایان
و در آن سعدی باشد که آن برج حمل و در آن سعد باشد یا آن سعد ناظر باشد بطالع از ملکان و والیان و سؤال از امر
ملوک باشد یا از مرد پیری یا از زن با نقص برج گو اگر در آنجا اگر حمل و در آن مریخ باشد و وی قوی باشد از طلا
و کار و پیشه و سلطنت پرسیده و اگر ... قوی حال و در آن باشد از حمل یا تیغ یا لشکر یا عونی ایشان و اگر زهره
باشد در آن حال از زنان و طلا و ... پرسیده و اگر مشتری در آن حال باشد از ملک و مال پرسیده و اگر زحل
در آن حال باشد از زمین و منفعت و عمل پرسیده و اگر در آن مریخ و شمس باشد از طلا و ملک پرسیده و اگر در آن عطارد

لمی باشد

ش باشد از اطفال و غلامان پرسیده و اگر در آن زهره و شمس باشد از ملک و زنان پرسیده و اگر در آن قمر و شمس باشد
از طلا و توانگری پرسیده و اگر در آن زحل و شمس در کار خانه و چهارپایان پرسیده طالع ثور اگر در آن قمر و عطارد باشد
از متاع پرسیده که آیا نوشته آن را یا نه و اگر در آن قمر و زهره از زن یا از کاوها پرسیده و اگر در آن قمر و شمس باشد از کو گفتند
و گاو و شتر و سنگ پرسیده و اگر در آن قمر و مریخ باشد از قتال و اسلحه و جنگ پرسیده و اگر در آن قمر و مشتری باشد از زنی
در حال منزل پرسیده و اگر در آن قمر و زحل باشد از راه زینه و بحر و بنده پرسیده و اگر در آن عطارد و زهره باشد از صنع
و دوستی و زنان پرسیده و اگر در آن عطارد و شمس باشد از امر و میراث و جنسها پرسیده و اگر در آن عطارد و مریخ باشد
از امری پرسیده که در آن قتال و غوغا باشد و اگر عطارد و مشتری باشد از توانگری و مشورت پرسیده و اگر عطارد
و زحل باشد از آبها و زنان پرسیده و اگر در آن زهره و شمس باشد از امید فعلها و زراعت پرسیده و اگر در آن
زهره و مریخ باشد از زنان و لباسهای نیکو پرسیده و اگر در آن زهره و مشتری باشد از ترتیب و مال پرسیده
و اگر در آن زهره و زحل باشد از صلح و دشمنی با هم پرسیده و اگر در آن شمس و مریخ باشد از امر ملوک غوغا پرسیده
و اگر در آن شمس و مشتری باشد از چهارپایان و دواب پرسیده و اگر در آن شمس و زحل باشد از بنده و پیران پرسیده
و اگر در آن مریخ و مشتری باشد از قتال در اراضی زمین پرسیده و اگر در آن مریخ و زحل باشد از فریب و زنای پرسیده
و اگر در آن مشتری و زحل باشد از صلح و غوغا و امر قبیح پرسیده و اگر در آن قمر تنها باشد از امالی و زنان پرسیده
و اگر عطارد باشد از علم و کتابت پرسیده و اگر زهره باشد از شهوتها و چیزی که برادر آنش ای بخشند پرسیده
و اگر شمس از زر و سیم و خوانه آن و چیزی که تعظیم کنند از او امر چهارپایان و اگر مریخ باشد از حمله و امری که در آن جنگی
باشد و اگر مشتری باشد از اموال و توانگری و اگر زحل باشد از خرابی و سستی یا رنجی پرسیده طالع جوزا و اگر در آن قمر باشد
از زنان و فرزندان پرسیده و اگر عطارد از علم و تعلیم و عمل و اگر زهره از زن سازنده مغنیه یا رقاص و اگر شمس از رحمت دیوان
و اگر مریخ از چیزی که کاری کنند و اگر مشتری از قراءت امر دین و اگر زحل از امور دقیقه و انگری پرسیده و اگر در آن قمر
و عطارد باشد از علم و دانش پرسیده و اگر قمر و زهره از نیکی زنان و اگر قمر و مریخ از زنا و خیمه زننده کان
و اگر قمر و مشتری از پسری که برای او متولد شده و اگر قمر و زحل از خر و سستی حق و اگر عطارد و زهره از نوشیها

معاوی که زنان ول او را به او باشند و اگر عطارد و شمس از برادران و دوستان و اگر عطارد و مریخ از غلامان کم شده
یا از جمیع کم صلاحیت در آن باشد و اگر عطارد و مشتری از قوت اکثری و علم و اگر عطارد و زحل از دو نیت و علاو تحسین جمعی و اگر زهره
و شمس از دوستی که آباء بر او ظفر یابد یا بند و اگر زهره و مریخ از محبت زنان و ملاک یا او اگر زهره و مشتری از زنان
و فرزند و اگر زهره و زحل از دو شاهی و قتال و امری که در آن حرمتی باشد و اگر شمس و مریخ از حال از بابت چند
و اگر شمس و مشتری از ازدواج ملوک و شرفاء و اگر شمس و زحل از غلامی و عجم و اگر مریخ و مشتری از امر طبیعی و اگر مریخ و زحل
از دروغ و کذب و اگر مشتری و زحل از محاصره میانه او نفر برسیده طالع سرطان اگر در آن قمر باشد از دشنام و مذمت
زنان و مذمت کننده ایشان برسیده و اگر عطارد از زینت و تفرع و زیادت در ملکش و اگر زهره از زنان
و اکی و اگر شمس از نزع عطا و ملوک و اگر مریخ از زنان و عورتها یا از زنان یا از دوری که ضایع شده و اگر مشتری از زنان
منزل نیکو و اگر زحل از زنانی که تلف شده و اگر قمر و عطارد از خدمت ملوک و عظما و اگر قمر و اگر زهره از زنانی که
او را تزویج کند و اگر قمر و شمس از صلاح ملوک و سلاطین و اگر قمر و مریخ از ملامت و امری که قبیح باشد حلال آن
و اگر قمر و مشتری از زنان ملوک و عظما و اگر قمر و زحل از ترس و آفتی در مال و اگر عطارد و زهره از تجارت
و اگر عطارد و شمس از خدمت ضعیفان و اگر عطارد و مریخ از قتال و غوغای شخصی و اگر عطارد و مشتری از اولاد و تجارت
و اگر عطارد و زحل از مکر و حیله و افسون و اگر زهره و شمس از اسباط ملوک و اگر زهره و مریخ از نجوی و مشغولی در امر ایشان
و اگر زهره و مشتری از اهل و فرزند و اگر زهره و زحل از درد و رنج و اگر شمس و مریخ از بند و زندان و اگر شمس و مشتری از
عطا ملوک و عظما و اگر شمس و زحل از مرض و اگر مریخ و مشتری از اهل و زنان یا زن و اگر مریخ و زحل از رقت
و کار و اگر مشتری و زحل از ترس و دروغ و چیزی که در آن حرمتی باشد طالع اسد اگر در آن قمر باشد از زنان ملوک
و ارکان برسیده و اگر عطارد از مرتبه و اگر زهره از زینت بلند مرتبه و جاه و اگر شمس از
علما و پادشاهان که او را بهره از طول حیات و اگر مریخ از آتش و دردی و اگر مشتری از ملوک
زیر دستان یا از قتال یا از بدی که در آن حرمتی باشد و اگر زحل که در آن حرمتی باشد و اگر قمر و عطارد از زنان
و فاصد و اگر قمر و زهره طالع قمر و شمس و اگر قمر و شمس از جاه و منصب و شفاعت و امری و اگر قمر و مریخ از آن

درمال

و مال و از ملک و اگر قمر و مشتری و اگر قمر و زحل از مرض و فاقه و اگر عطارد و زهره از آمدن در کار و زینت و اگر عطارد
و شمس از وزیران و وزرا و اگر عطارد و مریخ از نافرمانی و آشوب که بدو رسیده صلح کننده و اگر عطارد و مشتری در علم و دیانت و شرافت
و اگر عطارد و زحل از مکر و حیله و نادانی و اگر زهره و شمس از زنان و ملک و مال و اگر زهره و مریخ
و اگر زهره و مشتری و اگر زهره و زحل و اگر شمس و مریخ از آتش و درد
اندوهی یا محاربه و اگر شمس و مشتری از شرارت ملوک و اگر شمس و زحل از قهر یا که بر وی رسیده و اگر مریخ و مشتری از قتال یا نه
ملوک و اگر مریخ و زحل از عقب حرکت و خوف و اندوه و اگر مشتری و زحل برسیده طالع سنبله اگر در آن قمر باشد
از قوا نکری و بیماری که بر رسیده و اگر عطارد از کتابت و وزارت برسیده و اگر زهره از زنانی که عشق کننده و اگر شمس از جاه و بها
که اقدام بر خرابی او کنند و اگر مریخ از کیاهی که سوخته و اگر مشتری از شادی و سرور و نیکو و اگر زحل از مرض و اسقاط
بود یا و اگر قمر و عطارد از فریب و حیله زنان و اگر قمر و زهره از زیور و اسباب زنان و اگر قمر و شمس از مرض و مضرت فرزند
و اگر قمر و مریخ از قتال و خوف و اگر قمر و مشتری از پیری که تا او به هم رسیده و اگر قمر و زحل از دردی که از بادها به هم رسیده و اگر
عطارد و زهره از خوش نوازی و اگر عطارد و شمس از حرفی که بدو رسیده و اگر عطارد و مریخ از خسارت در مال و اگر عطارد
و مشتری از فرزندی که تازه متولد شده و اگر عطارد و زحل از افسون و حیله و مکر و اگر زهره و شمس از قدر و منزلت و اگر زهره
و مریخ از جماعی که در امری جمع گشته اند و اگر زهره و مشتری از منفعت و مال و رعیت و اگر زهره و زحل از حیله و مکر
و فریب زنان و اگر شمس و مریخ از کسی که در خانه او سوخته و اگر شمس و مشتری از ثواب که برای او است و اگر شمس و زحل از اندوه
منافع و اگر مریخ و مشتری از زنانی که تازه فرزند آورده و اگر مریخ و زحل از بلا و اگر مشتری و زحل از زنانی که تازه
برسیده طالع میزان اگر در آن قمر باشد از منفعت مال بود و سلطان تجارت برسیده و اگر عطارد از ربح و منفعت
تجارت و اگر زهره از زنی که خواهد او را تزویج کند و اگر شمس از جانب مرتبه کاری و اگر
یا از مرضی که در مفاصل عارض باشد و اگر مریخ از خوف و اگر مشتری از سلطان و کاری بلند مرتبه و اگر زحل
از بزرگان و اگر قمر و عطارد از تجارت و نقل و حرکت و اگر قمر و زهره از لهو و آرایش
و اگر قمر و شمس از خویشان و دوستان و اگر قمر و مریخ از فسق و اگر قمر و مشتری از آزادی و تمنای نیکو

و اگر قمر و زحل از علمی و دانشمندی و اگر عطارد و زهره از زیور زنان و اگر عطارد و شمس از بضاعت و توانگران و اگر عطارد و مریخ از عمالی که دزد باشد و اگر عطارد و مشتری از طبیبان و خطیبان و اگر عطارد و زحل از افواجات و اگر زهره و شمس از لهو و طرب و اگر زهره و مریخ از زهر و انگشتری طلا و اگر زهره و مشتری از زنان و اگر زهره و زحل از زنان توانگری و اگر شمس و مریخ از ملوک و سلاطین و اگر شمس و مشتری از وجوه قوت عامه و اگر شمس و زحل از بلاد خربی و اگر مریخ و مشتری از طلا و اشربه و اگر مریخ و زحل از غذا و توانگری و اگر مشتری و زحل از اشراف بر سیده

طالع عقرب

اگر دوران قمر باشد از قتال و حرب بر سیده و اگر عطارد و زحل که خواهد یاد کرد و اگر زهره از فریب و مکر زنان و اگر شمس از زهری که خورده یا مرضی و اگر مریخ از لشکری یا دزدی و اگر مشتری از منجمه یا اعداء و اگر زحل از کیسه از طلوع بیمه یا از خوابی که دیده و اگر قمر و عطارد از نقل و حرکت و کریختن و اگر قمر و زهره از منجمه و مجادله با زنان و اگر قمر و شمس از درد چشمهای خویش و اگر قمر و مریخ از اهل و زاییدن و ولادت و اگر قمر و مشتری از منجمه نزد قاضی و اگر قمر و زحل از

و اگر عطارد و زهره از خراج پادشاهان و اگر عطارد و شمس از نقل و حرکت ملوک و سلاطین و اگر عطارد و مریخ از عزل لشکر و حرکت و اگر عطارد و مشتری از منجمه و مجادله در مال و اگر عطارد و زحل از حزن که در خانه افتاده و اگر زهره و شمس از ترک و ام از جانب دشمن و اگر زهره و مریخ از اسکاندری که شده و اگر زهره و مشتری از نفع مال و اگر زهره و زحل از و اگر شمس و مریخ از تزیین سلطان و اگر شمس و مشتری از و اگر شمس و زحل از امر فاسدی و اگر مریخ و مشتری از خوبیه و اگر مریخ و زحل از کارهای دشتی و اگر مشتری و زحل از بر سیده

طالع قوس

اگر دوران قمر باشد از دین بر سیده و اگر عطارد و از مخالطه با ملکی و اگر زهره از خوبی و خوش و اگر شمس از طلا یا از یا و بخیه و اگر مریخ از سلطنه و اگر مشتری از جمله و زمین و فرزندی و اگر زحل از ازدواج و ثواب و از خشت و آجر و اگر قمر و عطارد از سلطنه و اگر قمر و زهره از زنان و زینه و اگر قمر و مریخ از تری و اگر قمر و مشتری از طلا و اگر قمر و زحل از تراکی و اگر عطارد و زهره از نظر و اگر عطارد و شمس از منجمه و اگر عطارد و مریخ از

و اگر عطارد و مشتری از و اگر عطارد و زحل از قرض و اگر زهره و شمس از و اگر زهره و مریخ از زیور زنان و اگر زهره و مشتری از طول عمر زینه و اگر زهره و زحل از عبادت و اگر شمس و مریخ از طلا و اگر شمس

و مشتری از دیبا یا دیبا و اگر شمس و زحل از جای ربعا و اگر مریخ و مشتری از و اگر مریخ و زحل از دفع خوفی یا دشمن و اگر مشتری و زحل از خدمت ملوک بر سیده

طالع جدی

اگر دوران قمر باشد از مرضی و اگر عطارد از لشکر و اگر زهره از زنان که یا بد بخشش آید و اگر شمس از سیدی و عمل و اگر مریخ از طلا و اگر مشتری از مهمان خود و اگر زحل از مال و دفینه که یک آن را یافته و اگر قمر و عطارد از زیادتی مال و اگر قمر و زهره از زنان فربه و اگر قمر و شمس از سفر و اگر قمر و مریخ از آنچه بر او است و اگر قمر و مشتری از خوبی زینها و اگر قمر و زحل از اکل و شرب و اگر عطارد و زهره از جایی که در آن جا نه باشد و از میوه‌ها و اگر عطارد و شمس از و اگر عطارد و مریخ از مردی بدخلقی و اگر دوران عطارد و مشتری از مملکت و نفعی که در آن باشد و اگر عطارد و زحل از امر دین و اگر زهره و شمس از سوی و اگر زهره و مریخ از زنان که کیچه و فرار کرده و امری را نا خوش دارد و اگر زهره و مشتری از پس و اگر زهره و زحل از زیور زنان و اگر شمس و مریخ از زینه که اراده سفر دارد و اگر شمس و مشتری از مهرها و اگر شمس و زحل از و اگر مریخ و مشتری از مال و منفعت و اگر مریخ و زحل از آن و اگر مشتری و زحل از خدمت بر اشراف

طالع دلو

اگر دوران قمر باشد از عیش بر سیده و اگر عطارد از فرجی و اگر زهره از و اگر شمس از زینه و جواهر و اگر مریخ از و اگر مشتری از اشراف و اگر زحل از و اگر قمر و عطارد از جای دوری و اگر قمر و زهره از زینه و اگر قمر و شمس از و اگر قمر و مریخ از و اگر قمر و مشتری از و اگر قمر و زحل از

و اگر عطارد و زهره از زینه یا طفل و اگر عطارد و شمس از تعلیم اطفال و اگر عطارد و مریخ از لهو و فرح و اگر عطارد و مشتری از مخالطه با ملکی و اگر عطارد و زحل از غم و اندوهی و اگر زهره و شمس از یا بویه و اگر زهره و مریخ از فاحشی که بر وی بخشیده اند و اگر زهره و مشتری از و اگر زهره و زحل از و اگر شمس و مریخ از کنیز خوبها و اگر شمس و مشتری از حمام و کرم به و اگر شمس و زحل از خانه و سرانه و اگر مریخ و مشتری از اهل و عیالش و اگر مریخ و زحل از شری که بر وی رسیده و اگر مشتری و زحل از املاک و زمینها بر سیده

طالع حوت

اگر دوران قمر باشد از زنان که از ایشان یا از خانه و آدمی بر سیده و اگر عطارد از منجمه با و کدش و اگر زهره از منجمه یا زنش و اگر شمس از خود و امانش و اگر مریخ از زینه که از اینده و اگر مشتری از یا بوینه و اگر زحل از دزدی یا کم شده و اگر قمر و عطارد از

و اگر قمر و زهره از زنا و مادر پس و اگر قمر و شمس از ربیع و شری و اگر قمر و مریخ از زن یعنی و اگر قمر و مشتری از فرح و فرزند و اگر قمر و عطارد
از خون و اندوهی و اگر عطارد و زهره از مخالطه با یاران و اگر عطارد و شمس از رنج و تعب و اگر عطارد و مریخ از قتال اگر
عطارد و مشتری از [illegible] و اگر عطارد و زحل از هلاکت و اگر زهره و شمس از طلا و اگر زهره و مریخ از زنا و اگر زهره
و مشتری از زن و فرزند بود و اگر زهره و زحل از رفتن به سوی [illegible] و اگر شمس و مریخ از راه دوری و اگر شمس و مشتری
از طعام و اگر شمس و زحل از عذاب و دشمنان و اگر مریخ و مشتری از مخالطه اشراف و اگر مریخ و زحل از [illegible]
و اگر مشتری و زحل از خسران [illegible] معرفت سائل که آیا حقیقت دارد یا دروغ و تعنت باشد
گفته‌اند در [illegible] که درست کنی طالع را و تقویم کواکب [illegible] صاحب طالع را و صاحب [illegible] را و صاحب [illegible] را
و همچنین [illegible] را و کواکب که در [illegible] است پس اگر طالع برج [illegible] باشد یا [illegible] ناظر باشد [illegible] طالع
که صاحب [illegible] باشد خاصه اگر طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد و صاحبان [illegible] ناظر باشند با طالع یا غیر
این برج باشد و مریخ ناظر باشد بطالع [illegible] سوال از بنده [illegible] یا از [illegible] شده باشد و اگر [illegible] با صاحب
بیت المال [illegible] صاحب [illegible] باشد یا طالع [illegible] برج [illegible] باشد بدین طریق سوال از خانه [illegible] اگر [illegible]
با صاحب طالع در [illegible] باشد یا [illegible] یا رابع و در [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] نیز چنین باشد و اگر [illegible] برج ثابت باشد
و صاحبش در طالع [illegible] دلیل باشد یا صاحب طالع در طالع باشد یا صاحب [illegible] ناظر باشد [illegible]
یا [illegible] سوال از چیزی باشد که فراموش کرده و اگر طالع ذوجسدین باشد و صاحبش در طالع باشد یا ناظر باشد
یا ناظر [illegible] سوال از چیزی باشد که گم شده و افتاده [illegible] و اگر طالع برج منقلب باشد و صاحبش
در طالع باشد یا ناظر [illegible] سوال از چیزی باشد که دزدیده اند و [illegible] شده
و اگر طالع منقلب [illegible] سوال از چیزی باشد که در [illegible] و اگر [illegible] طالع
مذکور [illegible] باشد یا ناظر باشد آن [illegible] سوال از [illegible] است که در [illegible] گرفته [illegible]
و اگر طالع [illegible] باشد [illegible] کوکب باشد سوال از حیوان [illegible] باشد
و [illegible] در سوم یا پنجم در برج ذوجسدین [illegible] سوال از حیوان [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] ذوجسدین باشد

و دوازدهم [illegible] از [illegible] کوکب باشد یا [illegible] ناظر با سعد از تثلیث یا تربیع یا تسدیس طالع [illegible] و آن ناظر صاحب [illegible]
از حیوان [illegible] باشد و اگر چنین باشد و آن کوکب طالع یا ناظر [illegible] و در [illegible] باشد پس آن [illegible]
[illegible] باشد خاصه که آن سعد در شرف خود باشد [illegible] و دلالت کند [illegible]
و [illegible] و اگر سعد راجع باشد و در حیز ذوجسدین باشد خاصه اگر [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] مشکل [illegible] باشد [illegible] که از شاهزادگان باشد [illegible] مریخ یا شمس در طالع باشد یا [illegible]
طالع یا [illegible] ناظر باشد [illegible] سوال از [illegible] یا از [illegible] که صاحب چشم [illegible] باشد و [illegible]
طالع برج [illegible] باشد یا [illegible] یا [illegible] و [illegible] یا [illegible] و [illegible] سوال
نیز از [illegible] باشد [illegible] طالع یا ناظر بطالع [illegible] و اگر طالع برج [illegible] باشد و در [illegible] باشد
یا ناظر [illegible] سوال از [illegible] باشد [illegible] ناظر باشد زحل از [illegible] طالع
و آن ذوجسدین باشد یا زحل در طالع باشد سوال از [illegible] و شیاطین و [illegible]
باشد و اگر عطارد بدین صفت ناظر باشد سوال از علمای [illegible] کران [illegible] که چشم [illegible]
[illegible] و [illegible] و اگر زهره در طالع باشد یا ناظر بطالع بدین صفت
پس [illegible] از [illegible] و اگر این کوکب طلوع کند در برج [illegible] باشد
پس سوال از [illegible] که باشد و اگر طالع برج [illegible] یا [illegible] ذوجسدین باشد [illegible]
و سعد از [illegible] که [illegible] باشد [illegible] که حیوان [illegible]
[illegible] یا [illegible] از [illegible] و [illegible] که طالع برج [illegible] باشد و سعدی [illegible]
[illegible] باشد پس [illegible] و اگر در سیم از برادران و اگر در چهارم از [illegible]
پنجم از فرزندان و اگر در ششم از دشمنان و در هفتم از زنان و در هشتم از دشمنان و در نهم از اهل سفر و [illegible]
و در دهم از ملوک و بزرگان و در یازدهم از دوستان و در دوازدهم از [illegible] پس اگر طالع [illegible] از [illegible]
در [illegible] یا ناظر باشد [illegible] یا از تثلیث یا از برج ذوجسدین پس از [illegible] باشد پس اگر [illegible] یا ناظر [illegible]

بنهر بیت الصدقا باشد پس وی از صدیقان باشد و اگر نظرش به نهر اعدا باشد از دشمنان بود و اگر کوکب سعدی در وی باشد
و قوی پس وی از صلحا باشد یا میران و عاملان و اگر خانه که نم سعود و کوکب [illegible] باشند پس سوال [illegible] از دشمنان
و صدیقان و دوستان و از ارزال مردم باشد ان شاء الله و اگر طالع برج منسوب بچهارپایان و [illegible] باشد از زنده آن
سوال و اگر طالع برج منقلب یا در ان نحسی باشد سوال از [illegible] کرده و اگر کوکبی در نقطه وتد باشد دلالت کند
بر شی دلالت کوکبی که در شرفش باشد و اگر طلوع کند کوکب نحسی یا سعدی در شرفش یا بیت سعدی و نظر کند
[illegible] سوال کننده از [illegible] و عادت [illegible] و اگر برج [illegible] طالع باشد و نحوس ناظر باشند یا نظر کند نحسی بنحسی
یا سعدی بنحسی از [illegible] پرسیده و اگر طالع از [illegible] باشد که بصورت آدمی باشد یا [illegible]
[illegible] بشمس باشد سوال از ملوک کند و اگر مریخ از [illegible] و راه زنان و اگر مشتری از [illegible] و [illegible]
و اگر زهره از زنان و [illegible] و اگر عطارد از کاتبان و تجار و صنعت گران و اگر زحل از [illegible]
و [illegible] و دلالت شمس و قمر [illegible] و دلالت کوکبی است که ناظر [illegible] باشد و [illegible]
بر ملوک و بزرگان کند چنانکه گذشت و قمر دلالت کند بر [illegible] مشهور [illegible] ملوک پس اگر قمر با آنکه ناظر باشد
[illegible] دلالت کند بر [illegible] **معرفت آنکه در قبضه چیزی دارد یا نه** هرگاه [illegible] که آیا در دست چیزی دارد یا
نظر کن بقمر پس اگر متصل باشد بصاحب [illegible] یا بصاحب طالع یا [illegible] پس در دست چیزی دارد
و اگر نه پس چیزی در دست ندارد و [illegible] پس [illegible] چیز از جنس [illegible] باشد پس اگر در [illegible] باشد
آن چیز [illegible] باشد و [illegible] تغیر [illegible] شده پس [illegible] ان شاء الله
معرفت آنچه در قبضه است هرگاه [illegible] که آنچه در دست دارد پس [illegible] طالع و کوکب [illegible]
از [illegible] طالع [illegible] و [illegible] آن را [illegible] طالع
در مواضع [illegible] **نوع دیگر** اگر طالع [illegible] باشد از [illegible] باشد که [illegible]
یا از [illegible] حیوانات باشد و اگر [illegible] باشد از نباتات و اگر [illegible] صاحب [illegible] باشد یا [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] یا از [illegible] بلند مرتبه یا از [illegible] که با آدمی منسوبست یا [illegible] و اگر [illegible] باشد از [illegible]

که دراب بشد

که درآب باشد **رنگ مخفی** اگر صاحب ساعت شمس باشد رنگش زرد باشد و اگر زهره سفید و اگر عطارد کبود یا رنگ [illegible] و اگر قمر سبز
و اگر زحل سیاه و اگر مشتری [illegible] و رنگ [illegible] و اگر مریخ سرخ و شهادت کوکبی از الوان بروج در [illegible] فلک [illegible] تا
[illegible] برج [illegible] دلالت دلیل [illegible] تر باشد و شهادت کوکبی از رنگ دلیل [illegible] که خاصه و جهه قمر است [illegible]
و دلالت الوان است که رب [illegible] دلیل باشد **معرفت الوان حقی** در وقت که دلیل باشد قمر سفیدی که [illegible] زردی
باشد زهره زردی که مخلوط بسرخی و سفیدی باشد عطارد [illegible] باشد [illegible] و زحل سیاه باشد مشتری [illegible]
[illegible] آینه و در رنگش [illegible] باشد مریخ سرخ است و در آن قلیل سفیدی و سیاهی باشد و [illegible] **الوان بروج**
حمل سفید [illegible] نیز سفید است لکن بسیار [illegible] سرخی که در آن [illegible] باشد سرطان سفید [illegible]
سفیدی است که بسرخی زند سنبله سفید [illegible] سفیدی که بزردی زند عقرب سفید [illegible] سفید [illegible]
جدی سیاه [illegible] و دلو سیاه و [illegible] حوت [illegible] از جدی است و [illegible] سفیدی که [illegible] **الوان ارباع فلک**
[illegible] طالع و وتد الارض سرخ رنگ و از آن تا [illegible] سیاه رنگ و از آن تا وسط السما سبز رنگ و از آن تا [illegible]
سفید رنگ **الوان بیوت اثنی عشریه** طالع [illegible] رنگ باشد ثانیه و ثالثه [illegible] سبز باشد ثالث و حادی عشر زرد باشد
رابع [illegible] سبز باشد [illegible] سفید باشد سادس و ثامن سیاه باشد سابع تیره باشد [illegible]
و [illegible] زردی [illegible] سیاهی **معرفت عدد جنی** [illegible] و اگر برج [illegible] باشد پس جنس [illegible]
باشد یا چیزی باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد و اگر برج منقلب [illegible]
دلالت کند [illegible] باشد یا بیشتر از آن **معرفت نوع در [illegible]** نظر کن بصاحب طالع پس اگر در طالع باشد یا در وسط
السما [illegible] خوب است پس [illegible] تازه باشد [illegible] اگر صاحب طالع [illegible] باشد که از [illegible]
[illegible] آن [illegible] باشد و اگر در رابع [illegible] باشد [illegible] شده [illegible] اگر در [illegible] و ثالث باشد
و اگر در رابع [illegible] باشد بلکه مطلق [illegible] پس آن کهنه باشد [illegible] اگر صاحب طالع [illegible] باشد
معرفت [illegible] اگر صاحب طالع [illegible] باشد چیزی [illegible] باشد که [illegible] و اگر در [illegible] باشد چیزی
[illegible] و [illegible] باشد و [illegible] یا [illegible] و اگر در برج [illegible] باشد [illegible] باشد

یا کیسه یا انبان یا از در برج منقلب باشد در پشتها یا فراش یا در چیزی که نقل شود از جای بجای و اگر در برج ثابت باشد در دیوار یا
در بالای زمین در چیزی که حرکت نکند **موضع نگاهداشتن [illegible]** اگر صاحب طالع در برج ترابی باشد چیزی در جای باشد و در ایام کوه
و اگر در برج هوایی جنوبی باشد چیزی باشد که نه بر رفع باشد در جسم یا از چیزها که حرکت نکند یا چیزی که پر شده که در برج [illegible]
جسم باشد یا دو اگر در برج ناری باشد هیچ جسم باشد در هیچ یا چیزی باشد که بر باهم مانند نه **موضع طعم** چیزی
اگر صاحب طالع شمس باشد تند باشد و اگر قمر باشد شور و اگر صاحب طالع عطارد باشد ترش باشد و اگر زهره چرب
و اگر مریخ تلخ و اگر مشتری شیرین و اگر زحل عفص بر طبع ادویه و اهلاج **موضع سبکی و گرانی** اگر دلیل در طالع یا
چیزی سبکی باشد و در ثانی سبکی باشد و در ثالث اعتدال در خفتی باشد و در رابع دران سنگین باشد و در خامس
باشد و در سادس خفیف باشد و در سابع چیزی باشد که سنگین‌تر است از سادس و در ثامن بحقیقت اقرب است از تاسع خفیف
باشد از ثامن و در عاشر اخف باشد از هر خفی و در حادی عشر خفیف باشد و در ثانی عشر وسط باشد **موضع شکل چیز**
اگر زحل دلیل باشد مستدیر باشد و در آن برآمده یا باشد و اگر مشتری مدور و مسطح باشد و اگر مریخ در آن طول باشد و اگر
شمس مستدیر باشد و اگر زهره مربع یا از هوای آن مستدیر باشد و اگر عطارد باشد [illegible] کوچک باشد و وسطش بزرگ
و آخرش کوچک و اگر قمر باشد مختلف الشکل باشد [illegible] **موضع بلندی و کوتاهی** اگر دلیل فوق الارض باشد
میانه طالع و عاشر و طالع خاصه اگر زاید النور باشد طویل باشد و زاید بود بر مقدار امثالش و اگر تحت الارض یا ناقص النور
کوتاه باشد و ناقص باشد از مقدار امثالش **موضع طراوت و کهنگی** اگر دلیل یا صاحب طالع ساقط باشد از طالع در چهار برج
ناظر و ناظر نباشد یا نهان او نیز بد بود باشد خاصه اگر در [illegible] ناظر باشد یا یار ایشان یا ذنب یا که شده باشد و اگر در هوای
باشد و خوش است **موضع قیمت و بهای** هرگاه دلیل باشد قمر را مقابله [illegible] در جمیع بروج و اگر محکم تا اگر قراح [illegible] شود بسیار
ارزان مذکور دو **حمل** وصف قری است [illegible] کند به هر [illegible] که بسیار بکار آید باشد **ثور** صورت زهره است سفیدات
و درخشنده و نازک است **جوزا** صورت عطارد و رخشنده [illegible] و نیکو دوخته بران نوشته شده **اسد** صورت مریخ و اهرات
که یافتن رفته و از دانست و شطان و بسیار کوتاه است **ثور** صورت زهره پر سفید نیست [illegible] کیاه زمین بوده **ن**
صورت عطارد دیگر هیات مراکز تغیر شده و از اینکه طبع **ک** صورت مشتری از حیوانات چهارپا که حاجت شخ باشند **اک**

صورت زحل از جنس حیوانات است که گوشت نخورد و دراز گردن است **جوزا** **د** صورت عطارد از جنس ادمی است و از حیوانات پرنده
حیوانات اسپ و بلکه شکاری که گوشت نخورد و سفید است **ق** صورت مشتری از دو هم انسی است و از پرنده مرغان شکاری اندکی
سفید که گوشت نخورد و بدانها خاصیات **ده** صورت زهره حیوانات پرنده رنگارنگ **اک** صورت مریخ مرغ که گوشت
نخورد **ل** صورت زحل حیوان دراز است از جنس جن یا شیاطین یا سپاه ایمان **سرطان** و صورت مریخ از درنده‌ها است که گوشت
نخورد و بهر است که از آب و آتش رفته **ق** صورت مشتری بهر است از حیوانات که از آب برآید و خوشبو است **ده** صورت عطارد حیوانات
نه بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ دراز گردن است **اک** صورت زهره بهر است الا آنکه خوردنی نیکو باشد و سفید است **ل** صورت زحل [illegible]
برده [illegible] و سیاه است و دران سرخی باشد که دراز بسیار بود یا باشد که بر دهان فرو رود **اسد** و صورت زحل
جوهر آید یا باشد سیاه و خشک و محکم و انتفاع از آن برده نشود و چرکین باشد **ق** صورت عطارد جوهر باشد یا خشک دیگر
و ما بغ اللون و دیگر سیاه و دران چربی باشد **بط** صورت زهره سفید و مشتعل و خشک **که** صورت مشتری جوهر باشد سفید و غیر
مشتعل و خشک مثل سنگ و لکن طویل باشد **سنبله** و صورت عطارد دیگر هیات باشد که در انتهای آن کوچک باشد و بسیار دراز
ق صورت زهره گیاهی باشد که میوه از او استخوان باشد و کم شیرین باشد مانند خوش‌تر باشد از پیرون [illegible] **ع** صورت مشتری
گیاهی باشد چوب یا عزیز الوجود **کا** صورت زحل [illegible] شیرین باشد که در آخر طعم آن تلخی باشد و رنگش سیاه [illegible] **ل** صورت مریخ
از جانات باشد و درخت پرخار باشد و میوه‌اش سرخ باشد و دانه‌دار و جنس خشک باشد **میزان** و صورت زحل حیوانات باشد که
جسیم و طویل است که بسیار بزرگ الاکل باشد **ق** صورت زهره مجانبه باشد یا حیوانات خوشبوی یا حلال گوشت و طیب **بط**
صورت مشتری حیوانات است که آن را می‌کشند و انتفاع از آن برده می‌شود **س** صورت عطارد حیوانات پرنده و از غیر پرنده اگر
از هوای آن با ما جانی باشد و دشمن آدمی باشد **ل** صورت مریخ حیوانات که گوشت خورد و دران رنگهای بسیار باشد **عقرب** و صورت مریخ
حیوانات که در آب زندگانی کند و گوشت خورد و حیوانات ایذا کند و صاحب پا و پای بسیار باشد **یه** صورت مشتری
جزایر که در آب زندگانی کند **کا** صورت زهره از جنس حیوانات است جزایر که انتفاع تا [illegible] برده می‌شود از جوهرهای آب
اک صورت عطارد حیوانات آبدار و بیکر و بلند که انتفاع برده می‌شود که از دلش **ل** صورت زحل جوهر است [illegible] خوراک بی‌نفع
بوضع ورق و پلید سیاه **قوس** **د** از جمله صورت مشتری جوهر است عزیز و نایاب مانند اجار یا سنگ **ج** صورت مشتری حیوانات

چارپا و با نفع ما حد زهره حیوانات ماء تیر حد زهره جوزست و نبات و سبزی حد عطارد نصف اول آن جوزست

بلبید و درودار حط کواکب نصف ثانی است و جواهرست با نفع ی حد زحل و جواهرست [illegible] و گیاه [illegible]

له حد مریخ و جواهرست مریخ که با تش گداخته می شود **جدی** حد زهره حیوانات [illegible] پا و شاخ دار حد عطارد

گیاه است حط حد مشتری گیاه است نیکو و با ثمر و جوزست از جواهر ارض که با تش رفته سی حد مریخ جواهرست صلب که

با تش گداخته می شود سفید است و سبزی می زند له جواهرست خشک صلب که با تش برود **دلو** حد زحل حیوانات

اولش درنده و آخرش وحشی حد عطارد حیوانات است از دواب ارض که انواع مردم کنند کا حد زهره

حیوانات که اسب مردو ی حد مشتری [illegible] از جنس آدمی باشد و [illegible] باشد و نه [illegible] که

در آب می نشینند له حد مریخ [illegible] از جنس آدمی و [illegible] که گوشت می خورند [illegible] باشد

حوت ح حد زهره گیاه است که [illegible] و [illegible] ما حد مشتری حیوانات آبی

و تمر [illegible] آن جوزست که در اول برای زهره گفته شد اما با آن مرتبه و قیمت نیست کح حد عطارد [illegible]

که نفعی ندارد و با تش کح حد مریخ حیوانات آبی که حیوانات [illegible] ل حد زحل [illegible] که در کنار

دریاها باشند که آهن را بر می دارد **کم برجی دیگر در قسمه است** از قول [illegible] گفته است صاحب کتاب [illegible]

خواهی [illegible] را و آنچه مخفی باشد بر تو و آنچه [illegible] طالع را در [illegible] طالع را که در کدام

دور کدام برج چنانکه گفته شد پس اگر در طالع کوکبی باشد که در [illegible] باشد مانند [illegible] در کیان و ماهر

[illegible] نیک با شد [illegible] و اگر چنین باشد پس [illegible] طالع را ز آخر

برج و [illegible] الکف باشد پس [illegible] آن برج [illegible] آن از حیوانات پس

[illegible] آن برج [illegible] در جدول [illegible] آن [illegible] و در آن [illegible]

نهرات را [illegible] آن [illegible] آن را [illegible]

دیگر آنست

دیگر آنست در سا که اگر طلوع کند [illegible] در کیان ثالث یا [illegible] باشد از [illegible] پس [illegible] الکف از حیوانات [illegible]

باشد [illegible] باشد و [illegible] باشد پس اگر برج آبی باشد از [illegible] باشد پس اگر آن کوکب [illegible] در کیان

[illegible] باشد [illegible] باشد پس [illegible] گوشت باشد و اگر مشتری باشد [illegible] و اگر زهره [illegible] و اگر

عطارد [illegible] و اگر زحل [illegible] و [illegible] ابریشم [illegible] از حیوانات باشد و اگر شمس باشد [illegible] باشد

یا نهم از طالع پس چنین باشد [illegible] از حیوان **ثور [illegible]** [illegible] باشد [illegible]

باشد که [illegible] برنگ [illegible] طلوع کند **حمل** سفید باشد **جوزا** سبز باشد **سرطان** برنگ [illegible] باشد

[illegible] بیشتر باشد **اسد** برنگ [illegible] سفید [illegible] باشد **سنبله** برنگ [illegible] باشد **میزان**

سیاه باشد **عقرب** سیاه و سرخ باشد **قوس** برنگ [illegible] باشد **جدی** برنگ [illegible] باشد **دلو**

[illegible] باشد و **حوت** [illegible] باشد دیگر آنست در سا [illegible] طالع که چه برج [illegible] در کیان طلوع می کند

[illegible] کدام کوکب باشد پس اگر از مشتری و زهره باشد سوال از حیوانات است و اگر از عطارد و زهره [illegible]

از گیاه باشد و اگر شمس و مریخ [illegible] باشد [illegible] باب [illegible]

از [illegible] از اول [illegible] که طلوع می کند تا آخر [illegible] که صاحب طالع در آن باشد

پس با ده درهم بیا حساب می کنی و دیگر جمع شده ست طرح می کنی اگر یکی باقی ماند معدنی باشد و اگر دو نبات باشد
و اگر هیچ نماند حیوان باشد پس اگر حیوان باشد دفع وی بدانکه دو پا است یا چهار پا یا بی پا تضعیف کن آنچه
جمع شده از عدد دو یکجا نهاد مجموع را طرح کن چهار چهار پس آنچه بقیه ماند بشمار از طالع با آن عدد ببر هر یک
پس اگر در حساب در برج دو پا قرار گیرد پس حیوان دو پا باشد و اگر در برج چهار پا نفوذ کرد آن حیوان چهار پا باشد

باب دیگر در معرفت این امر بواسطه نهبهر است حساب کن از اول نهاری که شمس در آن باشد تا او نهبهر
که در شرق طالع باشد بر ثانی برج پس آنچه باشد از عدد نهبهرات را فرد است مسؤول عنه نبات است و اگر زوج باشد
پس اگر شمس و طالع هر دو در برج منقلب یکسان باشد پس سه آن عدد را طرح کن اگر یکی ماند حیوان باشد و اگر دو معدن
و اگر سه نبات و اگر برج هر دو منسوب معدنی باشد ابتدا از معدن نمی کنی پس اگر یکی ماند معدنی و اگر دو حیوان و اگر
سه نبات در این قیاس اینکه گر رسید همچنین باشد باذن الله **دلالت جواهر معدنیات** اگر طالع حمل یا جدی یا عقرب
یا اسد یا دلو باشد سوال از معدنیات است و اگر طالع برج منقلب باشد از درجه اول تا پانزدهم که حصه شمس است
و شمس ناظر قوی باشد بطالع یا از درجه پانزدهم تا آخر که حصه قمر است و قمر قوی الحال باشد پس سوال از [illegible]
باشد و هر کدام از این بروج که [illegible] وی ناظر بوقت پس آن [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] شمس یا مریخ
در هر یک از این بروج [illegible] باشد پس مسؤول عنه معدنی باشد و اگر طالع ثور و دریکان آفتاب یا نهبهر آفتاب
[illegible] آنگاه [illegible] طالع شوند پس جنس [illegible] باشد [illegible] اگر طالع [illegible] یا منسوب مریخ باشد
پس [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] مختلف باشد پس آن [illegible] مختلط باشد نیز و اگر طالع که شمس یا مریخ در آن باشند
یکی از منازل ثریا یا زبانا یا غفر یا بطین یا [illegible] که مشهور [illegible] یا [illegible] پس آن [illegible]
از جمله [illegible] اگر برج یا دریکان یا نهبهر طالع از [illegible] باشد یا زهره یا عطارد [illegible] در طالع باشند
و شمس یا مریخ ناظر باشند بطالع پس همچنین جنس معدنی باشد **دلالت طلا** اگر طالع برج مریخ یا دریکان
یا نهبهر وی باشد [illegible] باشد یا ناظر بآن پس جنس طلا باشد لکن [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] که در برج یا دریکان یا نهبهر [illegible] طلوع کند [illegible] دلالت [illegible] پس اگر طالع برج

و دریکان

و دریکان و نهبهر کواکب مختلفه باشد پس جواهر مختلط باشد و همچنین اگر شمس طالع بود در برج و نهبهر و دریکان مریخ یا ناظر باشد
پس جنس طلا باشد و اگر مشتری بر مواضع ترجیح طالع باشد طلای ساخته باشد و اگر در دریکان شمس یا مریخ یا
نهبهر آنها کوکبی سعد باشد یا ناظر باشد بیکی از آن دو موضع و قوی پس همچنین جنس طلای ساخته باشد که بر سر گذارند
و نیز اگر طالع برج دو صورتین باشد و دریکان مشتری یا مریخ باشد و آنها ناظر باشند پس جنس طلای ساخته باشد
و نیز اگر طالع نهبهر مریخ و دریکان شمس و مریخ یا مشتری ناظر باشد جنس طلا باشد و اگر مریخ در این وقت در پنجم یا نهم طالع باشد
و بر ترتیب شمس یا مشتری و در نهبهر شمس باشد جنس طلا باشد و اگر مریخ و شمس و مشتری [illegible] در طالع باشند یا ناظر بطالع
طلا باشد و اگر مریخ در [illegible] یا درجه شرف باشد خاصه که شمس و مشتری ناظر باشند بوی جنس چیزی باشد از طلا [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] یا [illegible] و اگر قمر مسعود باشد و در خانه خود یا درجه شرف جنس [illegible] باشد یا [illegible]
زیورهای [illegible] و اگر [illegible] باشد در پنجم زیوری باشد که بر جبهه آویزند پس اگر عطارد در خانه خود یا درجه
شرف باشد جنس جواهر است ساخته شده که بر [illegible] آویزند پس اگر مشتری در خانه خود یا درجه شرف باشد
جنس جواهرات یا گوشواره [illegible] یاقوت باشد پس اگر زهره چنین باشد جنس [illegible] یا انگشتری طلا باشد
یا یاقوت و زیوری که بر [illegible] آویزند و اگر عطارد و در دریکان خود باشد یا ناظر باشد بآن از مواضع ترجیح جنس زر [illegible]
باشد یا طلا و اگر زهره چنین باشد جنس طلا باشد یا مروارید و اگر مریخ چنین باشد جنس مرجان باشد یا طلا یا الماس
و اگر زهره قوی باشد یا مروارید باشد پس اگر زهره در حمل باشد جنس زیور طلا و مروارید باشد که بر [illegible] آویزند
[illegible] گوشواره یا مروارید باشد و در جوزا زیور طلا که بر [illegible] بندند و در سرطان زیور با [illegible] مروارید [illegible] باشد
که بر کتفها و دستها بندند و اسد [illegible] بر سینه و در سنبله بر ناف و [illegible] بندند و از میزان بر [illegible] و در
عقرب بر عورت [illegible] و در قوس بر [illegible] و در جدی بر [illegible] و در دلو [illegible] و در حوت بر [illegible]
بندند و اگر زهره در مواضع ترجیح باشد [illegible] ناظر باشد [illegible] زحل پس جنس [illegible] قیمت
و اگر سعدی ناظر باشد بلند مرتبه باشد و اگر زهره در دریکان و نهبهر خود باشد جنس طلا باشد و اگر عطارد
و مشتری [illegible] ناظر باشند [illegible] باشد که [illegible] و اگر ناظر باشند جمیع [illegible]

و مریخ نیک پس چنین کسی زرد و سرخ و سفید و مقداری نقره باشد جمله دلالت نقره پس اگر طالع نقره تسع قمر باشد و زهره آنجا باشد
سؤال از نقره باشد و هم چنین اگر زهره و قمر در تسع مشتری باشد و لکن در پنجم یا نهم باشد و هم چنین اگر طالع کند
زهره و قمر در تسع خود همچنین اگر طالع تسع زهره باشد و قمر در خانه خود یا شرف خود یا خانه [illegible] باشد همچنین
اگر عطارد طلوع کند در وقت قمر و قمر طلوع کند در تسع زحل و زحل بر تربیع وی باشد چنین نقره است و هم چنین اگر
طلوع کند تسع زحل و زهره و قمر بر تربیع زحل باشد همچنین اگر طالع تسع مریخ و شمس و عطارد و ناظر باشند به تثلیث
و قمر نیز آنجا باشد همچنین اگر شمس و عطارد و قمر که در تسع مشتری طلوع کنند همچنین اگر طالع [illegible] مشتری
و مشتری ناظر باشد به تربیع همچنین اگر طالع وجه و تسع زهره و زهره به تربیع ناظر باشد همچنین اگر طالع
در تسع خود و زهره ناظر باشد آن چیز نقره باشد دلالت مس اگر طلوع کند شمس در خانه یا در ارکان و تسع خود جای
که مریخ باشد همچنین طالع بیت مریخ باشد و شمس نظر کند بوی از تثلیث همچنین اگر طلوع کند شمس و قمر
هر دو در ارکان شمس و آن در ارکان طالع باشد و هم چنین اگر طالع تسع مشتری باشد و شمس و مریخ و زحل آنجا یا
ناظر باشند به تربیع و هرگاه طلوع کند قمر در بیت یا در ارکان یا تسع خود یا ناظر باشد پس چنین مس سفید باشد
و هم چنین اگر طلوع کند در ارکان عطارد یا زهره و قمر در موضع تربیع باشد و هم چنین اگر طلوع کند در ارکان عطارد و
شمس یا قمر یا زحل طالع باشند یا ناظر باشند یکی از اینها یا عطارد و از تربیع چنین مس سفید باشد دلالت آهن
اگر طالع در ارکان یا تسع زحل باشد و شمس و عطارد و مریخ در پنجم یا پنجم باشند چنین چیز باشد [illegible] آهن [illegible]
و همچنین اگر طلوع کند در ارکان یا تسع زحل و قمر ناظر باشد به تربیع یا [illegible] آهن باشد و هم چنین اگر
طلوع کند زحل در خانه یا در ارکان یا تسع خود یا ناظر باشد یکی از اینها و آن طالع باشند چنین [illegible] باشد از آهن و همچنین
اگر طلوع کند در ارکان مریخ و در ارکان [illegible] تربیع یا [illegible] باشد [illegible] در جا و مریخ [illegible]
ناظر باشند به طالع چنین شمشیر باشد یا خنجر یا کارد و هرگاه طلوع کند زحل در بیت شمس یا تسع شمس ناظر باشد و وی
چنین آینه باشد از آهن یا از روی باشد دلالت ارزیز و سرب و هرگاه عطارد طلوع کند در خانه یا در ارکان یا تسع خود
یا ناظر باشد با این حیز و اینها خالی باشند پس چنین ارزیز باشد و هرگاه طلوع کند تسع عطارد و با زحل و زحل

وعطارد

و عطارد وزان باشند یا ناظر به تربیع چنین سرب باشد دلالت سنگها و انواع آن هرگاه بعضی از کواکب سعد در تسع و ارکان
خود طلوع کند از برج هبوط یا ناظر باشد یکی از اینها تربیع به ارکان و تسع خود پس حکم کن بدین صفت اگر شمس باشد چنین چیزی
سرخ باشد و اگر قمر شیشه و سایر مهرها و سنگها و گل سفیدی که تر باشد و چیزی که در [illegible] باشد که مخلوط بطلا باشند
و زاج و مانند آن و اگر مریخ گل سرخ و شنجرف باشد و اگر عطارد [illegible] باشد و زرنیخ و نوره و [illegible] یا مانند آن
از چیزها که بدان نقش میکنند یا حساب بدان نگاه میدارند و اگر مشتری [illegible] باشد و مروارید و اگر زهره مرداسنج
یا سنگ سرمه یا چیزی که ضد آن باشد از چیزی و اگر زحل [illegible] باشد و مهره سیاه و استخوان و اگر طلوع کند [illegible]
[illegible] تسع عطارد و چیزی باشد سنگ [illegible] که در آن [illegible] است [illegible] یا براده آهن است
یا [illegible] و اگر [illegible] مختلف [illegible] مختلط از اجناس مختلف دلالت انواع جامها
اگر طالع [illegible] باشد یا اسد یا سنبله یا میزان یا عقرب یا دلو یا جوزا این برجی که بسیر طلوع کنند و عطارد
در آن باشد در تسع خود یا تسع عطارد طالع باشد و عطارد ناظر باشد به تربیع [illegible] مرکب شده
یا [illegible] اگر طلوع کند شمس در طالع [illegible] باشد جامه باشد ابریشم [illegible] اگر قمر در برج [illegible] منسوب بدان
باشد جامه ابریشمی باشد و اگر زهره [illegible] باشد یا ناظر [illegible] باشد یا قماش [illegible] بزرگ منقش باشد
و اگر مشتری با آنها ناظر باشد پس اگر طلوع کند مریخ یا صاحب برج منسوب بدان [illegible] از لباسهای [illegible]
[illegible] یا آهن یا که از اینها اسلحه جنگ باشد و اگر عطارد طلوع کند یا صاحب برج بدان جامه کتان [illegible] از جنس
جامهای اطفال و اگر مشتری طلوع کند یا صاحب برج بدان قماش باشند از جنس [illegible] و اگر زهره در برج شرف
خود طلوع کند قماش دیبا باشد و اگر زهره [illegible] باشد [illegible] و اگر طلوع کند مشتری در هبوط
خود یا نظر تثلیث از [illegible] ناظر باشد از چیزها باشد که [illegible] مانند [illegible] اگر [illegible] ناظر به
قماش باشد که [illegible] شده [illegible] شده و اگر طلوع کند یکی از سبعه [illegible] در تسع خود یا ناظر باشد
به تسع خود که طالع باشد به تربیع اگر زهره باشد قماش ابریشمی باشد یا [illegible] زرد یا سرخ و اگر زحل
جامهای سیاه باشد و اگر شمس باشد قماش [illegible] زنگی و اگر قمر جامهای سفید باشد و اگر مریخ قماش [illegible] و اگر عطارد

طالع کنند یکی و اگر مشتری از عشرهای زرد [illegible] باشد دلالت کند **بر فرخ الطبع از نباتات** هر گاه طالع که [illegible] در تسع خود
یا ناظر به تربیع تسع خود باشد که طالع بود [illegible] باشد از ثمر درختی و اگر مریخ بدین صفت باشد روغن [illegible]
و اگر عطارد بدین صفت باشد روغن کنجد باشد و اگر طالع کنند شمس و مریخ دو در تسع خود یا طالع تسع آنها باشد و آنها ناظر
باشند به تربیع ولی تسع برادر کیان آنها باشد آن چیز شیرین باشد و شاید شکر باشد و بسیار که از نباتات سفید
اخذ می شود و اگر طالع کند بدین صفت مشتری و عطارد در درکیان خود یا ناظر باشند مریخ [illegible] باشد یا حوایج کار
بر کار پرورده شده یا رب انگور و اگر طالع کند بدین صفت زهره در درکیان خود یا ناظر باشد نوع ترشها که از [illegible]
گیرند و اگر زحل بدین صفت باشد شراب باشد که از گیاه و [illegible] گیرند یا از بیخ آنها یا برگ آنها [illegible]
باشد که در او تندی باشد یا آب کامه و قند نبات و مغز گیاه یا مانند آن که سبز باشد و بسیار [illegible]

سوم طریق نظر در مسائل

سوم طریق نظر در مسائل

بعد از تسویه بروج نظر کن [illegible] پس آن را طالع فرض کن و صاحبش را
دلیل قرار ده و طالع اصل و صاحبش را [illegible] دلیل قرار ده [illegible] از طالع اصل و دلیل [illegible] از طالع
حاجت [illegible] پس نظر کن [illegible] صاحب طالع اصل [illegible] صاحب طالع حاجت [illegible] آن است [illegible] یا دور
یا [illegible] از دو منظر کن [illegible] صاحب طالع اصل و صاحب طالع حاجت [illegible] یا اتصال باشد [illegible]
[illegible] اگر مسعود باشد [illegible] صاحب [illegible] و [illegible] آن [illegible] صاحب طالع
حاجت طالع اصل [illegible] **اول** طالع [illegible]
[illegible] دقیقه پس آن را طالع حاجت قرار دادیم [illegible]
[illegible] طالع حاجت [illegible] مشتری بود [illegible] باشد
پس [illegible] صاحب طالع [illegible] صاحب طالع حاجت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] طالع حاجت [illegible]
[illegible] دقیقه پس [illegible] صاحب طالع [illegible]
دقیقه [illegible] دقیقه [illegible] باشد [illegible]

صاحب طالع

صاحب طالع شرق را [illegible] حاجت کند پس دلالت کند بر کون آن و وقتش زمان رسیدن [illegible] کواکب [illegible]
پس [illegible] باید حفظ کن [illegible] باشد [illegible] **[illegible] در مسائل**
[illegible] دلیل [illegible] بر جمیع امور [illegible] است [illegible] کواکب و [illegible]
باشد [illegible] در عالم اکوان باشد از حیوانات و نباتات [illegible] از کوچک تا بزرگ شود پس [illegible]
[illegible] پس [illegible] بر جمیع [illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible]
دلیل بر فساد هر چیزی [illegible] حال هر کوکبی [illegible]
[illegible] از حالات کواکب [illegible] باشد مخالف [illegible] دلالت [illegible] از اقسام [illegible] دلالت کند
بر فسادی [illegible] که مخالف [illegible] دلالت کند بر فنا و زوال [illegible]
[illegible] دلالت کند بر تاخیر [illegible] دلالت کند بر [illegible] اختلاط امور [illegible] امر تمام نشود
و هبوط در جنوب دلالت کند بر اختلاط امور و از هبوط در شمال [illegible] باشد و صعود مطلق دلیل است بر [illegible] و رفعت
و صعود در شمال [illegible] است و بودن کوکب در هبوط [illegible] بر حبس [illegible] امر و بودن [illegible] دلیل است بر آنکه
[illegible] دلالت کند بر [illegible] کشیدن [illegible] دلیل است بر [illegible] شدن امور [illegible]
[illegible] دلالت کند بر مسلط شدن [illegible] کسی که [illegible] کند [illegible]
[illegible] دلالت کند بر دشواری و تقدیم [illegible] کوکب هر گاه وعده دهد [illegible] مستقیم شود
وفا کند [illegible] هر گاه وعده چیزی کند [illegible] هر گاه [illegible] تمام کند [illegible]
و هر گاه وعده دهد [illegible] تمام کند [illegible] طالع یا [illegible] و هر گاه وعده [illegible] کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آن چیز [illegible] دلالت
[illegible] کند و هر گاه وعده کند [illegible] وفا کند و هر گاه [illegible]
و در خانه خود [illegible] و هر گاه [illegible] باشد [illegible]
حاجت [illegible] کوکب [illegible] هر گاه [illegible] از خانهای [illegible]

و نظر تربیع و مقابله دلالت کند بر بوستکی خلوت و فساد و اگر به مقابله دلالت کند بر منازعه و از گویند و کشف عیوب
یکدیگر کردن و متفق بود قمر و شمس دلالت کند بر اتفاق و دوستی و خصومت کم خصم کو حکم او نیز باطل بود و بودن قمر و دلیل در
منقلب که جانب حاجت یکدیگر باشد بر آن دستی درجه عقرب باشد دلالت کند بر وقف دادن و ترکه خاصه در مسئلهای تزویج
و سفر و نیز و فرحت بودن قمر در طریقه محترقه که وسط فلک باشد و در آن حال ز ثنا باشد و نه جنید و در راس
یا ذنب باشد دلالت کند بر وقف داموره و خانه اسیر بودن قمر دلالت کند بر بیکاری و بطالت خاصه اگر
نحسی شعاع حکم کننده باشد بر ضدی پس اگر جاورت کرد از این حد نامیده شود تا خلاصه الجزو اگر قمر
از موضع شعاع نحس بقدر یک جای کذشته و حجت مشهود و شتر و از رساند و اسمعین محمود بطیع اموار ند
و امور اتمام بکنند و این در حضی نظر باشد لا و مقارنه باشد شاد شود تا اگر بمقدار بفقدان کند کتور
و به اگر کوکبی ظاهر کنند و لایت و سلطنت را و ارکاه دلیل بر آن باشند در ملکی اتصال ایشان اگر از دره باشد
یعنی اتصال مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد دلالت کند بر شر و در آن عمل و اگر به تثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند
بر تمامی و حسن فرار که طلوع کنند بر امری ارواکنند آن را و ظاهر کنند و هر کاه از این ناظر بطالع باشند
تا یکی از ایشان ناظر باشد بر یکی به نظر تثلیث دلالت کند بر حکم در بازره و هر حبی و هم حبی اگر باشد قمر
بصاحب حجت خود مانند حکم بر رواج کار و رسیدن رسانیدن کوند نظر کن در باب معرفت اسباب بستگی بود از جهت کار و این نیز دلالت کند
در اول کتاب ذکر شده لوی جمیع وجوه دلالت کننده بر قضای حاجت و بودن آن و دلالت کننده بر اسباب فساد و کم
مجموع آن حاجت یکدیگر باشد بس طلب کن به نوع حاجتی که مطلوب سائل است اول وجه بود و باشد و نیز اگر باشد
هر آن وجه بود با حضیض و آن بمنزل بعقده یا تثلیث یا ربع و اسمینی نامشخص باشد نه در مرتبه اگر از هر باشد
رابع اگر باشد بکیره بسیط و عشیقی و چهار هر حاسی اگر باشد بکه و چهارم قوی بس استدراک بر نظر در باب کون
حاجت بوی و دلیل طالع که مستولی باشد در هیلاج حاجت سائل پس اگر وکر حضی باشد نظر کن با قوای آنها
خداوند اگر موضعش بهتر باشد بی نظر بوی و دیگری استدلال کن به کدام که اقوی باشد بی نظر کن به دلیل
حاجت یکی باشد یا او بر قمر رفقت به تسلیم اگر متصل شود بوی قمر یا دلیل طالع دلالت کند بر کون حاجت اگر انفا

بتربیع

بتربیع یا مقابله باشد پس بعد از مشقت و دشواری حاصل گردد و اگر به تثلیث یا تسدیس باشد و نحوس نباشد پس بسهولت
حاصل شود و اگر متصل شود رب البیت حجه بصاحب طالع یا نقل نور میانه ایشان کوکبی سبک رو یا جمع نور کند میانه ایشان
یا دلیل در موضع حاجت باشد یا صاحب حاجت در طالع باشد بشرط آنکه طالع او طالع نباشد و وی در آن محترق نشده
یا متصل شود قمر با صاحب طالع بکوکبی که در موضع حاجت باشد و وی را در آن موضع مراعاتی باشد جمیع مذکورات
دلالت کند بر کون حاجت و دلالت جمع نور و اگر جمع نور کند کوکبی میانه دلیل طالع و رب البیت حجه و جامع در طالع
یا عاشر و متصل شود با وی و آن قمر بدلیل طالع یا رب البیت حجه دلالت کند بر کون حاجت و اگر متصل شود قمر بیکی از آن دو و کم نقل
باشد یا بر او از کوکبی دلالت کند نیز بر ظفر بحاجت یا مانند آن بلوم لیکن اگر جامع در آن موضع مذکور نباشد و کوکب حقیقی باشد
نفع نبود جمع نور و اگر جامع در موضع حاجت نیز نباشد و ناظر هم نبود بآن موضع روا نشود حاجت و اگر آنکه کم شده از
حد زحل یا نه دو ... در دلیل باشد کی میانه ایشان قول باشد یا مشابه میانه ایشان باشد در اقبال پس جمیع این دلالت کند
بر کون حاجت و دلالت کون از جهت کوکبی که در طریق حاجت باشد پس اگر از آنچه مذکور شد از دلایل جزوی خالی باشد یا قوی
کوکبی را که حاضر باشد بطلبیت حاجت را و موضع حاجت مثل شمس در وسط السما و مریخ در سیم و نهم و زهره در پنجم و مانند اینها
یا باقی کواکب مذکوره در طالع مثل مشتری در مسند و آن و زهره در مسند تزویج و شمس در مسند سلطنت بس این دلالت کند
بر کون حاجت بلکه اگر کوکبی که در آن موضع طشر باشد یا محترق شود در طالع جمیع اشکال اینها دلالت کند بر فساد و دلالت طالع قمر
و اکوان ... کوکبی با او نه مانند سهم السعاده و آن نزدیک طالع قمر باشد و نیز آن هم رتبه ... اتصال و اشراق
بر نهوبیت السلطان پس نظر کن در آن مواضع بدین صفت که نظر می کردی در طالع و اتصال صاحبش
بار باب بیوت و کواکب اتصال رب الحجه بکوکبی که در طالع باشد هرگاه رب البیت حجه متصل شود بکوکبی در طالع و آن کوکب
در آن طالع مراعاتی باشد قوی دلالت کند بر کون حاجت بلکه اگر نحس باشد و غرق حال با سعدی باشد که در سفر در وند حال
بد کولی باشد و چه راجع و چه محترق و چه منقطع النور و امثال اینها نفعی نبود و کم دولتی حجه هرگاه صاحب طالع
غیر مقبول باشد و هرگاه متصل شود صاحب طالع یا قمر بکوکبی که در او طشر دلالت کند بر فنا و حجت این چنین
هرگاه متصل به در او طالع اینها باشد و دلالت کند بر بود تدبیر حاجت و از آنچه می خواهد که مجال آید

و هرگاه صاحب حاجت نحس باشد و متصل بسعود و یا بدلیل طالع یا قمر از وتد بنظر تربیع یا مقابله [illegible] دلالت کند

بر شر و بلا که او را امر دخل شود چنانکه اراده کند که کار او روان شود و هرگاه متصل شود دلیل با صاحب طالع [illegible]

پس اگر قمر را نیز شهادتی باشد فاسد شود حاجت و در جمیع [illegible] سالم باشد قابل تدبیر از کوکبی در رجوع و احتراق

و سقوط او دلالت کند بر آنکه حاجت [illegible] سقوط [illegible] در سقوط مانند آنها باشد اعانت کند بر آنکه [illegible]

قابل تدبیر با قوتی شهادت شمس کوکبی باشد دلالت کند بر [illegible] و بعد از طمع حصول **شهادت دو النور** پس اگر [illegible]

و قابل تدبیر کوکبی که او قوت کند سالم باشد از نحوستهای چهارگانه مذکوره و قمر نیز شهادت دهد دلالت کند بر آنکه حاجت

پس اگر قابل تدبیر صاحب طالع یا صاحب حاجت رد النور کرده قوی باشد دلالت کند بر فساد حاجت [illegible]

و لکن قمر قوی باشد فاسد شود حاجت نیز هم اگر که از نقل نور و دفع [illegible] شهادت باشد و [illegible] حاجت شود [illegible]

تمام الیه اگر کوکبی رد و فزع کند قول نور کند از صاحب طالع یا صاحب حاجت پس قطع کند [illegible]

نحس [illegible] فاسد شود حاجت [illegible] باشد که مقابله یا تربیع قطع کند در باب رد النور [illegible]

فاسد کند نور را و فاسد کند [illegible] بر دفع کند [illegible]

[illegible] دفع کند [illegible] دفع کند [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] دلالت بر قوت [illegible] **[illegible] از طالع بود [illegible]** [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible] صاحب طالع یا صاحب حاجت دلالت کند بر [illegible]

و اگر [illegible] مقبول باشد [illegible] دلالت کند بر [illegible]

و اگر [illegible] باشد [illegible] دلالت [illegible] بعد از طمع یا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صاحب طالع باشد [illegible] **[illegible]**

و اگر [illegible] صاحب حاجت را بدلیل طالع [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] صاحب طالع [illegible] صاحب حاجت [illegible] **[illegible]**

[illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

در [illegible] باشد [illegible] دلالت کند بر [illegible] حاجت و [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دلالت کند بر [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد [illegible] دلالت کند

بر [illegible] باشد [illegible] صاحب طالع با صاحب حاجت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] قمر [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] دلالت کند بر [illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] باشد [illegible] پس اگر قمر [illegible] کند [illegible] صاحب طالع نظر کن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] قمر [illegible] باشد [illegible]

دلالت کند بر [illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] نظر کن [illegible]

صاحب طالع [illegible] دلالت [illegible] **[illegible]**

و اگر صاحب [illegible] باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] دلالت کند [illegible] **[illegible]**

و اگر صاحب طالع یا صاحب حاجت [illegible] مقبول باشد [illegible] حاجت [illegible] نظر کن [illegible]

[illegible] این خانه باشد [illegible] آن خانه [illegible] **[illegible]** [illegible]

و هرگاه اتصال صاحب طالع [illegible] صاحب حاجت [illegible] باشد [illegible]

در سقوط مانند آن باشد دلالت کند بر آن [illegible] اتصال [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حاجت **[illegible]** و هرگاه سوال از [illegible] باشد [illegible]

[illegible] نظر کن [illegible] طالع [illegible] دلالت کند

بر آن حاجت [illegible] باشد [illegible]

سوای آنکه ذکر شد در باب اول دلالت کند بر انتقام این کار و خوف و آنکه تو زده شد آن و اگر واقع شود بروی منقضی
شود و نا نفوذ اگر انها در اوتاد و دو مایل اوتاد باشند خاصه اگر این وتد با نحس باشند دلالت کند بر کون و ثبات
و طول این امر و رسانیدن خواسته که با انها امیدواری و حکومت دلالت کند بر وقوع آنها و اگر آنها در صورت زایله باشند
و مخوفی دلالت کند بر ... و این جزو ... گفته اند بعضی از حکما نظر کن در جمیع مسایل خیر و شر با ماه که اگر ماه
اگر مسعود باشند در اوتاد دلالت کند بر کون این جزو ... و اگر در زوایل باشند و انها بروج منقلبه دلالت کنند
بر زوال مسئول عنه و انقضای آن و دلالت کنند با این بر انقلاب ... **شهادت ارباب بیوت برای**
و شهادت کوی از ارباب ... جمیع حوائج چه ابتدا و ... مسئول شده برای آنکه متصل شود صاحب طالع
صاحب از موضع قوی ... ناظر باشند ... طالع دلالت کند بر کون این حاجت بی طلبی نیکو و سهولت و فقدان مشقت
بر اندازه ... و حسن ... باشد و اگر ... باشد و اتصال از موضع نیکو بود و صاحب حاجت مسعود باشد
و صاحب طالع قوی و ... ناظر باشد دلالت کند بر کون حاجت بی طلبی و نه تعبی و نه مشقتی ... اگر ... دارد
با تنابر احسن وجهی ... **حجت** نظر کن ... جمیع ... آن ... باشد ...
قوت زاید باشد در نقل نور کوکبی ... در شعاع ... وی بر کوکبی ... دشوارتر از آنکه قمر
دلالت کند بر آن دارد چه قریب بود ... از شعاع و سریع الانتقال باشد ... الاول باشد
و نظر کن ... در نور و ... از شعاع در اول ... و در وقت انقلاب ...
ظاهر باشد و ... از شعاع ... در این ... اگر ... کنند ... باشد سلطان
پس هرگاه منتقل شود ... در وقت ... یا کوکب ... مولودی ... صاحب آن ...
شود ... آنکه ... باشد ... یا با آنها باشد یا محترق باشد ...
رجوع کند ... را سوی ... دلالت کند ... بر خلاف این و هرگاه مسعود و سعادت دهد
اثرا خواه بود سعادت ... **...** ... و انکه شهادت
کواکب ... شهادت ... طالع ... صاحب حاجت باشند ... متصل باشند ...

از کوکبات

از کوکبات مثلث صاحب مطلوبه ظفر یابد و اگر در این صورت ... باشند بدو مثلث صاحب مطلوبه ظفر یابد
و اگر جمع شود ... شهادتها همه صاحب ظفر یابد و اگر با آنکه شهادت دهند همه مقبول باشند ...
نیز مقبول باشند دلالت کند بر زیادتی ... مطلوب ... شهادت ... انفصال باشد و نظر ... از ...
از حاجت باشد پس اگر ... باشند پس تمام با کمال حاصل شود و بهتر در قضای حوائج آن است که صاحب
طالع صاحب اتفاق ... شرف ... در مسئول ... سلطنت ... و زهره ...
کنند ... این حاجت ... **دلالات ... قمر** قمر هرگاه در موضع نیکو باشد و قوی
فاسد باشد دلالت کند بر فساد حاجت ... متصل باشند صاحب طالع ... صاحب حاجت ... آن ...
... باشند ... از اوتاد ... دلالت کند بر تعویق
و نقصان حاجت ... قمر فاسد باشد ... اگر ساقط باشد از طالع و اگر قمر مقبول باشد و در
موضع نیکو از طالع ... باشد از کوکبات ... نیکو از طالع پس ... صاحب طالع ...
... **دلالات قمر** ... اگر قمر ... صاحب طالع باشد ...
در ... طالع باشد یا طالع ... باشد ... باشد یا قمر ... باشد یا ...
... قوی باشد ... اگر قمر ... باشد یا احتراق یا کوکبی نحس و راجع ... حاجت
و هرگاه قمر ... در طالع ... قمر باشد ... فاسد شود ...
... اگر ... قمر ... فاسد شود ...
... در طالع ... باشد ...
باشد ... قمر ... صاحب طالع ... فاسد شود ...
فاسد شود ... فاسد شود ...
فاسد ... ساقط شود ... فاسد شود ...
... **دلالات ...**

اما دلیل پس اگر فاسد شود و وتد کل صاحب فاسد شود و در مایل الاوتاد نصف و در سواقط ثلث و قول در رجوع طالع
هرگاه فاسد شود و صالح باشد قمر مثل آنکه گفتیم [illegible] گفته اند بعض فلاسفه و آن نزدیک تر است از [illegible] اوائل آب
کم متیز بر طالع هرگاه فاسد شود در اوتاد نصف حاجت بر طرف شود و در مایل الاوتاد ثلث و در سواقط سدس
و مقایسه کن این حکم را بقول ایشان در حال سائل و مولود که صاحب مثلثه اول شمس تدبیر نصف عمر نماید و صاحب ثانی ثلث
عمر را و صاحب مثلثه ثالث سدس عمر را تدبیر نماید **سقوط رب بیت قمر** هرگاه دلیل صاحب قمر باشد و صاحب [illegible] ناظر
باشد تمام نشود حاجت **دفع نور قمر از ابو طا** هرگاه کوکب دافع از ابو طا خود باشد نقل کند تقابل ابو طا خود را
و همچنین اگر در ابو طا قابل باشد و همچنین باشد حول در بیت غیر و در سواقط **سقوط ارباب بیت قمر** هرگاه ساقط
باشد از موضع خود یا راجع باشد یا فاسد دلالت کند بر کمی منفعت صاحب سوال و [illegible] سائل قلیل البقا باشد
ضعف قوت کوکب کوکب عارض در بیتهای قمر هرگاه [illegible] داشته باشد بد دلالت از صاحب بیت قمر یا صاحب
شرف کم داراکی باشد خاصه هرگاه این کوکب بر طبع صاحب باشد و [illegible] مشتری در مال و زهره در زنان
دلالت قوت سعود و کوکب در مسئله هرگاه قوی باشند سعود و کوکب در مسئله حاجت از برای آن باشد که او قوی
اگر سعد اقوی باشد مشکل تمام و [illegible] از نومیدی حاصل شود و اگر نحس اقوی باشد امید داران شد بی [illegible] نبود خواهد
شد **خفی شدن کوکب متصل به در زیر شعاع** هرگاه کوکب متصل باشد لکن یکی [illegible] مخفی شود در برجی که باشد پس اگر
در برج دیگر رسید پیش از آنکه بکوکب دیگر متصل شود حاجت روا شود و اگر متصل شد بغیر بعد از آن بکوکب متصل نروا
نشود حاجت بلکه اگر اتصالش بغیر موثر باشد و اتصالش بعد از آن [illegible] باشد [illegible]
از آنجا که جسد قطع نور کند و نور قطع جسد نکند و اگر جسد باشد قطع کند نظر را فاسد کند حاجت را **رجوع**
کوکب متصل در کوکب اتصالش اول هرگاه کوکبی [illegible] رجعت کند پیش از آنکه بکوکب تام رسد [illegible]
کوکب که سوی آن رجعت کند پس آن باشد کوکبی که وعده حاجت دهد و هرگاه هر دو مقبول باشند و اما در مثل اتصال
پس کوکب مقبول الیه وعده حاجت دهد در مثل جمع [illegible] جامع وعده حاجت دهد و کوکب راجع قول را نقض کند [illegible]
مقابله و تربیع قول نقض کننده بود **نوبت برج** هرگاه متحیز باشد در یک برج باشند رجوع [illegible] لا ان جهة کم

بیاید

همچو شمس قوت آن کوکب با چو شمس قبول می‌کند و می‌گیرد نور آن را از زمین از آن روی که هر کوکب مشتعل می‌شود در زیر شمس [illegible]
کوکب [illegible] احتراق جرمی باشد چه در این وقت دیگر قوت را از جسد شمس نور انداختن [illegible] بر کوکب [illegible] برج [illegible]
در برج باشد و برسد نورش بکوکب دیگر که در برج متصل باشد بآن برج باشد [illegible] شود و با آن کوکب در برج تا پیش از آنکه کوکب
دیگر برسد دلالت کند بر آن حاجت [illegible] اختلاف [illegible] حاجت کند که نورش برسد [illegible] کوکب [illegible]
منتقل شود و قمر بعدی در پنجم [illegible] باشند پس ناظر آن کوکب که [illegible] باشد [illegible] قمر [illegible] اتصال اول را
با آن کوکب [illegible] پس [illegible] و هرگاه [illegible] متصل شود [illegible] تمام شود [illegible] ناظر [illegible]
حاجت در [illegible] طالع در [illegible] طالع [illegible] برج باشند وقت [illegible] ازین
جمع [illegible] شده [illegible] امور ازین برج و برج [illegible] عنوان اشتراک دلالت [illegible] درجه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] برج [illegible] اقوی برج اول
و هرگاه برج [illegible] **اجتماع نحس** هرگاه ساقط باشد [illegible] باشد
[illegible] واقع باشد [illegible] **دلالت کوکب در اوتاد** هرگاه کوکب در طالع [illegible] طالع
باشند یا در [illegible] طالع دلالت کنند بر [illegible] حاجت پیش از اتمام و همچنین تاثیر می‌کند کوکب هرگاه در [illegible]
اوتاد باشد یا [illegible] اگرچه این بد باشد در جمیع مطالب از مال و سلطنت
و درویشی و آنچه باشد از انواع منافع و کون امور [illegible] وفا [illegible] باشد
دلالت کند [illegible] کرده‌اند [illegible] که در اوتاد باشد [illegible] مریخ [illegible] زحل [illegible] دلالت کند
بر تمام شدن حاجت [illegible] و قبول [illegible]
[illegible] **حرکت قمر** [illegible] دلالت کند بر قوت
و فساد [illegible] دلالت کند بر [illegible]
و اگر [illegible] طالع نیز [illegible] دلالت کند [illegible] و هرگاه [illegible]
متصل باشد [illegible] طالع و [illegible] دلالت کند بر [illegible] حاجت [illegible] دلالت کند [illegible]

دادن همین باشد در شهادت نه هر صاحب طالع دلالت کند بر فساد و حجب بعد از مقامات زینت اتصال قمر کوکب ... و از اتصال قمر
قمر شمس از شرف دو یا بیش متصل شود و شمس بر کسی که وی را قبول نکند هر اگر از وند باشد فاسد شود حاجب بعد از
طلوع در آن شمس اگر متصل شود صاحب طالع دلالت کند بر فوت حاجت و اگر محو کند حاجت طالع را دهند قبول
مقابله است چون ضعف شعاع قمر را کم کند و این قمر صاحب طالع را و اگر قمر اقوی باشد از صاحب طالع و اگر طالع اسد یا دلو
یا قوس یا جوزا باشد و صاحبان این بروج غلبه کنند بر قمر فاسد در اسد و دلو از جهت قوت در باب بروج الا این
چه قبول قمر در طالع این بروج نفع نه هر چه که قابل قمر راجع باشد و فاسد باشد صاحب طالع ... اگر صاحبان این بروج
ساقط باشند و نظر نکنند طالع بر قمر غلبه کند و زاید باشد و معاودت کند با آن چیزی **دلیل** هرگاه جانب دلیل
در این جهت کوکب دیگر باشد و هر دو متصل شوند بر این جهت ... حاجت اگر از برای آن کوکب ستمها دیده باشد در ...
اگر حاجت بیرون او روا شود جمیع ... که حاجت دانسته می‌شود از جهت هر کوکب واقع و جوار برجیس و طبیعت ...
اگر بیرون که جاری ... این حاجت ... دانسته می‌شود از جهت قابل و دلیل چه دلیل بهتر باشد ... قمر ...
و از برای دلیل و لایی ... در آن باشد **ثالث** آن است که قرار متصل شود مشتری و قمر در وسط السما باشد در برج عقرب
پس بوجه مشتری ... حاجت است برجی که در آن است بر طبیعت برج است ... باشد و از برای مشتری از جهد
به صورت حوت است که استدلال باشد و در ناظر ... پس دلالت از وجه حوت است ... از ملک
و بوجه مشتری دلالت کند بر اشراف پس ... که این جزء ... شود و در وسط ... زمان ...
کدام برج صاحب عقرب که ... برای حاجت ... که دلالت کند بر صلاح و ...
موضع دیگر هرگاه خواهی بدانی که از چه جهت خواهد بود ... باشد اول آنکه آن است که دلالت کند از اتصال ...
متصل شود که بر دو ... صاحب طالع ... این متصل ... دلالت کند بر کواکب ...
ازدواج باید ملاحظه نمود ... که از ... متصل شده ملاحظه ... از مزاج ... از طبیعت ...
و ملکیت ... بر ... که از ... متصل ... نظر کند ...
موضعش ... باید که از ... و ... از جهت اقوای آن

کاموخی

دو موضعی که در آن است و دیگر منسوب است بوی از برجی و وجه هر شی است ... آن چیزی که با آن نظرات اتصالات ...
سوف مقدار آن هرگاه خواهی که بدانی که چه قدر خواهد بود مثلا این سلطنت یا تزویج نظر کن سیر قمر را بر طالع
و صاحب این جهت و قمر کجا است از وضع آنها و چه باشد قدر و تو شکل ... برابر درجه آن بگوی از سال و ماه و روز به قدر
از جهت تمام شود که ... صاحب طالع و صاحب جهت یا رسیدن آنها ... از سال و ماه و روز از قبول باشد و الا اگر کوکب
متصل ملازم ... باشد ... بروج ثابته باشد ثابت خواهد ماند ... باشد از ...
یا ماه یا روز ... که خواهد بود یا نه نظر کن قمر در سهم السعاده و طالع ... اگر از رباب ... تا بنگر ناظر باشند
دلالت کند بر ... حاجت ... ناظر باشند ... ناظر آن اگر اقوی باشند غالب است **قول ... الله**
که ... ضعیف ... و اگر ... که در اوتاد باشد دلالت کند بر فساد حاجت
و اگر متصل شود از ... که در سیم یا پنجم یا نهم یا یازدهم باشد و قبول باشد ...
طالع ... باشد دلالت کند بر کون حاجت ... باشد قمر و متصل ... ناظر ...
و ... دلالت کند بر صلاح و اگر قبول باشد ... و شهادت ... صاحب طالع با این دلالت کند بر کون
... و اگر قمر ... باشد و متصل شود بکوکبی ... از اوتاد چهارگانه ...
و دلالت کند بر تقویت ... قبول ... صاحب طالع ... حاجت ... قمر ...
اوتاد چهارگانه ... کوکبی ... از اوتاد چهارگانه ... دلالت کند بر تقویت ...
... صاحب طالع دلالت می‌کند ... صاحب طالع ... قبول ...
... بر آن حاجت ... ساقط باشند ... از طالع ... این دلالت می‌کند
بر عکس ... حاجت ... از قمر ... طالع ...
اگر ... باشد ... برهان ...
... در طالع ... دلالت می‌کند ... حاجت ...
پس در این هنگام دلالت می‌کند بر عکس ... در حاجت ... در آن ... طالع ... از کوکبی

قابل تدبیر دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت و اگر راجع باشد بنحس دلالت می‌کند بر فساد و عجز از طلب اول بغیر ازو تا در
یا ساقط بود از خداوند طالع از طالع دلالت می‌کند دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت بعد از شدن قمر خداوند طالع کوکبی
از هبوط آن کوکب دلالت بکند بر فساد حاجت سعی و دلالت بر فساد و حاجت می‌کند اگر ایلم باشد آن کوکب اتصال
در هبوط و در شرف و حال آنکه قبول نکند خداوند طالع قمر را دلیل است [illegible] از جهت حاجت طلب کردن شود از عاشر خداوند
آن پس اگر ایلم باشد خداوند عاشر در وتدی از اوتاد و بری باشد از شعاع دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت
فی الحال هر گاه آن وتد طالع و عاشر بود که دال است بر برآمدن حاجت در همان ساعت یا در همان روز و اگر خداوند عاشر
در مایلی وتد باشد دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت بعد از زمانی چندی هر گاه در روز باشد و وقت [illegible]
و اگر خداوند عاشر ساقط باشد از وسط السماء [illegible] حاجت برآید و اگر ساقط باشد از وسط السماء
و در سیم یا ششم یا نهم باشد دلالت کند بر بر نیامدن حاجت سهم الحاجت بقول کسی که گفته است و این طالع اشارات
از این سهم و طریق گرفتن این سهم آن است که بگیری از خداوند ساعت تا خداوند طالع پس اندازند بر همچنین از درجه
وسط السماء و هر جا رسید آن سهم الحاجة است پس [illegible] ناظر باشد خداوند برج سهم الحاجة و خداوند
مع آن بطالع دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت و اگر ناظر نباشد دلالت نمی‌کند پس اگر خواهی وقت برآمدن حاجت را
پس از خداوند طالع تا درجه طالع و قرار ده هر درجه [illegible] دیگر [illegible] وقت آنکه یکی از
خداوند ساعت تا خداوند عاشر اگر ساقط باشد و اگر ساقط باشد از خداوند عاشر تا خداوند ساعت تحلیل هر درجه
حاصل شد از برای هر درجه یک روز یا یک ماه یا یک سال قرار ده [illegible] که گفته است [illegible]
و خداوند طالع پس اگر [illegible] دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت پس اگر [illegible] بر خلاف آنچه
مذکور شد باشند [illegible] بر خلاف [illegible] در روز [illegible] بعد از آن بطالع بعد
از آن بخداوند بیت طالع پس اگر کوکبی از ایشان ناظر باشد بخداوند حاجتی که در آن حاجت سؤال شده
و اگر شاهد [illegible] باشد آن بهتر باشد [illegible] باشد از حیثیت نظر پس [illegible] دلیل قرار ده
و بر همان [illegible] ملاحظه [illegible] ناظر بطالع

دیگر

دیگر [illegible] و [illegible] نیست [illegible] دلالت می‌کند بر برآمدن حاجت پس اگر
از ایشان یا یکی [illegible] باشد [illegible] دلالت می‌کند بر تمام شدن عمل و [illegible] آن برآمدن حاجت
سهم الکون [illegible] سهم برآمدن حاجت که گفته است نظر کن بسهم السعادة پس اگر [illegible] یا سعدی باشد یا ناظر باشد بسعدی
پس سعادت در برآمدن حاجت است و نظر کن پس اگر ایلم باشد [illegible] یا سهم السعادة پس بگیر از [illegible] تا مریخ و اگر [illegible] شد
یا سهم السعادة پس بگیر از مشتری تا زحل و از زحل باشد یا سهم السعادة پس بگیر از زحل تا [illegible] و اگر مریخ باشد
یا سهم پس بگیر از مریخ تا زهره و آنچه از هر یک [illegible] حاصل شده [illegible] او را از طالع و اگر با سهم السعادة کوکبی باشد
قرار ده خداوند بیت او را [illegible] آن کوکب [illegible] که در کسب [illegible] یا [illegible] ملاحظه کن
که در چه جای [illegible] این سهم پس [illegible] آن سهم الکون است [illegible] متصل می‌شود [illegible] کوکب پس اگر
متصل شد بخداوند بیت [illegible] متصل شده با خداوند بیت او دلالت می‌کند بر برآمدن حاجتی که از او سؤال شده
[illegible] کوکبی که متصل [illegible] یا ناظر [illegible] نظر کن [illegible] پس اگر خارج شده از هبوط [illegible]
یا از احتراق [illegible] باشد [illegible] مسعود [illegible] دلالت را [illegible]
بطالع و خداوند او و [illegible] خداوند [illegible] او ناظر است یا نه و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] او [illegible] خداوند [illegible] و قمر خداوند او [illegible] نظر کن [illegible] سلطنتش [illegible]
پس اگر در وتد باشد یا [illegible] آن و حال آنکه او ناظر باشد [illegible] با او [illegible] دلالت
می‌کند بر برآمدن حاجت و اگر ناظر باشد خداوند [illegible] خداوند [illegible] دیگر [illegible] یکی از این‌ها
خداوند ساعت و حال آنکه [illegible] ناظر [illegible] و خداوند سهم السعادة یا قمر در وتد باشد [illegible]
[illegible] باشد و حال آنکه او ناظر باشد بطالع یا بوسط السماء [illegible] حاجت [illegible] اگر ایلم باشد [illegible]
مستقیم [illegible] یا قمر در طالع پس دلالت می‌کند بر بودن حاجت و اگر ایلم باشد [illegible] قمر یا کوکبی [illegible]
او یا [illegible] حاجت [illegible] اگر ایلم باشد قمر در برج [illegible] الانقلاب [illegible]
[illegible] باشد و خداوند سهم السعادة ناظر باشد بطالع و [illegible] قمر و خداوند [illegible] حاجت [illegible]

و نگاه و نظر او در آنچه گو ذکر کردیم آنقدر از حظوظ خود و آنها ضعیف باشد و اما دولت طلبی یا آنکه گویی بشنید یا باطلی بشنید
در طبع او دلالت می کند بر قدر امور دیگر بر آن بر او و اگر ایدون باشد خداوند سهم السعاده و خداوند بیت قمر و او در
طالع باشد و قمر ناظر باشد با او پس صاحب مثل چیز او دولت است باذن خداوند اگر شهادت بدهد پس از برای قمر
یا شهادت بدهد خداوند ساعت از برای آنکه ایدون باشد خداوند حظوظ خدا و او و وسط السماء باشد یا خداوند
سلطان مرتفع در طالع باشد یا دوم پس صاحب بر می آید بزودی و نظر کن بسوی کوکب ناظر بطالع اگر
ایدون باشد اسمی که ذکر کردیم آیا از برای او در طالع بوده است از خانه اش یا غیر آن یا آیا در درجه طالع کوکبی
از نیرات است و اول از ضیای کوکب است یا با اوست یا ناظر او است یا خداوند حظوظ ها اگر ناظر باشد
در ایدون حظوظ خانه و شرفش یا حظوظ حدیقش پس بدرستیکه آن استدلال پس اگر شهادت بدهد از برای
او و در روز بمش باینکه ایدون باشد صاحب حظ حظوی او و او ناظر باشد به شی از صعود یا از دو سعی
و داده باشد از برای او دعوات و شهودی پس امر بعدی آید و اگر شهادت بدهد از برای و دلالت بدو گواه
سهم السعاده و بهتر از برای او آن است که ناظر باشد بشی از چهارم پس بدرستیکه آن دال است بر زوال امر
و اگر ایدون باشد خداوند سهم السعاده در طالع و سهم در یازدهم و قمر در سیم در فرح خویش و شی ناظر باشد
بقمر خواهد بود این امر در نیکوئی عاقبت و صلاح و اگر ایدون باشد خداوند سیم در دوازدهم یا نهم و ایدون باشد
قمر در پنجم در بیت در برج مشتری با ناظر بشی و شی در یازدهم باشد پس صاحب بر آورده می شود غرض از آنچه
در او جدال و خصومت و دیر بر آمدن و نه بود خصومت اگر ناظر گشته زحل از نهم یا ششم و بهتر از این است
که ساقط باشد سهم السعاده از خداوند خود یا ایدون باشد قمر وسط الفلک یا ایدون باشد در جنوب پس اگر ایدون باشد
قمر در این احکام در برج هوایی و شمالی باشد یا در وسط السماء باشد و خداوند بیت طالع ناظر باشد
و خداوند حد و مرتبه یکم است دلالت می کند بر بر آمدن حاجت و اگر بر خلاف آنکه مذکور شد باشد
و کوکبی ناظر باشد بطالع و آنها ابطال امیر باشند و قمر با خداوند بیت سهم الفلک باشد و سؤال از خزینه
پس بگو که این جا منزل است و اگر ایدون باشد قمر در طالع و هلال در برج منقلب و زحل وسط السما و در طالع موضع بطالع

دلالت

دلالت می کند بر شر و اگر ایدون باشد شمس منکسف و خداوند طالع محترق و مریخ در اوتاد و یا ملتقی او و یا زرشش پس آن بسیار بد است
سهم بر آمدن حاجت بکم از این صاحب نوبت تا زحل بعد از آن طرح کن او را از خداوند بیت قمر صاحب نوبت
پس آنجا که رسید پس آن سهم حاجت است پس اگر ایدون باشد خداوند او در برج مستقیم الطلوع و او ستاره نیک باشد
و خداوند خانه قمر ناظر باشد با او یا خداوند سهم الحاجه پس حاجت بر می آید بدون مشقت پس در انواع نظر کن انواع تشریف و فرز
بر قمر گوئی است پس اگر ایدون باشد با کوکب سعدی و ایدون باشد اشرف و شریف این سعد نیز با قمر پس حاجت بر آورده است
و اگر ایدون باشد یا از این احتفا یا دیگری پس در حاجت اندکی تأخیر است حظوظها اگر ایدون باشد حاجت مطلوب از
جنس این سعد باب طالع و الحمد... از مسائل و آن مشتمل بر هشت باب است باب اول در نظر کردن در عمر
و عمر و بقا باب دوم در نظر کردن در کرایه و در زایه باب سیم در نظر کردن مشغول از کسی باب چهارم
در نظر کردن در سوال از یار و نگار باب پنجم در توجه شدن در او کجا باب ششم در او سال نزد و جهان بسیار
و لوش آن باب هفتم در نظر کردن در در سوال احوال که از کوای زیان و اقلیم است و باب هشتم در شناختن مولد
کسی که مولدش معلوم نیست باب اول در شناختن عمر و بقا هرگاه از تو سوال شود از عمر پس نظر کن در این مسئله
بسوی خداوند طالع و قمر پس بدرستیکه انصراف قمر دلالت می کند بر آن چه گذشته است از عمر و اتصال قمر دلالت می کند
بر آن چه باقی مانده است از عمر او پس اگر ایدون باشد خداوند طالع در تحت الشعاع و فنی در احتراق و قمر منحوس یا ساقط از طالع
یا در هبوط یا ایدون باشد کشف از نحسها مطالع با هبوط و دلالت می کند بر نزدیک بمانده شناختن وقت آن
بدرستیکه نظر کن بجای خداوند طالع و بجای درجه احتراق از درجات پس این وقت عمر است اگر خداوند
طالع در برج منقلب باشد پس روزها است و اگر در برج ذو جسدین باشد پس ماه ها است و اگر در برج ثابت باشد
پس سالها است و شدید تر در علم موت آن است که ایدون باشد نحس آنچه یا که در طالع است یا اوتاد و حاجت
چهارم باشد یا هشتم و اگر شهادت بدهد سعود در ترجاع طالع و ایدون باشد قمر از کوکبی سالم باشد
خداوند طالع و ناظر باشد خداوند طالع و ناظر باشد بسوی طالع و نظر کند قمر نیز بسوی خداوند طالع
دلالت می کند بر بقای سائل و عمر دراز ... خداوند طالع تا آنکه محترق شود پس آنچه

بیرون آمده از زوایای تو از جهت بیت قمر پس آن احکام بیکبارگی شامل است و دیگر هر دلیل آمده از زوایای تو از جهت بیت قمر پس آن احکام
بیکبارگی باطل است و آنچه هر دلیل آمده از زوایای تو از جهت خداوند طالع آن عمر است گفته است عمر بن فرخان سیر درجه جزئی را
با طالع و سهم السعادة یا با اجتماع یا استقبال آنچنانکه پیش از زوال کردن باشند هر کوکبی از زوایا که اثبات هیلاج و خداوند
داشته تا هر که کوکبی و شعاعهای ایشان به طالع یعنی به طالع مطرح شعاع از زوایای هر درجه [illegible] هر کوکب [illegible] شده
بکدخدایی با شعاع آنها [illegible] سعدی [illegible] را [illegible] شده است و در این سال [illegible]
[illegible] را پس گفته است [illegible] باشد [illegible] در طبیعت احکام است که مخالف باشد آن کوکب
هیلاج را بهره کیفیت [illegible] پس اگر [illegible] باشد و آنچه از ره کیفیت دفع می‌کند [illegible] از جای [illegible]
[illegible] و [illegible] است هر کس نظر [illegible] در طالع [illegible] درجه طالع از خداوند [illegible] جهت [illegible]
[illegible] باشد سوی این درجه و دیگر باشد موضع او و [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] پس [illegible] او دلالت می‌کند بر فایم عمر او [illegible] با نظر در درجه آنچنانکه [illegible] طالع
در آن درجه است [illegible] اگر [illegible] باشد از زوایای [illegible] باشد [illegible] در [illegible] است
و اگر [illegible] باشد از زوایای او [illegible] پس [illegible] و [illegible] دلالت کردن [illegible] درجه آن [illegible]
[illegible] و در آن درجه است [illegible] اگر نظر کند آن کوکب [illegible] طالع پس [illegible] طالع [illegible] است [illegible] بودن
و بدلالت کردن بر [illegible] در جمیع مسائل **باب دوم** در زیادت و نقصان قیمت و [illegible] اگر گاه سؤال شود از [illegible]
[illegible] قیمت او [illegible] پس نظر [illegible] خداوند طالع و قمر [illegible] متصل شود قمر از آن [illegible] طالع
یا در [illegible] پس [illegible] قیمت متاع [illegible] و اگر [illegible] در هبوط باشد [illegible]
الارض [illegible] قیمت [illegible] و طالب [illegible] آن کوکبی که در [illegible] اگر [illegible] باشد
مقبول [illegible] از زوایای خداوند طالع و قمر دلالت می‌کند بر [illegible] آن متاع و [illegible] رسیدن آن [illegible]
[illegible] باشد مقبول و [illegible] باشد [illegible] دلالت می‌کند بر [illegible] و اگر [illegible] بر [illegible]
متاع ارزان می‌شود و اگر متصل [illegible] مقبول باشد [illegible] متاع [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] است که [illegible] متاع را و اگر متصل [illegible] مقبول باشد در [illegible] و از خداوند [illegible] باشد
[illegible] از زوایای قمر [illegible] خداوند طالع [illegible] متاع دیگران [illegible] خداوند و اگر قمر [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] باشد و قوی الارض [illegible] باشد دلالت می‌کند بر [illegible]
رسیدن آنچه از او سؤال شده [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] در [illegible]
[illegible] تحت الارض دلالت می‌کند بر [illegible] در [illegible] قیمت آن و [illegible]
و اگر [illegible] شود [illegible] پس [illegible] است [illegible]
باب سیم در نظر نمودن در امر کشتیهاست اگر گاه سؤال شدی از حال کشتی و [illegible] اگر آن [illegible]
[illegible] آنچه را که تقسیم شده است [illegible] انواع کشتی از بروج [illegible] موضع آن [illegible] را که [illegible]
کشتی را از آن موضع [illegible] شده هر گاه [illegible] شدی [illegible] خداوند [illegible] بطلمیوس [illegible] از زوایای [illegible]
کشتی [illegible] از زوایای پایین تر از سینه کشتی و دور [illegible] از زوایای [illegible] کشتی [illegible] را از زوایای [illegible] آن
[illegible] کشتی که می‌ایستد بر آب و [illegible] کشتی [illegible] را از زوایای بالا و پایین [illegible] سینه
کشتی [illegible] را از زوایای موضع کشتی‌بان [illegible] را از زوایای [illegible] کشتی [illegible] را از زوایای [illegible]
در کشتی [illegible] از زوایای [illegible] بزرگ [illegible] از زوایای [illegible] اطراف کشتی
که کشتی را [illegible] راه می‌برند پس هر موضع از این مواضع را که یافتی مسعود یا [illegible] باشد و آن قمر یا خداوند خانه اگر
مسعود باشد [illegible] در آن [illegible] موضع را اگر یافتی از این مواضع فاسد یا [illegible] باشد و آن قمر و خداوند
آن فاسد [illegible] یا فاسد [illegible] قمر طالع و [illegible] کشتی [illegible] خداوند طالع [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] پس اگر [illegible] باشند دلالت می‌کند [illegible] کشتی و غرق شدن اهل آن
[illegible] باشد نحس [illegible] کشتی [illegible] کشتی [illegible] و سالم [illegible] و اگر مسعود [illegible]
[illegible] سالم باشد کشتی [illegible] و اگر یافتی قمر [illegible] الارض [illegible] از [illegible] باشد دلالت
می‌کند بر بلاها [illegible] آن را [illegible] کند و نفع [illegible] نظر [illegible] باشد [illegible] کند

همچنین از پیش و او بطی السیر باشد دلالت می کند بر آنکه هیچ کشتی را در دریا با سیر آنکه خلاص شوند پس اگر زحل هم باشد
زحل منحوس پس آن بتمامتر است و دلالت می کند بر بلاهایی که از هول پس اگر نظر آن باشد عطارد زحل را در این دلالت
بیشتر می شود شدت و اگر نظر کند سعود از سینه زحل و کمان نوعا که شود شدت از جهت نظر سعود و اگر چنانچه مریخ را
تحت الارض و قمر متصل شود با او از فوق الارض دلالت بر شدت بلا از مریخ و بار [۱] و غبار و قتال و عداوت میان
اهل کشتی و غنا و فوت از این بدتر آن است که عطارد با مریخ باشد و اگر ناظر باشد در عطارد را ناظر باشد قمر
و حال آنکه و حال آنکه قمر فوق الارض باشد دلالت می کند بر سیدان و ملاحان که معنوی در جاره باشد و هم چنین است
اگر ایم باشد مریخ و عطارد و اگر به بینی احد نحسین را ناظر شمس و عطارد را ناظر بقمر دلالت می کند بر شدت بلا و
اندیشی آن است که نظر کند از مقابله و اگر سالم باشد از آن و ایم باشد قمر زیر شعاع قمر دلالت می کند بر …
در عوان از کشتی و منفعتی و ادارد اگر … دری و اگر نظر زهره پس آن بهتر است و اگر ناظر قمر را فوق الارض سعود
از زهره دلالت می کند بر سلامتی از مریخ و منفعت و … و اگر نظر کند با او مشتری پس اگر ایم باشد زهره
نیز با او تحت الشعاع دلالت می کند نیز بر سلامتی پس اگر ناظر قمر را نحوس از مریخ و حال آنکه او در برج … باشد و نظر
کند سعدی پس … بار کشتی را … بر سد و از آن سالم می شود پس اگر ایم باشد در این … مقصود پس
پس فوت از آتش است و … و اگر … باشد پس فوق از … است … اگر مریخ … باشد
قمر در سرطان و … سرطان که منظور باشد از مقابله … مریخ دلالت بر غرق شدن کشتی در دریا … اگر هم چنین
باشد و حال آنکه قمر در حمل و … دلالت کند بر آنکه … بر سد … و کشتی …
دریا غرق … و اگر در ثور … کشتی … بر سد کشتی را
… از آن سالم … در میان اهل کشتی …
و اگر ایم باشد هم چنین را جوزا و مثلثات جوزا … کشتی … بر سد … کشتی …
می سازند اهل آن را و اگر متصل شود قمر … که رابع باشد و اتصال … باشد … کشتی … و اگر
قمر در مثلثات … باشد پس … کشتی … است اگر در مثلثات … پس … کشتی …

اگر ترا

که گر ترا … و اگر در مثلثات خاکی یا هوایی باشد پس … چنان است … یا … از … کشتی …
… که این … برسد و اما اتصال … پس دلالت می کند بر غرق شدن و اما سعدای … پس آنها
دلالت می نماید بر … کشتی پس … از … شده از کشتی و … آن … پس نظر کن پس اگر ایم باشد
سعود … در اوتاد و … اقطاع … تحت الشعاع … احتراق پس … بلاها … و حال خود
و سالم می ماند آنچه در اوتاد و اگر … کشتی … اوتاد و در مایل الاوتاد … است از موقع … دلالت
می کند بر آن … برج … پس اگر او … باشد زحل پس … کشتی … غرق شدن است و اگر مریخ … حال
آنکه ایم باشد در … از خطوط زحل … یا در برجی از برجهای خاکی دلالت می کند … دلالت
می کند بر او زحل … حال … پس اگر … باشد … مریخ … اهوال اعظم و اگر از … آن
زحل … در کشتی … او اگر ایم باشد سعود نظر کنند … آنچه بیان نمودیم ما از امور … و سالم باشد
ارباب اوتاد و … در … احوال … و … خواهد بود … در سالم … بیشتر
شعاع و اگر او … باشد … مریخ با اوتاد و در … قمر … از غرق و اهوال عظیمی و اگر … باشد
فساد این … در برج … واقع می شود … قتل … دیده می شود شعاع … گرفته می شود … هر گاه
او … باشد … در … کشتی … آنچه در … سایه … است و اگر او … باشد زحل …
… باشد مریخ این … را که وصف کردیم ما و در او … خواهد بود و قتل … و اسیری … اگر زحل …
… خواهد بود و اسیری … قتال و … اهوال و اگر … باشد … از برج … برای …
… باشد … مریخ دلالت می کند بر … آنچه … است از امور کشتی آن … باید از
… و اگر در برج … تحت الارض باشد پس … است که حادث می شود … پس اگر … برج …
در آن … از برج … پس این … بفعل … خواهد بود … کشتی … خواهد بود و …
… و اگر ایم باشد زحل … مریخ و حال آنکه او در وسط السماء باشد و … خواهد بود … و از …
… شکستن و … کشتی … شراع و … که … سایر … آن … می شود … سخت … عیب

مشاهده شود و اگر اراده باشد بنجس ادهم اراده باشد و در زحل می شکند کشتیها یا آفتی این شکستن کشتی
و اگر اراده باشد بعوض زحل مریخ پس از دشمن خواهد بود یا صاعقه یا بوقتی از آتش به کوی و پیران کرده ایم
ما از طبیعت آتش بسبب طبیعت نحس فاعل آن آتش باذن الله و اگر قمر باشد صاحب طالع راجع هم است برگشتن
از برگشتن قدری او از راهی که رفته پس اگر صاحب طالع در برج منقلب باشد خصوصا که صاحب برج راجع باشد
ایمن است کشتی او و برگشتن به موضعی که از آنجا راه افتاده است لیکن اگر اراده باشد با رجعت سعود خواهد بود
برگشتن کشتی با سلامت و اگر اراده باشد نحوس خواهد بود برگشتن باشد و اگر اراده باشد خداوند هشتم نحس گشته
مر خداوند طالع را ایمن شفقت است برگشتن یا بر سر راه کشتی یا برگشتن ابدا اگر قمر باشد سهم السعادة نحوس یا صاحب
سهم الاول وقت زیان است آنچه در کشتی است بر قدر کونت دهنده و نحوست و اگر قمر باشد مکان نحوست
دهنده سعود و خداوند برج است و اگر قمر باشد خداوند طالع و خداوند بیت قمر در سیر ابطاء و خصوصا اگر قمر باشد
خداوندان ایشان هم چنین نزدیک بر سفینه از دو پیر راه رفتن است و اگر قمر باشد تند رو ایمن است از برای کشتی
تند رفتن و دور رفتن تا موضعی که مقصود است و اگر اراده باشد سایان صاحب طالع و صاحب بیت قمر دشمنی یعنی یکی از آن
در هشتم و دیگری باشد و دیگر خانه باشد یعنی از برای بعضی دیگر از آن او قمر در برسانند بود دیگری واقع ماباین اسم منتقل گشتی
مانع خواهد بود و بر طرف شود در آن نحوس **باب چهارم** و اگر قمر باشد صاحب سوم خانه است از سوم و خداوند
بیت قمر خانه سوم قمر و خداوند بیت سهم السعادة خانه سهم السعادة هم شکست کشتی بر اهل سفینه از جهت موجب ترس
و اگر اراده باشد این در برج آبی خواهد بود و این بسبب غرق است و اگر اراده باشد از برج خاکی یا هوائی خواهد بود در فضا
و از طعام و اگر اراده باشد این در برج آتشی خواهد بود این در فضا و بر طرف شود با آتش و بر این هم که در این
جا از او او **باب چهارم** در بیان نمودن در سوال از باران که خواهد آمد یا نخواهد آمد و اگر سوال او ساخته از
باران کرده وقت شود پس نظر کن بقمر اگر اراده باشد در طالع پس بگو در آن جهان شتاب روز باران می شود خصوصا
اگر در برج منقلب بوده باشد این برج از برج اطارد اگر قمر باشد قمر ساقط از طالع با انصراف از نو که
نه بیند او را دلالت می کند بر دیر آمدن باران و کمی باران **باب پنجم** از برای نظر نمودن در امور نوشتها و در این

نظرات است و از بار جمیع آنچه طلب می شود و دانستن از آن در نوشتها نه مرتبت **اول** شناختن صلاح و فساد سبب نوشتها
دوم شناختن حال کسی که نوشته است کتابت را و دلیل او و حال کسیکه باو نوشته شده کتابت و دلیل او
سوم دانستن آنچه در کتابت است از خیر و شر **چهارم** سوال از نوشته که آیا وارد می شود یا نه **پنجم** نوشته
آیا جاری می شود یا نه **ششم** بیرون می آید نوشته از نزد پادشاه یا نه **هفتم** نوشته بپادشاه میرسد یا نه **هشتم**
دانستن آنکه نوشته چند مدت شده **نهم** شناختن آنکه جواب نوشته چه خواهد بود **فصل اول** از برای بیان
نمودن ادله بر اسباب نوشتها و دلیل بر کسیکه نوشته است کتابت را صاحب طالع است و منصرف عنه قمر دلیل بر کسیکه
نوشته شده کتابت متصل به قمر و صاحب هفتم است و دلیل بر آنچه در نوشته است از خیر و شر موضع قمر است و عطارد
و دلیل بر آنچه در نفس آن دو مرد است و حال آنها در صاحب طالع و صاحب هفتم و موضع آنها و نظر نمودن به کوکب سوی آن
حالی هر کدام از آن دو کرده باشد در اوتاد در موضعی که مقبول باشد در آن و حال آنکه او ناظر باشد بسوی
مکانش پس قدر آن اعظم تر است **فصل ثانی** از برای شناختن کسیکه نوشته است نوشته را و حال کسیکه نوشته
باو و اگر اراده باشد که کوکب منصرف عنه قمر سعدی یا در شرفش پس بدرستیکه نوشته از صاحب سلطنت است و اگر قمر باشد
در شرفش زایل از اوتاد پس بتحقیق که او هست از برای او سلطنتی و بر طرف شده و اگر قمر باشد که ناظر بکند
بسوی طالع و نظر بر بیتش پس بتحقیق که او در دوران او تسلطی و قوه او امروز از بازار زیان است و اگر قمر باشد
یعنی منصرف عنه قمر در حضیض و حال آنکه او در دو نحس باشد پس بدرستیکه او از خانواده موده است و او در موقف
از بزرگان و بیش است و از برای وی رتبه است و شده پس ترازیب است و هیچ چیزی هم بیشتر از خلقه است
دو هم بیشتر از صدرات و اوکی نیز حال او در رنگان او از طالع و در تربیت او پس اگر کوکبان باشد از طالع
و ناظر باشد بگو بود عیشش پس بگو از برای او فرزند است و لکن فرزند ناپسندیده و در دیانت خوش و اگر قمر باشد
بمواضع و ناظر باشد بسوی او و حال آنکه یعنی صاحب خانه عیشش پس حکم کن که کوکب از برای او رتبه و لکن پسندیده است
در دیانت آنها در فی است و نفوذ ا ملتشی و اگر قمر باشد منصرف عنه قمر در هبوطش رو بنده پس حکم کن که آن
کسیکه نوشته است انشای کتابت را است از برای او حسبی و لکن صاحب سلطنت است و دهاء دارد و در این مکانات

که ناظر باشد منصرف عنه بسوی خداوند بیتش داد کرده باشد در هبوطش زایل الوتد پس حیث از برای او جنسی
و نه جاهی داد کرده باشد و دلیل در زایل الوتد پس بدرستیکه صاحب او را امید است که برسد چیزی در بعد زوال
از وتد و دلالت می‌کند برآنکه از برای او چیزی ابهام است و بر طرف شده است و اگر بوده باشد در هبوطش
و ناظر جانشه بطالع و نه در بیتش ناظر باشد به بری او پس بدرستیکه صاحب نوشته قادر است بر چیزی که لکن
نکرده و در روز بعد و ز داد کرده باشد در زنده و آنکه نظر کند به بری او و سعدی پس بدرستیکه او کیست که از بیان دوستش
مال بخورد پس اگر بوده باشد در خوف این اسعد نحسی پس بدرستیکه او در جوانی است که او انسته تکار نخواهد و از آنکه
قرابتی که ذکر کرده نحس باشد پس او باز آنچه گفتیم از شر و بلا چیزی که افزون است و نظر کن از برای کسیکه آمده است بجهت او
متصل به قمر پس جزء بگیر حال او از متصل به آنچه که بیان کردیم از برای تو از منصرف عنه قمر پس اگر نظر کند از تثلیث
یا تسدیس پس بجا نه اعانت فرشی داده است میکار از برای دیگری بمنزلهٔ برادر و فرزند است و زنده باشد که بهم برسند و اگر نظر
کند از تربیع پس بگو باین اتصال و فرار و نزاع ممکن است و میباشد از بخشان ایشان و خطی آنکه نازلی دارند
و اگر نظر کند در مقابله پس بدرستیکه بیشه شده ایشان جدال و فرار پس اگر نظر کند اجتماع و دلالت
پس بدرستیکه باید از آن بعد سعد آنچه بود دیگر از اسلطان و اگر ابهام باشد در بین معقارنه کرده باشد دراین
حیث پس بدرستیکه نوشته و آنچه با او نوشته شده اجتماع خواهد بود در چیزی که منفعت اخرت و دوستی نگاه از این
باشد از برای دیگری پس اگر ابهام باشد هر یک از منصرف عنه و متصل به در خانه پس نظر کن پس اگر نظر کند جانب
حیث آنها پس آنجا پس بدرستیکه او دلالت می‌کند بر ترقی آن افزون در میانشان و اگر ابهام باشد عطارد ضعیف
که منصرف باشد در منصرف پس نظر کن از عطارد بیان که که وصف کردم از برای تو در این باب بیشتر فصل سیم
از برای شناختن آن چه در نوشته است از خوبی یا شر نظر کن از برای این امری عطارد و قمر در این پس بدرستیکه
عطارد دلیل بر نقش خطی است که در نوشته است و بر طره و کاغذ و صفحه هر چه بر او نوشته می‌شود و قمر دلیل است
بر آنچه در نوشته است پس اگر ابهام باشد متصل بر کسی خواهد بود مقصود نوشته شرکی داد اگر ابهام باشد انفصال القمر منه
پس استدلال کن از آنکه منصرف عنه بر مقصود نوشته پس اگر ابهام باشد انصراف قمر از سعودی پس که از مردم

منصرف است

منصرف است پس بدرستیکه تربیع و مقابله و اجتماع دلالت می‌کند بر قوت نوشته و قوی تر آنکه بدانسته آن است که
هر گاه بوده باشد قمر در روشنی و حال آنکه و تندرج ملیا باشد پس بدرستیکه آن دلالت می‌کند بر اینکه
آن کسیکه نوشته است این نوشته را از عیب در حقش سست جنت و در این ضعیف جنت پس بدرستیکه
در او نوشته چیزی است که اهتمام باید داد و نظر کن بقمر و عطارد پس اگر ابهام باشد قوی از این اما در طالع
یا از بیتش پس بدرستیکه در نوشته علامت صلاح و صلاح است اگر ابهام باشد در دوم از طالع از بیتش پس در نوشته مال است
و مانند آن و در سیم از طالع یا از بیتش پس نوشته از برادر و وارث است که ذکر می‌کند در این مال یا نما
یا امر زیبا را و سوال از آن زن و از هلال و در چهارم از طالع یا بیتش پس در نوشته ذکر زمین است و شاید
اینکه ابهام باشد نویسنده از بعض نزدیکانش از آن کسیکه نشان چیز از دوست و در پنجم از طالع
یا بیتش پس در نوشته لعبی چیزی است که طمع دارد در او یا امید دارد او را و میباشد از فرزند یا مال است
و در ششم از طالع یا از بیتش نوشته از بنده است و اگر نظر کند به برای این کار آن نحسی پس نوشته از
بیماری است یا در شان بیماری است و در هفتم از طالع یا کمانش پس نوشته از زنها است و در هشتم از طالع
یا از بیتش پس در نوشته ذکر وحشی است یا میراث و در نهم از طالع یا از کمانش پس در نوشته ذکر عطا
و ذکر چیزی است یا در او و سعی است یا از دولت سلطنت و در دهم از طالع یا از بیتش نوشته از سلطان است
یا از کسیکه منسوب است از سلطان و در یازدهم از طالع یا از بیتش نوشته از دوستانش است و در نوشته خوبی است
که منفعت بر خود جسته است و در دوازدهم از طالع یا از بیتش نوشته در شان خلقی است یا از دشمنی و غرضی
یا در طبیعت کسی منصرف عنه قمر پس بدرستیکه انصراف هر گاه ابهام باشد از زحل و بوده باشد عطارد منحوس
پس در آن نامه چیزی است از قبح حقیقی و اگر انصراف از مریخ است و عطارد مسعود است پس کتابت از
از شریف است و در امر شریفی و اگر انصراف از مریخ است پس نوشته از سپهسالار است که شغلش آلات
با خون و اگر از شمس است پس نوشته از صاحب سلطنت است و اگر از زهره است پس نوشته از خود زنی است اگر
از عطارد است پس نوشته از خود کاتب است یا نامه‌ای و اگر ابهام باشد از زحل پس در نوشته ملاحظه کردن است

نحوست قمر با عطارد دلالت می کند بر آنکه در نوشته بعضی چیزها ست که عکس می کند صاحبش را و هم چنین
پس نظر کن که از اتصال آن کسی را که نوشته شده است به سوی او و نوشته در جمیع حالاتش و اگر ثابت باشد
از برای او اتصال و نه انصراف پس نیست در نوشته مقصودی نه در خیر و نه در شر پس اگر بوده باشد قمر
ساقط و متصل به نحسی دلالت می کند بر آنکه مقصود در نوشته شر است و اگر متصل شود از سقوط به سعدی
دلالت می کند بر خیر و اگر قابل تدبیر خداوند طالع و قمر خداوند وسط السماء باشد یا نقل نور کند ما بین
آن اگر کسی تا جمع نور کند و قابل بعد باشد پس مقصود از خبر سلطنت و رفعت و شرف و صنایع و دولت
و کسی از این از جهت علا و اگر قابل نحس باشد پس آن از جهات مختلفه حرام است پس اگر قابل تدبیر
خداوند طالع و قمر خداوند یازدهم باشد پس خبر از مقصود برادران و اوشان و برادری هم چنین است
دلالت سایر خانه ها بر مقاصد آنها است و اگر ثابت باشد این اتصال از تربیع یا مقابله خواهد بود مقصود
نوشته صحیح و قوی و محکم تر و بیشتر از این آن است که ثابت باشد مقبول و اگر ثابت باشد غیر مقبول خصوصا
اگر متصل شود بعد قبول خواهد بود تر از این و دلالت می کند بر آنکه در نوشته بعضی ناخوشیها است و اگر ثابت باشد
اتصال از تثلیث یا تسدیس پس مقصود در نوشته خوشیها و خیرات و رفق باشد که تعلق بر سه و از برای او
این هر چند نه ثابت باشد اگر قوت او هر زمان که ثابت باشد اتصال قمر به سعدی دلالت می کند بر آنکه مقصود
نوشته نیکی است و اگر متصل شود به نحسی پس مقصود نوشته باطل است و اگر منصرف شود نحسی را از غیر نظر سعدی
پس بدرستیکه مقصود نوشته خیر یا مطلبی است و نظر کن انصراف عطارد را و بدرستیکه اگر او منصرف شود
از سعد پس در نوشته خیر است و اگر منصرف شود از نحس پس در نوشته شر است و ملتفت شو به سوی
موضع و بایست او و قول و این که گفتیم است در این مسئله نوشته های شریعت اگر یافتی قمر را در تثلیث
طالع و تسدیس او پس مقصود او نوشته خوش و خوبی است و اگر ثابت باشد در ربعات طالع پس مقصود در نوشته
تفرقه و غم و بلا است و اگر ساقط باشد پس شر و ضرری و نه غم و نه خوشی و نه حق است بگو تسهیم سهام
و اگر اراده کنی که بدانی که چه بیرون می آید از این نوشته و نظر کن سهم الغیب و صاحب او پس بدرستیکه

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

بودن این دو در موضع بدی دلالت می کند بر آنکه در او چیزی از نوشته در مقصود بدیست و اگر عکس باشد پس
حکم کن به عکس قول ذوروتیوس که گفته است نظر کن در طالع تولد سائل هر گاه بودند این دو اگر موضع عطارد
کجا بوده است پس بدرستیکه اگر نظر کند بسوی او سعود یا بعکس شجاع شود در او خیران یا کره باشند
با عطارد یا قمر باشد پس نوشته در خصوص خبر آن چنان است که می آید او در او در این وقت که می باشد
در او خوشی و خوشنما و اگر بوده باشد در موضع عطارد در وقت ولادت نحسی مقارن قمر یا نظر نماید بودن
سعد پس نوشته و خبر بیرون آید و وحشت و ضرر و شورش است و اگر بوده باشد عطارد در موضعی که بوده است
در آن سعدی در اصل طالع تولد در حالتی که شرقی باشد و منظور باشد از کوکبی یا سعود پس نیز خیر داده
در او خوشیها است و نه خوشی هم و اگر بوده باشند سعدین در موضع نیرین وقت ولادت با تربیع نیرین
و بوده باشد این برج وتد در اصل طالع تولد و سعدین نظر نکند به کوکبی در این ایام یا هر دو عطارد و نظر کنند به نحسی
پس نوشته و خبری که خواهد آمد او را در این هنگام در خوشی و منفعت بسیاری خواهد بود و اگر نظر کنند با
این برج و بوده باشد با آن دو عطارد پس نوشته و خبر وارد در این هنگام بد است باذن الله تعالی قول
گفته است ارس فیلسوف هند اگر یافتی در طالع مسئله کوکب سعدی در در خانه خویش یا ناظر باشد بسوی خانه
او طالع پس بدرستیکه نوشته است این نوشته را خداوند خانه حضرت اگر ثابت باشد سعد در خانه اول و اگر
بوده باشد در خانه طالع و برج خانه در ایام یا بوده باشد در دوم و در ادب ثابت طالع پس بدرستیکه
نوشته شده است آن نوشته در او ملوک و اگر ثابت باشد خانه در سیم در امر استان الحیات است که ایشان
مثل برادران او بسته یا در امر دو برادران است و اگر بوده باشد خانه در چهارم پس در امر پدران است
یا امر دو بزرگان و اگر ثابت باشد خانه در پنجم پس در امر است و فرزند و اگر ثابت باشد خانه در ششم پس از بیماری
و بیماران است و اگر خانه در هفتم باشد پس در امر زنان یا دشمنی و اگر خانه در هشتم باشد پس در مرگ
ان میراث است و اگر خانه در نهم باشد پس در امر دین و تصدق و امر او است و اگر خانه در دهم باشد
پس در امر عمل و ترفیع است و اگر خانه در یازدهم باشد پس در کیش مال است و اگر خانه در دوازدهم باشد

پس در امر پادشاهان و بزرگان و دوستی ایشان و طلب نمودن آنچه نزد ایشان است و امر شده‌ای که
برسد او را یا آنکه باشد زیاده شود و اگر داده باشد در طالع مشتری و کیوان ناظر گشته باو پس امر شده
مرکب پادشاهان و بزرگان است و اگر داده باشد نظر کننده با مشتری سعد پس در نوشته صلاح امر
پادشاهان و بزرگان است و اگر نیم باشد زهره و سهم در طالع در انقطاعی که سعود باشد از نظر سعدی
از غیر افتراق پس در مولد پادشاه‌زادگان و ملاقات ایشان است و اگر داده باشد عطارد در سهم
طالع یا در مثلث طالع و شمس ناظر باشد باو پس در بزرگیها ملوک است و بزرگان و اگر نظر کننده
بسوی او سعدی بدل شمس پس در سلطنت حق به پادشاه‌زادگان و برگرده نمودن ایشان و دولت
سه فتح ایشان و اگر نیم باشد شمس در سهم طالع و مریخ ناظر باشد بسوی او و زحل هم پس در زیانهایست
که برسد یا فرا رسیده است و رسیده است آن را بلا و اگر نیم باشد مریخ در طالع و زحل ناظر باشد
باو پس در نوشته امر راه زنان و دشمنان و سرقت ایشان آنچه را در بلاد پادشاهان است و کشتن
ایشان آدم بسیاری و اگر داده باشد و نزد این سهم اول از حمل پس در فوق رزیهات یا امر
بر طرف شونده و اگر داده باشد سهم اول از اسد یا قوس یا عقرب حقیقا اگر نیم باشد سرخ از طالع محترق
پس در هلاک صاحب ده کده است که آمده است در آن نوشته یا چند نفر از یاران او و اگر داده باشد طالع
سهم اول از ثور یا سنبله یا جدی پس در زیانهاست که رسیده انکار او سوختنی و آب‌کشی و اگر نیم باشد
طالع سهم اول از جوزا یا میزان یا دلو پس در مرض مردمی که رسیده باشد ایشان را و بسیاری که از
جهت اینها خبر شده باشد چشم او یا بریده شده باشد گوش او و اگر داده باشد طالع سهم اول از سرطان
یا حوت یا عقرب یا حوت پس در راه امر است … که رسیده است او را و ادوی و بر طرف شده است
چشم او … اگر نیم باشد … و در امر مردمی که اقدام کرده است بر امر نوشته
و اگر نیم باشد طالع سهم پنجم از حمل یا قوس یا عقرب یا اسد یا دلو پس در امر است که در او شرارت
پس باید که مشقت بیند در آن فعل او و اگر نیم باشد طالع سهم پنجم از ثور یا سنبله یا جدی یا حوت

پس ادام

پس در امر سستی است و امر چهار پایان است و امر بر آنچه بر است که نوبت مسدود و اگر طالع سهم پنجم باشد در جوزا یا میزان
یا سرطان پس در امرهای متفرقه است و در امر مردی که مرده است و امر مردی که مشرف شده بر مرگ و حال خانه یا
ارضی که به تحقیق که فاسد کرده باشد او را آباد پس اگر نیم باشد زهره در درجه طالع یا سهم طالع و در نیم
که محترق باشد بعض او پس در امر زنان پادشاه است یا امر او یا به تحقیق که مرده است یا زنان بزرگان که به تحقیق
که مرده است **فصل چهارم** در بیان نظر کردن در سؤال از نوشته که آیا وارد می‌شود یا نمی‌شود و نظر کن بسوی
عطارد که آیا از برای او در طالع شهادتی است یا نظر کننده بسوی طالع یا دلیل طالع و شهادت او دلیل باشد
یا خداوند طالع پس اگر بوده باشد چیزی از اینها پس هر زمان که آید دلیل اول درجه طالع را پس بدرستیکه
می‌آید نوشته در آن روز و اگر نظر نکند عطارد به طالع و نه بسوی دلیل و اتصال نکند از دلیل یا اتصال نکند
از کوکبی بسوی کوکب دلیل که آنچه بود این کواکب داده باشد این در آن روز هم که به تحقیق داده باشد نور شمس
بر طالع پس نزد رفع شدن نشش می‌آید نوشته و همچنین اگر نیم باشد که متصل شود که خداوند طالع یا نیم باشد که
منتقل شود با خداوند طالع پس در نزد رسیدن منتقل منتقل به جسد یا نور می‌آید نوشته و اگر داده باشد قمر که
متصل شود به عطارد پس نزد اجتماع قمر و عطارد در طالع می‌آید نوشته و اگر داده باشد قمر که نقل نور کند از
عطارد به سوی خداوند طالع پس وقت آمدن نوشته رسیدن ناقل است به منقول الیه در محل کن … و از برای رسیدن
خبر از قمر پس بدرستیکه قمر هر زمان که متصل شود به طالع یا به تدبیر از اوتاد و بوده باشد در آن روز متصرف
از خداوند حاجت پس امری که سؤال شده است از آن امر می‌آید در آن روز به نیکو خبر **فصل پنجم**
در نوشته که آیا جواب خواهد رسید یا نه هرگاه سؤال کنی از نوشته که جواب خواهد شد یا نه پس نظر کن به قمر و دلیل
پس اگر متصل شود یکی از آن دو به عطارد پس بگو که به تحقیق که می‌رسد و ملتفت شو بسوی طالع البته
و اگر بوده باشد به تحقیق منتقل شده و تجاوز کرده باشد یک درجه یا دو درجه یا کمتر از آنچه ذکر شد پس بگو به تحقیق که جواب
شده است و اگر یافتی دلیل را متصل به خداوند درجه وسط السماء یا به شمس یا یافتی عطارد را که متصل به شمس شود یا
که جامع شود مر شمس را در وتد یا ناظر گردند … پس … اگر نیم باشد عطارد

که بتحقیق متصل شده باشد و تجاوز کرده باشد بگو از هدم است پس بتحقیق که مهر شده است نوشته و اگر بوده باشد
که تجاوز کرده باشد بگو از برای آن پس بگو که مهر نشده است و نخواهد شد و اگر متصل شده است قمر بصاحب او و متصل شده
مطالع او بهیچ پس بگو که مهر نمی شود پس طلب کن در نمودن این نهادت را از طالع **فصل پنجم** آیا بیرون می آید از کار
پادشاه این نوشته یا بیرون نمی آید هرگاه سوال شدی از نوشته که آیا بیرون می آید از نزد پادشاه یا نه پس نظر کن
بسوی عطارد پس اگر باقی او را اگر بتحقیق منصرف شده است از اتصال با خداوند وسط السماء منصرف گشته از خداوند
پس بگو که بیرون می آید و الا فلا **فصل ششم** در برای نظر نمودن در نوشته که آیا می رسد بسلطان یا نه در گرفتن
شدی از نوشته که می رسد بسلطان یا نه قرار بده طالع را از برای مرسل صاحب نوشته و وسط السماء را از برای سلطان
و عطارد را نوشته و قرار بده دلیل را نظر کننده و قمر و خداوند طالع بسوی طالع پس اگر ناظر باشند هر دو
پس دلیل متصل را زود نمایان است [illegible] ملاحظه کن پس اگر باقی عطارد اگر منصرف شده از دلیل طالع
و متصل شود بخداوند وسط السماء پس بگو که می رسد نوشته بسلطان و اگر باقی کوکبی را اگر منصرف شود از خداوند
طالع [illegible] بخداوند [illegible] پس بگو که نمی رسد نوشته و الا فلا **فصل هفتم** در شناختن نوشته که چند وقت است
که نوشته شده هرگاه سوال شدی از نوشته که چند وقت شده که نوشته شده پس نظر کن بسوی [illegible] که [illegible] قمر است
و اگر منصرف شده است قمر پس از [illegible] این درجات نوشته شده است آن نوشته هم چنین پس نظر کن
در [illegible] که [illegible] فرد کوکبی که متصل می شود با آن کوکب قمر پس آن [illegible] شدن نوشته است **فصل هشتم**
در دانستن جواب نوشته که نوشته می شود هرگاه نوشتی نوشته پس اراده کردی که بدانی که چه جواب خواهد بود
پس ملاحظه کن از برای این مطلب [illegible] اتصال اول و [illegible] ملاحظه [illegible] نظر [illegible] اتصال [illegible] رسیده
قمر اگر [illegible] است یا عطارد [illegible] اتصال اول زیرا که آن دلیل کسی است که می آید او را نوشته
و اتصال دوم دلیل است بر جواب نوشته و مطلع شود [illegible] آن [illegible] است پس ملاحظه کن
طبیعت کوکبی را که قمر با او پیوسته است و [illegible] مکان آن کوکب را [illegible] از خانه [illegible]
آنچه را که می باشد از [illegible] که [illegible] ذکر کردم در شناختن آنچه در نوشته است از خیر و شر **باب ششم**

در نظر نمودن در وجه دست صاحب نوشته از آن و طلب نمودن دلیل هر یک از اینها و در آن پنج فصل است اول در
تفصیل دلالات مسائل در وجه نظر نمودن در هر حاجتی از اول و دوم و سیم بر ترتیب [illegible] کدام یک بهتر است
و هم او در نسخه ترتیب [illegible] از برای [illegible] چهارم در نظر نمودن فرستادن مال را با چند نفر از برای تجارت
که این یکی از اینها بهتر و سوداتر است پنجم نظر نمودن در [illegible] که [illegible] موضع [illegible] سوال است **فصل اول**
گفته دوروتیوس که [illegible] نوشته [illegible] پس قرار بده طالع را از برای [illegible] و [illegible] را از برای [illegible]
و یازدهم را از برای سیم و پنجم را از برای چهارم و [illegible] را از برای پنجم و سیم را از برای ششم و [illegible] را از برای
هفتم و ربع نهم را از برای هشتم و [illegible] که قرار داده شود از برای [illegible] تا که [illegible] نظر طالع
و [illegible] خداوند او و [illegible] دلائل حاجت [illegible] صاحب او [illegible] طالع است [illegible]
[illegible] و سیم [illegible] پس [illegible] تا برسد [illegible] پس نظر کن اتصال اول قمر را [illegible]
حاجت دوم اتصال دوم را و [illegible] سیم اتصال سیم را و [illegible] متصل شود [illegible] قمر [illegible] علاوه حاجتها
از کوکب پس نظر کن [illegible] دوم [illegible] باشد [illegible] قمر اتصال پس قرار ده [illegible] صاحب [illegible]
از برای حاجت [illegible] و [illegible] از برای حاجت دوم [illegible] پس [illegible] که [illegible] از ارباب [illegible] تا
[illegible] **فصل دوم** [illegible] در برای نظر نمودن در [illegible] که کدام یک بهتر است یا [illegible] نفر
که یاری [illegible] از ایشان که کدام یک [illegible] بیشتر است [illegible] که کدام یک [illegible] بهتر است
یا طلب [illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible] که کدام یک بیرون [illegible] آمده [illegible] که کدام
از [illegible] است [illegible] که کدام یک بیشتر [illegible] پس [illegible] اگر [illegible]
حاجتهای [illegible] اول و دوم و سیم را پس نظر [illegible] بر [illegible] که کدام [illegible] دلیل [illegible]
بطالع و خداوند طالع را پس اگر بوده باشد خداوند [illegible] پس اول
از آنچه [illegible] ترتیب [illegible] بهتری [illegible] باشد [illegible] بهتر و اگر [illegible]
[illegible] در حالتیکه [illegible] باشد پس [illegible] بهتری [illegible] خواهد شد [illegible]

این مذکورات از زحل فاسد خواهد شد و اگر بلغم باشد خداوند طالع که نظر کند بطالع و حال آنکه او قمر را باشد
از کوکبی پس بیرون نیکو بیمن از آنچه سوال شده است بر می آید یا در ان است بازی یا در ان است یسی کارش و اگر
داده باشد در این موضع مؤکل برگو اهل یک از ان ستاره که سوال شده از انها و فایده است و دلالت
در این باب از اتصال قمر است که باقی اند و متصل میشود عدد و جهانانکه سوال شده است از ان جانب
در برجش یا در اول برج دوم پس اگر متصل شد اول باز کوکب سعدی در دو نیم در جانبیکه قبول کند قمر را پس
حکم کن بفضل و ظفر از برای اول و اگر بلغم باشد با سیمین در اتصال دوم پس حکم کن از برای او می بهتری
و نی بود و اگر بلغم باشد در اتصال سیم با سیمین پس حکم کن از برای سیمین و سیمین است ایشه نقل
کردن قمر از ستاره بستاره دو شناخته می شود و حال هر متصل به در فطرش بر حاجت آن چنانکه در مرتبه این اتصالات
پس اگر بلغم باشد کوکب قابل از برای اتصال بری از کوکبی پس حکم کن بفضل و فرق و اگر بلغم باشد
کوکبی باطل می شود و خیر بود از تحقق شدن و فاسد می شود حاجت بود از طمع او آنجا حت و اگر بلغم باشد
قمر بر موضع و متصل شود بکوکبی نیکو موضع که دشمن نباشد مر او را و نفع می بخشد او را و هر چند مقبول نباشد
حضرها او تا دلیل بود نیکو آنکه دلالت می کنند بر رسیدن حاجت و مخرج نرسد او را او موضعش و اگر بلغم باشد
قمر نیکو موضع و متصل شود بکوکبی بد موضع و اهل بود و نفع نمی بخشد او را و قبول پس شاید قرار داده با او صاحب طالع
بر او باتابع کرمان کوکب در اول فصل و هر گاه بلغم باشد کوکب اکثیا ناکه در وتد است و قابل است مر قمر را من از کوکب دیگر
کوکبی ستاره صاحب طالع و نه قبول کننده است او را یا بلغم باشد دشمن و دلالت می کند بر فساد حاجت و بد تر این آن
این است که بلغم باشد نحس صاحب دو از هم و ششم یا آیا دوم و هشتم پس خواهد رسید هر گاه سوال از زوال یا مرتبت
باشد این دلالت و هر گاه مانع و در این باب از برای قمر اتصالی پس قرار داده او را بسیار است را اقامت مقام اتصالات
رسالت او ما را از برای حاجت او ما و دوم را از برای دوم و سیمین تا منقضی شود و دوازدهم و گفته است بعضی از علما
نظر کن از برای حاجت او ما از طالع و از آنچه سوال شده از دوازدهم و دوم و سیم از آنچه ذکر شده است از برج سیم
بیلیاس شمس قوه خداوندان آنها را پس بگو در این باب بقدر مواضع آنها از خانهای ایشان و صلاح ایشان

وفساد ایشان

فساد ایشان و گفته است بطلمیوس نظر کن بسوی خداوندان مثلثهای طالع پس قرار بده اول را از برای حاجت اول
و دوم را از برای دوم و سیم را از برای سیم پس هر کدام که بلغم باشد قوی و سعد و یا نحو پس حاجتی که در مرتبه او است
بر احوال او کرده اند از آنکه مرتبه است و در ان نیز فضل و هر گاه مساوی باشند قوت آنها پس اول افضل است
حضرها هر گاه بلغم باشد سعد یا نحو و **فصل سیم** در بیان نظر نمودن در سوال نمودن پادشاه از بهای جائی که فرستاده
پادشاه و کیل یا رسالت یا مثل آن که آیا کفایت اندیشه ترو خیر و اطوار آن نظر کن بسوی اسمهای آنها نیکو سوال شده
پس قرار بده آن را باعتبار ترتیب که ذکر کرده است سائل در عملکاش یا نوشته است اول این دوم این سیم بعد از ان
طالع را از برج دو قرار داده خداوند مثلثه او ما را از برای زحل و نظر اول و خداوند مثلثه دوم را از برای دوم و خداوند
مثلثه سیم را از برای سیم و نظر کن بسوی قوی تر آنها در موضعش که آیا نحس است او یا سعد پس اگر بلغم باشد نحس
پس ملاحظه کن که چه مقدار است قوت سعدی که خداوند است او را پس حکم می کنی در باب اسمی که قرار داده از برای او
بر ترتیب آنها و بقدر آنکه می بینی از قوت او و در سلامتی او لطف کوفتن او سعود او قوت و بدانکه خداوندان مثلثها
هر گاه مساوی باشند در قوت و صحت پس اول آنها اقوی از انها است حضرها هر گاه بلغم باشد سعد غیر منحوس
پس بهتر نیکو این دلالت می کند بر ظفر شدن کسی که آن دلیل آن کس است در جنگ و در خیر و هر او دولت و
او و سیم ضعف آنها است و اگر باقی بعضی از خداوندان مثلثها را نحس و حال آنکه او در برج باشد نظر کن که
کیست او را از سعود که سعادت می بخشد او را و چه قدر است قوت او در موضعش چه در حد نحس است او یا در سعد و در نسبت
برج قمر را با او پس اگر بلغم باشد قمر نیز قوی باو در جائیکه خاطر باشد از سعود و یاران او از ارباب مثلثات
در ضعف پس بهتر نیکو از برای آن اسمی که این دلیل آن اسم است قوت است و اول صلاح ایشان است و نحس رسیده
هر جائی را که فرستاده شود در ان حاجت و اگر بلغم باشد آنکه زحل دلالت می کند بر حاجات و طول انجام یافتن
و نا خیر در امر کسیکه فرستاده است او را او برسد حاجتش را بعد از مدتی و المقالة و هر گاه کوکبی هر گاه بلغم باشند
دلیل کسیکه ظفر می یابد دلالت می کنند بر سرکشی کردن و تکبر و غرور از امرش و اعمال نمودن در این تقریر خواهیم
او و در اگر بلغم باشند محوی الضعف و عدم استوا دلیر دلالت می کنند بر عدم ظفر و ملاقات از برای فایش

داراید خداوند مثلثه او طالع را سعد و نحس ساقط از او دلالت می کند از برای کسیکه آن دلیل اوست بر ظفر
یافتن عظیم و فتح در جنگ یا فروتنی و مطیع او شدن و تسلیم کردن از برای کسیکه فرستاده است او را و نظر
کردن مریخ نیز او را از تثلیث و تسدیس و قبل او و [illegible] در مسائل جنگها و همچنین نظر مریخ نیز بوی قبل اگر باشد
خداوند مثلثه اوسط و دوم با سعد و خداوند مثلثه سیم از نحس بعد از آنکه قوی باشد و قوتش به نظر کردن سعود برای او از
او تا پس [illegible] بنقل کسیکه آن دلیل اوست در جنگها ظفر اگر قوی باشد آن مریخ باذن الله تعالی فصل چهارم
از برای نظر نمودن در فرستادن دو مرد یا سه مرد و در اینجا زیاده بر این یا بیشتر پس کدام یک بهتر اند
و سودمند تر است هرگاه سوال شده از دو نامه یا سه نامه از برای یکجا نوشته شد ایشان را به تجارتی یا از ابتدا نوشته
در [illegible] یا [illegible] راه کدام یک سودمند تر است یا شراکت کنند با [illegible] کدام یک بهتر است و نفع
بیشتر بهم میرسد پس ترتیب نامه ها را بر حال اینکه ذکر کردم ترتیبی که می نویسند بعد و رسائل یا [illegible]
پس نظر در ارباب مثلثات طالع را اول و دوم و سیم را پس قرار بده هر یک از اینها را دلیل از برای یکی بر
[illegible] که ذکر کردم پس بعد از آن نظر کن که کدام از این سه ناظر است سهم السعادة و قمر را و حال آنکه او سعد
باشد پس این دلیل اوست بهتر است و نفعش بیشتر است و قرار بده از برای او [illegible] را و هرگاه باشد سوال کننده
از [illegible] سلطان پس [illegible] از ارباب این مثلثات [illegible] را در [illegible] و اقوای اینها را
[illegible] بیشتر است و [illegible] باشد و [illegible] پس [illegible] اوست آن [illegible]
[illegible] دلالت می کند [illegible] از برای آن کس که فرستاده است او را [illegible] سوال شده
از چنین کسی که [illegible] تا باشند پس [illegible] طالع را [illegible] بیشتر است
در طالع [illegible] بعد از [illegible] بعد از آن [illegible] است از [illegible] که از برای او در
طالع [illegible] پس قرار بده اگر بیشتر [illegible] است از برای شخصی که اول [illegible]
[illegible] و از برای شخص [illegible] منفعتی [illegible] عمل [illegible]
[illegible] فصل پنجم از برای نظر نمودن در سوال از چیزی [illegible] که کدام یک موافق تر است از [illegible]

و کدام سوال شدن از خانهای مختلف که کدام یک از اینها موافق تر است و کدام یک از اینها بهتر است از برای او پس امری که [illegible]
تا ترکیب آن موضع را بهمان نحو که ذکر کردم اول و دوم و سیم به ترتیب در عقب یکدیگر بعد از آن نظر کن بسوی دلیل
طالع پس بشناس موضع آن را و نظر کن که آیا این برج خوب است از برای او یا برج بعد از آن یا برج سیم [illegible]
موضع و [illegible] از برای او و نظر نمودن سعدها و نحسها از هر برجی بسوی او [illegible] یکی از برجها
پس حکم کن و نظر کن اتصال دلیل قمر را اول و دوم و سیم را و حکم کن در او بر آنکه [illegible] از اینها و از [illegible] است که
قرار داده است طالع اول را از برای اول و دوم را از برای دوم و سیم را از برای سیم [illegible] قوت
خداوندان اینها را پس حکم کن [illegible] موضع اینها و صلاح اینها و [illegible] اینها و از جمله [illegible] است که
ملاحظه نمائی سعدها و نحسهای موافق را که درجه ربع است از ارباع فلک از شرقیه و قبلیه و غربیه و جنوبیه
پس کدام موافق بودن این جهت از جهات ارباع که در [illegible] اقلیم و در [illegible] که آن از جمله [illegible] که سوال کننده است
از اینها فصل ششم در شناختن [illegible] اقلیم [illegible] است او [illegible] هر کس [illegible] طالع [illegible]
سوال کردن بعد از آن نظر کن از خداوند درجه طلوع کننده از قسمت برجهای [illegible] بروج از برای هر درجه برجی [illegible]
اقالیم پس هر کسیکه او از طالع باشد [illegible] دلالت کند بر اینکه سائل از اهل [illegible] اقلیم آن [illegible]
از برای این درجه است در تقسیم [illegible] شهرهای اقلیمها و تحقیق که نقل کرده از آن بلد بسوی مکان خود
آن [illegible] سوال کرده است [illegible] نظر کننده بسوی او خداوند درجه [illegible] طالع از [illegible]
پس از برای او در آن بلد [illegible] باشد یا [illegible] باشد با او پس هر کسیکه [illegible] است [illegible]
اوست در آن بلده خانه [illegible] باشد [illegible] درجه سیم [illegible] باشد که نظر کننده بسوی [illegible] پس هر کسیکه
با اوست [illegible] باشد در [illegible] طالع [illegible] از طالع [illegible] درجه چهارم از [illegible] هر کسیکه
غریب است [illegible] باشد خداوند درجه طالع [illegible] درجه هشتم از خانه [illegible] پس او
دشمن [illegible] ایشان [illegible] رسیده می شود [illegible] خداوند درجه [illegible]
در طالع پس هر کسیکه مردی غریب [illegible] آمده اند [illegible] نظر [illegible] خداوندان درجات [illegible]

پس اگر آمی ساعاتی که سوال کنند رتبه داروی مانند پس بشمار از رب عشت ناشمس و معکس از حمل پس ناگر باز برسد
شانه تو در خانه سهوی پس از برای او بر باب است و اگر واقع شد در خانه نحسی پس او است رتبه است
پس اگر واقع شد در خانه زهره پس بدانکه او منسوب به جوب است و اگر واقع شد در خانه مشتری
پس بدانکه او از جفت ساخت است و اگر واقع شد در خانه عطارد پس بدانکه رومی است
از برای شناختن زمان تولد کسی که معلوم نیست زمان ولادتش و دانستن آنکه گذشته است از عمر او ماه
سوال آنکه ترا سوال کنند از زمان ولادتش و اینکه چه مقدار گذشته است از عمرش پس درک
طالع و کواکب با رتبه حساب بدرار اینکه طلوع کرده است از درجات طالع از درجات صاحب
حدش پس آنچه رسید قسمت نماد او را آنچه سیر کرده است قمر از درجات بدر برج خودش در ساعت سوال کردن
پس آنکه بر دن آنکه از برای تو پس نام او را اول و یکبار گشاری بعد از آن یکبار از اول حمل تا وقت پس آنکه
بدرجات طالع بلد است پس آنکه رسید بقیت تا بر دلیل آنجا تا که کم از ده بوی کی پس آنکه بردن آنکه از برای تو
پس معکس او را از دوازده پس آنچه باقی ماند کمتر از دوازده پس اگر کم باشد سه و کمتر از سه پس در بهار متولد شده
و اگر بیشتر از سه تا شش پس در تابستان و اگر بیشتر از آن است تا نه پس در پاییز و اگر بیشتر از این است تا
دوازده پس در زمستان است پس نظر کن عدد باقی مانده کمتر از دوازده را پس معکس آن را از حمل از
برای هر برجی یکی پس هر جا که رسید پس در آن برج بوده است شمس بعد از آن ضرب کن دقایق شمس را بعدد
درجات شمس در شب پس قسمت کن آن را بر دلیل آنجا تا که کم از ده بوی کنار و معکس آنکه ببردن آنکه از برای تو
از برای پس آنکه باقی ماند کمتر از سی پس در شماره این باقی مانده شمس از درجات آن برج بعد از آن نظر کن
بسوی قمر پس اگر کم باشد فوق الارض یعنی تا در شمس کم است در روز و اگر کم باشد در تحت پس تولدش کم است
در شب و اگر کم باشد در ما بین حمل و سرطان پس در ربع اول از روز یا شب متولد شده و اگر کم باشد
ما بین سرطان و میزان پس در ربع دوم کم است و اگر کم باشد در ما بین میزان و جدی پس در ربع سوم از روز کم است
یا شب و اگر کم است در ما بین جدی و حمل پس در ربع چهارم متولد شده است و اگر کم باشد قمر در طالع تحت الارض اول

از ربع اول از روز یا شب متولد شده و کسب درجه آنجا تا که در آن درجه قمر از برج پس بگو اسم هر جمیع بعهده از آن نظر
کن بسوی مشتری اگر کم باشد به وتد دلالت می کند بر اول ده سال و اگر کم باشد در زایل الوتد پس بر اول شماره
ماه است و اگر کم باشد در زایل الوتد پس بر اول شماره روز است و هر کوکبی که نظر کند بسوی او پس از جهت
از درجه از ده تا زیاده می کن او را بر او از ده شماره عطیه منوال او را اسامی اعداد و ماهی الا و تاد و بعد آن ماهها و روزها بعد
الاوتاد و بعد آن روزها پس آن مجتمع شد از آن اسامی آنکه از ربع عمر سوال کردن بسوی عقب و پس از آنجا که رسید از
گذشته سالها و ماهها این آن وقت زایل اوتاد و هر دیگر از و نظر می کنی پس اگر کم باشد طالع برج شمسی پس دلالت
می کند باشد در روز حصول خنا اگر کم باشد در آن کوکب نهاری و اگر کم باشد طالع برج روزی به متعسر ولادت او در شب
حصول خنا اگر کم باشد در او کوکبی شمسی پس اگر بوده باشد در طالع شمسی یا مریخ پس در تابستان متولد شده
و اگر کم باشد در آن عطارد یا زهره پس در بهار کم است و اگر کم باشد در آن زحل پس در تابستان کم است
و اگر نه کم باشد در طالع کوکبی پس صاحب و رتبه و به طبعش دلالت می کند بر این مثال اگر حرکتهای ادم ببر قمر
است اتو پس اگر کم باشد که طالع شده است از برج اول بعد از او پس در اول ماه از بعض متولد شده
و اگر کم باشد دوم پس در ماه دوم از بعض متولد شده و اگر کم باشد سیم پس در ماه سیم از بعض متولد شده
بعد از آن نظر کن از صاحب بهر طالع پس بدانکه او صاحب ساعت ولادت است بعد از آن بگیر از برای هر ماهی که
طلوع کرده است از برج یک درجه روز از برای شهر او و به طالع کرده او از آن معکس آنکه مجتمع شد از برای تو
از درجات قمر آنجا که در اول است از برجش از نه پس آنچه باقی ماند کمتر سه به نه پس معکس او را از حمل
پس آنکه باقی ماند در دست تو پس آن می باشد طالع تولد او پس اگر کم باشد که باقی ماند کمتر از نه یکی با سه
پس در درجه اول کم است طالع و اگر کم باشد از سه تا شش پس در درجه دوم و اگر کم باشد از شش تا نه پس از
درجه سیم کم است اتاما ... وجه دیگر از دو شناختن آنکه طلوع کرده است از نهر آنچه برج طالع را و معکس این را
بر تو اما برج از صاحب برج طالع پس هر جا که رسید پس آن برج کم است طالع تولد بعد از آن ضرب کن درجه
صاحب ساعت را در دوازده و معکس آن را از برج او و آن جای برجی که او در آن برج است از برای هر برج

سی پس هرجا که رسید پس در روز صاحب برج متولد شده است بعد از آن نظر کن صاحب برج چهارم از آن برج را یابی
خداوند ساعتی است که متولد شده در آن ساعت انشاء الله و دیگر از آن قول ارسطو است نظر کن در برج طالع را
که حرکت آن ینبغی بر حدود هندیان و چند است از جای او از درجات حد پس ضرب کن عدد حدش را در آنچه
در آن سیر کرده است شمس از برجش پس قسمت کن آنچه حاصل شد بر عدد آنچه گذشته است از آن ساعات آنچه
باقی ماند که تمام نمی شود پس آن باقی مانده عمر اوست پس آنچه بیرون آمده است از قسمت پس او آن مقداری است که از عمر گذشته است
و اگر لیم باشد آنچه را که ضرب کرده در در جهات بیشتر از حد پس طرح کن از و حد او و عمل نما آنچه باقی بماند و جدا کن از
برای او که گفت است هرگاه سوال نماید تو را سائل از آنچه گذشته است از عمر او پس نظر کن خداوند درجات طالع را که از
حرکت دیم مقدار سیر نموده است از برجش پس نظر کن بسوی عدد درجات آن و ضرب کن در آنچه سیر نموده خداوند
برجی که در آن است صاحب درجات پس آنچه که رسید اگر لیم باشد بیشتر از حد پس کم کن از و حد او و آنچه باقی
ماند پس آن گذشته از عمر اوست و جدا کن آنچه است یعنی حکما ضرب کن آنچه را طلوع کرده از درجات طالع در
درجات صاحب حد طالع پس آنچه حاصل شد بعضی از حدها باقی و نه کمتر از حد پس آن گذشته عمر اوست قول …
گفته است هرگاه سوال شود از عمر پس بگیر از صاحب شهر طالع تا درجه موت و قدر زیده از برای هر درجه
که باشی آن دو سال یا ماهی یا روزی … دلالت بر جهای منقلبه و ذو جسدین و ثابته جمع دوم از طالع
آنچه غائب است از مسئله و در آن شش باب است اول از برای نظر نمودن در رسیدن به مال دوم در شناختن علامات
سیم نظر نمودن در امر زوجی چهارم از برای نظر نمودن در امر تجارت پنجم نظر کردن در امر خرید و فروش ششم از برای نظر
نمودن در متاعی که گم شده است آیا او در خانه است یا نه **باب اول** ابتدا می کنم در باب اول از برای نظر نمودن
در بدست آمدن مال و آن چهار فصل است اول … شناختن رسیدن … از راهی که امید ندارد …
نمی کند دوم از برای شناختن بدست آمدن مال از سلطان سیم از برای شناختن بدست آمدن مال
از خود بنفسی که امید دارد چهارم از برای شناختن وقت بدست آمدن مال **فصل اول** از برای شناختن
بدست آمدن مال از راهی که امید ندارد و بیان نمی کند هرگاه سوال کند تو را سائل که بدستش می آید یا نه

از غیر نکو

از غیر نیکو نام برد از برای تو راهی را که امید دارد و آن مال را از آن راه پس نظر کن کننده از خداوند طالع و قمر را
بسوی طالع پس بگیر آن را دلیل بعد نظر کن بسوی او پس اگر متصل شده است بسعدی که قبول کننده باشد
مر او را هر کجا که باشد دلالت می کند بر بدست آمدن پس اگر لیم باشد اتصال از تربیع یا مقابله پس بدست آید
بعد از طلب کردن یا شدت و مشقت و اگر لیم باشد اتصال از تثلیث یا تسدیس پس بدست آمدن او سهولت است
و وقت آن سهل است که تمام شود و در جهت آنکه مابین قمر و دلیل است و مابین سعد هر گاه بوده باشد از برای قمر سهامی
پس نظر کن آنچه را که ناظر است بر او از سعدا و نحسها و موضع و ستاره را که ناظر است بسوی او پس خبر بده
بوجه تحقیقی که امید دارد از آن یا بیم و نظر کن پس اگر متصل شود خداوند طالع و قمر بخداوند بیت المال یا خداوند
خانه مال را در طالع یا خداوند طالع یا قمر را در خانه مال و دلیل باشد که نقل نور کند از خداوند خانه مال بسوی خداوند
طالع یا لیم باشد سعدی در خانه مال یا ناظر گشته بسوی او بنظر قوی پس بدرستیکه همه اینها دلیل اند بر بدست آمدن
مال بهره بردن و نظر کردن بسوی قمر پس اگر متصل شود بسعد ساعدی که ناظر باشد بطالع پس بدرستیکه او میرسد
بچیز زیادی و مرتبه بلندی پس اگر بوده باشد کوکب سعد … میرسد از مال مگر قوت روز بروز و هیچ باشد
از برای رتبه و نه جاهی پس اگر لیم باشد کوکب دلیل بر رسیدن مال یا نرسیدن در سیم پس بدرستیکه بدست آمدن
مال یا یافتن از جانب برادران و خویشان خواهد بود و در سفر و اگر لیم باشد در چهارم پس از جانب پدران
و از جهت زمین و ملک اهل خانه خواهد بود و اگر لیم باشد در پنجم پس از جانب زنها و مطربها خواهد بود و اگر لیم باشد
در ششم پس از دست خویش حاصل میشود و … از غلامان است که نظر میکنم بخداوند طالع و مکان او
پس حکم میکنم است … از برای آنکه بدست می آید از آن راه مال هم چنانکه خبر دادم از قبل متصل قمر پس اگر لیم باشد
اتصال قمر با خداوند طالع نحسی یا لیم باشد نحسها در دوم از طالع دلالت می کند بر … حسید
و اگر لیم باشد قمر خالی السیر پس بدرستیکه او همیشه بر احوال حاسد … و فقیر بود تا وقت مرگ و هرگاه
سعدا شهادت دهنده از برای مال مشتری است پس بدرستیکه او دلالت می کند بر درهم ها و دینارها قول بطلمیوس
هرگاه سوال شود از بزرگی در مال آیا میرسد بسائل یا نه پس نظر کن بخداوند طالع و قمر و سهم السعاده پس اگر باشند سهم را

متصل گرداند طالع و قمر و حال اگر او مسعود باشد پس دلیل است که سائل برسد بجاه و منزلت عالی از سلطان و فراخی معیشت و سعادت
عظیمی و اگر ابتر باشد طالع با وجود این نحوس که می‌کند آن را که گویم پس بیان مثل نصف از آنچه دلالت می‌کرد
بران و مانند آن و اگر ابتر باشد که به بیند قمر سهم السعاده را و بوده باشد قمر منحوس و سهم السعاده نیز منحوس بود
پس دلیل است که او کم می‌کند از آنچه گفته دلالت می‌کرد بر او بیشتر از نصف و اگر ابتر باشد سهم السعاده
نحس و قمر به بیند او را و حال آنکه او نحس باشد پس دلیل است بر آنکه فایده و منفعت در تجارت و کمی فایده خواهد بود
پس اگر مسعود شود قمر و منحوس شود سهم السعاده پس دلیل است که زود باشد که برسد بخیر و کم خرج باید او را
از جهت آنکه خرج نمودن و اسراف کردن و تصرف می‌کند از جانب سهم السعاده و ضد آن سهم السعاده
بخصوصه و کثرت است از برای قمر شهادت است و از برای سهم السعاده شهادت نیست و نیکوئی او بجا خوبی پس بدان
که سیر با وجود قابل شود که از هر جهت نیست با آنکه باید باشد با اصل آنکه اعتقاد کنی آن را و در این باب سهم السعاده پس دلیل است
مال و فایده باشد بیشتر از سهم السعاده است پس اگر باقی سهم السعاده را متصل شود به مشتری و حال آنکه آن را
ساقط باشد از نحسی یا یکی از آن دو و در شرف خود و او مسعود باشد با آن دو زود تا در متصل شود قمر با یکی
سعد دلالت می‌کند بر یافتن آنکه کسب می‌کند متعقد است و اما اگر مرد وارث بگذارد او را او برطرف
غم شود اگر نظر کند از نحس بسوی سهم السعاده زود تنها پس دلیل است بر آنچه جمع نموده است بزودی برطرف
خواهد شد در خرج کردن و اگر باقی عطارد و زهره را ناظر سهم السعاده حال آنکه مسعود باشند و در سهم
سهم السعاده مسعود باشد و ساقط باشد از نحسها پس دلیل است که این مرد از ادب و دانش است و ولادت سکه
او رفیع باشد که مرتبه عظیم برسد بسبب مال و کثرت منفعت از جانب تجارت و یا از تجارت می‌رسد
منافعی که بالاتر از آن نباشد و در حال بخصوص اگر ابتر باشد که متصل شود با وجود این زهره و عطارد در سهم السعاده
یا یکی از آن دو و حال آنکه او مسعود باشد با تو چنانکه سهم السعاده از برای یار آنکه ارث برد او را کسی
که بعد از وفات پس اگر باقی نحسی را دو تا و سهم السعاده که متصل شود و سهم با آن دو با سیر کند بسوی آنچه دلالت کند
آن دو قوی باشد پس دلیل است که برطرف شود از دو آنچه را که جمع نموده است از اموال بسبب آنکه حال حیات خود حق

و سعیف اگر متصل شود عطارد با سهم بخشش یا یکی از آنها پس دلیل است آنچه جمع نموده است برطرف می‌شود بزبان کردن
و تلف نمودن بدست خود و اگر بوده باشد مریخ و مریخ مستولی باشد و صاحب این را فقیر باشد از عطارد
و سهم السعاده می‌گردد او را از سلطان بزور یا دزدان یا می‌سوزد با آتش و اگر ابتر باشد سهم السعاده با عطارد
به تنهایی یا با قمر از کوکبی تا نظر کند بسوی او و قیمة سهم السعاده و موافقت کند هر دو قمر را پس دلیل است که او از کسانی است
که جمع می‌کنند مال را از جهان فروختن و خوشی اینها دوست پس اگر به تنهایی عطارد یا سهم السعاده باشد از غیر شرکت قمر
در آن مناظره یا اتصال بوده باشد بنحسها ساقط پس زود باشد که برسد از تجارت کردن و عمل بدست
خویش اگر قوی شود و زنده کار با کسبه باشد در وسطی پس اگر ابتر باشد قمر با سهم السعاده و حال اگر عطارد مسعود
باشد و یکی از آن دو برجیس پس دلیل است حاذق از عمل بوستان و مسلط در کارش بحکم معرفت و زیانه رود در تجارت
و زود باشد که برسد لطف آن چیزی را که قصد می‌کند از برای آن چه در اگر نقصان باشد سهم السعاده این
نحس با دو اوتاد و حال اگر مسعود نیز با آن باشد که بحقیق ممتزج شده پس دلیل است که حالش بزودی متغیر
خواهد شد و به الکل رنگ خواهد شد بر قدر آنکه می‌بینی از موضع سعدها و نحسها در امتزاج آنها و قوت لطف آنها
بر لطفی و اگر متصل شود سهم السعاده بنحسها بیشتر از سعدها پس بزودی خواهد رسید او را در اوایل امرش شکی دیگر
بعد بر سید او را نفعی چرا که اگر متصل شود سهم السعاده به نحسها و نه قسم باشد سعدی بعید از زوال از
برای قمر لطف فساد باشد خواهد بود از اهل پریشانی و احتیاج شده پس اگر باقی قمر را منحوس با یکی از نحس
یا یکی از آن دو که نحس ساقط باشد و در سهم السعاده را نیز پس از جمله بسیار سوال کننده ایشان است که
جمع می‌کند چون او کوه و اگر باقی سهم السعاده را خالی از اتصال به نحسی یا سعدی و باقی سهم السعاده را
متصل گردد از این ساقطها پس نظر کن بموضع قمر پس اگر ابتر باشد دلیل با قوادس سهم السعاده که ناظر باشد
او را پس زود باشد که برسد بخیر چون که نظر کند با آن روز معمور و بعد زیانی از آن و اگر باقی قمر را اگر
از برای او حصه باشد از قوت بسبب سعدی پس دلیل است که جمع می‌کند زاید از معیشت قلیل اگر کوه خواهد شد
اگر ضایع سهم السعاده ناظر شود است و اقوی آن این است که قمر مسعود باشد بسبب آن اوتاد تا مقارن آن باشد

یا ناظر باشد بسوی او به تثلیث یا تسدیس پس بدان که این اگر اتفاق افتد از سهم و قمر دلالت می‌کند بر نفع و فایده
و مال بر طبیعت موضع او و اینجا آن موضع که در آن موضع است پس اگر اراده باشد از برای قمر شرکتی در سهم السعاده
پس قمر نیز رساند او را با سعادت و او را و قمر را مشاهده نمودن او آن را سعود یا منحوس از آن و اگر بعید باشد
کوکبی از سعود که ربط دهد از قمر بسوی سهم السعاده یا از سهم بسوی قمر و اگر با یکدیگر ناظر باشند پس آن بهتر است پس از
نزد این نوع می‌شود خداوند سهم السعاده و اگر بعید باشد ربط دهنده یا با آنها و نحس فاسد می‌کند حال
سهم السعاده را پس اگر باقی قمر را که متصل شود بسهم السعاده و سیر کند بسوی خداوند سهم پس این بهتر است و اگر
و هرگاه که سقوط سهم السعاده از طالع اگر که ناظر باشد قمر را در موالید و هبته است و ما قبل با زن آن
نحس از طالع است استیلاء و استوا و متوجه شدن از برای طلب نمودن نفعی یا مال غریبی دلالت می‌کند بر کثرتی
را استیفا می‌کرد و اگر نحس شود و مباح است یا بسته به کسی خصوصا هرگاه او باشد نحس در ربع چهارم یا در
مرتبش یا با نحسی در طالع پس بدانکه آنها منشأ زیادتی را و مشقت و ضعف می‌شود **فصل دوم** از برای ناظر نمودن
و در رسیدن جایزه از جانب پادشاه و اگر بعید باشد مسئول از ما که طلب می‌شود از جانب سلطان پس طالع از برای
او است ملک است و وسط السماء از برای سلطان است و ربع یازدهم از طالع خانه مال سلطان است پس شناس
فردا نیاید یا کسی که سوال شده است از جانب سلطان خداوند طالع و دلیل خداوند خانه مال سلطان
را اگر متصل شود دلیل به خداوند وسط السماء دلیل باشد مقبول از او و ناظر باشد به جانب یازدهم اثر و می‌کند
مال را از سلطان و حکم کن از دو تربیع و مقابله و مشقت و وقوع در تثلیث و تسدیس پس یکسان و اگر اند
چنین است در این باب که هرگاه که سوال شود از ما خصوصا از جانب سلطان یا از طایفه از بزرگان که سهم
داشته باشد از این نظر کن بسوی شمس و جیهه ... خط می‌گیرند چنانکه طالع را و حال طالع را
پس اگر باقی این کوکب با سهم المال در وتد یا بعد از و یا در خانه مال یا جهت مال و سا قط باشد
مریخ از زن و کوکب پس بدانکه این مال بسوی او می‌آید یا نشاید و پس اگر بعید باشد زنی در وتد مشتری
و حال اگر او ناظر باشد خداوند خانه مال را یا خداوند سهم را از برای تاریخ قوتی باید به فرتی واقع

دریابد آن مال فتنه و فسادی و منافقتی از صاحب مال یا تلف می‌شود بسیاری از آن مال و اگر بوده باشد
زحل در عوض مریخ پس بدانکه آن مال بر دی می‌آید به دیری و طول کشیدن و حاصل از سلطان یا بزرگان
و تلف نمی‌شود از آن مال بسیاری از جهت مکان زحل از شر و لکن زود باشد که راه یابد در آن مال
هر نوع بر صاحب مال و فعه ... **فصل سیم** از برای نظر نمودن در رسیدن یا یافتن از جانب بعضی از آنها یکم
بسیاری یا آنها دارد از جانب مردی که با و نسبتی و خویشی ندارد یا تاجری پس خانه مال مردم هشتم از
طالع است و خداوند او پس نظر کن اتصال دلیل را با و او اتصال او را که خداوند طالع یا نقل نور کند کوکبی
ما بین آنها یا جمع نور کند پس بدانکه این دلالت می‌کند بر رسیدن مال پس اگر اراده باشد آن کسیکه
از جانب او رسید مال دارد منسوب به بنی یعنی برادرش باشد یا پسرش باشد یا پدرش باشد
یا غیر از ایشان پس اگر متصل شود دلیل به صاحب آن خانه یا جمع کند کوکبی نور دلیل و صاحب بیت را یا
نقل نور کند به طالع و خداوند دوم این ربع ناظر باشد او را یا ما بین ایشان قبول باشد افاده می‌کند مال را
او آن را و دال الافلاد و حکم کن از دو تربیع و مقابله به مشقت و از تثلیث و تسدیس به ضیقان **فصل چهارم**
از برای شناختن وقت بدست آمدن مال شناختن وقت در افاده مال از جمیع وجوه اجتماع کوکب آن چندانست
که متصل شود بآن دو دلیل یا دلیل و حال اگر هر دو یا یکی از خط نحس باشد و بوده باشد آن کوکب در اوتاد یا
از مریع و در این اجتماع در هیئتی است که دلیل از کوکب باشد از کواکب باذن الله تعالی و اگر بعید باشد دلالت
رسیدن مال از جانب سهم المال پس نگر از درجه سهم تا خداوند خانه مال بود در جانب طالع پس آنچه که از سهم
پس آنچه است و نظر کن هر چند درجه است ما بین دو دلیل از درجات پس قرار ده یکی وقت بدست آمدن
شماره این درجه است یا روزها یا ماه‌ها یا سالها به قدر رعایت آن و طلوع نمودن آن و بر جهات کواکب
اتفاقات و نظر کن نیز که در فصل که خداوند بیت طالع یا خانه حق یا که در آنجا خداوند طالع که خانه‌ها
یا که مفارنت می‌شوند آنها پس این وقت باذن الله و نظر کن بسوی چند‌های خانه‌های آنها که جمع می‌کنند
و آنها میکه بدست می‌کنند و آنها بکه بدست می‌آید و بعضها بکه مکر آید و آنها بکه ... پس نظر کن خداوند مثلثه

تملکش کرد کدام برج است آن آیا در برج خود است یا در غیر برج خود است آیا سعد است یا نحس پس اگر برج بسیار جمع کننده باشد

دهنده بود و دلیل در آن پس بگو که خواهی یافت آنچه سؤال می نماید از چیز و دارائی و مال و اگر لهو باشد برج آن چنانکه

که جمع می کند و نظر می کند به سوی او نحسی از مکان رویی پس بگو از برای او که ای مرد در طلب چیز

دور است و لکن فرقش نزدیک است و اگر لهو باشد در مکان و تد و در او نحسی باشد پس بدرستیکه آن مرد انفاق

می کند نفقه بسیاری و بیار کردن او دست احتیاجات او و بیشک بدرستیکه باید چیزی و نظر کن به سوی کدخدا

که آیا قوی است یا بد و اگر لهو باشد سعدی در مکان فرحش دلالت می کند بر مال و ثروت و اگر نظر کند به سوی او

نحسی از این نحسان دلالت می کند بر متوقف شدن مالش و از برای او بلا باشد یا نباشد پس ملاحظه کن

نظرها را که می کرد و نظری را که عطا می کند که چگونه است وضع آنها از دیگران پس یک که در امور آنها پس اگر کدخدا

لهو باشد قبول و مشتری نظر کند به سوی خانه زهره در مکان و تد در فرحش پس بدرستیکه ایشان

عطا می کنند مال او را و چیز بسیاری پس اگر بوده باشد نحسی در مکانیکه فرحش حال نباشد در آن مکان

پس بدرستیکه او ضرر می رساند قول کننده در این باب که ثبت کنید هر گاه سؤال شدی از مال مبهم غیر

معین که طلب می کند آن را رسایل پس نظر کن به سوی خداوند طالع پس اگر متصل شد به خداوند خانه

مال و حال آنکه این قبول می کند او را و هر دو ناظر اند به خداوند طالع و به خداوند مال دلالت می کند بر بدست

آمدن مال و اگر متصل شود خداوند طالع به خداوند سهم السعادة یا بوده باشد اول خداوند طالع از مشتری

اول او از خداوند بیت دوم و هر ضیا هر گاه نظر کند قمر به سوی خداوند سهم السعادة پس بدرستیکه او

بدست می آید مال و اگر متصل نشود خداوند طالع به خداوند سهم السعادة و متصل شود به خداوند خانه مال

و بوده باشد اول خداوند طالع و خداوند سهم مال از ... که بیان نمودیم از ناظر بودن

... بدستش می آید و افوی از برای بدست آمدن این است که لهو باشد مشتری ناظر به خداوند طالع

و به طالع و حال آنکه دلیل قرار داده شده از این دلیل های سه گانه بر مال در طالع باشد

یا در یازدهم یا در عاشر یا در وتدی از اوتاد یا آنکه اگر متصل گشته در طالع خواهد بود ... دلیل

مال بر سبیل فرزندش اگر متصل گشته در دوم به سبب اموالش و به غم آمدن مالش و در عاشر به سبب سلطان خواهد بود

و عمل و در یازدهم به سبب اعوان سلطان و دوستان و دشمنان و برادران و امور از تجارت

خواهد بود و در نهم به سبب زوجها و معاملات و مطالبات و منازعات خواهد بود و در هشتم به سبب بلاهای

از دو برج و میراثها و وصیتها و اسباب مرگ خواهد بود و در چهارم از جهة امور گذشته پیش و املاک

و زراعت و امور زمینها و دیوارها و حکمهای برنج خوب خواهد بود و در پنجم به سبب فرزند و هدیها و بخششها

و مثل اینها خواهد بود و اگر بوده باشد مشتری با خداوند طالع و حال آنکه استدلال شده با آن

بر مال و در زدن باشد خواهد بود بدست آمدن مال و هر چند ضعیف باشد از جانب دشمنان

و ... و محبوسها و دشمن و مانند اینها و اگر لهو باشد در نهم خواهد بود از جانب سفرها و در راههای

دینی و مال ... صاحب افتاده در راه و اگر لهو باشد در ششم پس از جهة بندگان و فرومایگان و بیماری

و حیوانات چهارپایان و دشمن ... خواهد بود و اگر لهو باشد در سیم پس از جانب برادران

و نقل کردن از مکانی به مکانی و سفرها و دوستان و دشمنان برادران خواهد بود و اقوی دلیل بر کثرت مال

از دلایل آن دلیل است که در وتدی باشد به ترتیب و تدها در قوت اول آنها طالع است بعد از آن عاشر

بعد از هفتم بعد چهارم بعد از این مرتبه مایل وتدها که اول آنها یازدهم است بعد دوم بعد پنجم بعد هشتم

و بعد از آن امور و اعانت کننده تر امور این است که لهو باشد دلیلهای مال و مشتری مشرقیه

و مستقیم باشند در حظوظ خود و مقبل باشند هم چنانکه بیان کردیم و کوراتر آنکه بوده باشد آن است

که لهو باشند دلیلها مقبول و اینکه لهو باشند در خانه زهره و مشتری یا باشند از نحسان و انفع از تمام

آن است که لهو باشد عطارد در قبال از برای او و حال آنکه عطارد مسعود باشد و قوی باشد از نور خورشید

و اینکه خلاف این باشد پس حکم بخلاف کن در آن و گفته شده اسباب و قت رسیدن مال اشار در جهای

انتقال را روزها یا ماهها یا سالها بقدریکه غایب می شود بر برج از آنها بغیر جهة انقلابشان

و ثباتشان یا غیر از اینها و جهه باشد پس هر گاه لهو باشد متصل خداوند مال خواهد بود

سیم مال بکوکب نحس داده باشد متصل شونده خداوند طالع خواهد بود بدست آمدن مال بطلب نمودن
و اگر بعد باشد اتصال بسبب رجعت خواهد بود حصول مال ناگاه و اگر بعد باشد و ملیوارا راجع و با دلالت
نمودن آنها دلالت می‌کند بر حصول مال در خلوطش طلب نمودن و سهم بحیده که در اگر بعد باشد دلیلها
نحس عارض می‌شود بر حصول مال را کنند که و تعویق بر مقدار طبیعت نحس و طبیعت خانه اش از زرار یکم
آن چنان خانه که آن بعد است با بسته با و از جهت نظر و اگر بعد باشد انکه تملیک کند از و مال را
از مرد و غیر یا بلد موضوع پس طالع از برای سائل است و هم از برای آن مرد و آن بلدی است که طلب شماره است
از و پس نظر کن اتصال خداوند طالع را بخداوند خانه مال سلطان و اتصال خداوند سهم السعاده را بخداوند
هشتم یا بسهم المال هشتم را بخداوند طالع یا بخداوند دوم یا اتصال خداوند طالع را بخداوند سهم المال هشتم
با سهم السعاده او سعادت و تنها در این باب برهان کافی است که بیان کردیم ما در باب اول در جمیع حالات
و اگر مخالف نمود پس توهم حکم بر خلاف کند و سببها و معنیها برهان کافی است که پیش گفتم
از برای دانستن عدد مال و چیزی که امید دارد که برسد با و هرگاه سوال شدی از مال که چند است شانزده آن
یا سوال شدی که چه قدر است مقدار او آنکه بدست آمده است از مال پس ملاحظه کن خداوند خانه مال عطارد
و سهم المال و خداوند هر دو اگر کدام از آنها قوی‌تر اند و او حکم کن که هر چند سعادت شان بیشتر است پس قرار
بده آن را دلیل بر عدد مال پس اگر بوده باشد دلیل عطارد و مال اگر او در هبوطش نباشد یا در موضع
بدی دلالت می‌کند بر بدست آمدن مال بیست درهم است و اگر بعد باشد عطارد در مثلثه اش عطا می‌کند
[illegible] درهم عدد عطیه صغری او فرض شده در ده و اگر بعد باشد در خانه اش عطا می‌کند هزار درهم عدد
عطیه صغری او فرض شده در صد و اگر بعد باشد در شرفش عطا می‌کند [illegible] هزار درهم عدد عطیه
فرض شده [illegible] و همچنین دلالت می‌کند هر کوکبی بر قدر [illegible] عطیه صغری عطا می‌کند در هبوطش
[illegible] بعطیه مساوی و در مثلثه اش ده برابر [illegible] اگر بعد باشد کوکب [illegible]
نصف از آنچه [illegible] شده بود و اگر بعد باشد کوکب محترق پس کم کن از آن بقدر احتراق کوکب [illegible]

از نمش

از نمش [illegible] درجه [illegible] دور باشد از شمس [illegible] پس عطا کرده است او را نصف اول از آنچه دلالت کرده
بر او و اگر بوده باشد مابین کوکب و شمس پس عطا کرده است او را ثلث و اگر بوده باشد با شمس در یک درجه عطا کرده است
او را جزوی [illegible] ملاحظه کن که کدام یک از سعدها یا نحسها نظر می‌کند بعطارد و ببین که کوکب چه گونه است موضع
آنکه نظر کننده است بعطارد پس [illegible] اگر نظر کند به سوی او سعدی زیاده می‌کند [illegible]
در مثلثه ده چندان و در بیت صد چندان و در شرف هزار چندان و همچنین نحس کم می‌کند [illegible]
[illegible] کم می‌کند [illegible] و اگر بعد باشد [illegible]
و اگر با مشتری باشد [illegible]
[illegible]
آن عدد را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب سیم در نظر کردن در امر قرض هرگاه سوال کنند ترا از حال
که در قرض [illegible]
سوال کننده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنچه گفتیم در قرب است که خداوند طالع و خداوند هفتم در یک موضع باشند و بوده باشد شهادت ایشان یکی و اگر مختلف باشند
در موضع لیکن باتصال و در روز دیگر از جانب آن کسی است که دلیل او نیکوتر است از حیثیت موضع پس اگر متصل باشد یکی
کوکبی را و نور او را نقل کند خواهد بود معامله بر دست مردی که در میانه خریدار و فروشنده در آید و بعد از آن نظر کن در
انصراف قمر و قرار ده آن را از برای فروشنده و اتصال قمر را از برای خریدار و نظر کن در قوت حال طالع
و قرار ده بدرستیکه آن نیز دلالت می‌کند بر خوبی معامله و بدی او تا او طالع است و عاشر زیرا که هفتم و چهارم
دلالت می‌کنند بر ربح و منفعت و هرگاه خداوند طالع در هفتم باشد پس بدرستیکه خریدار می‌باشد تابع فروشنده
و اگر عکس باشد خداوند هفتم در طالع خواهد بود فروشنده تابع خریدار و هرگاه در طالع سعدی باشد دلالت می‌کند
بر آنکه حیله و دروغ گوینده فروشنده و اگر در طالع نحسی باشد دلالت می‌کند بر آنکه حال معامله و دروغ گوینده فروشنده
بوده انسته می‌شود گران بها فروخته شده و کم بهاتر از آن و مقدر و قیمت از عاشر و صاحب عاشر و دلالت می‌نماید هفتم
و قمر بر چیزی که فروخته می‌شود پس اگر سعد باشد از برای قمر اتصال و نه نحس باشد از برای او انصراف
پس بدرستیکه فروشنده مغبون شده تا حدی را که گفته است هنوز قیمتی را نداده است و اگر نحس باشد از برای
قمر انصراف و نباشد از برای او اتصال پس بدرستیکه آنچه را که خریده است به نسیه خریده است و بعد از آن ملاحظه کن
از برای نسیه در حاصل شدن قمر در ربع دوم از زیر شعاع که به کوکب متصل خواهد شد پس اگر متصل شود بسعدی
پس خریدار به نسیه ادا خواهد نمود آنچه بر ذمه اوست و اگر نحس باشد این سعدی که متصل شده است با آن قمر
صاحب شرق پس بدرستیکه خریدار نخواهد در خرج مال را که خریده است به نفع و ادا خواهد نمود آنچه را بر ذمه اوست
و اگر نحس باشد آن سعد و متعذر و عاجز شد از ادا خواهد نمود آنچه بر ذمه اوست یا نمود حق متاع را که برای آن خرید شده
و اگر متصل شود قمر در ربع دوم از زیر شعاع به نحسها پس بدرستیکه ادا کردن خواهد نمود از آنچه بر ذمه اوست
چونکه مختلف خواهد نمود در بر خواهد گشت از خریدن متاع و اگر چنانچه نگذارد او را پس بدرستیکه در این خریداری
ضرر عمده خواهد دید و ضرر و مشقت خواهد برد و اگر نحس باشد این نحس صاحب شرق پس بدرستیکه خریدار نفع کرد
و کالا که ادا خواهد نمود چیزی و اگر نحس باشد آن نحس متعذر و عاجز پس بدرستیکه تلف خواهد شد مال خریدار

یا غارت خواهد شد و دروغ بر ایشان و اگر منحوس عطارد از مریخ باشد دلالت می‌کند بر دزدی و فریب از نزاع و خصومت
شدیدی و اگر بوده باشد قمر تحت الشعاع پس استدلال کن از شمس هم چنانکه گفتیم ترا در قمر از اتصال او بسعدها و نحسها
و اگر باقی قمر را در درجات منظر در مابین [illegible] دیگر میزان یا سه درجه عقرب یا اینکه باشد در طرفهای محترقه بر وجه اختلاط البروج
یا با عطارد باشد در جنوب یا در اول درجه اسد و جوزا یا قوس باشد پس آن بدرستی دلالت می‌کند بر تلف و فساد مال و نقصان
بدان از پس و اگر باقی قمر را با مشتری یا با عطارد دلالت می‌کند بر بسیار شدن ارزش [illegible] باب چهارم
از برای نظر در امر تجارت هرگاه سوال شوی از تجارت پس ملاحظه کن که عطارد را و قوت او و ضعف او را و شرقی بودن او
و غربی بودن او و استقامت و رجوع او و موضع او از فلک نظر کن که کدام یک از سعدها و نحسها ناظر اند به سوی آن
یا مقارن‌اند او را و استدلال کن از قمر از انصراف او و اتصال او و بر قدر درجات مراتب آنها در سعادت
و نحوست و قوت و ضعف بگو نیز حکم موضع و بعد آن این حکم در تجارت نظر کن به برج قمر پس اگر بوده باشد زاید در حساب
و نور در حالتی که صاعد باشد در شمال و مابین طالع و عاشر باشد بعد تا تابع او سعدها بر نور او در قوس برج
فوق الارض دلالت می‌کند بر رواج آنچه سوال شده است از او از هر جنس پس اگر به عکس باشد این احوال
دلالت می‌کند بر نقصان و کمی رواج و زیان در هر نوعی و اگر در هیچ شود این احوال سه گانه از قمر
پس نظر کن با غلب از آنها اگر نحوست بیشتر است پس حکم کن با آن نسبت از آنها و ملاحظه کن در سوال بودن از تجارت
که به تحقیق در سازد بیتی از برای طلب کردن مقصودی پس عطارد را و دوم خانه مال را و دوم خانه امید را
پس اگر متصل شود قمر به عطارد و بوده باشد یکی از سعدها و ساقط باشد مریخ از زحل [illegible] اگر نظر کند زهره بسوی قمر
و دوم خانه امید و خداوند او دلالت می‌کند اینها بر کسب [illegible] و زیادتی نفع و اگر مجتمع باشند این جاها
برای آنکه عطارد و [illegible] باب پنجم از برای نظر نمودن در امر
خرید و فروش هرگاه سوال شوی از خرید و فروختن پس نظر کن از برای فروشنده از طالع و خداوند او و از برای
خریدار از هفتم و خداوند او و موضع آن در متصل شدن یکی با دیگری پس اگر متصل شد یکی از آنها با دیگری
دلالت می‌کند بر حصول خرید و فروش [illegible] باشد [illegible] و از جانب [illegible] دلیل او کوکب سبک رو است

و اگر

و مجتمع خواهد شد یا کوئی که قمر در برجی باشد دوم و خواهد نمود قیمت متاع را با تمام پیش از مجتمع شدن و اگر قمر باشد
منصرف غنه قمر گاه متصل شده باشد در احتراق پس بدانکه فروخته شده خواهد مرد پیش از آنکه بر گردد با ایشان بسوی او
و اگر جایکه منصرف غنه قمر گذشته باشد از حد احتراق [illegible] بسیار رشد [illegible] و اگر بوده باشد منصرف غنه قمر [illegible]
پس بدانکه فروخته شده [illegible] این متاع را اکثر و دروغ در سر گواه [illegible] فروختنی از جانب او و اگر نظر کند بمتصل قمر
نحسی از تربیع و مقارنه دلالت بر عکس بیع و دروغ گفتن در آن و هر گاه ساقط باشد قمر و نحس باشد از
برای او در افزاینده و نه ناظر پس نظر کن بسوی اوتاد و رابعه و هر گاه بوده باشد در چهارم کوکب مشتری دلالت می کند
بر نوی متاع و اگر نحس باشد خوبی دلالت می کند بر کهنگی آن و اگر نحس باشد آن ستاره در خانه [illegible]
این متاع از جمله خوبان جنس [illegible] است و اگر نحس باشد در شرفش پس بدانکه این متاع که بر میانه است و اگر
نحس باشد در مثلثه [illegible] پس آن متاع نه اجلا خوب است [illegible] تر از وسط و اما مر کوکب و بعد او دلالت می کند بر انکه
متاع خوب [illegible] و [illegible] هر کی و اگر [illegible] باشد پس آن متاع پست ترین و بد ترین متاع است
از جنس خود و نظر کن در این باب بسوی [illegible] الطلوع [illegible] باشد [illegible]
سعدها و متصل شده باو پس بدانکه [illegible] دران [illegible] بصاحب آن پیش از [illegible] دلالت
می کند [illegible] او نفع خواهد کرد [illegible] از سعدها و نحسها باشد پس بدانکه دلالت می کند
بر زیان [illegible] باشد [illegible] پس بدانکه آن دلالت می کند بر وقوع خصومت
[illegible] و همچنین است [illegible] هر گاه [illegible] باشد [illegible] از [illegible] این
قاعده را باب سیم در [illegible] شده است [illegible] یا نه یا دزد برده است پس نظر کن در این [illegible]
بسوی خداوند طالع و خداوند [illegible] اگر [illegible] [illegible] شده از خانه [illegible]
و از خانه [illegible] پس [illegible] نظر کن در دلیل [illegible] اگر بوده باشد در اول [illegible] از [illegible]
در اول خانه است [illegible] در وسط برج یا آخر برج باشد پس [illegible] شده در [illegible] از خانه
و ملاحظه کن در این باب [illegible] [illegible] برج سیم از طالع

دا اگر خواهد

و اگر خواهد احوال از سائل و در این سه باب است اول در آنچه نظر کردن در سوال کردن از احوال برادر یا اولاد اعمام
و اگر غرض کرده است تو را آنچه تصحیح کردن آیا راست گوئی است یا فریب دهنده سیم در خبرهای حق یا باطل
در سوال کردن از برادر یا دوست [illegible] هر گاه سوال کرد تو را شخصی از برادرش پس نظر کن در برج سیم از طالع و
صاحبش و صاحب مثلثه خانه برادران و کوکبی که نظر می کند بسوی آنها از سعود و نحوس و بسوی مکان مریخ در ابواب مثلثات او
پس بدانکه تو را [illegible] خداوند سیم [illegible] ششم یا متصل بصاحب او پس بدانکه برادرش بیمار است و همچنین است اگر
[illegible] خداوند ششم [illegible] سیم و اگر بوده باشد خداوند سیم در [illegible] یا زوال پس برادر در [illegible] است و اگر [illegible]
پس برادر در غم و بیمار است و اگر صاحب سیم و مریخ هر دو با هم تحت الشعاع باشند [illegible] احتراق [illegible]
برادران بیماری [illegible] محترق باشند پس [illegible] او [illegible] اگر نحس باشد [illegible] خداوند مثلثه در خانه
برادران یا بوده باشند [illegible] پس [illegible] از حال برادر به کوئی که [illegible] از
برای تو در این باب اول و همچنین است هر گاه سوال کند شخصی از منسوبات خانه از خانه های [illegible] از برادر و از پدر
و مادر و فرزند و بندگان و سلطان و دوستان [illegible] پس نظر کن [illegible] نظر کردی در این باب [illegible] انکه نظر
می کنی در طالع [illegible] از نظر کردن سعدها و نحسها بسوی مکانی که سوال شده از منسوبات آن مکان
یا نظر کردن سعدها و نحسها بصاحب آن مکان [illegible] بودن آنها در آن مکان پس آنچه رخ می کند از طالع
نحسها [illegible] است [illegible] آنچه رخ می کند از طالع سعدها [illegible] است [illegible]
[illegible] با [illegible] طلب [illegible] در سوال نمودن از [illegible] و
در سوال از مادران و اگر [illegible] خانه زهره را در امر زنان و مشتری را در سوال از فرزندان و
عطارد را در سوال از بندگان پس بدانکه [illegible] در دلیل [illegible] دلالت می کند
[illegible] باب دوم در تصحیح گفته که به نزد تو آمده است آیا راست گوئی یا دروغ [illegible]
[illegible] تصحیح [illegible] راست گوئی یا نه پس اگر کوکب مشتری در وسط السماء باشد
پس آن کس تصحیح کننده صادق است و اگر در وسط السماء نحسی باشد پس او فریب دهنده است کاذب

باب سیم

از روی نظر نمودن در امر خبرها که کدام حق است و کدام باطل است هرگاه سوال شود از خبری که حق است یا باطل
بگوئید باید یا سوال شده از امیدی یا ترسی آیا حق باشد از برای آن احتیاط پس نظر کن بسوی صاحب طالع
و قمر هر کدام از ایشان که در وتد باشد پس اگر هیچیک از ایشان در وتد نباشد پس هر کدام از ایشان که او ولایت دارد
بطالع پس ابتدا بآن نما پس اگر اراده باشد خبر از جمله اخباری که موثوق می شود بآن سایل پس باید خداوند
طالع و قمر و خداوند بیت قمر را در اوتاد و مربوط بسعود و بری از نحوس و از کواکبی که منفردند با آنها و کواکب منفرد هم چنان
ششم و دوازدهم اند از کواکب پس خبر حق است و این نکوئی است خوب و اگر عکس آنچه مذکور شد باشد توجه کن عکس کن
از برای او شر که ثابت باشد و اگر اینچنین باشد قمر با خداوند طالع در وتدی در جاهائی که پاک باشند از نحس ها و متصل شود
بستاره ساقطی که قبول نکند او را پس خبر حق است و اگر متصل شود از وتد بستاره ساقطی که قبول نکند او را
پس بتحقیق که بیاید از خبر آنکه گفته شد لکن باطل خواهد شد و با تمام نخواهد رسید یا آنکه داخل خواهد شد از فسادی
و اگر متصل شود قمر بستاره راجعی یا منحطی و بدتر این است که آن ستاره نحسی باشد دلالت می کند بر دروغ و خلاف
خود اگر متصل شود قمر با خداوند طالع از وتد بنحسی که قبول نکند او را پس خبر باطل است و اگر نه این باشد خداوند طالع
در وتد لکن متصل شود بستاره که در وتد باشد پس اگر آن ستاره سعد باشد قابل باشد مر صاحب طالع را
پس خبر درست باشد که حق اگر چه بعد از مدتی شود و اگر آن ستاره نحس باشد و حال آنکه قبول کند مر صاحب طالع را
پس بدرستیکه خبر باطل است و اگر خداوند طالع زحل باشد متصل بکوکب پس لازم کن با اتصال کوکب بادیهای طرفی
که بیان کردیم پس اگر [illegible] باشد از برای او شهادت و قوت در اتصال کواکب باد پس فرقی است و اگر نه چنین باشد
خداوند طالع در وتد و متصل شود [illegible] و با دو بود [illegible] در وتد بستاره ساقطی پس بدرستیکه خبر دروغ است مگر آنکه قبول
کند آن کوکب خداوند طالع را و اگر [illegible] آن کوکب که قبول می کند خداوند طالع را اما متصل شود خداوند طالع
پس نظر کن اگر متصل شود خداوند طالع بنحسی که قبول نکند او را دلالت می کند بر راستی خبر و اگر متصل شود بنحسی
که قبول کند او را دلالت می کند بر [illegible] خبر و [illegible] بعد [illegible] شنیع [illegible] از جانب صاحب
سند و اگر [illegible] باشد آن نحس متصل شود بخداوند طالع راه می یابد [illegible] از غرض صاحب [illegible] باطل خواهد شد

قمر

قمر که خانه اسیر باشد در این باب دلالت می کند بر کذب خبر بکونه که از خداوند طالع و هم چنین دلالت می کند بر کذب
خبر اگر متصل گردد قمر بستاره راجعی که قبول نکند او را و هرگاه متصل شود قمر بستاره در وتدی که قبول کند او را
پس طلب دلیل دیگر کن با او هم آن کافی است و بدترین وتدها طالع است [illegible] اگر اینچنین باشد که [illegible]
متصل شود با قمر نحسی باشد که قبول نکند قمر را دلالت می کند بر [illegible] خبر [illegible]
قبول کند قمر او را و قبول کند پس خبر حق است [illegible] آن است که نظر این قول از طالع باشد [illegible]
[illegible] متصل بقمر پس اگر [illegible] باشد [illegible] درجه [illegible] خواهد رسید و آن [illegible]
پس اگر چنانچه [illegible] باشد از کوکبی که قبول ننماید او را یا آنکه راجع باشد دلالت می کند بر کذب خبر [illegible] طالع
هرگاه متصل شود [illegible] که ساقط باشند از طالع دلالت می کند بر کذب خبر [illegible] و آن هرگاه [illegible]
[illegible] است [illegible] اتصال قمر بنحسی که صاحب بیت او باشد یا بعدی که ساقط باشند
در موضع [illegible] دلالت می کند بر آنکه خبری که آمده است تحقیقش خبر خواهد آمد و بکونی که مذکور شد [illegible]
[illegible] قمر از خداوند خانه [illegible] دلیل [illegible] آن است اتصال قمر بخداوند خانه [illegible]
یا بسعدی [illegible] که آن در وتدی باشند دلالت می کند بر [illegible] خبر و تحقیق [illegible] آن و اگر این اتصال
بنحسی که مذکور شد باشد و لکن خداوند خانه قمر با آن سعد ساقط باشد [illegible] از آن خبر [illegible]
یا آنکه تمام آن خواهد شد [illegible] و هرگاه خداوند خانه قمر یا سعدی که قابل [illegible] قمر [illegible] باشد
دلالت می کند بر تحقیق خبر و [illegible] دلیل بر تحقیق خبر [illegible] آن [illegible] است [illegible]
یا آنکه خداوند طالع [illegible] طالع باشد و متصل به قمر و خداوند خانه قمر با سعدی در وتد باشد [illegible] دلالت می کند
بر [illegible] شدن [illegible] علامت خبر [illegible] از آنکه او [illegible] تحقیق شدن [illegible] باشد از خداوند طالع
و خداوند خانه قمر است از طبیعت [illegible] و مواضع [illegible] از [illegible] و از خداوند [illegible] و از مواضع خداوندان
پس اگر [illegible] باشند دلالت می کند بر [illegible] طبیعت سعد و اگر نحوس باشند دلالت می کند بر [illegible]
بر [illegible] طبیعت نحس و اگر چنانچه خداوند طالع [illegible] باشد [illegible] این خبر [illegible] که اگر [illegible] مردم [illegible]

آن را دوازدهم چنانکه مشرق باشد یا در خانه نهم باشد یا از افق مشرق باشد خصوص اگر گاه شمس ناظر قمر باشد و اگر
آنها ناظر طالع باشند پس خبر شایع خواهد بود و مشهور در میان مردم باشد و نه رتبه آن خبر و اوج
نکشد و نه طفل ملکی هرگاه طالع از بروج مستقیمة الطلوع باشد و قمر نیز در بروج مستقیمة الطلوع باشد دلالت می‌کند
بر کذب خبر خصوصا اگر قمر از احتراق باشد که منحوس و نحوس مستولی شود و سعادات ساقط باشند یا اگر قمر از احتراق باشد
که بسبب غلطی مستولی شود و نحسها شهادت دهنده باشند و بدانکه از برای سیم و نهم و خداوند آنها و از برای قمر
دلالتی می‌باشد بر خبر و همچنین سهم الجماعة پس اعانت بگیر از آنها و [illegible] را ملاحظه کن که در وقت
سؤال قمر در کدام ساعتی از ساعتهای شب و روز است اگر در ساعت دهم یا [illegible] ششم یا هشتم یا دوازدهم پس خبر باطل است
زیرا که این ساعات در مرتبه خانه‌های ساقطه‌اند از طالع و اگر در غیر این ساعتها باشد پس خبر حق است

برج چهارم از طالع و آنچه متعلق است باو از احکام در آن پنج باب است اول از برای نظر نمودن در خریدن آب
و زمین و مزرعه و باغات و خانه‌ها و مثال آن دوم از برای اجاره کردن و در امر قبول کردن اجاره و اجاره دادن سیم از برای
نظر کردن در امر [illegible] چهارم [illegible] آیا [illegible] در امر [illegible] باب اول
از برای نظر نمودن در خریدن مزرعه و [illegible] و خانه‌ها و دکانها و [illegible] آنها و در آن شش فصل است
زیرا که آنچه [illegible] در این باب [illegible] در فصل اول [illegible] طلب
و در فصل دوم آیا [illegible] که سؤال شده [illegible] و در فصل سیم آیا [illegible] و در فصل
[illegible] در فصل پنجم که آیا [illegible] خواهد شد یا نه [illegible] خواهد شد
یا نه و در فصل ششم [illegible] فصل اول در [illegible] برای طلب [illegible]
که هرگاه سؤال [illegible] از آب و زمین یا خانه یا حوط و باغ [illegible] آیا [illegible] می‌آید یا نه
پس قرار بده طالع و خداوند آن را از برای سؤال کننده و [illegible] قرار بده [illegible] قمر را از برای [illegible]
و [illegible] هفتم و خداوند آن را و متصل به قمر را و از برای آنکه فروشنده [illegible] ربع چهارم
و [illegible] قمر را از برای چیزی که در فروش درآورده [illegible] از برای قیمت پس اگر [illegible]

خداوند

خداوند طالع را که ناظر باشد بخداوند هفتم و متصل می‌شود با او پس به تحقیق که [illegible] است بر خریدن و اگر باقی
خداوند هفتم را که ناظر باشد بخداوند طالع و متصل می‌شود با او پس حریص است بر خریدن [illegible]
فصل دوم در بیان اگر معامله محقق خواهد شد یا نه پس نظر کن بخداوند طالع و سابع پس اگر متصل شوند یا [illegible]
با یکدیگر [illegible] نوری یا جمع نوری اتفاق خواهد افتاد معامله و اگر هیچ یک از اینها نباشد [illegible]
و [illegible] از یکدیگر [illegible] شد معامله و اگر اتصال مذکور یا نقل نور یا جمع از تربیع یا مقابله باشد [illegible]
[illegible] معامله [illegible] مشقت [illegible] و اگر از تثلیث یا تسدیس باشد [illegible] خواهد بود و اگر [illegible] خداوند طالع
و خداوند هفتم قبول باشد [illegible] خواهد بود [illegible] مشتری [illegible] پس اگر متصل شود صاحب طالع و قمر
بصاحب چهارم یا متصل شود صاحب چهارم و قمر بصاحب طالع یا متصل گردد صاحب چهارم [illegible] بصاحب طالع و [illegible]
طالع قبول نماید صاحب چهارم را یا قبول نماید صاحب چهارم و قمر را [illegible] باشد اتصال [illegible] باشد
خداوند طالع و قمر در چهارم و [illegible] چهارم در طالع دلالت می‌کند [illegible]
[illegible] از برای آن [illegible] پس [illegible] و لکن [illegible] نقل نور [illegible] دلالت می‌کند
بر [illegible] شدن معامله [illegible]
[illegible] فصل سیم در دانستن [illegible] سؤال شده [illegible]
اگر [illegible] چهارم [illegible] که [illegible] باشند و دلالت می‌نماید [illegible]
آن [illegible] اگر خداوند چهارم راجع باشد یا [illegible] باشد و اگر [illegible] باشند سعود در
چهارم [illegible] دلالت می‌کند [illegible] و [illegible]
[illegible] سهم العقارات و آن این است که [illegible] از زحل [illegible]
زحل [illegible] خداوند [illegible] پس [illegible] چهارم [illegible] زحل [illegible] صاحب چهارم
پس [illegible] آن را [illegible] صاحب چهارم [illegible] که [illegible] این سهم [illegible]
[illegible] سهم [illegible] صاحب [illegible] از طالع [illegible] خواهد رسید [illegible] باشد

و درجه سهم ... سهم دلالت می کند بر فواید املاک و اگر مسعود باشد سهم و خداوندان و دلالت می کند بر آبادی
املاک و اگر چنانچه نیکو باشد و خداوند سهم ضعیف آن را پس قرار ده طالع را دلیل از برای برزگران و کسانی که
عمل خانه در آن ملک و چهارم را دلیل بر جایگاه زمین و کشت آن و هفتم را دلیل بر آنچه در و هست از گیاه و درو چیدنیه
که کمتر از درخت است و دهم را دلیل بر آنچه در او میباشد از میوه او درخت پس اگر چنانچه نحسی در طالع باشد پس
برزگران آن و زدن بد اندیشند و اگر در طالع سعدی باشد پس برزگران آن نیکوان و فرمانبردار شند پس اگر آن
سعد مستقیم باشد خواهند ماند و اگر راجع باشد بیرون خواهند رفت و اگر آن نحس مستقیم باشد بمانند در همان ملک
بهمان حالی که در ابتدا است از دزدی و اگر راجع باشد فرار خواهند نمود و از آن مکان و اگر چنانچه در عاشر سعد مستقیم
باشد پس بدرستیکه درختان آن بسیار است و اگر سعد راجع باشد درختان آن بسیار نیست و درخت
گذشته است یا شاید که شروع نموده اند در انداختن درختان از برای صلاح و خواهند کند هر درختی که دران است
و اگر در عاشر نحسی باشد دلالت می کند بر کمی درختان آن پس اگر نحس راجع باشد پس خواهند کند که
باقیمانده از درختان و اگر چنانچه خالی باشد عاشر از ستاره امکان پس نظر کن خداوند عاشر را پس اگر ناظر باشد
مکان خود در برج باشد پس درختش نیکو است و شاخه می خورد از جهت کاشتنه از حال آن ستاره
که در عاشر است و دوری آن از روی شمس و اگر چنانچه غریبه باشد پس درختش از کاشتنهای پیشینیان است
و اگر چنانچه مستقیم باشد پس درختش باقی خواهد ماند و اگر راجع باشد پس درختش وحشی است کم باقی خواهد
ماند اگر فاسد نشود و از آن نظر کن در تقسیم کمال روینده بنابر همان قسم که بیان کردیم از برای تو والله اعلم [illegible]
از برای شناختن نوع زمین از چهارم پس اگر آن حمل و مثلثه حمل باشد پس زمین کوهستان محکم خاک [illegible] است
و اگر ثور و مثلثه ثور باشد پس زمین نرم هموار است و اگر جوزا و مثلثه آن باشد پس زمین بلا قسم است
از زمین زمین و کوهستان و اگر سرطان و مثلثه آن باشد پس زمین [illegible] خواهد بود و اگر چنانچه چهارم
[illegible] باشد پس زمین هموار [illegible] کوهستان را دارد و اگر آنچه را اگر [illegible] شده
پس [illegible] از برای [illegible]

فصل سوال کمانست

فصل سوال کمانه است **فصل چهارم** در شناختن مقدار قیمت املاک که از وی سوال شده هرگاه خواسته باشی
بدانی که چه قدر است قیمت پس نظر کن صاحب عاشر و کوکبی که متمکن است در عاشر پس قرار بده هر کدام که قوی تر است
دلیل [illegible] است در استقامت و سیر و بودن کوکب در خانه خود یا شرف خود یا مثلثه خود پس عطا کن آن کوکب را
بمقدار سالهای صغرای مقدار عدد او اگر در بعض حظوظش باشد پس اگر در خانه اش باشد پس آن هزارها است
و صدها و اگر در شرفش باشد پس آن نیز الوف است یا مآت و در مثلثه اش مآت است یا عشرات و هرگاه [illegible]
هر نوبت عاشر در جزوی از حظوظش پس اگر سعد باشد از بعضی جهتها پس ترک آن [illegible] مقدار قیمت را
از کوکبی که در عاشر پس اگر در عاشر کوکبی باشد و صاحب عاشر ساقط باشد از عاشر و منحوس باشد یا راجع باشد یا
محترق باشد دلالت می کند بر سالهای صغرای خداوند عاشر که یک از احاد است عشرات باذن خدا **فصل پنجم**
از برای شناختن بهره بردن صاحب ملک است از ملک یا نه پس اگر خواهی که بدانی آنکه منتفع خواهد شد از این ملک
پس ملاحظه کن که چگونه است اتصال [illegible] بعضی پس اگر اتصال [illegible] از تربیع یا از مقابله [illegible] از تثلیث یا تسدیس شده
[illegible] قبول [illegible] دلالت می کند بر [illegible] ملک را و بهره بردن از آن ملک و اگر اتصال [illegible] صاحب خمس
به صاحب طالع از تثلیث یا تسدیس داده باشد [illegible] و سعود دلالت بر آنکه منتفع خواهد شد از آن ملک و اگر چنانچه
[illegible] باشد و اتصال صاحب خمس به صاحب طالع و اتصال اگر [illegible] صاحب طالع از تربیع یا مقابله [illegible]
دلالت می کند بر بهره بردن [illegible] قبول باشد و خواهد بود [illegible] و طلب [illegible]
در رسیدن منفعت [illegible] اولی [illegible] اگر ناظر باشد [illegible] سالم باشد
و مسعود باشد دلالت می کند بر نفع بردن از آن ملک و اگر چنانچه باقی زحل را در [illegible] حظوظش سالم از [illegible] و مسعود
از نظر مشتری [illegible] و قمر [illegible] باشد و متصل گردد [illegible]
قمر [illegible] دلالت می کند بر آبادی زمین و [illegible]
[illegible] است [illegible] قرار بده طالع و صاحب طالع را دلیل زمین و حال آن و مشتری [illegible]
[illegible] قمر را دلیل [illegible] در زمین و [illegible] را دلیل [illegible] زمین [illegible]

دختل به قمر او دلیل عاقبت و آنچه خواهد کرد بآن حال زمین پس اگر کوکبی که دلیل او قوی باشد و سالم باشد از کوکب حکم
بصلاح مدلولات آن دلیل و اگر کوکبی که فاسد باشد حکم کن بفساد مدلولات باذن الله تعالی **فصل ششم**
از برای شناختن وقت نظر کن از برای شناختن وقت فرو بردن املاک از اتصال صاحب طالع و صاحب چهارم از تربیع
یا مقابله یا مقارنه و حال آنکه مایین اتصال قبول باشد پس هر کوکبی که بهم رسیده اند در چه برج باشد وقت فرو بردن و اگر چنانچه
باشد مایین اتصال قبول دلالت کند بر خریدن بعد از تعب و مشقت پس اگر کوکبی که بود آنها وقت تصرف در زمین ملک
شدن در زمین را پس نظر کن از برای این از اتصال صاحب طالع و صاحب چهارم پس طالع که از آن وقت آن هم چنانکه
بیان نمودیم باذن خدا **باب دویم** از برای نظر نمودن در امر بجزی از حاصل زمین را دادن در اجاره دادن و کرایه دادن
هرگاه اراده کنی که بجزی از منفعت های خانه را یا کشتی را یا درختی را یا زمینی را با اجاره بدهی یا کرایه بدهی یا
جز از اجارات پس نظر کن از برای کسیکه قبول می کند منفعت از طالع و از برای کسیکه منفعت میدهد
و صاحب زمین است از هفتم و در اجاره و کرایه و حاصل زمین را از دهم و عاقبت امر را از چهارم پس اگر چنانچه
یافتی سعد طالع سعدی را پس قبول کننده ملک وفا بقرار داد خواهد نمود و دلیل شده اگر یافتی در طالع نحسی را
پس قبول کننده خیانت کارست و تخلف خواهد نمود بر او و هرگاه از این معامله یا قول خواهد نمود علی سبیل اجرا
بلکه از جهت شفقت و معرفت و اگر چنانچه یافتی در هفتم نحسی را پس آنکه منفعت میدهد و صاحب ملک است بنوع و دو
نموداز آنچه اراده کرده و طلب خواهد کرد و اگر او در کرد چنانچه بدهد اجرخ خواهد داد و در این کار شدت و معرفت و اتمام
خواهد رسید از برای او و اگر در دهم سعدی باشد خواهد بود منفعت دهنده و وفا کننده و اگر چنانچه در دهم نحس
باشد نقصان مراو را یا ناخوش بسوی او از دشمنی پس این اجاره مستقیم نخواهد ماند و بهم خواهد خورد
و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد یا ناظر قوی باشد [illegible] وقت این معامله باز و شد ناخوشی خواهد بود و اگر در چهارم
سعدی باشد عاقبت خوشی خواهد بود و نیز در این باب ملاحظه کن انصراف قمر و اتصال قمر را پس هرگاه قمر منصرف
و منفرد باشد و حال آنکه ناظر باشد بطالع سزاوار ترست بدلیل بودن از بیرون او و لیکن اگر قمر منصرف
از سعدی و متصل گردد بسعدی دلالت می کند بر وفا نمودن هر یک از طرفین معامله از برای دیگری بحضور ها

اگر نظر

اگر نظر ناید متصل به قمر و منصرف شد قمر از اتصال متصل شده بلکه پس هر یک این دلیل بر موافقت و وفاست اگر قمر
نحو قمر سالم یا سعود دلالت می کند بر ستایش چیزی که منفعت داده شده است بصلاح حال آن و ملاحظه کن عاقبت امر را
از رب بیت قمر **باب سیم** از برای نظر نمودن در امر بر پیشه پنهان و هرگاه طالع از برای اول بود و هفتم
و دهم از برای آخر امر و سرنوشت است پس هرگاه از تو سوال شود از چیزی پنهان یا بذری که آیا بلند خواهد گردید یا نه
و چه نحو خواهد بود حاصلش پس قرار بده از برای آن طالع و قمر را مدار طالع و قمر را پس هرگاه سعود باشند
هر آنها پس حکم کن به نمو و بمنتهی رسیدن و هرگاه فاسد باشند حکم کن بفساد و هرگاه نحوس باشند تا آنها را
پس حکم کن بر تبط و زیان باذن خدا **باب چهارم** از برای نظر نمودن در باب امر آنها و کار زراعت هرگاه سوال
شدی از قنوات یا آبی که اراده شده که حفر شود و جاری کرده شود و مانند اینها پس نظر کن از برای آن
از زحل و قمر خاصه و نظر نمودن سعود و کوکب را بآن و پس نور اگر یافتی زحل را شرقی و مستقیم السیر و قمر را
در خانه سیم یا پنجم یا یازدهم یا که از نظر مریخ بخصوصه و حال آنکه قمر سعود باشد دلالت می کند بر بلوغ آنچه
سوال شده است از وجود آن خصوصا اگر متصل شود قمر بصاحب بیتش و صاحب بیتش قبول کند او را یا سعدی
باشد خصوصا در برج ثابت پس این دلیل است بر بسیاری اقبال و بلند نمودن و همچنین هرگاه یا از سعد
خصوصا مشتری در سیم یا پنجم یا یازدهم باشد دلالت می کند بر ثبات نهر و قنات و اگر چنانچه یافتی زحل را
قوی بخصوصه در خانه یازدهم و حال آنکه قمر ناظر باشد او را از راستی و منزلت مریخ قمر در برج ثابتی یا
ذو جسدی باشد خصوصا اگر در برج مطلوبه کدام برجهای از دلو و عقرب و دلو و ثور است باشد
دلالت می کند بر خوبی قنات و کثرت آن و زیادتی آن و اگر چنانچه یافتی یکی از نحوس را ناظر بر دلالت
می کند بر اینکه قنات خراب خواهد شد اگر سوال از قنات باشد و نهر نیز بر طرف خواهد شد
اگر سوال از نهر باشد **باب پنجم** از برای نظر نمودن در امر دفینه است و مردن نمودن آن و ذکر می کنیم
این را در پنج فصل اول در طلب نمودن مواضع دفینها و کیفیت نظر نمودن در آن دوم اینکه آیا هست دفینه
یا نه سیم در اینکه از چه جنس است دفینه چهارم آیا مسلط خواهد شد بر دفینه یا نه پنجم کیفیت موضع دفینه و کیفیت

بیرون آوردن آن و اختلاف اقوال در این باب **فصل اول** از برای طلب نمودن مکانهای دفینها و کیفیت حفظ
در آن هرگاه سوال شد از تو از حال دفینی شده یا از چیزی از اعمال که دفن می نامند چنانچه [illegible] در سیاره‌ها
که زر و دیگر اسبابی درست کن طالع را بدرجات و دقایق و به باریکترین حساب بعد نظر کن که چگونه است سوال
سائل پس اگر سوال عام است از مال پس و یا خوار زر که تو خود دفن نموده و حال نمیدانی که در کجا دفن نموده
یا آنکه از مال پدر توست که دفن نموده یا از مال برادر است که دفن نموده یا غیر ایشان از خویشان و مردمی که
دعا [illegible] دارند یا آنکه سوال از دفینه است که یقین داری [illegible] خانه است [illegible] که در
کدام موضع از خانه است یا آنکه سوال از دفینه مطلق می کند [illegible] پس [illegible] دفینه را سائل
[illegible] تو پس قرار بده طالع را از برای سائل پس اگر دفینه از مال اوست و خود دفن نموده و فراموش کرده
پس نظر کن بخداوند خانه دوم از طالع و اگر از مال پدر اوست پس نظر کن خداوند چهارم را که چهارم خانه
مال پدر اوست و اگر از مال برادر اوست پس ملاحظه کن خداوند خانه مال برادر او همچنین در بقیه اقارب
به خداوند خانه مال آن کس را اگر دفینه از زر است و دلیل اگر واقع شود در اوتاد و خصوص طالع یا در اوتاد
موضع [illegible] طالع پس به تحقیق که دفینه در خانه است و اگر دلیل در طالع باشد یا در ربع خداوند طالع پس
به تحقیق که دفینه در [illegible] نشیمن خود اوست و اگر در عاشر باشد طالع یا عاشر خداوند طالع باشد پس دفینه در [illegible]
ایست که در آن خانه مشغول [illegible] و اگر در چهارم طالع یا چهارم موضع خداوند طالع باشد پس دفینه
در [illegible] که نشیمن آباء و اجداد و خویشان پدر اوست بوده باشد یا آنکه دفینه در وسط خانه اوست اگر از
برای او خویشان نباشد بعد ملاحظه کن که چگونه است اتصال خداوند طالع بدلیل مذکور تا مابین
ایشان نظر قبول است یا نه و از [illegible] است پس به تحقیق که این اتصال دلالت می کند
بر ظفر یافتن سوال که اگر از روی [illegible] باشد پس به آسانی خواهد بود و اگر از دشمنی باشد پس به تعب و مشقت
خواهد بود و در طرفی که اتصال نباشد پس نقل نور یا جمع نور نیز دلالت بر ظفر می کنند و در جایی که [illegible] باشد
مابین دلیل و خداوند طالع و لکن بسر حد اتصال نرسد و کوکبی هم جمع نور نکند مابین ایشان و نقل نور هم نکند

دلالت

دلالت نمی کند این نوع از نظر بظفر بر آنچه امید دارد **فصل دوم** از برای نشان نمودن دفینه که معلوم شد که در آن مکان
است یا نه پس اگر سوال از دفینه مطلق باشد یا دفینه که منسوب بحال احدی نباشد از چند یک یقینی داشته باشد
پس اول بشناس که آنجا دفینه است یا نه و طریق شناختن آنکه نظر کن بخداوند طالع پس اگر در اوتاد باشد
یا در اوتاد سعدی باشد پس در آن مکان چیزی است و گفته‌اند پیشینیان و ماشاءالله نظر کن ببرج چهارم از طالع
پس اگر در او سعدی باشد پس در آن مکان دفینه است و اگر چنانچه در چهارم نحسی باشد بجای سعد و سوال از زحل
و [illegible] باشد پس آن حق است و الا فلا و اگر چنانچه سوال از گنج باشد و در چهارم نحسی باشد پس در آن
موضع که سوال از آن موضع شده گنجی [illegible] بیرون [illegible] اند و برده اند [illegible] اگر نظر کن بدرجه غارب که [illegible]
کوکب است پس اگر [illegible] در این [illegible] کوکب سعدی باشد پس در آن مکان دفینه میباشد و زود وی بیرون آورده خواهد شد
دفینه و اگر چنانچه در زایچه دلیل سعادت به تحقیق که ساقط شده باشد از [illegible] مکان ششم سقوط [illegible]
پس دفینه قریب الوجود است و اگر ساقط شده باشد از درجه غروب مقدار [illegible] نحسی [illegible] دفینه را
به تحقیق که دزدیده اند یا برده اند و اگر چنانچه در هفتم نه سعدی باشد و نه نحسی پس سوال از دفینه است
که از سر آن علم نه آنکه دزدیده باشند یا حاجتش بیرون آورده باشد **فصل سیم** در شناختن که هر دفینه هر گاه
دانستی که در آن مکان دفینه هست و خواهی که بدانی که از چه نوع است پس ملاحظه کن کوکبی را که دال است
بر بودن دفینه و آن کوکبی است که [illegible] در هفتم [illegible] پس [illegible] باشد
[illegible] باشد شریک او را با صاحب هشتم و اگر هیچ جزو از [illegible] نباشد پس صاحب هفتم [illegible] دلیل پس اگر دلیل
شمس باشد و [illegible] در [illegible] باشد پس دفینه طلا است یا جواهر سرخ [illegible]
[illegible] باشد پس دفینه چیزی است از صنف برنج [illegible] باشد و حال آنکه در
[illegible] باشند پس دفینه از جنس نقره است یا بلور یا [illegible] سفید است که از برای آن قدری است
و اگر چنانچه دلیل مریخ باشد [illegible] پس دفینه برنج است یا آهن [illegible]
و اگر چنانچه دلیل زحل [illegible] پس دفینه چیز سیاه است یا آهن است یا سرمه است

بمانند آن و اگر دلیل مشتری است و حال آنکه او در یکی از دو خانه مخصوص است پس دفینه نقره است و جامهای سفید
و یاقوت سفید و مانند آن و اگر چنانچه دلیل زهره است و حال آنکه او در یکی از دو خانه خویش است پس دفینه مروارید
درشت است و مروارید ریزه است و آنچه از دریا بیرون می آید و مانند آن و اگر دلیل عطارد باشد و در یکی از
از دو خانه خود باشد پس دفینه کتاب است یا کتابت یا نوشته ها است یا قلم است و مانند آن و اگر این
دلیلها که مذکور شد در غیر خانه های خود باشند پس ممزوج کن آنها را با کوکبی که متصل می شود با آنها یا آنها
متصل می شوند با آن کوکب و هرگاه زحل شریک عطارد باشد در دلالت یا هر یکی در خانه دیگری باشد و حال آنکه
یکی از آن دو دلیل باشد دلالت می کند بر اینکه دفینه بحر است و مانند آن و چنین است و شبیه که گفته است
و بدان هرگاه بخواهی بدانی نوع دفینه را پس نظر کن بخداوند در کیان طالع و خداوند شهر طالع و کیان طالع
و خداوند شهر بهم در کیان که در چه جایند آنها آیا در خانه های خود یا نه خداوند در کیان و در کیان خود و خداوند
شهر به شهر خود باشند آیا ایشان در مکان قوی باشند یا در مکان بدی و استدلال کن از ایشان بر مقدار
دفینه و نوع آن و اوساط ترین از این ارباب به دلالت کردن آن است که ناظر مکان خود باشد فصل چهارم
در اینکه آیا بردن دفینه ظفر خواهد یافت یا نه هرگاه اراده نمایی که بدانی آیا بیرون خواهد آمد این دفینه یا نه
پس ملاحظه کن کوکبی را که دال است بر بردن دفینه و آن سهمی است که در طالع باشد یا سیر او تا دیا خداوند طالع
پس اگر متصل شود به صاحب طالع یا متصل گردد با وی صاحب طالع یا نقل نور کند کوکبی میان آنها یا جمع نور نماید
دلالت می کند بر بیرون آمدن دفینه پس اگر این اتصال از تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد پس بعد از طلب
و تعب و مشقت خواهد بود و اگر چنانچه از تثلیث یا مقارنه باشد پس بی تشنج و سعی بیرون خواهد آمد و
دلالت بر ظفر بیرون آمدن می کند هرگاه قوی باشد در بیرون طالع یا یکی از ایشان در طالع باشد
و اگر چنانچه ساقط باشند از طالع و در طالع نباشند دلالت می نماید بر مشقت و تعب زود که گفته است
یعقوب کندی وی از مردم کم طلبکی در این باب سهم السعادة و صاحب او را پس اگر چنانچه قوی باشند
بطالع و نیز در خداوند طالع و دیده باشند هر یک بیرون آمدن آن را پس اگر ساقط باشند صاحب سهم در آن جمع

قمر

قمر از فخو سهم و ساقط باشد سهم و خداوند او از خانه طالع و صاحب طالع یکی باشد شاهد بر تعویق و صعوبت
یافتن آن فصل پنجم در شناختن مکان دفینه و بیرون آوردن آن پس هرگاه اراده نمودی دانستن
موضع دفینه را پس نظر کن بکوکب دلیل بر بردن دفینه که در کدام برج و کدام ربع است از ارباع فلک پس دفینه
در همان ناحیه است از خانه یا مکان پس اگر در طالع یا ربع شرقی باشد دفینه در سمت شرقی خانه است و اگر در وسط
السماء باشد در سمت قبله خانه است و اگر در ربع غربی باشد پس دفینه در سمت غربی خانه است و اگر در چهارم
باشد در ربع شمال پس دفینه در ناحیه شمال خانه است یا مکان پس اگر چنانچه در اول برجی که دلیل در آن
برج است از بروج ثابته باشد پس دفینه باشد در زمین دفن شده و اگر در بروج ذو جسدین باشد پس دفینه
در دیوار پنهان شده و اگر در بروج منقلبه باشد پس دفینه در سقف است و در زمینی که یافته او را دلالت ربع پس اگر
چنانچه اراده نمایی که بدانی موضع دفینه را پس جهت آن خانه یا مکان را چهار قسم نمود از آن ربعی که ربعی را
که دلیل دلالت نموده بر اینکه دفینه در آن ربع است از دیوار یا سقف یا زمین خانه پس شش قسم کن ربع را
بعد از آن نظر کن به دلیل در هر برجی که است به مقدار طی نموده از آن برج و در کدام درجه است او پس قسمت نما
این ربع را به سه قسم پس اگر دلیل در وجه اول باشد پس دفینه در ثلث اول از آن ربع است
و اگر در وجه ثانی است پس دفینه در ثلث دوم است و اگر دلیل در وجه سیم است پس دفینه نیز در قسمت سیم
بعد از آن ملاحظه کن همان ثلث را و تقسیم کن آن را به سه جزو و بعد از آن بشمار از ابتدا مقدار
آنچه را که سیر کرده است کوکب در درجه که کوکب در آن درجه است پس به جایی که رسید پس آن موضع دفینه است
از آن جهت ثلاثه آن ربعی که یافته موضع دفینه را در آن ربع که قرار دارد اشخراج دفینه کنم استخراج از ما
هرگاه اراده نمودی این را پس نظر کن بخداوند طالع که در کجا است و بگو که است و چه قوت او پس
آنگاه قرار بده ضرب کن درجات را که از برج سیر نموده در دوازده و نیز حس او کوشه بعد ملاحظه کن خداوند
و سط السماء را همچنین کن پس اگر برابر باشد و آنچه در موضع یکی نه پس ضرب کن به دو درجات او را نیز در قادر و
و حفظ کن او را بعد بنگر بخداوند مقسم پس اگر چنانچه قوی باشد در موضع یکی پس ضرب کن درجات او را

در دوازده و نیز در خانهٔ هشتم دار قید متوجه شو بصاحب چهارم پس اگر گاه قوی باشد در موضع خود پس از جانب او را
هم غرب کن در ده ورزد و ... آن را پس اگر چنانچه خالی ... در احوال صاحب ...
پس قرار بده دلیل صاحب طالع صاحب ساعت را و دلیل صاحب رابع قمر را و دلیل سابع صاحب سهم السعادة را
و دلیل صاحب دهشتر ... را بعد از آن چهار قسمت کن مکان را ... دفینه در ان مکان پنهان شده برگوئی که
بیان می خواهیم آنکه از شرق مقابل غرب و جنوب مقابل شمال و قرار بده حساب صاحب طالع را از برای شرق
و حساب صاحب دهشتر را از برای ربع جنوب و حساب صاحب هشتم را از برای شرق و حساب صاحب عاشر را
از برای ربع جنوب و حساب صاحب ششم را از برای ربع غرب و حساب صاحب چهارم را از برای ربع شمال
و ابتدا کن بکدخداوند طالع بعد بکدخداوند عاشر بعد بکدخداوند هفتم بعد بکدخداوند چهارم پس ... از ...
دوازده حاصل شده بود پس ... پس اگر از حساب ... از طرح پس دفینه در همان ربع است که
منسوب است باو و بیان می خواهیم از برای تو کم ... زمین را از برای دفینه از برای شمس دوازده شبر
از برای قمر ... از برای مشتری ده شبر و از برای مریخ پنج شبر و هرگاه واقع شود سهام ...
... در ... ربع پس ... در اول ... پس قرار بده از برای آن ربع ...
آنچه قرار میدادی در اول ... موضع دفینه ...

و پیشینیان چنین گفته اند ... و پیشینیان ...
باب ... هرگاه ... که دفینه در ان مکان باشد
پس نظر کن در ان ...
و ... پس اگر چنانچه ... باشند
پس این دفینه است ... پیشینیان ...
در طالع باشند پس دفینه ...
و مکان است ...

دلیل

دلیل بر بودن دفینه و اگر چنانچه در ... باشد پس در ناحیه ... آن موضع است و اگر ... باشد پس دفینه در ...
یا ... در جانب قبله ... است و اگر در چهارم باشد پس دفینه در ... است و اگر چنانچه ...
پس دفینه در زمین دفن شده و اگر زهره در طالع باشد پس دفینه در ... باشد و اگر مشتری در طالع می باشد
پس دفینه در ... است و اگر زحل در طالع باشد پس دفینه پنهان شده در زیر زمین در مکان کثیف تاریک یا
... خانه ... و اگر شمس در طالع باشد پس دفینه در ... موضعی است ... خانه ... و اگر قمر در طالع باشد
پس دفینه در خانه ... است ... یا در خانه ... و اگر مریخ در طالع باشد پس دفینه در مکان مرتفع است
و اگر ذنب در طالع باشد پس دفینه در مکان کثیف تاریک ... است ... در ... که صاحب ... است
از برج ... است ... و ... از ... طالع از برای ... نظر کن که کدام برج
... از ربع ... پس ... است و ... است
... شده او ... است ... دفینه در همان ناحیه است ... تقسیم کن
در ان ... موضعی را ... که دفینه در ان موضع است ... پس قرار بده ربع
در ان ربعی واقع به گونه ای که ... در شمال و ... از این اقسام در ناحیه است که واقع شده
در ان ناحیه ... ان را ... چهار قسم ... که اول ... شرقیه و قبلیه
و غربیه و شمالیه است پس نظر کن ... برجی که واقع شده است در ان ... که در کدام برج است ... مقدار
... است در ان برج پس ... از برای ... و ... ابتدا کن از اول برجی که در ان است
... پس نظر کن که ... از ... پس ... از این جهت ... تقسیم کن
این ربع را نیز بچهار قسم ... که ... است که ... حساب ... است او
که ... است ... پس قرار بده از ... هم ...
... آن را از اول برجی ... برج است پس عمل کن ... که ... تا واقع شود بر موضع
دفینه ... پس طالع ... درجه ... درجه از ... غرب ...

چه را دوره اوره پس حاصل شد صد و شصت و هشت پس طرح کردیم آن را از طالع پس واقع شد در برج شرف و درجه سیوم
از برج جوزا پس بود از آن نظر کردیم عطارد و صاحب ایکان پس بود در چهارده درجه و کسری از سرطان و او در قسم سیوم
بود انگه هم آن را از سرطان و او در قسمت سیم بود انگه هم آن را از سرطان پس واقع شد در سنبله نیز لکن
که دفینه از این ربع نیز در جانب جنوب است باید ملاحظه نمودم عطارد را که در چه برجست کی است پس بود در آمد قمر را
قمر در بیستم درجه از اسد پس بود این نیز در قسمت ثالثه پس شمردیم از اسد پس واقع شد در میزان پس حکم
دفینه در جانب غربی از این ربع است نیز نمود از آن نظر بسوی قمر پس او در خانه نهم و بود در برج اسد و درجه
و بود در قسمت ثالثه انقاط کردیم آن را از جوزا پس واقع شد در سرطان حکم کردیم که دفینه در ناحیه شمال است
بعد بیبین نیح وقت آن حساب ظاهر گرد که دانسته باشی و صورت این است

شمال	مشرق			ثور / جوزا	حمل	حوت / دلو
مغرب	شمال	مشرق		سرطان عطارد ۶		جدی
		شمال	مشرق			
		مغرب	جنوب	قمر ه اسد سنبله	میزان	قوس عقرب

و نظر کن نیز بسوم لیحاده باطل حسب است آن که در چه ناحیه است از ارباع فلک پس در آن ناحیه و ناحیه حساب غرض شدید
دفینه است و این قول هندیان کفته است در رساله استدلال کی بر مقدار آنچه مخفی از کنند زمین کرده
با عتبار آنکه حروف و دلالت گسته بر آنکه چند ذرع یا چند وجب دفینه در زمین پنهان شده بر قدر آنکه حال
می خواهی نمود از نقصان حروف وزن یا دیگر آنها در باب وزن دقایق انه قنات و کم است چه و هندی هر گاه
اراده کنی که بدانی موضع دفینه را نقش کن این صورت را بر زمینی که گمان داری که دفینه در آن پنهان شده
دوازده برج ها را دریابی است مقرر و دوی نمودار جانب مشرق کن که قمر در چه قرن است از شمال
پس رکیفیق که دفینه در همان طرف است پس ملاحظه کن پس اگر یافتی زحل را در موضع قمر از این یا بیابان است

قمر را با بهار

قمر را با بیابان چهارگانه پس آن موضع قبرستان است یا معبد صورت یا بتکده که در زیر خاک پنهان شده و اگر یافتی زهره را
ناظر بر حمل از نظر مقابله و تربیع پس بود آن بیشه و در آن موضع مال است و اگر چنانچه مشتری ناظر باشد بر حمل پس در آن مکان
ثروت و دفینه آن و اگر ظلم یافته باشد با قمر نحسی و نه سعدی و نجوم باشد یا اسیر در آن موضع هیچ شی طلب مکن اورا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]					
المغرب		الطالع				
	العاشر					

و صورت این است و دیگر اند نقش مکان هر گاه اراده کنی بیرون آوردن دفینه را پس نقش این صورت را بر
آن مکان که گمان داری که دفینه در آن مکان است
پس قرار بده کواکب را در آن صورت به نحوی که در جیح
و ابتدا کن از قمر و ملاحظه کن کجا می یابد اورا
دفینه و نظر کن کواکب را که در مثل میباشند بر فلک در زوی
که در چه جایی یابید همان را پس قرار بده آنها را
بحسب اوضاع آنها در برج و درجه
پس موضع قمر منزله دروازه است از آن مکان
بعد از آن نظر می کردی از زیر این دروازه
با اتمام بهمان نحو در صورت در مکان که آنها در آن مکان میباشند پس اگر یافتی کی که موضع کی این صورت را
موضع کواکب در آن در موضعهای مخفی باشد تا اینکه بود در این صورت نظر از شرح معد حفر کنی از آن دلالت دلایل او
ایم باشد در هر موضعی برجی که در آن قمر است در طالع معد بقدر ربع یکوکه تابع آن باشند و موضع کواکب در
ربع دلیل دفینه را از موقع او پس می فهمی کرد دفینه در چه باب است قول کندی در دفینه گفته است معقود دلیل ای کندی
و این باب و آن بهترین گفتار است هر گاه خواسته باشی که بدانی که در موضعی گنج یا غیر گنج از دفینه ای دیگر
یافته باشی پس نظر کن طالع و یا قمر در آن پس اگر چنانچه یافتی در طالع سعدی را پس در آن موضع گنج یا دفینه
و بقدر قوت آن سعد و ضعف او میباشد قدر دفینه پس اگر آن سعد قوی باشد بجنس قرآن با تحقیق
که هر طرف شده است گنجینه بر برداشته شده است از موضعش یا به تحقیق که برداشته شده بیشتر آن و اگر آن سعد
مسعود باشد پس دفینه در همان مکان است پس اگر چنانچه اراده نمایی که بدانی که مسلط خواهد شد سوال کننده
بر آن یا نه پس نظر کن به صاحب طالع و قمر پس اگر چنانچه هایی آنها در آن سعدی که دلیل است بر گنج یا دفینه اتصال قبل

میباشد ایشان ملاحظه داده شده و اگر چنانچه بر خلاف این باشد پس تو هم حکم کن که خانه دوگر شده است

که واستی که سنش ظفر خواهد یافت بر دفینه پس دقت کن آنکه فعلا از مرکز شش فخه و بطلش با اخرش به وزراوه قسم

که احاطه نموده باشد بآنها زاویه های متساوی با این بنج که اضلاع آنها از وسط مکان خطی که تقسیم نماید در اخانه را بدو

و نصف و بگذرد تا آنکه قطع نماید خانه را با تمام بعد از آن تقسیم کن این خط را بدو نصف و اخراج کن بر آن خط دیگر

که قطع نماید او را بر زاویه های قائمه و قطع نماید مجموع خانه را بعد از آن قسمت کن هر یک از این زاویه قائمه را بر سه

زاویه متساوی بخطهای راستی که منتهی شود باطراف خانه بعد ملاحظه کن دلیل را و آن کوکبی است که در طالع باشد یا

دیگر از بقیه اوتاد و عدال دگر از برای او خطی در طالع باشد و هر چند که در طالع سعدی باشد پس نظر کن که مابین

دلیل و مابین جزو طالع چند درجه است بعد از آن شمار از این اقسام و درزده کانه و اجزاء اقسام در زده که

که آنها از برای هر برجی قسمی متساوی میباشد بعدد درجاتیکه یافته بودی مابین دلیل و جزو طالع مهرانه بابد شمار و نمودن تو

از جانب راست باشد هر گاه واصل شوی تو خانه را پس خطی که واقع شود بر آن خط در آن مرور کننده است بر موضع گنج

پس اگر چنانچه کوکبی که استدلال نموده بآن سعد غربی باشد در طالع یا در باقی اوتاد دیگر باشد پس تقسیم کن این

خط طولی را بدو نصف پس بدرستیکه این نصف آن منطقة البروج است بعد از آن تقسیم کن بدو نصف از آن

بمقدار روزنه مجموع عرض که از برای آن کوکب باشد در همان جهتی که عرض وارد و قرار بده آنچه را که متصل است بمرکز خانه

از خط شمالی و آنچه را که از خط متصل است بنهایت خانه از برای جنوب پس اگر عرض کوکب شمالی باشد پس

شماره کن در سطر شمالی از نقطه است که قسمت می نمود خط را بدو نصف که آن دلیل مدار شمس است از این روزنه

عرضیه بمقدار آنکه از برای این کوکب از عرض است در این جهت از آنچه متصل است بمرکز خط طاقت یابنده از

برای سر جهان و اگر چنانچه عرض کوکب جنوبی باشد پس بگیر آن را از حد فضا نقطه که آن مدار شمس بود تا منتهای خانه

بمقدار روزنه که از برای این کوکب از عرض است پس موضعی که منتهی شود سوی او از ناحیه نهایت خانه

پس آن موضع گنج است و اگر چنانچه کوکب عرض نداشته باشد پس آن مدار شمس است بعینه بعد از آن ملاحظه کن مرکوکب را

بر قدر ابوطاو از بلندی و صعود او و دوری او از روی زمین پس بدرستیکه اگر در اعلاء علو باشد خواهد گنج یا دفینه

بادی زمین و اگر در اسفل ابوطالش باشد خواهد دفینه با آب و اگر در ما بین علو و ابوطا باشد کوکب پس دفینه در زمین خواهد بود

مثال آن پس اره مثال خانه مربع ا ه ح ط د و ا ه وسط السماء و ا ه و ط خانه و خطی که تقسیم می کند آن ه ط بر زوایای قائمه

و د و ملاقی که تقسیم می کند آن را بدو نصف نشان ق و خطی که منطقه است ه و د را بر زوایای قائمه خط

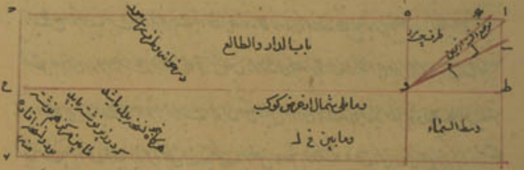

ع ط پس مرکب ط و ه متساوی است پس اگر زوایای ه و ک و ک د ه د ط است اسعاد میدهد اگر

از زایها فقط بر درجه است و دو دلیل که قمر است دوری از طالع سه جزو و آن مجموع زاویه د ک النصف زاویه

ک و بعد است پس گفتیم که دفینه بر خط راست بعد از آن تقسیم نمودیم خط او را بدو نصف پس بر موضع نصف آن

که مدار شمس است حقیقت عرض قمر که پس است ه جزو دو عرض او در جهت شمال در آن خط شمال خط نمود پس

رسم خط آن و از جهت و پس بود ملاقی و جدا نمود خط را از جهت آن و ملاقی است پس گفتیم گنج در موضع است

پس هر گاه اراده داشتی که گنج را بیرون آوری از برای بیرون آوردن دفینه پس باید این چنین باشد که قمر

متصل باشد بدلیل دال بر گنج یا دفینه و صاحب طالع این ساعت نیز متصل باشد بدلیل آنکه مسعود باشد و اقوی بر آن است

آن است که هر دو با هم باشند و حذر کن از آنکه با هم باشند در ساعت بیرون آوردن گنج و در اوتاد و در شده حذر کن

نفع خواهد کرد بسبب این عوارض که مانع شود از بیرون آوردن **باب پنجم از طالع** و آنکه شامل آن است بر تمثال

و آن چهار باب است باب اول از برای ملاحظه آنکه اولاد در شکم است یا نه باب دوم از برای ملاحظه حال اولاد

باب سیم از برای ملاحظه امر فرستاده ها در رسولها باب چهارم از برای ملاحظه گم شدن و احکام مهمانها و عقاید

و در این باب اول در امر آبستنی و اولاد و ذکر می شود این در هشت فصل فصل اول در سوال از برای حکم

برای اولاد بهم خواهد رسید یا نه فصل دوم در ملاحظه آنکه آبستنی است یا نه فصل سیم در ملاحظه آنکه آیا با تمام

خواهد رسید حملش یا آنکه سقط خواهد شد فصل چهارم در ملاحظه آنکه آیا توام است یا نه فصل پنجم در آنکه آیا فرزند است
ولد یا دختر فصل ششم در حکم وقت ولادت فصل هفتم در ملاحظه آنکه در شب متولد خواهد شد یا در روز فصل اول
در سوال از آنکه صاحب فرزند خواهد شد یا نه هر گاه از تو سوال شد از بودن و نه بودن فرزند پس نظر کن در اتصال
رب طالع و قمر رب بیت که ولد خانه پنجم است با اتصال خداوند خانه ولد را که خداوند طالع به ... پس اگر چنانچه متصل باشد
و متصل به از آن دو مبرا باشد از نحوس و احتراق پس دلالت می نماید بر بودن فرزند و هم چنین اگر که یافتی صاحب بیت
الولد را در طالع یا صاحب طالع یا قمر را در بیت الولد پس آن دلیل بر بودن است و اگر چنانچه منتقل شود صاحب طالع یا قمر
به صاحب پنجم و لکن کوکبی رد نور کند بعضی از ایشان بر بعضی یا نقل نور کند ما بین آنکه یا آنکه جمع نور کند دلالت
می کند بر محقق شدن ولد مگر آنکه دیرتر بهم خواهد رسید پس نظر کن بعد از آن سوی قابل تدبیر از ایشان
پس اگر ... باشد بری از نحوس و احتراق و رجوع و سقوط پس به تحقیق که حاصل با تمام خواهد رسید و هم چنین اگر
... باشد کوکب منصرف عنه قمر صاحب پنجم کوکب متصل به قمر و حال آنکه ناظر باشند آن دو کوکب ...
دلالت می کند نیز بر حصول ولد و اگر چنانچه متناظر باشند ... باشد متصل به قمر ... حال ...
دلالت می نماید نیز بر بهم رسیدن اولاد و گفته اند ... هر گاه سوال شدی از مردی یا زنی که آیا ... باشد
از برای آنها ولدی یا نه پس نظر کن به طالع پس اگر چنانچه سعود ناظر باشند به سوی او و صاحب طالع در طالع باشد
یا وسط السماء یا یازدهم یا یابد مشتری را در موضع صالحی یا ارباب مثلثات ... باشد تحت الشعاع
پس حکم کن به بودن ولد و آبستنی و اگر چنانچه صاحب طالع در چهارم باشد یا هفتم و مشتری در ... باشد پس به تحقیق
که صاحب اولاد خواهد شد بعد از ... سوال ... و اگر چنانچه یافتی طالع را ... از جهت نحوس
و صاحب طالع را در مکان ردی و مشتری را ... یا در تحت الشعاع یا در ... دلالت می کند بر قلت
اولاد و ... بقای ایشان اگر باشند و هم چنین هر گاه نحوس باشد ... به تحقیق که آن زن آبستن نخواهد شد
و اگر چنانچه یافتی سعود را در بیت الولد یا ناظر به بیت الولد پس به تحقیق که بهم خواهد رسید از برای او ولد
... و اگر چنانچه نحوس را در آن یافتی یا ناظر به آن دلالت نمی کند و اگر چنانچه ... در بیت الولد نحسی را

دلالت

دلالت می نماید ... دلالت می کند بر بودن پس به تحقیق که خواهد بود و لکن مرگ ایشان را خواهد دید و اگر چنانچه یافتی مشتری را
در ... و حال آنکه او ... باشد دلالت می کند بر حصول فرزند ... و اگر ... باشد ... و صاحب طالع در مکان صالحی
باشد پس متولد خواهد شد از برای او ولدی و لکن ... از وقت ... فصل دوم در نظر نمودن در امر آبستنی
که آیا آبستن است یا نه گفته است ماشاء الله هر گاه سوال شدی تو از زنی که آبستن است یا نه و آیا با تمام خواهد رسید یا نه
که خواهد رسید پس ملاحظه کن خداوند طالع و قمر را پس اگر ... باشد در بیت ولد یا ... باشد خداوند ...
و حال آنکه او بری باشد از نحوس پس حکم کن که آن زن آبستن است اگر چنانچه دفع نماید خداوند طالع یا دلیل تدبیر قوه را به سوی
کوکبی که در وتد باشد پس آبستنی ... اگر ... باشد خداوند طالع مقبول آن کوکبی که او را قبول می کند مقبول باشد
پس آبستنی ... و اگر چنانچه دفع قوه نماید خداوند طالع به کوکب ساقط ... دلالت می کند بر نه بودن آبستنی یا آنکه ...
خواهد شد ... طالع منقلب شده یا آنکه نحس در وتد باشد یا آنکه قمر دفع قوه نماید به نحسی که ... از برای او
پس اگر ... باشد ... دلالت می کند بر فساد ... خداوند طالع ... باشد از نحوس و احتراق و حال آنکه
... قبول کند قمر را دلالت می کند بر ... آبستنی ...
دلالت می کند بر بودن حمل هر گاه قمر مقبول باشد ... صاحب طالع ... از برای او ... قوی باشد
دلالت می کند بر آبستنی ... قمر کوکبی که در ... آن کوکب ... باشد دلیل است بر
آبستنی ... خداوند طالع دلیل است بر بودن حمل و گفته است بعضی ... نظر کن ...
پنجم پس اگر ... باشد در طالع یا ... باشد ... از برای او
... باشد در ... طالع ... گفته است که نظر کن به برج
... اگر ... باشد ... سعود ناظر باشند
... ارباب این بروجی که ذو جسدین ...
السعادة ... از آنها که اگر ... باشند ...
سعود ... بری از نحوس دلالت می کند نیز بر حمل سالم ... مشتری از ... و حال آنکه او با ارباب مثلثات

در موضع صالح باشد دلیل است بر آنکه شفقت بر شوهر دارد با بعث شفقت او از مراکز و حال آنکه آنها در تحت الشعاع باشند
اما اگر ایشان باشند خداوند وسط السماء دلیل است بر عدم حمل او و صاحب عاشر در موضع نیکو که ناظر باشد با سعود
دلالت می‌کند بر حمل و اولاد بودن قمر در ابراج مثلثات او در بروج کثیرة الاولاد و حال آنکه آنها در موضع صالح
باشند دلیل است بر کثرت اولاد و به کثرت مشتری و زهره عطارد و از زحل و مریخ دلیل است بر عدم حمل خصوصا
اگر قمر نیز نحوس باشد با ایشان و بودن آنها در اوتاد در حالتی که سالم باشند از نحوس دلیل است بر حمل و اتصال
قمر با زهره باشد و از عقده اجتماع و استقبال نحسی دلالت می‌کند که حامله شود [illegible] اولاد در مقابله عدد
در بعات او دلیل است بر آبستنی حامله بودن او در بعات او از کواکب دلیل است بر بودن حمل و طریق از [illegible]
این سهم آن است که گرفته شود از مشتری تا زحل و افکنده شود از طالع قول ارسطو گفته است ارسطاطالیس اگر سهم باشد
طالع برجی از حد یا نه بهر طالع در برج ثابت یا ذوجسدین دلیل است بر حمل و اگر سهم باشد سعدی در [illegible]
از او تا درجه [illegible] پس سعدین دلالت می‌کند بر حمل پس اگر حامله باشد در این وقت
پس بر وی حامله خواهد شد بعد از آن و اگر سهم باشد نحسی در [illegible] از او تا درجه [illegible] درجه
این وقت باشد یا در نه بهر اول پس [illegible] و اگر چنانچه آبستن [illegible] سقط [illegible] قول [illegible] گفته است [illegible]
که نظر کن برج سهم را پس اگر چنانچه در او سعدی باشد پس او آبستن است و اگر نحس باشد در [illegible]
[illegible] و در این کلام بعضی اهل علم در حق آن است که مرد سوال کننده از زن خود و آبستنی آن سوال کرده
پس [illegible] موضع کوکب [illegible] دلالت می‌کند [illegible] زن آبستن است به پسر و اگر چنانچه برج [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] آبستن است به دختر و اگر زهره باشد پس آبستن است به دختر

فصل سیم

در نظر کردن در امر آبستنی که او با تمام خواهد رسید یا سقط خواهد شد [illegible]
پس نظر کن [illegible] صاحب [illegible] پس اگر راجع باشد و محترق باشد و [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] دلالت می‌کند بر اتمام حمل [illegible] مقبول باشد صاحب [illegible]
و حال آنکه او [illegible] باشد یا محترق باشد یا راجع یا ساقط دلالت می‌کند بر فساد و [illegible] با او و عمرو

و صاحب [illegible] پس اگر تمام باشد [illegible] سالم خواهد بود حمل و با تمام خواهد رسید و اگر نحس باشد [illegible]
از ایشان و صالح باشد نیک دلالت می‌کند بر فساد حمل و انقلاب قمر با صاحب طالع [illegible] ساقط که قبول کند او را
دلیل است بر [illegible] و انقلاب قمر با [illegible] طالع [illegible] دلیل بر آنکه [illegible] مقبول
و صاحب طالع جید الموضع و قوی [illegible] پس دلالت می‌کند بر اتمام گفته است [illegible] اگر [illegible] باشد قمر [illegible]
و حال آنکه او [illegible] مریخ باشد یا منفصل باشد دلالت می‌کند بر سقوط حمل [illegible] زن [illegible] مریخ [illegible] نظر کند
بسوی زهره [illegible] در عقرب دلالت می‌کند بر سقط و اگر [illegible] باشد [illegible] از زهره [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اگر ناظر باشد از [illegible] طالع دلالت می‌کند بر فساد [illegible] زن [illegible]
با صاحب [illegible] او از تربیع یا مقابله از غیر نظر سعود دلیل است بر فساد حمل [illegible] گفته است بعضی [illegible]
که [illegible] از طالع و کوکبی که در او است پس اگر چنانچه نحسی در او باشد دلالت می‌کند بر [illegible] ولادت [illegible]
چنانچه نحسی در او باشد دلالت می‌کند [illegible] خواهد بود [illegible] ولادت [illegible] و اگر [illegible] باشد مریخ
و سعدی ناظر باشد [illegible] خواهد شد [illegible] و حمل [illegible] و اگر چنانچه آن نحس مریخ باشد
از غیر نظر سعدی [illegible] سقط [illegible] و اگر [illegible] زحل باشد [illegible] سعدی [illegible]
[illegible] قول [illegible] گفته است [illegible] باشد نحسی [illegible] اوتاد [illegible] باخطاء او دلالت
می‌کند بر سقط و اگر ناظر باشد مریخ از [illegible] یا از [illegible] پس زن خواهد [illegible]
[illegible] و لکن مشقتی [illegible] و اگر چنانچه نظر [illegible] مشتری [illegible] دلالت می‌نماید بر [illegible] ولادت
[illegible] و اگر نظر [illegible] سعدین [illegible] مشقت [illegible] سالم می‌ماند فرزند و اگر ناظر باشد
[illegible] سعدین دلالت می‌کند بر [illegible] فرزند و [illegible] و اگر ناظر [illegible] خواهد بود
و اگر ناظر باشد قمر [illegible] سعدین خواهد بود مبارک بر پدر و مادر [illegible] و اگر نظر [illegible]
سعدین [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] خواهد بود و اگر چنانچه پسر باشد اخلاق [illegible] خواهد بود
و اگر نظر کنند زحل [illegible] سعدین [illegible] و اگر نظر کند زحل سعدی [illegible] خواهد بود

و در اطلاق شایخ قول ذو رینی گفته است نو رد ... اگر کاوش شناختی شب سقوط نطفه را در رحم پس نظر کن اگر
طالع باشد به ایام و در این وقت با قمر پس این نطفه سقط خواهد شد و حال اگر خون باشد و اگر بوده باشد زحل
هیلاج با قمر بمیرد فرزند در شکم مادر و اگر نظر کند کوکبی در این هنگام ... خواهد مرد مادر و بچه او یا بیمار خواهد شد
بیمار شده ... و اگر نظر کند سعود به سوی کوکبی ... و مقارنه ... قمر باشد سالم خواهد ماند ... و لکن ...
خواهد شد در شکم مادر و اگر قمر در ... سقوط نطفه با مشتری و زهره باشد فرزند ... صحیح و سالم

فصل چهارم در ملاحظه اگر ولد ... یا اگر ... است ... هرگاه سؤال شده از حال زن حامل که آیا ... آید
توام یا فرد پس ملاحظه کن طالع را پس اگر چنانچه ذو جسدین باشد و کوکب سعدی در آن باشد یا ...
... باشد پس حمل توام است و اگر چنانچه نه طالع و نه بیت الولد مجسد باشد و نه در آن باشد ...
... میزان در بروج مجسده باشد پس حمل فرد است و قول بعضی حکما آن است که باید نظر
کرد صاحب بیت ولد او بیت الولد پس اگر چنانچه صاحب بیت در بروج ذو جسدین باشد ...
مجسده باشد دلالت می‌کند بر توام والله اعلم و قول ... آن است که نظر کن به ... طالع و حظ آن ...
... در بروج مجسده باشد و نظر نماید سعدی به سوی او از بروج مذکر ...
مذکر باشد پس بزاید توام ... خواهد بود و اگر نظر کند در این هنگام ...
... در آن موضع باشد ... سعدی پس آن ... یعنی یا خنثی یا مخنث خواهد بود و اگر زهره و قمر ...
باشند به نهم طالع و حظ آن ... آن زن توام و اگر چنانچه ... باشد ... طالع با ...
... برج دیگر به ... از برج ... بزاید توام پس نظر کن اگر کوکب برج ...
مذکر ... یا مؤنث ... چنانچه ... مذکر باشند و ... مؤنث باشند
و اگر چنانچه مختلف باشند پس حکم کن ... و اگر ... برج ذو جسدین باشد پس توام
... است و اگر برج ثابت باشد پس ... و اگر چنانچه نظر کنند ... صاحب برج ... جسدین ...
... باشد بزاید او مخنث یا لاخنثی یا لاعنین باذن خدا و بحقیق که ... از ...

ملاحظه کن

ملاحظه کن در آن باب برج دوازدهم را پس اگر چنانچه ذو جسدین باشد و صاحب او در برج ذو جسدین باشد دلالت می‌کند بر او ...
حمل توام والله اعلم و قول ... آن است که ... سقوط نطفه پس اگر چنانچه قمر ... در آن وقت
در برج ذو جسدین باشد دلالت می‌کند بر توام ... باشد و اگر قمر و صاحب بیت او در برج مجسده باشند
دلالت می‌کند که بزاید توام ... اگر حمل ... است یا اگر ... نظر ... صاحب بیت الولد و قمر ...
... از حیث اجتماع و انصراف پس اگر چنانچه منصرف باشد از تثلیث پس حمل ... است ...
و اگر از ... باشد پس حمل ... است یا ... و اگر از تربیع باشد پس ... چهار ... است و اگر از ...
پس ... است و اگر از ... باشد ... اول است

فصل پنجم در شناختن اگر ... حامله است ...
... برج بیت الولد که از بروج مذکره است یا مؤنثه ... قمر که ... کدام یک از ... باشند پس حکم کن
بر آن ... تذکیر و تانیث ... بعضی حکما که نظر کن ... طالع و ... بیت الولد پس اگر در برج مؤنثه
باشند ... است و اگر در برج مذکره باشند مذکر است و اگر چنانچه مختلف باشند پس ... از
قمر پس ... هر یک که شهادت ... در برجی باشند ... برج او پس حکم کن ...
... یعنی از ... که نظر کن بطالع و صاحب آن و برج ولد و صاحب آن و نیرین ...
و حظوظ ... را از اثنی عشر ... صاحب ... پس هر کدام که شهادت او بیشتر است
و هرگاه در بروج ذکور باشد پس ولد مذکر است و اگر در بروج اناث باشد ولد مؤنث است و قول
... آن است که اگر ... را در ... سهم ... بمقابله او در برج مذکر پس ولد مذکر است و اگر
قمر در برج انثی باشد ... موضع پس ولد انثی است ... شهادت ... از صاحب طالع و صاحب
کوکب ... پس اگر چنانچه این ... کوکب مذکر باشند پس ولد مذکر است و اگر ...
کوکب مؤنث باشند پس ولد مؤنث است و ... مشتری و مریخ ... و بر اناث زحل
و زهره و قمر و عطارد ... هرگاه ... باشد دال بر ذکور است و هرگاه غربی باشد دال بر اناث ...
... که نظر کن باشناختن تذکیر و تانیث برج طالع و نیرین ... مریخ و زهره گفته است ...

دلیل مذکورست و حوبه بودن رهنا ولی تا بیش وگفته است بعضی از حکما اگر برج دوازدهم و فلا درخانه آن موئث باشند
پس ولد انثی است و اگر مذکر باشند ولد ذکور است و اگر چنانکه مختلف باشند پس ملاحظه کن آن را که قوی تر است و ملاحظه
کن طالع را که ... دو ستاره باشند مذکر که تقویت کنند شهادت مذکر را که تقویت نماید شهادت تانیث را
و بباید که این ستاره ها مذکر باشد و ستاره موئث برترند ستاره مذکر یا موئث باشد که آن اقوی است از برای دلالت
نمودن و گفته است بعضی که نظر کن بزحل و مشتری و مریخ پس اگر یکی از اینها در طالع باشد یا سیم یا پنجم یا هفتم یا یازدهم پس ولد
مذکر است و اگر چنانکه زهره و قمر در دوم باشند یا چهارم یا ششم یا هشتم یا دهم یا دوازدهم پس ولد موئث است
و اگر مجتمع گردند این کواکب در این مواضع پس ملاحظه آن کن که اقرب است بطالع و نیز نظر کن اوراد و لیل اعتبار
کن بر او و گفته است ارسطو که اگر نظر کنند عطارد و مشتری از شرف خود به نهم طالع و اثنی عشر آن پس ولد
پسر و اگر چنانکه این نهم یا اثنی عشر برج انثی باشد پس انثی است و بعضی گفته دو روح پس آن ... نظر
کن در وقت سقوط نطفه پس اگر چنانکه سعود در آن وقت اقوی باشند و اینها در بروج مذکره باشند و در برج قمر
مذکر باشند پس ولد ذکور است و اگر چنانکه قمر در برج انثی باشد و رب برج او انثی باشد پس ولد اناث است
و من می گویم که اگر قمر نیز در برج مذکر باشد پس فرزند ذکر است و اگر عکس باشد حکم هم عکس باشد فصل هشتم
در دانستن وقت ولادت و شناختن وقت ولادت از مقابله مریخ است با شمس یا رب بیت الولد و قمر و رب ساعت
یا اکثر شهادت از اینها تقویت می کنند وقت را و طلب شهادت ها در این باب از مرور نمودن سعدی که ناظر باشد
بسوی سهم الولد در وقت سوال بتربیع یا تسدیس و دو حوال شهم ... ببیت الولد یا مشتری یا شعاع او و هرگاه اگر
مشتری با سهم و بیت الولد باشد پس مدار یست که اتصال سهم مشتری بدرجات طالع ما بین آنها از برای هر درجه
یکی روز از وقت ولادت است و نظر کن قمر سیر منتقل بود اجتماع صاحب بیت الولد و صاحب بیت طالع
در طالع یا در بیت الولد پس بتحقیق که آن وقت است و سمینی تبدیل است تا جه نظر حور آن وقت ... نظر
کن هر یک از اینها که شهادت او بیشتر است همان عمل کن و بگیر از صاحب بیت الولد تا درجه بیت الولد از برای هر
برجی یکماه و طلب نما اکثر شهادات را و حکم کن بانچه مجتمع شود شهادات بر آن ان شاء الله تعالی فصل نهم

در شناختن

در شناختن ولادت بر آنکه بخواهی که بدانی در شب ولادت خواهد بود یا در روز پس ملاحظه کن این را از طالع و صاحب طالع و قمر
و کوکبی که در طالع است و خداوند بیت الولد و برج ولد پس اگر چنانکه همه آنها یا بیشتر اینها در بروج نهاریه باشند وقت
ولادت روز است و اگر همه اینها یا بیشتر اینها در بروج لیلیه باشند در شب خواهد بود و اگر چنانکه مختلف باشند پس اعتبار کن
اکثر شهادت را و بگیر از درجه بیت الولد تا درجه قمر و رب بیت او مستقل نما از درجه طالع پس هرجا که منتهی شد
پس اگر برج و صاحب برجی که سهم در آن است از بروج نهاریه باشد ولادت در روز خواهد بود و اگر از بروج لیلیه باشد
در شب و همچنین پس حکم کن از این سهم از اصل بنا بگیر و تانیث و نظر کن رب بیت الولد را و قمر و رب ساعت و سهم و رب
پس اگر چنانکه متعارض باشد شهادت اینها یا تساوی شهادت از بروج مذکورست و انوثیت و خواهد بود مولود خنثی و
تولد خواهد شد در بین الطلوعین یا بین الغروبین قول کندی در حال ولادت گفته است کندی که اگر بینی صاحب نحسی
در صاحب طالع و قمر انقطاع باشد و ایم باشد طالع از جمله بروج مجسده و قمر نیز از بروج ذی جسدین و او قد در اوتاد شبیه
یا منقبل و حضور اگر در طالع یا دوم کوکب سعدی باشد پس حکم کن بآستنی و اگر چنانکه مواصلی نباشد و او آنکه کوکبی کرد منفصل
کردم نیست دلالت نمی کند بر آستنی و رب باشد که با قمر کوکبی باشد که آن متصل باشد پس دلالت می کند بر آستنی
بودن و رب باشد که با صاحب طالع کوکبی چنین باشد پس آن نیز دلیل آستنی است و اما کوکب مودود باشد در خود دلالت
اشیاع حصوصا اگر آن کوکب سعد باشد پس آن دلیل قوی است بر بودن حمل یا دون متواد و اگر چنانکه در موقع سعد یکی از کوکبی شد
در جمیع ادله که مذکور شد با طلوع خواهد شد حمل خواهد پس اگر نحس مریخ باشد خواهد بود و اگر جتنی باشد
چنانکه نحس زحل باشد و نبود دفع و نه ... بر او رب است که بر طرف شود هرگاه سوال شود از تو از وقت حمل پس ملاحظه
اگر گذشته است از طالع از نهم پس آن مدت که گذشته است از ابتدای حمل است تا وقت مسئله از برای هر نهم یکماه و اگر
باقی مانده است از جمیع طالع پس آن زمان باقی مانده تا ولادت است از برای هر نهمی یکماه ان شاء الله و رب است
که وقت ولادت مقدر در حمل دو است که ما بین منقل و متصل به باشد در این باب و ما مستقر اگر برج با بانک از علو
وقت حمل باشد یا فرض کن تا بانچه ما بین اینها است از درجات تمام هرگاه عدد درجات کمتر از علو و تمام حمل باشد
و هرگاه سوال شود از حال مادر که چگونه خواهد بود بعد از ولادت پس نظر کن که قمر به کوکب متصل می شود از انقطاع در برجی

کواد وران برج است پس آن حال مادر است بر قدر متصل به طالع او و موضع او و در خانه چهارم و حصه او از زایچه و اگر احوال
از گذشته احوال مادر باشد پس همچنین باشد پس حال گذشته در حمل را از روز و حال او و حالی که خواهد بود از ولادت
و خواهد بود و از روز دهم پس هرگاه که بوده باشد سعود پس حکم کن که بوده و نیکو خواهد باشد و نحوس پس حکم کن بر بدی
بر قدر طبیعت سعد و نحس پس اگر چنانچه دیدی مریخ را قبول کننده از برای بعض دلیلها از جنس از برای آن
دلیل با نظر نمودن سعود دلالت می کند بر سختی ولادت و خصوصا اگر برج مائی باشد که دلیل حرارت است و اگر
چنانچه زحل مکان مریخ باشد دلالت می کند بر ابطاء در حمل و ثقل در حمل و عسر در ولادت بعون خدا و گفته اند و اگر
حال و تانیث آن که اگر چنانچه دیدی در طالع مستولی را و آن کوکبی پس آن دلیل حمل است پس اگر آن کوکب مذکر است
مولود هم مذکر است و اگر مونث است ولد نیز مونث است و اگر چنانچه در طالع و اوتاد دیگر کوکبی باشد پس ملاحظه بیت
الولد و بیت الرجا پس اگر در اینها جوئی باشد پس حمل قوی است پس اگر دلیل مذکر است حمل مذکر است و اگر مونث است
حمل مونث و گفته اند که ملاحظه بیت الرجا بخصوص مهلکی است که سائل سوال کننده از رسیدن فرزندی از برای او
خواهد شد یا نه که در این وقت باید ملاحظه بیت الرجا نمود و الا که حمل بشود حمل ندارد و داخل در آن نباید کرد
و اگر چنانچه یکی از اینها که مذکور شد موجود نباشد پس نظر کن به صاحب طالع و صاحب بیت الولد پس اگر مابین اینها
اتصال یا قبول باشد پس حمل قوی است و اگر دیدی که نحوستی در حمل با ملاحظه باشد که خواهد رسید پس اگر چنانچه
دیدی حمل را قوی پس نظر به تقابل بکن پس اگر انثی است پس حمل انثی است و اگر ذکر است پس حمل هم مذکر است و همچنین اگر از
علل نحوست بطالع کوکبی که در اوتاد است پس مدبر که از برای آنها قوی است در فرزند مستولی صاحب طالع
دو دلیل است و از تا **فصل چهارم** در سوال از ولد که چگونه است حال او در آن ماه سوال کرده از فرزندی که از
برای او است که چگونه است حال او و چگونه ... آنها ... پس نظر کن به خداوند طالع و قمر و پنجم و صاحب
و مشتری و صاحب بیت الولد پس به تحقیق که اگر بوده در بیت طالع و در بیت الولد اتصال و قوی باشد
از مواضع محموده قویه پس حکم کن به دوستی و نیکی او و مهربانی پدر از برای فرزند خصوصا اگر متصل به طالع باشند
و اتصال بوده باشد و اگر نیک باشد نظر مشتری بسوی بیت الولد با اینکه او صاحب بیت الولد باشد

با آنکه قبول نماید صاحب بیت الولد را با آنکه متصل شود به صاحب بیت الولد از موضع ملائم از برای او و ولد باشد برای از جنس
سالم از نحوس و احتراق و سالم باشد پس دلالت می کند بر سلامتی ولد و حسن حال ایشان و دوری از جنس ایشان و اگر چنانچه
نحس باشد خداوند طالع و خداوند بیت الولد و قمر و مشتری و ناظر باشد نظر بغض از خانه‌ها با نحوس خواهد بود مابین والدین
و اولاد عداوت و بغض و رنج خواهد کرد با ایشان شر و خواهد افتاد در بدی و با جمله باید افاده شود در بیت الولد
مقام طالع و ملاحظه شود به مرتبه صاحب در بیت الولد بنحوی که یاد و نظر کواکب باید و نظر او بکواکب حکم شود و اگر
کار ولد و غیر آن چنانکه حکم می شود بر احوال السعود ... بجمله اگر که موضع رب بیت الولد در ... و سیم باشد دلالت می کند بر سعادت
فرزند و اگر قمر رسید به ... خداوند بیت الولد در عاشر دلالت می کند بر ...
قیاس پس حکم کن در جمیع مراتب باین نحو تا **باب سیم** در نظر نمودن در امر رسولها و ذکر می کنم آن را در چهار فصل
فصل اول در مواضع ادله فصل دوم در آنکه بکدام مطلب فرستاده شده فصل سیم در حال رسول که از جهت آمده یا کار فرمود
فصل چهارم در آنکه کار که به تعقل کرده فرستاده شود و آیا بجانب خواهد آورد یا نه **فصل اول** در برای شناختن مواضع
ادله بدانکه دلیل رسول صاحب پنجم طالع است و قمر شریک بوده مقصود در رسالت از فصل صاحب نهم است فصل
دوم در ... از برای شناختن مطلبی که بجهت آن مطلب فرستاده شده اگر متصل شود صاحب نهم با قمر ... سعدی از برج
یا مقابله یا مقارنه و مابین آنها قبول باشد یا نقل نور کننده مابین آنها کوکبی یا اگر جمع نور کننده و نقل کننده و
جمع کننده صاحب عاشر باشد پس مقصود از رسالتی که رسول بجهت آن فرستاده شده باقی یا اگر بود فرستاده
می شود عمل سلطان است یا شرف یا رفعت پس اگر اتصال از تثلیث یا تسدیس باشد پس امر نیکو می باشد و نیز
... صاحب یازدهم ... حکم در سایر بروج برطبیعت آن برج که از برای آن کواکب است
و اگر چنانچه ... اتصال صاحب نهم به نحسی باشد که قبول کننده او است پس ... طبیعت بیت کسی
پس اگر قبول کننده صاحب نهم را نحسی پس آن شر اخف خواهد بود فصل سیم در شناختن حال رسول که فرستاده
شده است ... طالع و صاحب طالع را از برای فرستنده ... صاحب نهم را از برای
رسول ... فرستاده شده و حال را از قمر و صاحب نهم که دلیل ... رسول اند پس اگر منحرف شده باشد

از صاحب طالع متصل شده باشد او صاحب طالع پس بر دست رسول تبلیغ رسالت کند و در جهت کتابت فرستنده
و اگر با انصراف از صاحب طالع منصرف از صاحب بیت المال باشد پس رسول مال دریابد خواه دلیل رسول
سعد باشد و خواه نحس امام چنین پس حکم کن در سایر بروج پس به تحقیق که جواب رسول پیش نخواهد لوات آن بیت
و طبیعت صاحب بیت اگر سعد باشد پس خیری است خاصه او و اگر نحس باشد پس شری است خاصه او و اگر اتصال دلیل
رسول تربیع نحسی باشد یا مقابله او یا بعد او قبل از انصراف از صاحب طالع پس بدرستیکه قطع طریق
شده است بر رسول پس اگر این اتصال قبل از انصراف از صاحب طالع باشد پس قطع طریق قبل از رسیدن
رسول است نزد کسیکه رسول نزد او فرستاده شده و اگر اتصال بعد از انصراف از صاحب طالع باشد پس قطع طریق در
برگشتن خواهد بود و اگر نحس کوکبی باشد پس راه مخوفناک است و در آن دزدانند و اگر چنانچه فلکی بد کوکب است
پس تو ایضا حکم کن هر فلکی که **فصل دویم** در اعلام رسولیکه فرستاده شده است از برای قتل انسان اما عمل در آن
پس نظر کن بصاحب هشتم پس اگر منصرف شده است از نیر و متصل شده است بصاحب هفتم پس رسول خواهد کشت او را
و اگر چنانچه صاحب هشتم متصل شود بصاحب هفتم از بیت الموت پس اراده خواهد یافت بر او و قتل او را قبول کندی در باب رسولها
و قاعدها هرگاه از تو سوال شد از رسولها و قاعدها که آیا رسیده اند بموضعی که قصد کرده اند یا نه پس نظر کن بصاحب
طالع و قمر پس هرگاه اتصالا یافتا یا یکی از ایشان متصل شود بصاحب نهم پس رسیده بمقصد خود انشاء الله تعالی اگر چنانکه
منصرف باشد از سعود یا نحوس پس در این احکام بر مقدار طبیعت آن سعد یا نحس و قدر بیت او و از فلک و قوت منطقه
او حکم کن و اگر چنانچه متصل باشد بسعود پس علامت خیر است و رسول بمقصد رسیده در مقصد خود بوده و سالم است و اگر اتصال
صاحب طالع یا قمر نحوسی باشد پس علامت آن است بر قدر طبیعت آن سعد یا نحس و موضع و حظ او از فلک و قوت او
و ضعف او پس حکم کن انشاء الله تعالی و اگر سوال کنند از احوال کسیکه سفر کرده باشد که رسول شود کما مطلوب است
داخل شده یا ملاقات کرده کسی را اگر خود او فرستاده شده بملاقات پس نظر کن از احکام دلیل بالا که متصل شده اند بصاحب
نهم طالع یا امدی از دلیلین متصل شود بصاحب طالع بموضع خود پس به تحقیق که ملاقات کرده است او را و اگر چنانچه آن
باشد این حکم بر خلاف است اگر چنانکه متصل باشد قابل باشد از برای متصل پس به تحقیق که موافقت کرده او رسول نزد او آمده است

یا رسول در طلبی که در حرکت آن آمده است و قول طلب کرده است اگر چنانکه اتصال قوی از قمر باشد پس به تحقیق که قوت برای آن است
یا رسول در قطار در قول بخواهد است و لیکن عذر جسته از لطف طلب اسمیان است از تربیع که اگر آن لطف کوکب از آن عذر جسته است
کمتر است یا دون از آن است و اگر چنانچه سوال از سر رجعت رسول باشد که آیا برگشته است یا نه پس ملاحظه کن اگر آن دلیل یا یکی از آنها
زایل باشد از نهم یا از اوتاد و منصرف باشد از صاحب نهم یا اگر متصل باشد بصاحب نهم یا در اوتاد از اوتاد
پس برگشته است رسول و در راه خواهد آمد پس اگر راجع شده است دلیلین یا یکی از آنها با سعود سالم و خواهد بود
و اگر راجع باشد از نحوسی پس سالم نخواهد بود و طالب بهارات تمام از طبیعت نحس و حال و موضع او و از فلک و حظ او از فلک
واسطه در سعد پس اگر چنانچه متصل باشد کدخداه طالع یا صاحب بیت خود سوال شود از تو که چون در زمان
خواهد آمد پس بمقدار درجات اتصال مابین سعد و صاحب طالع که ساعات یا ایام یا ماهها و سالها و مقدار بروج
ثابته و منقلبه و ذوجسدین در حرکت دلیل مربوط است و خصوصا هرگاه موافقت نماید تمام از درجات اتصال را وصول قمر
بجزء طالع و اسمیان صاحب طالع یا ظهور کوکبی از تحت الشعاع یا طلوع یکی از دلیلها در جز حظ خود از فلک یا
رجوع دلیل و وقوف وصول رسول اول استقامت دلیل است یا مثل در جایی که بماند است از برای او تا استقامت سیعها
یا هفته یا ماهها یا سالها **فصل سیم** در امر ضیافت و ولیمه است در اراده مهمانی که هرگاه ولیمه یا دیگری
سوال نماید از ولیمه پس قرار بده طالع و رب او را از برای صاحب خانه یا ابتدا کننده بطعام و سایر الطعم و کلی آن
و دوم و تمام بلون آن و الطاف آن را که در آن ولیمه است از لون و قرار بده دوم از طالع را از برای کسیکه در
جانب بیت تو است از برای اعوان ولیمه یا کار کن آن ولیمه و شبانه جامع که محتاج است و سیم از طالع را از برای آنکه
حاضری خورده‌ها را و برادران ولیمه را بنده و چهارم از طالع را از برای مکان نشستن ایشان و از برای خوردنی
برای صاحب ولیمه و تمام کرانی که در آن جمع اند و بعد از آن پنجم طالع را از برای شراب و آنچه در آن ولیمه خواهند
و ولد او و اقربای او و کسیکه کمتر دارد و ششم از طالع را از برای کسیکه در مجلس از اطراف است صاحب ولیمه است
متعلقان زن صاحب خانه ایشان و نظافت ایشان و کثرت ایشان و هفتم طالع را از برای موضع حاضر در مجلس
و کثرت او و نظافت آن و کثافت او و از برای کسیکه در راه تو بر خورد و از برای زنان صاحب ولیمه و ...

نهمای او و هشتم از طالع او از برای خانه شراب و ظروف مثل طاسها و قدحها و از برای کیسه و خزاین قوی باشد و نهم از
مغنیها و نهم از طالع او از برای درخانه صاحب ولیمه و طباخها و نانواها و حلوائی و آنچه در او است و از برای کنگی یا مجلس می‌آرد
و از برای کیسه و از مجلس او رکن است بشکفته است و از برای کثرت آنکه در ولیمه بسیار حاضر و دیگر اشیاء که ... ما
و دهم از طالع و بلد آنکس که نسبت به خوشه و موضع آن حال صاحب عرس آنکه دخل خواهد شد برده از زیادتی و از برای کیسه
در مجلس و نهم بود از سعد طالع و اشراف و یازدهم از طالع او از برای کیسه و اطراف چه شکفتگی است و مراد او از آن
صاحب ولیمه و احسان او و مودت آینده کان او و خزینه دار و وقت ضیافت است و دوازدهم طالع او از برای زیده‌بان
و از برای غیر مودتی آینده کان او و اسباط آنکس و از برای کیسه و از مجلس او رکن است قوت و از برای دشمنی
اهلیت مردی مغنیها یا ایشان و دوستی ایشان بود پس دوستان از برای او و قرار بده قمر را از برای محل مجلس
و صاحب برج قمر را از برای وقت آن مجلس و دوم برج قمر را از برای غذا و صاحب مثلثه برج قمر را اول را از برای خادم
مجلس و ثانیه را از برای خادم آن مجلس و صاحب مثلثه ثالثه قمر را اول را از برای طعام و دوم را از برای شراب
و ثالث برج قمر را از برای آنکه عمل خواهد آمد در آن مجلس از ابتدای نشستن تا آخر و چهارم قمر را از برای موضعی که
می‌نشیند در او و پنجم از برج قمر را از برای فرح و ششم از برج قمر را از برای آلات و هفتم از برج قمر را از برای حال
مجلس در آن و بزرگی و پستی و دوم از مجلس و هشتم از برج قمر را از برای موضعی که مردم میروند با آن مواضع از آن مجلس
و نهم از برج قمر را از برای آنکه اهل مجلس استماع خواهند کرد از غنا و مانند آن و یازدهم از برج قمر را از برای آنکه
نشاط و ترتیب مجلس است و موافق آن مجلس است و دوازدهم برج قمر را از برای آفات مجلس و دیگر برج تا به
در آن از ناخوشیها بیک دیگر از اینها را که ببینی سعود پس حکم کن تا آنکه عمل و امر در آن نیکو است و خوشی آینده
و دوستی او و مسرت افزون است بر قدر آنکه سعادت نماید و قدر قوت صاحبان آن موضع و آنچه از باقی نحوس پس به قدر
آن حکم کن و در او نقصان احکام سعد از نحس و دو هر جزو اندازه آن و دو هر جزو قدر نحس و خطاء او در فلک است
پس آنکه از آن مواضع مذکوره نیک باشد پس مدلولات آن نیز نیک است و آنکه قبیح باشد پس مدلولات آن نیز قبیح است
پس حسن آنچه گفتیم که ... دلیل آن زهره شده و گوارای نافع آن هر ... دلیل آن مشتری باشد

دوم

والم و ... و دیگر صفت آن ... که ... دلیل آن عطارد باشد پس ... اگر مسعود باشد و ... که چنانکه
... باشد و موقوف ... مریخ از آن است که دلیل ... آن مریخ باشد ... دلیل
... باشد و هم چنین ... و از کثرت آن است و ... دلیل آن در شرف ...
آن است که دلیل آن ... و اگر ... آن است که دلیل آن در ...
زهره ... باشد ... در مجلس ... و اگر چنانکه مشتری بجای زهره بود خواهد بود
در مجلس بخشش و کرم و اگر عطارد بجای مشتری باشد ... مسعود باشد خواهد بود در مجلس گفتار ...
و آنچه ... باشد حکم ... است پس اگر صاحب طالع در وقت ... مریخ باشد ...
خواهد بود ... از شر منسوبات مریخ مانند جراحتها و هلاکت ... اگر مریخ صاحب ...
بود و اگر چنانکه ... عطارد ... اگر عطارد ... مریخ بود خواهد شد ...
و تهدید خواهد شد ... و اگر چنانکه ... صاحب طالع ... زحل بود ... رسد او را ... و استخفاف
و هرگاه زحل صاحب ششم بود ... رسد او را ... و بر مقدار موضعی که زحل در آن موضع است ... رسد ضرر
پس هرگاه ... بود ضرر اقوی است و سبب ... از منسوبات ... زحل است ... هرگاه ... بود
ضرر از جهت ... است و هم چنین و هرگاه مشتری بجای زحل بود ... رسد او را خیر و فایده بر قدر حال مشتری
و موضع او و ... او از فلک و اگر بجای مشتری زهره بود ... رسد او را خیر و فایده بر قدر حال مشتری
و موضع او و ... او از فلک و اگر ... بجای زهره بود ... رسد او را ... و ... از برای
قول او ... و اگر چنانکه قمر ... باشد ... خواهد شد مجلس ... ایشان ...
با ایشان خواهد رسید به قدر ... و اگر چنانکه قمر مسعود بود خواهد بود مجلس ایشان ... مسرت
بخشش و نیکو بر قدر سعادت قمر و قوت او و ... ایشان نیکو ... باشد به قدر سعادت قمر
و اگر چنانکه قمر منحوس بود بر خلاف مذکور است و اگر چنانکه ... بود و اگر ... صاحب مثلثه ... برج قمر
اول محمود تر از دوم بود خواهد بود طعام نیکوتر از شراب ... و اگر صاحب مثلثه ... برج قمر

محمودتر از اول بود و مسعودتر خواهد بود و شراب و ولیمه سازگارتر از طعام ایشان و هر یک که مسعودتر باشند
دلالت می نماید بر سعادت و هر یک نحس‌تر گردد دلالت می نماید بر نحوست و اگر منحوس بود قمر از جسد مریخ دلیل است
بر تشنگی از جهت حرارت او و منحوس بود قمر از جسد زحل دلیل است بر بدی طعام و بیماری که از آن و اگر [illegible] طعام را
کم یافت و از آنچه از آن طعام پس اگر چنانچه منحوس قمر با جماع در میزان بود یا تربیع او پس معرفت
از گوشت گوساله بود و اگر چنانچه در سنبله بود پس معرفت از چغندر و عدس و مانند آن خواهد بود و اگر چنانچه
در اسد بود پس معرفت از گوشتها خواهد بود پس حذر کن از آنکه گوئی چیزی از گوشتها و اگر چنانچه منحوس در [illegible]
باشد پس حذر کن از [illegible] و اگر چنانچه در دلو باشد خواهد بود گوشتهای [illegible] مرغ [illegible] از برای او
و اگر چنانچه در حوت بود پس بغیره از ماهی تازه و نمک سود خواهد بود و اگر چنانچه با قمر زهره و عطارد همراه باشند
دلالت می کند بر رقص و لهو و لعب و نواختن و انواع سرود و اگر چنانچه با عطارد تنها بود و یا قوت در نظر
چنانکه ناظر بود از زهره و مانند آن بسیار خواهد بود و گفتگو در این مجلس از حکمت و سایر علوم و اگر عطارد
در یکی از خانه ها بود و همچنین است دلالت این کواکب در نظر ایشان بسوی قمر از تربیعات و [illegible]
قول انطیقون چنین گفته است انطیقون که اگر متصل گردد قمر از موضع سقوطش بزهره پس آن
عروسی نیکوی خواهد بود و اگر چنانچه زحل در میان طالع و رابع بود پس طعام ولیمه و مهمانی دایم خواهد بود
تا فارغ شوند از آن و اگر چنانچه قمر مقارن عطارد باشد و مریخ در تربیع ایشان بود خواهد بود در آن مجلس جنگ
و خصومت و سخنهای قبیح و اگر مریخ در تثلیث ایشان بود خواهد بود در آن عروسی سخن و گفتگو از امری که
بوقوع نیاید و ایشان را دلپسند خواهد بود [illegible] سخنهای بیهوده و لکن عاقبت آن الفتی خواهد بود و اگر چنانچه
مقارن شود قمر مریخ را و هم باشد عطارد در تربیع ایشان پس رسد با اهل مجلس خوفی از جانب سلطان
و حبس او و قتل و جراحتها و اگر قمر مقارن زحل شود و عطارد در تربیع ایشان شود خواهد بود طعام بیرون
کم و اندک و وقوع حبسی و قتلی در آن طعام نمودن خواهد بود و اگر قمر مقارن زهره شود و قمر و مریخ نظر
نمایند بایشان از تربیع یا تثلیث بسیار خواهد بود لهو و لعب مجلس و مزاح آن و اگر چنانچه منحرف شود قمر

از مشتری

از مشتری و متصل گردد بمریخ خواهد بود در مجلس لهو [illegible] بآن مجلس می آیند و [illegible] زنان خواهد بود
و [illegible] خواهند نمود و اگر چنانچه قمر منحرف باشد از مریخ و متصل گردد بمشتری کم خواهد بود در مجلس شر و فتور
و کلام بیهوده و مجلس شریف سالم خواهد بود و اگر [illegible] زحل را مکان در [illegible] طالع بسیار خواهد بود
طعامهای سرد و [illegible] خواهد بود و در آن طعام زهومتی و اگر چنانچه مریخ در [illegible] اوتاد طالع باشد بسیار خواهد بود
طعام پاکیزه و بسیار خوشبو و در موضع فرح افزا [illegible] و اگر چنانچه زهره در یکی از اوتاد و متمکن بود دلالت می کند
بر پاکیزگی طعام و [illegible] و اگر چنانچه عطارد در [illegible] از اوتاد بود و ناظر بود با دیگر از سعدین
دلالت می کند بر پاکیزه بودن طعام و [illegible] آن و اگر ناظر بود با دیگر از نحوس دلالت است بر کدورت [illegible]
و طعم با پاکیزه [illegible] و اگر شمس در یکی از اوتاد بود دلالت می کند بر حسن طعام و [illegible] رنگ و لون آن و گرمی
آن و اگر چنانچه قمر در یکی از اوتاد و متمکن بود دلالت می نماید بر طعامهای سرد و بسیار گوشت ماهی پس اگر
در اوتاد و کوکبی باشد پس طعام معتدل خواهد بود و اگر چنانچه نیران با یکی از ایشان در حظوظ خود بوند دلالت می کنند
بر شرف ولیمه و [illegible] حضار مجلس جمعی از بزرگان و سرگروه‌ها و ملوک باشند و هرگاه مسعود بود طالع و صاحب طالع
از نظر زحل بخصوصه دال است بر نیکوئی طعام و نظام مجلس و تمامیت آن و [illegible] در آن و اگر مسعود بود [illegible] دلیل است
بر نیکوئی رونق [illegible] و فخر [illegible] و کارگزاران ولیمه و اگر چنانچه آن سعد [illegible] که
از حظوظ [illegible] بود پس رونق از خود اهل ولیمه است و اگر چنانچه آن سعد غریب باشد رونق [illegible] است
پس آن سعد اگر مشتری باشد پس ظرف طلا و نقره بیشتر خواهد بود و اگر زهره است پس رونق [illegible] آن
خواهد بود و اگر مسعود [illegible] از جهت سعود یا [illegible] ساقط بود زحل از آن پس از ارکان [illegible]
و اشراف [illegible] خواهند بود در آن عروسی و اگر چنانچه مسعود بود [illegible] زهره و قمر متصل باشند [illegible] از غیر نظر
[illegible] ایشان پس [illegible] که در ولیمه است [illegible] از متاع [illegible] و بزرگان و اگر قمر مقارن
عطارد [illegible] از غیر نظر زهره پس متاع ولیمه کم قیمت خواهد بود و اگر [illegible] و اگر چنانچه مسعود بود
پنجم دلالت می کند بر نیکوئی [illegible] و اگر مقارن زحل بود قمر و ساقط باشد از اتفاق زهره و [illegible]

و هیچکه ناخوش دارند از آن مردم و اگر مریخ و مشتری مقارن قمر بوند یا در تربیع آن خواهد بود شراب کم [illegible] و بدان خواهند
نمود آن شراب و [illegible] و اگر چنانکه قمر در ششم باشد با زحل دلیل است بر چرکینی و کثافت خدمتگاری
ایشان و اگر با یکی از سعدین بود دلالت می‌کند بر بسیاری خدم و نظافت [illegible] ایشان و جلدی ایشان
و [illegible] خدم مردم چیز دادن ایشان را و اگر چنانکه قمر با شمس بود [illegible] زحل بکار گذاردن ولیمه بزرگان
خواهند بود و اگر چنانکه قمر با زحل بود در هفتم پس ولیمه دهنده شاکی خواهد بود و بر او کثرت مردم [illegible] خواهد
در روی ایشان و اگر چنانکه زحل در تربیعات قمر بود پس صاحب ولیمه [illegible] از روی [illegible] خواهد بود و [illegible]
و [illegible] برد و دل تنگ بتربیع کمتر از مقارنه است و اگر چنانکه قمر با یکی از سعدین بود پس ولیمه دهنده بطیب خاطر ولیمه
بدهد و گشاده‌رو خواهد بود و دعوت طعام خواهد بخشید و اگر قمر با عطارد و مریخ بود بسیار خواهد بود سخن صاحب ولیمه
و [illegible] او و بازی او با مردم و خواهش [illegible] بازی کنان خواهد بود و اگر چنانکه سعدی در هشتم بود دلالت کند
بر کثرت خوانندگان و حضور شراب خانه و بسیاری ظروف [illegible] و اگر چنانکه قمر در نهم نحس بود و ساقط
بود از او سعود دلالت می‌نماید بر چرکینی و کثافت طبقها و [illegible] خوردن ایشان طعام و [illegible] ایشان
بسبب مردم و اگر چنانکه قمر با زحل و عطارد بود بسیار خواهد بود دزدی ایشان و نزاع ایشان با یکدیگر و [illegible]
[illegible] بر بعضی دیگر [illegible] طعام و جفا نمودن بر مردم و اگر قمر در عاشر بود با عطارد پس صاحب ولیمه غرامت
بسیار خواهد کشید و مردم برای او چیزی نخواهند [illegible] و اگر قمر با سعدین بود یا در تربیع ایشان پس باید
خواهد رسید از مردم آنچه را که طمع داشته و اگر قمر با شمس بود پس بزرگان [illegible] خواهند نمود
و بیش از آنکه طمع [illegible] خواهند آمد و اگر قمر با مریخ بود [illegible] خواهد بود و دزدی [illegible]
و اگر چنانکه باقی بود و [illegible] ناظر القمر [illegible] ضعیف باشند تلف خواهد شد از صاحب ولیمه چیزی که [illegible]
نخواهد شد باد و اگر چنانکه قمر در یازدهم با مریخ و [illegible] ساقط بود از او [illegible] خواهد کرد [illegible] خزانه دار
غرامت بسیار [illegible] خیانت او و [illegible] صاحب ولیمه کم خواهد بود [illegible] خواهد شد
خیانت او از برای صاحب ولیمه و اگر چنانکه قمر در یازدهم با یکی از سعدین یا در تربیع آنها باشد دلالت می‌کند بر حفظ

نمودن

نمودن خازن آنچه را که در تحت تصرف اوست و وفای او و [illegible] او [illegible] او طعام را و اگر چنانکه قمر در
دوازدهم با زحل بود و یا ناظر باشد [illegible] از تربیعات پس [illegible] است ولیمه دهنده بسیار رنجور خواهد بود و حسد ایشان
که خواهد [illegible] ایشان و اهانت ایشان از برای صاحب ولیمه و اگر [illegible] قمر را با زهره و عطارد و مشتری از غیر اتصال زحل پس به
تحقیق که [illegible] صاحب ولیمه خوشحال خواهد بود بسبب آن ولیمه که می‌بخشند آنچه را که از جانب ایشان است
[illegible] است [illegible] که اگر منصرف شود قمر از نحس و متصل شود بسعدی از تربیع یا مقابله پس چاره نخواهد بود
از برای صاحب طعام از آنکه صرف نماید طعام خود را در [illegible] یا نفقه سوری یا [illegible] یا غیر اینها از چیزهایی که
لازم است بر او از طعام کردن و اگر چنانکه این اتصال از تثلیث یا تسدیس باشد پس طعام نمودن آنچه [illegible] ذات
[illegible] و اگر اتصال مقارنه است [illegible] ناظر باشد متصل به نحسی [illegible] خواهد کرد مهمان با صاحب طعام
و اگر با آنچه ذکر کردم تحت الشعاع هم باشد پس ولیمه دهنده را خوش نمی‌آید که مطلع شود کسی بکارهای نشستن ایشان
و طعام ایشان و اگر چنانکه با آنچه ذکر کردم نظر نماید نحسی مختلط خواهد نمود طعام شان را [illegible] پس اگر متصل است قمر
در وتد برج ثابت باشد پس نشستن ایشان یک روز خواهد بود و اگر در برج ذی جسدین باشد پس نشستن ایشان
بیش از یک روز خواهد بود و اگر در برج منقلب باشد پس نصف روز یا بعضی از روز خواهد بود و اگر چنانکه
[illegible] صاحب قمر پس صاحب ولیمه لذت خواهد برد از ماندن مهمانها [illegible] ایشان خواهد بود برای او و اگر چنانکه
ناظر نباشد شاکی خواهد بود در ماندن ایشان و ملول شده [illegible] گران شمارد و اراده رفتن [illegible]
مهمان در حالی که [illegible] از برای اصحاب [illegible] و اگر چنانکه متصل به قمر در مکان [illegible] باشد و از برای او
[illegible] باشد پس به تحقیق که صاحب طعام شخص معروف صاحب مرتبه است و اگر چنانکه در [illegible] باشد
پس صاحب طعام از جمله اشراف است و اگر در [illegible] باشد و سعدی ناظر با آن پس صاحب طعام از جمله
[illegible] است و صاحب حسب است و اگر با آنچه بیان کردم در [illegible] باشد پس صاحب ولیمه صاحب رتبه و [illegible] ذات
و اگر چنانکه در زوایل الاوتاد بود پس به تحقیق که زایل شده است از مرتبه [illegible] که داشته و اگر چنانکه
در اوایل وتد باشد پس نیکو خواهد شد حال او در بعد پس اگر نظر کند متصل به قمر صاحب قمر از جانب

ولیمه خواستند آن است که خورده شود از طعام او و اگر ناظر باشد پس چنین است بر طعامش و اگر چنانچه اتصال قمر
بر نحس بود و نحس ناظر باشد آن نحس را پس خوفی در آن کار هست و بر زودی بر خواهد گشت و جهان و مدت
خواهد نمود مهمان طعام را و اگر چنانچه آن نحس مریخ باشد با وصفی که مذکور شده و در وتد باشد واقع خواهد شد
در این کار قتال و اگر چنانچه آن نحس زحل باشد واقع خواهد شد در آن ولیمه گفتگوی قبیح و عتاب و جواب از
خداوندان پس اگر آن وتد عاشر باشد بلند خواهد شد صداها با این گفتگوی قبیح و عتاب و نیز اگر مریخ
باشد بیم آن است که واقع شود در میانه ایشان سیاست و اگر چنانچه زحل با مشتری و واقع می شود میانه ایشان
عدول و قضاة و اگر اتصال قمر به مشتری باشد دلالت می کند بر بسیاری طعام و در مکان رنگ نمودن آن
پس اگر با این اتصال در وتد نیز باشد دلالت می کند بر خوش حالی خانه که مکان نشستن ایشان است و بسیاری
اسباب آن خانه و موافق بودن اهل آن خانه و اگر چنانچه اتصال قمر به شمس بود دلالت می کند بر تکلف بودن طعام
و بسیاری اسباب آن و موافقت اهل آن و نیز دلالت می کند بر بسیاری اطعمه حاره در ولیمه و ملاقات سلطان
در آن و مصاحبت ایشان با او در آن مجلس و اگر چنانچه اتصال قمر به زهره باشد دلالت می کند بر ظهور نوعها
و بسیاری طعام شیرین در مهمانی و سماع و لهو و خنده و اگر چنانچه اتصال به عطارد بود دلالت می کند از آن ادعا و حکمه
در آن مکان کسی است که تکلم می کند و وصف می نماید آن را و تعلیم می کند آن را و طعام ایشان انواع گوشت
مرغ خواهد بود و … ملاحظه رب ساعت کن پس اگر در طالع یا عاشر باشد پس طعام را استوای در نشستن
در مجلس خواهند آورد و اگر چنانچه رب ساعت زایل باشد از این اوتاد پس دلالت می نماید آن
بر اینکه قبل از آمدن او طعام خورده شده و خواهند آورد نزد او طعامی تا … از … رب ساعت
… طالع و … که … از … بوده … از … پس … در آن … است
… اگر ناظر است … از … طالع که ناظر است و اگر چنانچه … رابع یا … وتد
رابع باشد پس آورده می شود نزد او طعامی تا … آنکه … نماید او را … کن … قمر
… پس اگر ناظر باشد … مریخ خواهد بود و اگر … ایشان … و اگر … زحل خواهد بود

اگر خداوند ایشان باشد و اگر چنانچه ناظر نباشد شمس و مریخ را و قمر پس در طعام ایشان عیب و نقص خواهد بود از جانب …
باب ششم از طالع و آنچه مناسب آن است از مسائل در هشت باب مذکور می شود باب اول در نظر نمودن در امر مریض
باب دوم از برای نظر نمودن در سؤال نمودن از احوال است که آیا مریض است او یا نه باب سیم در نظر نمودن در …
علامات و خطاهای که در بدن باشد باب چهارم در سؤال از خریدن بندگان باب پنجم در سؤال از احوال بنده
که آیا آزاد خواهد شد یا نه و آیا منتقل خواهد گردید از آقای به دیگری یا نه باب ششم از برای ملاحظه در امر بنده ها که
آیا آقای آنها بعد از برای آنها یا دیگران باب هفتم در ملاحظه امر گریختن که آیا خلاص خواهد یافت یا نه و چگونه است
حال او باب هشتم در نظر در امر محبوس شده و مانند آن باب اول در ملاحظه امر مریض بیان می نمایم آن را در
هشت فصل در فصل اول مذکور می شود مرض و دلالت بر حال مریض و در دوم … علتی که در مریض است و در … است
این علت یا در جسد یا در روح یا هم و در سیم در کدام عضو است مرض و در چهارم آیا منتقل است … یا خواهد … طول
می کشد مرض او یا به زودی خواهد رفت یا اگر به زودی منتقل شود خواهد گردید و در پنجم شناختن وقت بحران و مدت آن
در ششم کرامات که آن کرامات او … اند که دلالت می نمایند بر زیادتی علت و نقصان او در هفتم موقف اتفاق
مریض و مرض او و بیماری او در هشتم موقف عاقبت امر مریض و آنچه بر او خواهد شد در مرض فصل اول در معرفت دلالت
بر علامت مریض هرگاه از تو سؤال شد از مریض پس قرار بده طالع و صاحب طالع و قمر را دلیل مریض و ششم و خداوند
ششم را … قمر را دلیل مرضی که در او است و ملاحظه کن … از ششم و صاحب ششم و … امر
اما از چهارم و صاحب چهارم و … اثنی عشر قمر در بیت قمر و قابل تدبیر صاحب طالع و قابل تدبیر
صاحب بیت قمر و ملاحظه کن طبیب … علم الطب … علم طب معالجه کن را از نهم و صاحب نهم و سهم …
و آنچه لازم است … از … از دوم و صاحب دوم و … سهم السعاده و ملاحظه کن
طب معالجه کن را از وسط السماء و صاحب آن … ملاحظه کن اگر … اگر معالج
… از … طالع و … از … و … آن … از …
… از برای طبیب و … از برای مریض و … از برای …

و دولت و چهارم از برای دوام عاقبت امر مریض پس اگر چنانچه یافتی در ابتدای مرض یا در وقت سؤال نحسی را
در طالع نزدیک رساند مریض طبیب و جارحی کشنده او را و نفع نمی بخشد او را و تجربی بود بر یاد شدن مرض و اگر
یکی از نحسین سعدی باشد عمل طبیب به تدبیر و هوا را و دارو و تیز فهمی خواهد بود و منتفع می شود مریض به معالجه
او و اگر چنانچه سعدی در این شیر باشد معالجه خواهد بود و در مریض هیچ دارویی نفع نمی بخشد او را و [illegible]
کرده و اگر در این شیر نحسی بود یا بکام کو خواهد آمد امر او و عاقبت او و کوتاه کو خواهد رسید و سبب هلاک مرض خواهد شد
و اگر چنانچه سعدی در چهارم بود عاقبت خوب باشد و از مرض از خیر معالجه [illegible] عمر [illegible] بلکه
این مرض بهشت حسن او خواهد شد و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد [illegible] خواهد شد مرض او و عمر دیگر و اگر
چنانچه سعدی در [illegible] بود و نحسی با او در طالع پس تخفیف و تعویق و ذکر خیر از برای یک طبیبی خواهد بود که او را مریض را
معالجه [illegible] و هر چند آن طبیب سعی [illegible] باشد و خواهی کرده باشد و علی الصواب [illegible] باشد و دوای او نفع
مریض بخشیده باشد و اگر چنانچه سعدی در چهارم باشد نفع می بخشد مریض را دوا او و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد
زیاد می کند دوا شدت حال مریض را **فصل دوم** در کیفیت شناختن طبیعت علتی که در مریض است و در [illegible]
آن علت یا در جسد یا در روح اگر یافتی صاحب بیت المرض را در وتد طالع یا عاشر پس مرض او ظاهر است
و اگر یافتی که او صاحب بیت المرض را در وتد سابع یا چهارم پس مرض او مخفی و پنهان است و اگر چنانچه یافتی قمر و طالع
و الاولی صاحب طالع و صاحب بیت قمر و نحسی را سعود و یا سالم پس به تحقیق که علت مریض در بدن او است و [illegible] از
نفس و روح بود و اگر چنانچه نحوس در دلایل روح و آن صاحب طالع و صاحب بیت قمر و نحسی است و سعود دلالت بر
بدن و آن طالع و قمر است پس مرض از نفس و روح است و از بدن و اگر چنانچه نحوس بود او و قمر روح و بدن
دلالت می نماید بر فساد روح و بدن [illegible] که [illegible] نماید نحسی بقمر
و ناظر باشد بطالع پس علت در جسد مریض است و اگر چنانچه [illegible] نماید نحسی بطالع و ناظر باشد بقمر پس ناخوشی
در روح مریض است مثل بر طرف شدن عقل او و مانند آن از ناخوشیها که تحقیق در روح است پس اگر چنانچه قمر
و طالع هر دو نحوس باشند و ناظر باشند سعود و فاسد است روح و جسد مریض و خواهد مرد و قول بطلمیوس حکیم است

بطلموس که هرگاه و ناظر باشد مریخ یا زحل بقمر و درون از طالع پس مرض به سبب جنی است که احداث کرده است آن را در جسد او
و اگر نظر آنها بطالع باشد و دون قمر پس مرض از جنی است که آن جن است در مریض و اگر چنانچه نظر آنها بطالع و قمر هر دو است
از جن واقع شده از سعود پس آن مرض هلاک خواهد نمود صاحبش را و اگر چنانچه کوکبی باشد در طالع دلالت می نماید بر بودن
طبیب عالم طب را و اینکه عالم او نافع خواهد بود او را و اینها دلالت بر طبیعت ناخوشی از طبع بیت المرض و طبیعت
صاحب بیت المرض پس اگر برج سرد و خشک باشد و صاحب برج هم سرد و خشک باشد پس ناخوشی مریض از مره سودا است
و کوکب سرد و خشک مانند شکل زحل است زیرا که سودا صاعد بود و ناخوشی که مدلول اینها است مانند لقوه است و با دهای سردی
که در دست و پا با هم میرسد یا مانند جذام و قمر که دلیل رطوبتی باشد و آن هنگامی است که برج سرد و تر باشد
و زحل صاحب برج بود و در حالتی که او با طالع بود و اگر چنانچه برج گرم و تر باشد و صاحب برج نیز گرم و تر باشد پس ناخوشی
مریض از غلبه خون است مانند مطبقه و دماها و طاعونها و قوباها و مانند اینها و اگر جدا و بیت المرض شمس باشد
و برج نیز گرم و خشک بود پس ناخوشی مریض از جنس حرارتها است و از غلبه مره صفرا است مانند تبهای گرم و دماهای
تشنه و اگر برج سرد و تر باشد پس مرض از علت غلبه بلغم است مانند فالج و بهق و اگر چنانچه مختلف بود
طبیعت کوکب و طبیعت برج در هر دو کیفیت یا در یک کیفیت پس ملاحظه کن آن کسی که شهادت او بیشتر است پس حکم کن
بهمان بنظر آنکه کوکب اقوی است یا برج پس اگر کوکب قوی تر است با نکه در آن تحقیق که می افزاید در قوت
او و موافق است طبع او را حکم می کنی بطبع کوکب و اگر غیر از این باشد حکم می کنی بطبع برج مثال آن هرگاه
زحل در حمل بود و در شرف شمس پس بسبب تشریق کم می شود برودت او پس حمل می کنی بطبع حمل که گرم و خشک است
پس حکم می کنی بگرمی و خشکی و اگر چنانچه زحل در غیر شرف شمس بود و در غیر تشریق هم بود و حال آنکه در حمل باشد حکم می کنی
بر طبیعت زحل که آن سردی و خشکی است پس نظر کن بکیفیت متفقه از هر دو دلیل پس حکم کن بر آن و بر جهت غلبه
آن کیفیت کن او را و اگر چنانچه صاحب طالع قوی بود همان دلیل باشد بر حرارت پس اگر مرض در جسد و روح هر دو است
و اگر چنانچه قمر قوی بود همان دلیل بر مرض باشد و در برج [illegible] و جسد بود پس مرض در روح مریض بیش از جسد
او است ضعفا اگر در جوزا یا دلو بود و اگر در سنبله یا قوس بود پس مرض در جسد مریض بیش از روح او است

و ماه منحوف باشد قمر از نجم غربا پس مریض بطول انجامد ابتدای مرض او پس اگر چنانچه منحوف باشد و از سته شرقیه
پس در آن نزدیکی مریض شفا یابد و مدت آن دانسته می شود از مقدار درجات انصراف علاوه که انصراف
اثر باشد دلالت بر رفع مرض و وجوب است از اتصال پس نظر کن هرگاه منحوف عنه غیر ردی الوضع نبود ناظر به
جهت قمر پس آن مرض او را انتقام قمر و حکم کن بر آن موضع ناخوشی و مرض هرگاه دلیل مرض عطارد بود دلالت می نماید
بر ثقل لسان مریض در مرض او اگر چنانچه دلیل مرض مشتری بود دلالت می نماید بر بادی که حادث گردد در جسد مریض
پس اگر چنانچه مشتری قوی بود [illegible] باشد [illegible] زحل هرگاه
دلیل مرض بود [illegible] پس مرض او از سودا و خشکی است و طول خواهد کشید مرض او و اگر چنانچه زحل
هابط بود پس مرض او از سودای محترق است و اگر تحت الشعاع بود پس مرض او از سل است [illegible] آن هرگاه دلیل
مرض شمس بود دلالت می کند بر تبهای حاره [illegible] بیشتر دلالتش بر تب [illegible] و حکم [illegible] است اگر
دلیل بر مرض راس بود دلالت می کند بر [illegible] و هرگاه ذنب بود دلالت می کند بر اسهال مریخ هرگاه دلیل بود و [illegible]
اگر [illegible] بود پس ناخوشی مریض از گرمی و خشکی است و اگر هابط بود پس از حرارت و رطوبت است هرگاه
جمع شود نحسان در برجی که در او تری باشد دلالت می کند بر [illegible] در موضعی که [illegible] خانه نحسان
[illegible] موضع انفصال قمر [illegible] دلالت می کند بر وجع [illegible] است قمر تحت الشعاع حال [illegible] منحوف
از شمس بود [illegible] در حد مریخ باشد پس امر مریض در [illegible] راجع [illegible] ناخوشی او در باطن است و اگر
[illegible] باشد پس [illegible] آن و اگر مریخ با زحل بود پس ناخوشی مریض [illegible] است [illegible] پس اگر قمر
در حد زحل بود در حد [illegible] راجع بود پس ناخوشی [illegible] است و اگر [illegible] طالع هرگاه
عقرب بود و مریخ در او باشد دلالت می کند که [illegible] است یا [illegible] اگر منحوف عنه باشد
[illegible] بنظر بودن طالع [illegible] و بودن قمر [illegible] در حالتیکه منحوف از زحل باشد پس ناخوشی
مریض [illegible] یا [illegible] دارد وجع [illegible] اگر
با آنکه مذکور شد ذنب در [illegible] باشد پس در مریض [illegible] دارد و بودن مریخ

ساذج

مع ذنب در هشتم خصوصا اگر منحوف شود قمر از او دلیل آن است که ناخوشی مریض وجعی است در جوف او که از او
[illegible] و هرگاه زهره دلیل حال او در طالع بود مریض [illegible] از زردی است [illegible] او
[illegible] و اگر چنانچه زهره که دلیل است در هشتم باشد مریض زنی است که در رحم دارد [illegible] صاحب طالع هرگاه
[illegible] در هشتم دلالت می کند بر وجع رحم خصوصا هرگاه زهره باشد که آن او را [illegible] است بودن مریخ در ربع
و زهره در هشتم پس در مریض حرارت [illegible] تب حاره [illegible] است پس اگر قمر با زهره بود یا ناظر باشد
مریخ پس [illegible] بر چشمهای مریض بودن شمس و ذنب [illegible] در طالع دلیل است بر حرارت شدیدی که [illegible] بودن
زهره [illegible] خصوصا اگر منحوف از [illegible] قمر بودن زحل [illegible] در طالع دلیل آن است که در
مریض حرارتی است که گاهی [illegible] و گاهی [illegible] بودن شمس هرگاه صاحب ساعت باشد در حد مریخ [illegible] او
[illegible] است [illegible] او که گرفته است [illegible] و اگر نظر نماید شمس [illegible] مریخ از [illegible] پس مرض او
از [illegible] است و گریه می کرد [illegible] نظر زحل از [illegible] پس مرض او [illegible] است و گریه نمی کند بودن زحل صاحب
ساعت و حال [illegible] در طالع باشد دلیل آن است که مرض او در شکم است از جهت اسهال [illegible] پس
اگر زحل [illegible] بود پس مرض او [illegible] شکم که [illegible] و اگر [illegible] که مریض [illegible] و اگر چنانچه
زحل در حد [illegible] باشد پس مرض او [illegible] است [illegible] هرگاه مریخ صاحب ساعت بود و حال اگر او در هشتم بود
[illegible] و قمر تحت الارض [illegible] بمیرد مریض [illegible] شمس و قمر با هم در طالع و زحل در [illegible] یا در مثلث طالع یا در ربع
در طالع پس ناخوشی مریض [illegible] و اگر چنانچه شمس و زهره در حد مریخ باشند پس در
مریض [illegible] است [illegible] بودن شمس و قمر با هم در یک درجه [illegible] حال اگر در طالع غربی
باشد و زحل [illegible] طالع بود و در [illegible] بود یا هشتم دلیل آن است که مرض او [illegible] است هرگاه مریخ
[illegible] طالع بود و در [illegible] بود پس بتحقیق که [illegible] در هشتم مریض [illegible] اگر چنانچه آن زحل
بود پس بتحقیق که [illegible] رسیده است چشم او را [illegible] هرگاه زحل صاحب طالع [illegible] در هشتم باشد
وجع [illegible] مریض و هرگاه در هشتم باشد دلیل وجع [illegible] است هرگاه عطارد صاحب طالع باشد و او

درهم بود و در منزلی ردیف از رکن راست و منذرانهای او طالع هرگاه دلو باشد و زحل در او از ده هم رفیق او

شکل انسان است یا سبل بودن ذنب در ششم و دلیل آن است که رفیق او در انفا است هرگاه قمر در زحل و مریخ در

ششم باشند پس او لنگ است هرگاه سهم الغیب با سهم السعادة و ارباب آنچه در قوس یا جدی یا دلو یا حوت تنها

پس به تحقیق که رفیق او نقرس است **فصل سیم** در شناختن آنکه مرض در کدام عضو است شناخته می شود

این از کوکب منحوس هرگاه در الوضع باشد یا از رب هرگاه کوکب منحوس قمر ساقط بود در برج

آنچنانچه مذکور است و آنچه از منسوبات آن برج است از اعضا مثل سر از برای حمل و گردن از برای ثور و

اسپین در اسپر بیرون بود از آن نظر کن به صاحب طالع و قمر را که کمی بکدام یک از انها نزدیکتر است پس اعضا را

دلیل قرار بده پس مقدار سیر آن نحس در آخر برج دلیل است بر بودن مرض در مقدار آن اجزا یا بالا

جسد و بسته اگر سر از برای حصه اسفل و گردن از برای حصه اعلی و شناخته می شود طبیعت مرض از طبیعت آن

نحس و صعود او و هبوط او و تشریق و تغریب او و طبیعت برج او بر که بیان خواهیم کرد هرگاه یا ی نحسی را

ممکن در وتدی پس البته اگر با و هستند کی از زود بر موضعی که در آن موضع است خوشی پس اگر ذی

الارض است دلالت می کند بر اول اعوان جسد در کار در بالای و دفع رب طالع او و دلالت می کند بر آخر اعضا

جسد طالع بود و دلیل وجه است و نواحی وجه و بسا است و دلیل شکم است سابع و دلیل او برست چهارم دلالت می کند

بر ادرای پنهان در جسد و سابع اقوی است در دلالت از نحس ناظر بصاحب طالع و قمر هرگاه در وتد نباشد

قبل از او تیرس کرد ملاحظه کن صاحب ششم را که در کدام برج است از بروج دوازده گانه پس هر جا است داد

قرار بده طالع را از برای سر و دوم را از برای گردن و ستیعین در سایر بروج و ملاحظه کن بابی قمر را

که در چه جایست اول به تحقیق که اگر او نحوی باشد [illegible] او در آن برج است و صاحب برج او نیز نحوی بود

پس وجع در عضو است که از برای است منسوب آن برج و کثر است طرف در خطا و دلیل بر بودن انسان

جمیعا ملک است پس طالع از برای سر انسان است و از برای هر برجی از بروج منسوب الیه عضو است

از اعضا متعاقبه پس نظر کن که چه مقدار از کواکب نحوسه می باشند در فلک پس جزو بده نصف و علوی

کرده آن

عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
زبان و معده و پهلوها و درد دماغ و سطبر	سوراخ بینی چپ و گردها و شانه و پی	چشم راست و دل و خون و پرده دل	سوراخ بینی راست و زهره و رگ	گوش چپ و جگر و گوشت	سپرز و گوش راست و پوست تن
ذنب	قمر				
دو دوار و کمر و مهار گردنها	چشم چپ و شش و مغز و استخوان				

راس
بمنزله راس مریان الکافیه

کوران معلوم در حقیقت آن کوکب است پیرون هرگاه منحوس باشند دلالت می کنند بر او و سر و اوجاع چشم و شرر و دلالت می کند بر خفقان و درد دل و اگر در ششم بود یا نحوی هرگاه ناظر باشد یا صاحب طالع یا از برای او شهادتی باشد در طالع آنجا ینکه او صاحب سابع و سماوی است و او برای او قسمتی است در طالع و حال اگر بیرون آمده بود از شعاع شمس دلالت می کند بر اینکه طبیب متمکن شده بود و متمکن شده بود در امر معالجه که چه اگر تحت الشعاع بود در طالع دیون که خارج شده از تحت الشعاع دلالت کند بر اینکه ظاهر است ارز بر او طبیب در طالع و نادر خفی است طبعی جز بایست محقق بود بر او و بیان می کنیم از برای تو وضع هر کدام را و اجمال را و اعضای از انها که طالع است بر آن اکرات پس ثبت کن بروج را بر اعضا با این ترتیب

سادس	خامس	رابع	ثالث	ثانی	طالع
شکم و تهیگاه	معده و دل	بالای سینه و پایین سینه و استخوانهای پهلو	دستها	گردن	سر

ثانی عشر	حادی عشر	عاشر	تاسع	ثامن	سابع
قدمها	ساقها	زانوها	رانها	کنار مقعد و ذکر	پشت و استخوان کمر

مخفی نماند که نسخ کتاب در بیان اوجاع کواکب در بروج مخلوط بود و با وجود طول و بسط متوجه اعتبار منسوبات جهت کواکب شده بود و ما بجهة اختصار ... و به او جمهور استخراج آن را اصلح در صورت وضع نمودیم و او را ملاحظه منسوبات است اول کوکب او را ملاحظه شده ... او کب قرار دادیم

زحل
با او دلیل ... [illegible]

بدین صورت دارد در عرض طالع با قسم عضو انسان رقم عددی که در فوق تقسیم ثبت شده با مراتب

جمیع دراد او در جدول وضع نموده اقرب باختصار است تا دانسته شود بسط

آنکه نحو اراد
دانا باشد

سهمی که بآن سهم شناخته میشود کدام درجه است که از صاحب ساعت تا شمس پس آنچه مجتمع شده است از عدد درجات
بیفکن آن را از حمل سی سی پس هر کجا که با آخر رسید عدد و پس درجه و دقیقه منسوب بآن برج است و قرار حمل را لازم آن است
الا آنکه سهم دیگر ملاحظه کن که چند درجه طلوع نجم است از طالع بدرجات سوائیه پس ضرب کن آن را در مجموع اوقات
مطالع آن برج بعد از آنکه حاصل از ضرب را از طالع سی سی پس هر کجا که با تمام رسید این حساب در درازی بدن
در موضع اول آن برج است از فلک قرار ده و طالع را از برای سر و پا برای اعضای باقیه مانده را بترتیب از
عقب یکدیگر طریق ملاحظه فرق و عضوی که علیل بودن آن مخفی است هرگاه سوال شده از جمیع عضوها برا و
از سر یا گردن یا قدم یا اول پس نظر کن بدلیل و کوکبی که از برای آن کوکب است قسمت این موضع و حکم کن در آن
با آنکه می بینی از حال آن کوکب و ضعف او و قوت او و مثال آن سوختنی شده و در ربع قدیمین که طالع او است
سوال حمل بود لیکن نظر کردم که در چه جایست صاحب وقت آن جا یکه از برای او است قسمت تدبیر پس قمر و مشتری
در ربع در برج ذات باشد و بود و سالم بیت او در صدی ساقط از مناظره او و موبوء نبود که شمس متصل بمشتری
از دو لیس هر دو ادم این که جسمی جمع باد است و انکو قدم نگاه شده است آن سبب آن است از قمه اتصال
بهرام مشتری **فصل چهارم** در شناختن بدو مریض یا برء آن و نظر کن در این باب بصاحب طالع و قمر و اتصال
از آن دو که در اوتاد باشند یا آنکه ناظر بطالع باشند پس ابتداء احوال کن پس اگر چنانچه قمر با شمس از تحت الشعاع منکسفه
در رتبت الموت و نه بود باشد تحت الشعاع و دلالت می کند بر برء مریض و هم چنین دلالت بر برء
اگر متصل بسعود گردد و هرگاه قمر متصل شود قمر با صاحب طالع کوکب سعدی که در آن سعد صاحب تندی از او باشد
طالع بود و دور و تندی باشد که قابل باشد و قمر را با صاحب طالع اتصال دلالت می کند بر برء مریض اگر آن
آن سعد صاحب هشتم بود و هرگاه متصل گردد قمر با صاحب طالع ستاره که تحت الشعاع بود داخل در عقد محترق
دلالت می کند بر موت مریض یا سقیمی و هرگاه محترق شد خصوص صاحب طالع و هرگاه منعقد بل تدبیر صاحب
صاحب طالع با قمر در اوتاد باشد دلالت می کند بر برء و اگر چنانچه زائل از اوتاد باشد
موت هم بود بر برء و سقط و اگر چنانچه ساقط باشد از مناظره طالع طول خواهد کشید مرض و شکل خواهد بود

جدول دلالات اجتماع کواکب در بروج دوازده گانه

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سهمی

اگر چنانچه کوکب در برج منحوس باشد و اگر کوکب منحوس بود که در وا بود مرد و بعضی گو حکم کن در تمامی موت مقابله آن ست
و هرگاه صاحب طالع در هشتم بود و نظر نماید با نحسی یا اگر قمر منحوس بود هلاک خواهد شد مریض و از آن بدتر آن است که قمر را و
نظر آن نحس را بصاحب طالعی که در هشتم است هرگاه قمر مقبول باشد و صاحب طالع دفع نماید تدبیر خود را بصاحب هشتم
دلالت می کند بر هلاک چون صاحب هشتم در او تا دید است که مقبول هرگاه سعد بود و شرح ظفر یا و حیث خداوند طالع
هرگاه فوق الارض بود و متصل گردد بصاحب هشتم در چهارم یا هشتم دلالت می کند بر هلاک و هرگاه منحوس صاحب طالع
به نحسی یا بصاحب هشتم از تثلیث بود و منحوس در چهارم و هشتم بود و دلالت نماید بر طول مرض خداوند طالع هرگاه و داخل
شود در حد احتراق و حد احتراق آن است که مابین کوکب و شمس کمتر از دوازده درجه باشد دلالت می کند بر هلاک او همچنین
قمر هرگاه داخل شود در حد احتراق دلالت می کند بر هلاک هرگاه قبول کند او را و قبل از احتراق کوکبی هرگاه خداوند
طالع کوکبی بود و دفع تدبیر نماید مانند زحل و مشتری پس هلاک مریض منتفی است که محترق گردد و هرگاه خداوند
طالع در هشتم باشد یا دوم یا دوازدهم بود و پس نظر کن در قمر که آن دلیل است امور جزئی است که او دلالت میکند
بر صاحب طالع پس اگر قمر خالی السیر بود و پس نقل کن او را به برج دوم پس اگر چنانچه دلالت کند بر برج دوم که او بود
در حرکت تأخیری و هرگاه باشد که مریض یک ماه پس مرض گشته شود مرض نکس کند و بمیرد و هرگاه اگر او را صاحب طالع در برج
یا یازدهم اقوی است در طالع مرض از آنکه در سیم نهم باشد زیرا که این دو خانه دلالت بر زوال و او با همی نماید
و دو خانه اول دلالت بر ثبات و اقبال پس صاحب طالع قوی تر است در پنجم و یازدهم بر دلالت از حرکت
و مرض و قوت او در سیم و نهم باین قدر است و هرگاه صاحب دوم نحوس می نحو ساز و صاحب طالع را و هرگاه نحس شده
هم چنانکه متولی می سازد صاحب هشتم او را و دفع تدبیر صاحب هشتم بسوی صاحب طالع بد است و دلالت میکند
بر بر طرف شدن احوال مریض و در مرضش و اسمعیل که اتصال صاحب دوم و قمر بعضی از این و به بعضی دلالت میکند
بر افواجات صرف احوال و صاحب دوازدهم مثل صاحب دوازدهم دلالت می کند بر الطاف ... ضعیف شدن
بدن هرگاه صاحب طالع نحس بود و دفع تدبیر نماید بمشتری پس ناظر باشد مشتری کوکب یا اگر نحس دفع تدبیر
مشتری را از مقابله و مقارنه یا بسبب تشمس چنانچه اگر نظر کند مشتری بکمال و حال آنکه قمر فاسد باشه

بد و هرگاه متصل شود قمر یا صاحب طالع بصاحب ششم یا صاحب هشتم بصاحب طالع یا اگر رد نور کند کوکبی که
یا اگر جمع نور کند و دلالت می کند بر موت مریض قمر هرگاه دفع نماید تدبیر خود را بصاحب هشتم از وتدی
پس ملاحظه کن که اگر صاحب طالع فاسد باشد دلالت می کند بر هلاکت مریض و هرگاه صاحب طالع
دافع باشد از وتد بسوی صاحب هشتم پس اگر چنانچه آن از تثلیث بود و پس هر زمان که رسید صاحب هشتم بدرجه
طالع دلالت می کند بر هلاک که اسمعیل است بوده و طالع هرگاه برسد یا بنحسی که صاحب هشتم بود که هم
هلاک است و هرگاه رد نور صاحب طالع نماید کوکبی بصاحب ششم و حال آنکه صاحب خانه خداوند باشد و صاحب طالع
ساقط بود دلالت می کند بر هلاکت هرگاه منحوس گردد قمر از مقارنه یا مقابله یا تربیع یا اگر فاسد گردد
بصاحب طالع دلالت می کند بر هلاک زیرا که قبول این امتحان شده است هرگاه دفع نماید قمر تدبیرش را
بصاحب طالع و حال آنکه قمر را بود در نور محو سبب بود یا اگر خداوند طالع بری بود از نحوس دلالت می کند بر برگشت
برامر مریض باصلاح بدن او و هرچند که خداوند طالع تحت الارض بود و هرگاه قمر تحت الارض بود و دفع نماید
بکوکبی که تحت الارض باشد پس آن کوکب اگر قبول کند قمر را تندرستی خواهد شد مریض و اگر چنانچه قبول نکند
او را و صاحب طالع محترق باشد یا اگر منحوس بود از کوکبی که دشمن است قمر او را و اتصال صاحب هشتم هم مرگ است
بر مریض و شدید تر از این آن است که صاحب طالع در وتدی باشد و منحوس و هرگاه دفع تدبیر نماید قمر
بکوکبی که در غروب بود قریب سقوط از افق پس بتحقیق که آن کوکب منزله کوکبی است که داخل تحت الشعاع شود
و آن دلیل مرگ است و هرگاه صاحب طالع در هشتم بود یا صاحب هشتم در طالع بود دلالت می کند بر طول بیماری تا اگر
بیرون رود صاحب طالع یا صاحب هشتم از برج خویش اگر چنانچه برج منقلب بود و اگر چنانچه ثابت بود پس بدرستیکه
آن مرضی است که دائم خواهد بود تا خروج آن دو کوکب عارض مرض خواهد شد و اسمعیل
هرگاه متصل گردد خداوند طالع بخداوند ساوس دلالت می نماید بر اشکال مداخله مرضی و همچنین مرض
از بدن او یا در رسیده و هرگاه عارض او شده چندین مرتبه و منتهای مرض دولت که بر طرف نمی شود
بکرم ابسیار و اگر چنانچه نحسی متصل بطالع است و در طالع باشد پس مریض خواهد مرد به کوکبیکه ببرکش مراد

داو چنخ

دلالت می کند بر هلاک خصوصا اگر نحس در هشتم او و مشتری در وتد باشد یا در تربیعات شمس پس بتحقیق که این دلیل
بهلاک است و همچنین اگر نحس در هشتم او و مشتری در وتد و قمر او نور کسته نور شمس را با مشتری دلالت می کند
نیز بر مرگ و اما هرگاه او نور کوکب یا شمس صاحب طالع پس مریض بهتر شود یا بمیرد و اگر بروج منقلبه
دلالت می کند بر بسیاری مرض و زودی صحت یا مرگ و هلاکت و بروج مجسده دلالت می کند بر وسط و بروج ثابته
دلالت می کند بر شدت و هرگاه خداوند بیت قمر سعد بود یا ناظر بقمر و قمر در موضع نیک باشد از طالع و صاحب طالع
نیز سعد باشد و ناظر بطالع دلالت می کند بر صحت و دوا و اشفای مریض و کمی مرض او و صحت یافتن او و دوا نفعت
دوا از برای او و دلالت می کند با اینها بر اینکه مریض از جمله اشخاصی است که از برای او مرتبه در نزد اهل بیت و حشم
او هم برادرانش بهتر از این آن است که نظر کند صاحب طالع بصاحب بیت حشم و نیکوترین اوضاع صاحب طالع در دلالت
بر صحت و شفا دادن است که ناظر او باشد کوکبی و حال آنکه او در وتد بود پس بتحقیق که این دلیل است بر صحت
بر او سرعت هلاکت خصوصا اگر نحس از تربیعات بود و هرگاه صاحب طالع یا صاحب بیت قمر نحوس بود
و آن دو ناظر بوند بطالع و قمر و نحسا اثنی عشریه قمر دلالت می کند بر شدت مرض بلون تنزیل تحت الارض
خصوصا در چهارم تربیعات پس اگر دیده که نحوس انتقال از سعد کرده است یا بودن تحت الارض دلالت می کند
بر هلاک و هرگاه متصل گردد قمر بزحل و حال آنکه او در غیب باشد و در بروج ثابت دلالت می کند بر هلاک یا طول
مرض بتوالی اگر ناقص النور باشد قمر و زحل شرقی بود دلالت می کند بر سرعت صحت مریض خصوصا اگر مستقیم قمر بود
پس بدرستیکه بهتر از برای قمر آن است که در مقارنه کوکبی مستقیم بود و در مقارنه سعود مخفف باشد و ... نحس
صاحب هشتم در طالع و حال آنکه قمر متصل بود بستاره راجع و در احتراق دلیل است بر هلاک مریض خصوصا
اگر متصل به قمر خداوند طالع بود هرگاه در طالع هشتم بود و صاحب طالع محترق بود و نحوس ناظر بودند بصاحب طالع
دلالت می کند بر موت مریض و شدیدتر از برای حال مریض آن است که مریخ دلیل بر مرض بود و در روز
فوق الارض بود یا آنکه دلیل مرض زحل بود و حال آنکه او تحت الارض بود و طالع مؤنث باشد یا
آنکه در شب زحل خداوند طالع و فوق الارض بود یا مریخ بود و تحت الارض و طالع برج مذکر بود بعکس تر مؤنث

اجابه

کی باشد از برای قمر آن است که در روز تحت الارض و در شب فوق الارض در برج مؤنث و در زمان ... دلیل
مرض بود پس نظر کن با جزء اثنی عشریه او و حال او در مقارنه بنحس و مقابله و تربیع پس اگر چنانچه
ناظر باشد در این احکام با نحسی یا آنکه در اثنی عشریه او باشد دلالت می کند بر کمی مرض و هرگاه متصل شود
قمر بعطارد و بطیء باشد خصوصا اثنی عشریه نیز او با عطارد و عطارد تحت الشعاع بود و نحسی ناظر با و دلالت
می کند بر وای بیمار و هرگاه نظر کند زحل بقمر و قمر زاید النور بود در تربیع شمس یا مقابله او پس اشد است نظر از
مریخ و مریخ هرگاه ناظر باشد بقمر و قمر ناقص النور باشد اشد است از نظر زحل و اتصال قمر و صاحب طالع بصاحب خانه
یا صاحب رابع و در مرتبه نحس بود در وتد دلالت می کند بر هلاک شدن بزودی پس اگر در وتد نباشد و ... ناظر
بود بطالع دلالت می کند بر دیری درد کرد و اگر چنانچه ناظر بطالع نباشد پس ملاحظه کن قمر را که آیا متصل می شود
بعد از انفصال او بصاحب هشتم یا صاحب چهارم یا بسعدی یا نحسی پس اگر متصل می شود دلالت می کند بر صحت یا نه
از مرض خصوصا اگر آن سعد خداوند طالع یا خداوند بیت العاقبه یا صاحب بیت قمر بود و کوکبی ساقط باشد از
طالع پس بتحقیق که تو انتفاع خواهی گرفت در این موضع به نظر سعد بقمر از غیر اتصال در حکم به برء مریض ... تعجیل
قمر در بیت ... الا سعدی که در وتد بود دلالت می کند بر صحت بر مریض پس اگر چنانچه آن سعد ناظر بود بطالع
بودن آنکه دلالت می کند بر اینکه برء مریض وسط خواهد بود و اگر ناظر نباشد پس بتحقیق که برء مریض ... بطول
و طول دادن مرض خواهد بود قول ابومعشر بلخی گفته است ... که نظر کن به برج ششم و صاحب او و عطارد
و قمر و صاحب طالع پس اگر چنانچه باقی ... او در بروج منقلبه ساقط از او نه او در سالم از نحس یا احتراق
دلالت می کند بر صحت یا ... از مرض و ... و اگر بخلاف مذکور بود و توان حکم بر خلاف آن قول بطلمیوس
گفته است بطلمیوس که هرگاه ساقط باشد قمر و صاحب بیت طالع قمر از طالع یا از او دلالت می کند بر عافیت
عاقبت امر مریض پس نظر کن در این احکام بطری او تا ... پس اگر قوی باشد ... پس یا دو بود سقوط قمر
و صاحب بیت او دلالت می کند بر هلاکت و اگر چنانچه سعود در اوتاد قوی باشند دلالت می کند بر سلامت
خواه قمر و صاحب بیت او ساقط باشد یا نباشد و اگر بود با چند طالع برج ... که در آن ... مرض

و قمر نیز در آن برج بود و نحس هم در آن برج با او تا در آن برج باشد بدون نظر سعدی دلالت می‌کند بر شدت مرض
و هلاک در وقت آن و هنگام رسیدن قمر است بآن نحس و اگر جائیکه بود نحس کوکب سعدی باشد دلالت می‌کند بر
عاقبت و صحت یافتن از مرض در وقت آن هنگام رسیدن قمر است بآن سعد و اگر جائیکه نحسی در آن برج بود و ناظر
به سعدی دلالت می‌کند بر صحت یافتن بعد از حکم جالینوس داده جالینوس که هرگاه بسر بیماری می‌آید پس هرگاه می‌آید
اگر بیماری را ناظر بقمر می‌یابید او را مشرف بیند حکم می‌نمود بخلاصی از مرض و معالجه می‌کرد بیمار را و اگر می‌دید که
انقلابی نبود کوکب سعد نبیند بقمر می‌یابید او را بر شرف حکم می‌کرد بصحت یافتن از مرض و معالجه می‌نمود و اگر نظر می‌نمود که
در روز بقمر یا آنکه نظری نبود کوکب بیماری در خط بقمر می‌یابید او را عزیمت حکم می‌کرد بموت مع الیقین و فرار می‌نمود
و قول ذوروتیوس گفته است که هرگاه صاحب طالع در هبوط خویش بود یا آنکه محوس بود یا آنکه محترق بود تحت الشعاع پس
مریض هلاک شونده است پس اگر جمع شود منحوسات از نحوسات کامله پس دلالت می‌کند نیز بر هلاک و کمتر از
اول و اگر یکی از این منحوسها باشد کوتر دلالت می‌کند بر هلاک چنانکه مریض که وقت تولدش سالم است
گفته ذوروتیوس نظر کن از برای بیماری که نشناخته بحکم ولادت او را در ابتدای مرض او را پس هرگاه
یافتی ابتدای مرض او را و در یکی از آنکه زحل در طالع تولد او در آن ایکان بود و یافتی زحل را مقارن قمر یا ناظر
باو بقوه دلالت می‌کند بر شدت مرض و بیم است بر مریض از این سبب همچنین هرگاه قمر در زود بیماری او
در مکان مریخ تولد باشد و مریخ مقارن قمر یا ناظر باو بود در ابتدای مرض دلالت می‌کند بر شدت حرارت
و خوف بر مریض از این بیماری و اگر جائیکه قمر در وقت مرض در موضعی باشد که در حین ولادت نحسی در آن
موضع بود در حین مرض قمر مقارن یا از نحسین بود و نحسی دیگر ناظر باو بود پس آن اشد است و خوف هلاک بر مریض
بیشتر است و اگر قمر وقت مرض در موضع سعد ولادت باشد و یا قمر در مرض سعدی مقارن یا ناظر باشد پس
بتحقیق که مریض رهائی می‌یابد از ناخوشی و اگر جائیکه قمر در ابتدای مرض در ششم طالع اصل یا هشتم او
یا هشتم او بود و در طالع اصل قمر در یکی از سه خانه بود دلالت می‌کند بر شدت مرض پس اگر جائیکه نظر
نماید بقمر نحسی در ابتدای مرض یا مقارن او شود دلالت می‌کند بر هلاک مریض و اگر نظر نماید سعدی

دلالت

دلیل است بر بر مریض و اگر چنانچه قمر در ابتدای مرض در برجی که در حین ولادت در آن برج بود و هم باشد کوکب
گذشته که آن رب اول مثلثه و تد الارض است مقارن یا ناظر بقوه قمر و هم باشد این کوکب در طالع اصل تولد
نیز مقارن با قمر دلالت می‌کند بر شدت مرض و هم مرگ بر مریض و بدتر آن است که حال این کوکب در حین ابتدای
مرض مخالف بود مر حال او را در حین ولادت و اگر یافتی قمر را در ابتدای مرض در تربیع برج شمس ولادت
باشد در ابتدای مرض و لکن بعد از آنکه تربیع برج شمس حاصل باشد در ابتدای مرض رسیده دلالت می‌کند بر زود تحلیل مرض
مرض و اگر نیز قمر که رسیده باشد تربیع از برج ولادتش در آن برج بود در اصل تولد یا تربیع برج شمس در ابتدای مرض را
و نیز بود باشد شمس در موضع قمر در تولد طفل می‌کشد مرض و بیم است بر مریض از حیث دلالت آن برج شمال اگر
اگر ارضی باشد خانه برباد خراب خواهد شد و خواهد مرد و نظر کن نیز از برای بیماری که مادر او را نه ماه زاده
پس شماره کن که از اول تولد او تا روزی که از بیماری شکایت نمود که چند روز گذشته پس از برای هر سال پنج روز
بگیر یا آنکه از سال زیاد شده از روزها و از برای بیماری که در آورده هفت ماه زاده شده از برای هر سال
یک روز بگیر باز یادداشت که از روزهای سال زیاد شده پس آنکه جمع شد از اینها طرح کن در شصت و در
هفت ماهه هفت هفت پس اگر چیزی اضافه ماند پس بیمار هلاک شونده است و اگر زیاد آمد مداوا خواهد شد باذن خدا
و نظر کن نیز بر جهای ماهان شمسی قمر در تولد را اگر شماره آن چند است پس طرح کن روزهای آن را از تولد و روزهای را
بهمان شماره پس اگر چیزی باقی بماند بیم مرگ است باد و بعلم خداوند قول اوست که گفته است هرگاه شنیدی که بیمار
کن قمر را پس اگر در طالع باشد در هر در یکجائی که باشد در طالع و نحسی باز زحل یا مریخ در هفتم یا در خانه‌ای
کوکبی بود پس بتحقیق که سائل سؤال می‌کند تو را از احوال مریض پس اگر یافتی طالع را اصل بعد از طالع
و مریخ در هفتم بود و زحل در هشتم بود و شمس در ششم و شمس ناظر بهبود بود پس نظر کرده است بیم مرگ است مریض
و اگر قمر در طالع بود و در دو یکی از زحل و نحسی در مریخ در وقت تذوب باشند و ثابت و قمر باشد که نظر نماید سعود بیم مرگ است
بر مریض و اگر طالع نبود زحل بود یا مریخ و زحل در هفتم بود ناظر به نیر نحو در طالع یا آنکه زحل در طالع بود و مریخ
در هفتم بیم مرگ است بر مریض و اگر طالع خانه زحل بود و مریخ در هفتم بوده است و حال آنکه او ناظر سعود نبود

بر نظر نحوست بیم هلاکت است بر مریض و اگر زحل در طالع بود و قمر در هشتم و مریخ در ششم و طالع [illegible] زحل باشد
و ناظر باشد بطالع کوکبی یا اگر کوکبی در هشتم بود دلالت می کند بر مرگ و اگر صاحب طالع در ششم بود یا هفتم
یا هشتم [illegible] باشد یا او سعدی و ناظر او باشد پس طول می کشد مرض بیمار و در زمانهای مرض [illegible] و اگر مریخ در نهم
از طالع بود بیم هلاکت است بر مریض در زمان روز و اگر در طالع یا ششم یا هشتم نحسی باشد بیم است بر بیمار خصوصا اگر
قمر مقارن نحسی بود و اگر در آن خانه سعدی بود و قمر نیز مقارن با سعدی بود دلالت می کند بر صحت یافتن مریض [illegible]
طالع در خانه قمر [illegible] زاید در حساب بود و سعود ناظر با او باشند و کوکبی [illegible] دلالت می کند [illegible]
مریض از مرض فصل [illegible] هندی گفته است که نظر کن اسم مریض را پس اگر حروف اول محترق باشد [illegible]
[illegible] در باب حروف محترقه در کیفیت استخراج اسم دزد دلالت می کند [illegible] و اگر حروف اول [illegible]
او محترق باشد پس آن اشد است در دلالت بر مرگ و دزدی و مرگ و اگر چنانکه اول حرف اسم مریض که
بمنزله اس است در وقت اجتماعی که در آن ماه واقع شده محترق باشد و قمر برسد به [illegible] از مردن [illegible]
آن نحسی که احتراق از روست از آن موضع دلالت می کند بر مرگ بیمار در زمان رسیدن قمر [illegible] محترق [illegible]
مذکور شده ممکن است که سوال یا ابتدای مرض در وقتی باشد که هنوز قمر از برج اجتماع بیرون نرفته باشد و اگر
چنانکه احتراق حرف اول در برج اجتماع باشد [illegible] مرگ بیمار ممکن است که [illegible] حرف محترق
[illegible] یا تربیع او و اگر چنانکه حرف [illegible] اسم محترق نبود [illegible] در آن مرض فصل پنجم در شناختن
دقیقه [illegible] مریض و وقت مرگ او [illegible] اگر جمع شود صاحب طالع با قمر یا رب بیت الموت با نحسی که
نحس است یا اگر تربیع رسد [illegible] دلالت از اتصال [illegible]
دلالت از [illegible] در زمان رسیدن [illegible] که اتصال او دلیل بر موت است [illegible]
متصل بمقارنه یا تربیع و آن در وقتی است که [illegible] اجتماع یا نحسی که متصل است [illegible]
رسیدن او به بیت الموت و اگر چنانکه نحسی متصل [illegible] بیت الموت که [illegible]
و اگر چنانکه دلالت بر مرگ از احتراق دلیل بود [illegible] در زمان رسیدن دلیل است بدرجه احتراق

[illegible]

و نیز ملاحظه کن مابین متصل و متصل به را پس قرار بده آن را در بروج منقلبه روزها و در مجسده ماهها و در بروج ثابته
اگر گاه [illegible] او [illegible] طول مرض [illegible] و اگر گاه متصل به زحل باشد پس از برای هر درجه که مابین
او و متصل است ماهی قرار بده یا سالها و اگر چنانکه مریخ متصل به باشد پس از برای هر درجه روزی
قرار بده یا ماهی بر قدر قوه [illegible] ربع یا [illegible] از ارباع فلک و اگر چنانکه دلالت از بودن نحسی
یا صاحب هشتم در طالع یا [illegible] باشد پس در زمان رسیدن نحس بصاحب هشتم [illegible] می باشد
مرگ [illegible] صحت یافتن مریض پس وقت آن بمقدار قوت یافتن صاحب طالع است [illegible]
یا شرف خود یا متبدل شدن شکل او [illegible] شدن بعد از [illegible] و استقامه بعد از رجوع [illegible]
رب بیت الموت از صاحب طالع و دلیل [illegible] دلالت از اتصال [illegible] بدرجه طالع [illegible]
حلول آن سعد بدرجه طالع دلالت می کند بر صحت یافتن مطلب ششم در شناختن [illegible] دلالت
[illegible] مرض [illegible] آن نظر کن در این باب بقمر پس [illegible] بنحسی [illegible]
و مرض [illegible] و بدتر از این آن است که برسد در اول اتصالش از ابتدای مرض [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible] در این روز [illegible] اگر گاه [illegible]
و [illegible] نظر کن در این اوقات [illegible]
ده درجه و اگر گاه [illegible] از اول مرض [illegible] درجه [illegible] و روز [illegible]
قمر به تربیع [illegible] و روز نهم در نزد رسیدن به تثلیث [illegible] و روز چهاردهم در نزد مقابله اش
و روز نوزدهم در نزد رسیدن او به تثلیث [illegible] و در روز بیست و یکم در نزد رسیدن او به تربیع
[illegible] پس اگر گاه برسد قمر در این اوقات به کوکبی [illegible] از دو وجه یا اتصال نظری یا [illegible]
شدن [illegible] کوکبی [illegible] زیاده می شود [illegible] مریض [illegible] هلاکت است و اگر چنانکه
برسد به سعود [illegible] از دو وجه مذکوره دلالت می کند بر [illegible] حصول راحت از برای مریض بر قدر قوه سعد
[illegible] نظر کن پس اگر ابتدای مرض او در روز است پس مریخ [illegible] در این اوقات [illegible]

و از برای چهار از اهل نحسی و دلالات آن زیاده قوت صادر است یا مرگ فجأه یا سیلان خون بسیار و اگر نظر نماید سعد
از سعود در این وقت بقمر و مریخ نفع می بخشد او را سیلان خون و حاصل خواهد شد از برای مریض راحتی
و اگر حدوث مرض در شب باشد پس زحل اشد است بر مریض از اهل نحسی هرگاه برسد یا قمر در این اوقات
و دلالات آن زیاده قوت شده است از سرد بهادر دنبی که در عروق او حادث شود پس منع کند او را از جذب
و شکستن در استخوانها و داروی در مقعد و زیر شکم و هرگاه نظر کند سعد نحس پس ملاحظه کن که کدام یک
از اینها قوی تر است پس بتحقیق که عاقبت امر بر جزئی که دلالت کند بر آن قوی تر پس اگر یافتی قمر را
در روز حدوث مرض زائد النور و مقارن شمس یا مریخ پس اگر که برسد قمر بتربیع شمس آن درجه یا
مقابله آن درجه بیم مرگ است بر مریض هرگاه برسد بتربیع موضع ابتدای مرض یا مقابله آن و قمر زاید
النور بود در هنگام رسیدن آن باین موضع و ناظر بود بقمر زحل زیرا که ناچار خواهد بود از مرگ خواهد جست اگر هنگام
در ابتدای مرض قمر ناقص در نور باشد پس اگر زحل ناظر باشد باو در این حال هراینه مستدل خواهد شد
مرض مریض بمرض دیگر پس اگر یافتی قمر را در روز حدوث مرض با شمس پس بتحقیق که خواهی شد تمیز قمر را
منع نکند از هلاک باشد از حد تربیع و زیاده دو دور بر عادت از این است پس هرگاه قمر بحد تربیع موضع بعد
در ابتدای مرض برسد یا بحد مقابله موضع خود در ابتدای مرض و افکند سعود شعاع خود را بر او خلاص
می یابد مریض از مرض در آن روز مرض نشد اگر کوکبی شعاع خود را بر او افکند هلاک می شود مریض در آن
روز بلا شک **فصل دهم** در شناختن کیفیت احوال مریض و هر چه بودن در میان مرض و غیر از آن احوال او
نظر کن در این باب بخط اثنا عشریه قمر پس اگر یافتی آن را با زحل دلالت می کند بر شدت مرض مریض و دراز
شدن او پس اگر زحل راجع باشد دلالت می کند بر بیم هراسیده و کلام او و اگر خط اثنا عشریه قمر با مریخ
بود دلالت می کند بر غفلت مریض و قوی شدن بیماری او در مرض و اگر خط اثنا عشریه قمر با مشتری بود
دلالت می کند بر صبر مریض در مرض پس اگر ناظر باشد در این هنگام مشتری بقمر نیکو خواهد شد مریض خود را
بر دواها و سهمیتی و اگر خط قمر با زهره بود مگر اینکه که نیست صبر مریض از صبر او در مشتری و اگر خط قمر با عطارد

او پس ملاحظه کن حال عطارد را پس اگر تحت الشعاع او و بری از نحوس پس دلالت می کند بر ترتب کرم و اگر نظر نماید
نحسی بعطارد خواهد گرفت مریض را هذیان **فصل یازدهم** در عاقبت امر مریض و مردنهای بد نظر کن از برای امر مریض
بصاحب بیت العاقبت پس بتحقیق که اگر صاحب بیت العاقبت در منتهای خود از شش اول باشد دلالت بر آن مرد می کند
و این هنگامی است که آنچه حیوان می آید از جدول تعدیل بیشتر جزئی باشد که در جدول است اگر زیادتی بر او یا کم
از آن مثل اینکه از برای عطارد بیست و چهار درجه است و از برای زهره چهل و پنج درجه و سه دقیقه است و از برای
زحل شش درجه و سی و هفت دقیقه است و از برای مشتری یازده درجه و سی و شش دقیقه است و از برای مریخ چهل و نه درجه
و سیزده دقیقه است و از برای قمر کمتر است از اینها و دلالت بر موت آن هنگامی است که هرگاه بیم شده از
برای او در جدول از زیادت و نقصان هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و شمس را دو درجه و سه دقیقه و مثل اینکه
مذکور شد از آن درجات آن اکثر جزئی است که جمع می شود از برای آنها از اختلاف کل اختلافات و گاهی
کم می شود این چیز بسیاری در بعض حالات پس اما اکثر و اغلب اختلاف آنها در فلک تدویر یا خارج مرکز پس از
برای شمس دو درجه و بیست و سه دقیقه است و از برای قمر یکدرجه و یکدقیقه است و از برای زحل شش درجه و بیست و سه
دقیقه است و از برای مشتری یازده درجه و سه دقیقه است و از برای عطارد بیست و دو درجه و دو دقیقه است پس اگر
چنانچه صاحب بیت العاقبت کم شده باشد

البرج السابع من الطالع وما یتعلق به من المسائل وهی ستة عشر بابا باب اول از برای نظر در امر تزویج
و بودن آن باب دوم در سؤال مرد از احوال زن و زن از شوهر خود باب سیم در سؤال از زن که باز نیکو آید یا
نصیحت شود یا نه باب چهارم در سؤال مرد از زن و از دیگر اهل خود در آنکه حاضر و دور شده جماع کرده یا نه باب پنجم
در نظر در امر گریخته کان دور شده باب ششم در نظر در امر دزدی باب هفتم از برای نظر در امر خصومات باب هشتم
از برای نظر در امر حرب باب نهم از برای نظر در احوال از کسیکه کان شده باز آید یا نه باب دهم
از برای نظر در امر خارجی که محقق شده یا نه [illegible] آدم ملکی یا نه خواهد بود [illegible] باب یازدهم از برای نظر
در امر سید باب دوازدهم از برای نظر در شهر یا ولایتی که آیا رسیده [illegible] باب سیزدهم از برای نظر در امر [illegible]
و غارت آوردن باب چهاردهم از برای نظر در امر شرکت باب پانزدهم در دانستن [illegible]
در [illegible] باب شانزدهم در امر کسیکه قصد شده [illegible] باب اول از برای نظر در سؤال از
تزویج و در آن شش فصل است فصل اول در بودن تزویج یا نه باشد باب دوم در دانستن آنکه [illegible]
[illegible] شده سیم در دانستن آنکه تزویج از برای مرد بهتر و موافق تر است یا از برای زن چهارم در دانستن اتفاق
آن دو و موافقت ایشان پنجم در دانستن آنکه کدام یک زودتر تزویج اختیار کنند هرگاه [illegible] را
ششم در دانستن نکاح [illegible] هفتم در دانستن [illegible] تزویج [illegible] شدن [illegible] هشتم از برای نظر
در [illegible] در دانستن دختر یا زن زناکار فصل اول در برای دانستن بودن تزویج [illegible]
شدی از تزویجی که آیا ممکن شود یا نه نظر کن [illegible] و صاحب [illegible] آن پس [illegible] دلیل
و سابع و صاحبش [illegible] قمر را دلیل مسئول [illegible] پس اگر دو [illegible] مر او را [illegible] زن را [illegible] بود
پس [illegible] این دو را با او [illegible] زن و مرد [illegible] اگر [illegible] زن [illegible] باشد [illegible]
باشد یا قمر [illegible] آن [illegible] باشد یا صاحب سابع پس نظر کن که [illegible] اتصال [illegible] طالع
یا قمر را [illegible] قمر [illegible] آن [illegible] پس اگر [illegible] صاحب طالع یا قمر [illegible] صاحب سابع [illegible]
قمر [illegible] آن یا [illegible] صاحب طالع یا قمر در سابع [illegible] باشد [illegible] سؤال [illegible]

و اسپیدین اگر اتصال از تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد دلالت کند بر بودن این مدبری و تعب و رنج در کارها اگر تعلق
صاحب سابع بصاحب طالع و یا نقل به قمر منصرف عنه آن یا باشد صاحب سابع در طالع دلالت کند بر ظفر یافتن به سابع
با وجود سؤال همه برای خاصه اگر اتصال تسدیس یا تثلیث باشد پس اگر باشد این قبول تمام شود این امر و مستحکم شود
و قوی باشد و اگر نباشد قبول باشد با این اتصال تربیع یا مقابله باشد باشد در تعب و اشکال و اگر غافلی
یعنی دو دلیل اتصال پس نظر کن به قبول صاحب طالع و آن اگر باشد قبول پس رد النور یا جمع النور یا نقل النور اگر باشد
یعنی دو دلیل اگر نباشد جمع از این پس نظر کن به شهادت قمر پس قبولش و ملاقاتش از نحسها دلالت کند
بر بودن تزویج خاصه اگر قابل قمر سلیم باشد و هرگاه قمر ناقل نور دو دلیل باشد باشد ظفر طلب بر دست
رسولان واسطه و شفاعت کنندگان و اسپیدین نقل و جمع نور دلالت کند بر ظفر طلب مکتوب یاران و وسیطها
و هرگاه قمر واقع تدبیر بصاحب طالع و یا سابع باشد از سابع و قابل در عاشر باشد دلالت کند بر وقت امر
و ظفر ارش و اگر دلیل بر بودن تزویج از قبول قمر باشد و قمر در عاشر بود دلالت کند برای حاجت سلطان و اسپیدین
اگر وقع کند قمر تمام تدبیر خود را بکوکبی که در عاشر دلالت کند بر علانیه شدن این امر و ظهور ارش و شهرتش باشد
لکن آن دلالت کند بر بودن این تزویج بنشاط **فصل دوم** در معرفت آنکه تزویجی که باطل شود از چه جهت
باطل شود پس نظر کن بدانکه آنکه گذشت مقابل تدبیر از آن دو دلیل پس اگر نحوس یا ساقط فاسد شود امر
بدانکه [illegible] این حال اگر نحس [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد بطلان از جهت خود باشد و اگر صاحب سابع
باشد فساد از جهت [illegible] صاحب [illegible] باشد و اگر صاحب دوازدهم باشد
پس از جهت [illegible] زن و اگر صاحب رابع باشد فساد از جانب پدران باشد و اگر کوکب برج مذکر باشد
از جانب پدر و خانواده او و اگر کوکب [illegible] باشد از جانب مادر و خانواده او و اسپیدین [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] اگر [illegible] باشد کوکبی که قطع نور کند یا دو دلیل باشد فساد از جهت
[illegible] خانه آن کوکب که آن را دوری [illegible] و اگر صاحب دوم یا هشتم باشد از [illegible] و اگر صاحب سیم از جهت
برادران و اگر صاحب چهارم باشد از جهت پدران و اهل آنها و پنجم اگر زن [illegible] بود [illegible]

ولدی

ولدی یا ازای مرد و ولدی باشد فساد و از آن باشد و اگر صاحب سیم باشد از جهت میلی در حب یا عاری باشد و [illegible]
اعتبار کن بانکه برج را و اگر کوکب زائل [illegible] باشد فساد از جهت رسول باشد و اگر کوکب قاطع نور
سعد باشد و آن از برای مرد موافق باشد پس در آن تأخیر باشد و عاقبت تمام شود و بتر نحسی که قطع نور
کند نحسی قاطع باشد که صاحب هشتم یا ششم یا چهارم یا دوازدهم باشد و اگر در بروج ثابت باشد
در [illegible] آن [illegible] تر باشد در [illegible] **فصل سیم** در دانستن آنکه تزویج هرگاه دلالت کرد دلیل بر بودن
آن آیا مرد را موافق تر باشد یا زن را و هرگاه [illegible] را [illegible] به نحوس دلالت کند بر ضرر مرد و اگر زهره را در [illegible]
نحوس پس ضرر [illegible] بر زن باشد و اگر [illegible] قمر را نحوس یا ساقط که در هشتم باشد یا ششم یا دوازدهم [illegible]
[illegible] ضرر رسد بزن و مرد [illegible] دلالت کند بر [illegible] آنها [illegible] وضع در آن تحسن
[illegible] و اگر [illegible] قمر از تربیع [illegible] مقابله آنها باشد و قمر در [illegible] باشد دلالت کند بر فرقت [illegible] آنها و [illegible]
دشمنی و اگر نظر تثلیث باشد [illegible] اگر مقارنه باشد دلالت کند
[illegible] آن [illegible] که در طالع باشد [illegible] در عاشر و اگر [illegible] مقارنه در برج مذکر باشد [illegible] ناخوشی و نکبت
رسد به مرد و اگر در برج مؤنث بزن رسد ناخوشی و اگر در برج [illegible] باشد [illegible] ان ناخوشی
و اگر از مقابله یا تربیع باشد پس نظر کن [illegible] برج قمر [illegible] پس حکم کن بان برای زن یا مرد و اگر
بجای کوکب [illegible] باشد پس [illegible] که در تربیع و مقابله [illegible] تسدیس و تثلیث
حکم کن [illegible] اگر قمر در برج ثابت [illegible] باشد پس آن [illegible] باشد پس [illegible]
از جهت [illegible] و برادران و در تربیع اول از [illegible] باشد و در تثلیث اول [illegible]
یا بعض اولادی که برای او [illegible] و در مقابله [illegible] و در تثلیث [illegible] ولادت و در تربیع
[illegible] سلطان و در مقارنه از [illegible] این [illegible] را هرگاه [illegible] در برج مذکر
[illegible] زن را در برج مؤنث پس آن [illegible] باشد برای [illegible] هرگاه زهره و قمر در برج مؤنث باشد این تزویج
از برای زن بهتر و موافق تر باشد و هرگاه در برج مذکر باشد برای مرد موافق تر باشد و هرگاه نحس

ومشتری در برج مؤنث باشند پس آن خیر باشد برای زن و هرگاه در برج مذکر خیر باشد برای مرد و شمس و قمر هرگاه در برج انثی خیر باشد
برای زن و بد باشد برای مرد و قمر در برج مؤنث و شمس در مذکر صالح باشد برای هر دو و بر عکس ناخوش باشد برای هر دو
بهترین آنست که در مسئلهٔ مرد طالع مذکر باشد و غارب انثی و در مسئلهٔ زن طالع انثی باشد پس هرگاه خواهی دانستن
وقت تزویج را که دلالت کرده بران دلیل برای هر دو یا برای یکی نظر کن [illegible] کوکب دلیل را و آنچه میانه او و سعد و نحس [illegible]
بر [illegible] باشد از عدد درجات و نظر کن برجش را که آیا ثابت باشد یا ذوجسدین یا منقلب و [illegible] دلیل را که در
وتد است یا غیر آن پس اگر دلیل مسعود باشد یا در وتد دلالت کند بر سرعت [illegible] خیر باشد یا آنچه دلالت کند بران
در عدد و ایام درجهای اتصال و اگر پیش از وتد باشد پس ماهها بود و اگر بعد از وتد باشد پس سالها باشد و اگر باشد
که برج منقلب بود و دلیل سریع السیر بود پس دلالت کند در وتد بر ساعات و قبل از آن بر ایام و بعد از آن بر شهور
[illegible] از [illegible] جهت [illegible] قمر هرگاه نحس باشد پس نزد رسیدن قمر بان باشد آنچه دلالت کند بران از شر و اگر سعد باشد
نزد بلوغ قمر بان باشد آنچه امید داشته شود از خیری که دلالت کند بران باذن الله و چون دلالت کند در ابتدای تزویج
[illegible] شهادت کوکبی در وقت [illegible] در برج منقلبه و مجسده **فصل چهارم**
در دانستن اختلاف مرد و زن و موافقت ایشان دلیل بر آنکه [illegible] میانه زن و مرد از [illegible] باشد و قمر در
عاقبت امر ایشان و [illegible] برج رابع و [illegible] قمر و نظر کن [illegible] عاشر را [illegible] ابتدای تزویج را
پس اگر در آن نحسی باشد دلالت کند بر [illegible] ایشان هرگاه سعدی باشد دلالت کند بر موافقت [illegible]
و رابع هرگاه در آن نحسی باشد دلالت کند بر [illegible] عاقبت [illegible] و اگر سعد باشد
بر عکس حکم کن و صاحب چهارم هرگاه راجع باشد یا [illegible] دلالت کند بر [illegible] عاقبت پس اگر مقابله باشد دلالت کند
بر بدخلقی و بسیاری خصومت خاصه اگر [illegible] پس اگر [illegible] ناظر باشند [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] متغیر [illegible] و اگر اتصال مقارنه باشد دلالت کند بر [illegible]
در ساعت و اگر قمر [illegible] طالع باشد [illegible] و از یکدیگر [illegible]
کردن و اگر نحس در طالع یا عاشر باشد [illegible] ناخوشیها از جانب مرد و اگر در سابع باشد آن از جانب زن

ا ج مین

همچنین بقیه بروج غیر مذکوره رابع و عاشر و سابع دلالت کنند بر [illegible] ایشان [illegible] و اگر ناظر [illegible] دلیل
که بسبب اتصال ایشان دلالت بر بودن تزویج باشد به تثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر [illegible] و همچنانکه [illegible] اگر ناظر
باشد مقارنه قمر یا منفصل به قمر در ابتدای تزویج دلالت کند بر عدم الفت ایشان و هرگاه با یکدیگر [illegible]
[illegible] اگر ناظر [illegible] در ابتدای تزویج و وقت [illegible] الفت [illegible] ایشان با یکدیگر [illegible]
و باشند [illegible] میانه [illegible] ایشان و [illegible] و اگر ناظر باشد [illegible] مقابله دلالت کند بر [illegible] ایشان و بسیاری
خصومت میانه ایشان پس اگر ان مقارنه باشد دلالت کند بر فریاد و فغان و اگر تربیع باشد دلالت کند بر میانه بودن
[illegible] لکن ایشان از یکدیگر ملال گیرند در بعضی اوقات و اگر تسدیس یا تثلیث باشد دلالت کند بر [illegible] ایشان
[illegible] احوال در وقتی باشد که ناظر باشند شمس و زهره بطالع در ابتدای مسئله یا تزویج پس اگر ایشان ناظر باشند
[illegible] طالع و صاحب سابع [illegible] در دلالت باشند پس هر کدام که اقوی باشد [illegible] باشند پس [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اگر هر دو مساوی باشند در قوت پس نزدیکتر
ایشان [illegible] دلیل [illegible] باشد پس اگر مساوی باشند در قوت [illegible]
شمس و زهره هر کدام که اقوی باشد یا در وتد پس آن [illegible] باشد پس اگر مساوی باشند در قوت نظر کن [illegible] قمر
و قمر استدلال کن بر موافقت ایشان پس اگر [illegible] مرد و زن را [illegible] قمر و دیگری را
پس [illegible] باشد [illegible] کننده باشد مرد [illegible]
[illegible] باشد دلالت کند بر [illegible] ایشان [illegible] پس اگر قمر [illegible] باشد
دلالت کند بر صلاح ایشان [illegible] پس اگر [illegible] ایشان سعدی را [illegible] دلالت کند
که [illegible] ولدی برای ایشان در سال اول از تزویج ایشان پس اگر برج عاشر از بروج کثیر الاولاد باشد
حامله شود زن در روز اول که دخول کند مرد بر زن **فصل پنجم** در بیان آنکه هرگاه دلیل دلالت کند
بر بودن تزویج کدام یک اول تزویج اختیار کنند هرگاه یافت دلیل را که بسبب اتصال دلالت کند بر بودن
تزویج و در برج که هر دو جسد باشند یا کوکب [illegible] یا کوکب که دلالت کند بلو واسطه جمع نور

با نقل نور یا دو نور در برج دو جسد باشد پس بد تزویج کند غیر اگر او را انحطاط گرفته و اگر زن سائل باشد تزویج کند
بخواهی مرد را و نظر کن تا زن این بدلیل مرد و زن که کدام [illegible] باشد پس باشد آن اسرع در تزویج از صاحبش
خاصه اگر متصل باشد صاحب سابع بصاحب طالع [illegible] برج زحل است در مثلثه صاحب طالع یا برج هشتم و آن سعادت باشد
و سعادت [illegible] صاحب طالع را اولی باشد با خواه کدام تزویج پس اقرب آنها با اتصال اسرع باشد در تزویج
فصل ششم در دانستن نکاح [illegible] حرام و دلالت بر بودن فجور میانه آنها پس آن باشد هرگاه متصل شوند اوتاد
[illegible] سائل آن که صاحب طالع و [illegible] قمر و شمس است هرگاه متصل [illegible] باشند [illegible] زن که صاحب سابع
و متصل بقمر و زهره باشد بزحل و مریخ و اگر [illegible] متصل باشند [illegible] مرد پس اگر متصل شوند پیش از اتصال
[illegible] بزحل و مریخ پس دلالت کند بر وقوع نکاح حرام میان آنها و اگر اتصال اول [illegible] باشد
پس اتصال بنحسین باشد [illegible] باشد در اول نکاح حلال و [illegible] حرام فصل هفتم در دانستن وقت تزویج
هرگاه دلالت کند ادله بر بودن تزویج اما وقت بودن پس نظر کن [illegible] و در دلیل هرگاه دلالت [illegible] اتصال آنها
اوتاد باشد و خاصه در طالع یا بقدر درجه‌ای اتصال پس اگر آن در برج منقلبه باشد ایام بود و اگر [illegible]
شهور و اگر ثابته سنین [illegible] دلالت [illegible] کنند [illegible] طالع [illegible] شهور [illegible] در سرعت
و بر انقطاع بطئ و سنین پس اگر دلالت از نقل باشد [illegible] الیه [illegible] اگر از [illegible] خفیف بود
اسرع باشند [illegible] که بقدر درجهای [illegible] باشد ایام [illegible] باشد [illegible] شهور [illegible] سهم التزویج را
از برای زنان و مردان از برای هر یک سهم و از این [illegible] سهم را [illegible] بمطالع پس اگر [illegible] رسید
پس آن ایام باشد پس اگر یافتی سهم و زهره را [illegible] پس آن اسرع باشد در تزویج [illegible] مرد [illegible] زهره
و مشتری [illegible] سهم [illegible] تزویج [illegible] آن [illegible] اتفاق افتد
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس نگاه دار

پس نگاه دار [illegible] باشد [illegible] محترق از کوکبی [illegible] محترق [illegible] باشد پس نگاه دار [illegible]
اگر محترق [illegible] باشد نگاه دار از برای آن [illegible] اگر محترق [illegible] باشد پس نگاه دار [illegible] از برای او [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] نگاه دار از برای آن [illegible] باشند [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] تزویج [illegible] فصل هشتم از برای [illegible] از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] طالع از برای سائل [illegible] از برای مسئول عنه باشد که [illegible] باشد و کوکب [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] باشد پس نظر کن [illegible] باشد از کواکب [illegible] و کوکب متصل به قمر [illegible]
[illegible] باشند پس اگر یافتی صاحب طالع را متصل بصاحب سابع یا کوکب متصل به قمر یا کوکبی که در آن باشد
[illegible] باشند این کواکب [illegible] نظر دلالت کند بر تحقیق [illegible] سائل [illegible] باشد یا حرام
[illegible] اگر باشند سعود [illegible] نظر [illegible] کوکب دلالت کند بر تحقیق امر [illegible]
[illegible] باشند سعود [illegible] باشند [illegible] حلال و حرام [illegible]
[illegible] آن را [illegible]
[illegible] صاحب طالع و قمر را دلیل پس نظر کن [illegible] کوکب [illegible]
باشد [illegible] اول [illegible] سؤال شده از ایشان و دلیلش متصل [illegible] اول باشد [illegible] دلیلش متصل [illegible]
و ثالث و دلیلش متصل [illegible] پس اگر [illegible] دلیل [illegible] اتصالات [illegible] دلیل اول [illegible]
و دلیل [illegible] و دلیل [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] در کوکبی [illegible] حکم کن [illegible] اول [illegible] اگر [illegible]
[illegible] پس نظر کن کوکبی را که در سابع باشد [illegible] آن [illegible] مسئول عنه باشد [illegible]
کن آن را [illegible] از برای دلیل [illegible]
[illegible] قمر را [illegible]

در برج قول ارسا در انکه دختر ابا بکر است یا نه و دران کدام عفیفه است یا نه وکفته است ارساطالیس که برتسع طالع نا موخر
که مشتری پس اکر دران وتد باشد ز موقوف زهره پس این زن زانیه باشد بیدی هر چون را بهر کی طلب کند اورا
پس اکر وتد بحیح باشد ز زیان حیث مریخ موقوف پس این دختر بکر باشد و اکر از زیان خوار زاده موقوف شده پس این
زن در نزد مردم از جمله دختران باشد و با او جماع کرده باشند مردم و او زنا کند با پسری و اکر از زیان مریخ موقوف
هیکدام کرده است مشتری کو اکر کلمه پس این زن باشد و اورا شوهری در کار باشد و در سایر موقوف پس اگر او را شوهر باشد
و اکر ناظر باشد مریخ بر تسع اول با خفا و بین عشر مریه اول از طالع باشد یا باشد دران یا در تسع پنجم یا نهم یا ناظر
باشد باکان از نظر تا جایی که محترق شود پس او زانیه باشد ولکن جانکه از مردم و اگر از زحل باشد بران جهت
پس باکان زن عمل قوم لوط کنند یا مساحقه با زنان کنند و اکر مشتری بود آن زن حاذق باشد و شدید الحیا بود و اکر عطارد
باشد پس او دلالت دارد و پسر کو کی را کم بر خانه موی صورت او و مسکن کند او را پس اگر قمر باشد پس مرد زانیه
و اهیه کریه باری دهد آن زن را پس اگر تسع مریخ باشد و ناظر باشد باکان زهره و قوی بود او را کسانی باشند که دلالت
دارد و زنان را ولکن مفتضح شود و اگر تسع مشتری باشد و ناظر باشد باکان قمر پس او جوانه باشد و مطلق شده
بسبب دشمنی چیانه او نبود و اگر تسع قمر با عطارد یا زحل باشد و ناظر بود باکان مشتری پس او صالحه باشد و ستیزه
ولکن بدخلقی باشد مثال نه ابر التزویج
یا فهم اتصال قمر را بمشتری که ان در ربع رابع
و او جای هر کس دلالت کو بر اینکه منسوب از تزویج
باشد مدا اتصال قمر بمشتری رابع بود و بود از ان
مریخ صاحب خانه قمر پس دلالت کو بر اینکه

هیچ کار او بکمال نه در اول امر و این از قبل آن مرتبه باشد از جهت اتصال مشتری در خانه زهره و از جهت نحوست قمر بود از ان
از صاحب خانه پس دلالت کند این بر آنکه او ظفر یابد جهت از جهت دلالت مریخ خانه قمر را در مرتبه طالع در رجا که
در وسط السما بود و از جهت سقوط مشتری از نظر زهره صاحب طالع دلالت کند بر آنکه در هلاک کرده شده و زن را بیچاره

او بکلمات

و اینکه دولت و از جهت اتصال عطارد بزهره دلالت کند بر اینکه دیدار زن میکرد غیر او و از جهت بودن عطارد و مشتری را
در خانه زهره و زهره در خانه مشتری دلالت کند بر آنکه ایشان از یک خانواده باشند و چون لطف از انعام داشته
لطف باشند و ناظر باشند لطیف بر لطیف بر رسید پس دلالت کند بر آنکه ایشان برادران باشند مرانه و اکر خانه باشند
و از جهت سقوط عطارد از طالع و بودن مشتری در نظر طالع دلالت کند بر غایب بودن برادران و از جهت سقوط قمر
نیز از نظر زهره دلالت کند بر علت برانه نیز و وقت بودن تزویج استقامت سیر مشتری است و قمر و از جهت بودن
زهره در خانه مشتری دلالت کند بر اینکه ناظر است بصاحب خانه خود دلالت کند بران که بودن این امر از جانب ام او باشد
بغیر رضا پدرش و از جهت اکر مشتری که صاحب مثلثه است در نظر طالع باشد دلالت کند بر بودن این امر از
شش ماه چه مشتری در ربع دوال برشهور بود و از جهت بودن عطارد در برج منقلب شرف زحل یا در اسعار القرب
شرف دلالت کند بر حب برادر کوچک و از جهت نظر شی مریخ حال او در شرف دلالت کند مرد کاری را از نزد ملوک در رجعت
غیر اینکه از جهت سقوط عطارد و در ملازمت از برج منقلب مطلق مانده از عمل خود بر سد ان را در بعض اوقات
و از جهت بودن مشتری در شرف قمر در وتد برج ثابت دلالت کند از برای برادر بزرگ بر شغل کو زایل نشود
او ان تا اکر بمرد و اینکه این شرف او دارد و سید است از سلطان از جهت بودن مشتری در شرف قمر پس دلالت کند
بر اینکه ملکی است که شرف رسیده او را و اکر هم او مشتری در شرف قمر پس دلالت کند بر اینکه ملک کسی است که
شرف رسیده او را و اکر سیر کند مشتری در شرف خود دلالت می کرد بر اینکه او از اهل بیت ملک باشد پس نظر کردم
در موقف سن مراد که جمیع زهره و زحل کش کنند التسع بود و سیصد و نود و نه تجربه کردم آن را با آنکه نایب می شود
او را آن وقت باشد پس مراد چهل و نه سال و کسری از سال پس نظر کردم از برای موقف تزویج پس دلالت کرد
بر اینکه او بشوهر رفته و نکاح شده از جهت بودن مریخ با زهره در تثلیث و از جهت بودن عطارد در خانه
زهره و زحل در خانه عطارد دلالت کند بر اینکه مردی که نکاح کرده او را از اعقاب قوم او بود و از جهت بودن زحل
در نظر زهره در بیت موت دلالت کند بر موت در ربع اول و از جهت بودن ذنب در پنجم برج زهره دلالت کند
بر آنکه نباشد مرد او را ولدی یا پرنده فرزندان او و مثال آن دیگر یا فتیم دران مسئله صاحب طالع و زحل مس را

و در بیت الموت مقابل زحل قمر دارای شرف از مشتری و خانها
السیر پس دلالت کرد بر اینکه غایب بمیرد و از جهت
بودن عطارد در خانه زهره و زهره در خانه عطارد
دلالت کند بر اینکه میانه ایشان قرابت و خویشی باشد
و از جهت بودن مشتری و ذنب در خانه در سابع و قمر از ربع چهارم
پس دلالت کند بر تزویج مراه غیر آنکه طلب کند او را و از جهت
بودن عطارد صاحب طالع در خانه مشتری با زحل و در بیت [illegible] دلالت کند بر خوردن طعام که باشد و در تزویجش و از جهت
بودن شش با ایشان دلالت کند بر آنکه در شان او عرض کنند سلطان و مراد که تزویج صاحب مسئله در پنهان باشد [illegible]

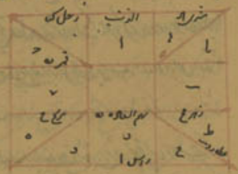

او عن تزویج ما یظهر به بود صاحب طالع رابع و صاحب سهم السعادة
مریخ ساقط از اوتاد و مر قمر را اتصال باشد مقابله زهره [illegible]
از مقابله عطارد و آن صاحب حظوظ در طالع بود و بودن سهم السعادة
در سابع ملاقات قمر بمقابله زهره و دلالت کند بر بودن مسئول
از تزویج و از جهت انصراف قمر که غالب بود و دلالت بر صاحب طالع بسبب اتصال و انصراف از عطارد و دلالت کند بر تزویج
سائل بغیر نیت الطلب است و از جهت نظر مریخ بزهره دلالت کند بر اینکه او را از وجهی [illegible] و از جهت بودن [illegible]
و [illegible] زهره دلالت کند که او را فرزند باشد و چون زهره متصل بسای قمر [illegible] از عطارد و سبب [illegible] بر
بعد عطارد و [illegible] دلالت کند طالع بود دلالت کرد بر اینکه او از [illegible] سلطان باشد
و از جهت انقلاب بیت العاقبة و وقوع قمر به [illegible] رابع دلالت کند بر اینکه امری که سوال شده بخواهد بود غیر از آنکه
نظر مریخ بزهره و بودن عطارد تحت الشعاع [illegible] دلالت کند بر [illegible]
[illegible]
[illegible] انصراف قمر ساقط از طالع را با سقوط صاحب طالع [illegible] زهره [illegible]

در [illegible] ساعت [illegible] بیت قمر و مثلثه طالع
و حظ قمر با او بود پس دلالت کرد بر بودن مسئول از
زنان و از جهت بودنش در مقابله سهم السعادة دلالت کرد
بر آنکه آن سوال از تزویج باشد و از جهت [illegible]
بودن قمر در برج منقلب و سقوط صاحب طالع از طالع و
انصراف از صاحب طالع دلالت کرد بر آنکه سوال غیر باشد
و از جهت بودن زهره در خانه عطارد و در عاشر با زهره که دلیل طالع باشد در برج ذوجسدین دلالت کند بر تزویج سائل غیر از آن
آن را و تزویج ثانی غیر این [illegible] تزویج [illegible] کند از جهت حلول زهره [illegible] مشتری [illegible]

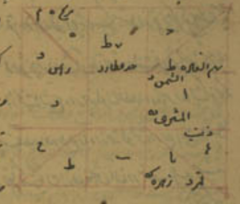

از زهره و حال آنکه آن ناظر است مریخ که حال او با قمر در برج منقلب
کند و در [illegible] از غیر [illegible]
و از جهت بودن مریخ و قمر در بیت المال [illegible] کند که زن را و از جهت نظر
تثلیث زهره و حال آنکه [illegible] در خانه او باشد مسئول تزویج طالع [illegible]
حاجة تم [illegible] ذالک [illegible] قمر را [illegible] مسئول [illegible]
متصل [illegible] طالع [illegible] زهره صاحب بیت [illegible] و صاحب قمر [illegible]
و حال [illegible] پس گردانیدیم آن را دلیل پس گفتیم سوال کرده از زنان پس از جهت نظر قمر و مریخ بشش
از تثلیث و تسدیس دلالت کند بر اینکه سائل طمع دارد و در این تزویج از جهت [illegible] جاریه و لکن [illegible]
مراد او از جهت سقوط [illegible] از طالع و از جهت آنکه مریخ صاحب خانه [illegible] در تثلیث [illegible]
دلالت کند بر [illegible] جاریه و سائل و از جهت بودن مریخ در خانه [illegible] نظر زحل با صاحب طالع
دلالت کند بر آنکه سائل را [illegible] الجاریه [illegible] باشد و او تزویج کند جاریه را [illegible]
نظر زحل و صاحب طالع [illegible] دلیل جاریه تزویج دلالت کند بر آنکه جاریه را [illegible] تزویج کند [illegible]

و از جهة نظر زحل صاحب سابع زهره و تربیع زحل دلالت کند بر آنکه تزویج بجهت جاریه باشد و آن محبوب باشد
از خانواده فقط و اکراه نبود بر حرفی از جهة بودن زحل در [illegible] و نظر زهره از شرفش بآن غیر آنکه سقوط
زهره دلالت کند بر آنکه شریفه نباشد او را و نه پستی از جهة بودن شمس صاحب طالع در خانه زهره دلالت کند
بر انس سائل که زاده جاریه و از جهة بودن زحل در بیت آنجا و بودن مشتری [illegible] در عاشر می باشد در اول امر ش
سهولتی تا آنکه بشنوند او را مردم و این از جهة [illegible] باشد مثال آخر نظر کردم در این مسئله [illegible]

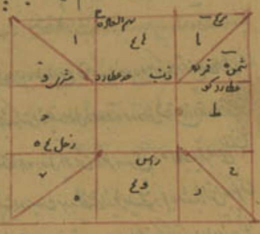

شمس صاحب شرف طالع و صاحب مثلثه [illegible] سهم [illegible]
و شرفش را [illegible] قمر [illegible] صاحب طالع
دلیل [illegible] دلالت کند از جهة بودنش در مقابله خانه خود [illegible]
قمر در زهره بود [illegible] از تزویج که [illegible] باشد
که [illegible] آن از جهة دلالت [illegible] شرفش بر روز
از [illegible] و از جهة بودن عطارد در عاشر دلالت کند بر آنکه
[illegible] آمده و [illegible] وان عیب باشد از جهة دلالت عطارد صاحب طالع را و از جهة بودنش در [illegible] در مسئله
[illegible] دلالت کند بر آنکه او زن باشد و آن زن کنیزک بود چرا که نظر کند بآن از خانه اش [illegible] در بیت عبید باشد
و اگر [illegible] که آن مراد [illegible] باشد و از جهة بودن ذنب در طالع و سقوط صاحبش در [illegible] دلالت کرد
بر آنکه سائل [illegible] باشد و از جهة بودن شمس دلیل در خانه زحل که مراد [illegible] دلالت کند بر آنکه [illegible] در [illegible]
سلطان باشد [illegible] و از جهة نظر مشتری از تثلیث و بودن زهره [illegible] دلالت کند بر [illegible]
[illegible] ملک [illegible] زوال [illegible] بر بقای احوال [illegible] و از جهة [illegible]
مریخ بر زحل صاحب [illegible] دلالت کند بر رسیدن [illegible] سلطان و قرب و منزلت [illegible] آن از جهة
انقلاب بر زحل زوال مریخ [illegible] و از جهة [illegible] زهره صاحب [illegible]
از تثلیث خانه [illegible] دلالت کند که [illegible] باشد [illegible]

از هاجر [illegible]

از رجب خانه اش دلالت کند بر آنکه آمده [illegible] از غیر جمیع خانواده باشد و از جهة بودن شمس و زهره دلیل آنها از یکدیگر
در جای [illegible] دلالت کند بر اظهار کردن هر یک [illegible] و از جهة اتفاق ایشان [illegible]
جوزا [illegible] مریخ دلیل آنها دلالت کند که مراد آنها [illegible] باشد [illegible] و از جهة بودن عطارد صاحب
خانه جوزا در هشتم خانه اش ساقط از آن دلالت کند بر آنکه [illegible] و از جهة انقلاب مریخ [illegible]
در رابع و سقوط صاحب طالع در [illegible] و بودن صاحب مریخ [illegible] دلالت کند بر سقوط [illegible]
خواهد شد و از جهة اتصال قمر بزهره دلالت کند بر رضای زن [illegible] از صاحب خانه آن
[illegible] خانواده اش باین تزویج فی صفة المسئلة هرگاه سوال شدی از صفت زن [illegible] آن را
از کوکبی که در سابع بود [illegible] باشد و سابع از کوکب [illegible] از جهة برج و صفتش و حلیه اش [illegible]
در طالع [illegible] در سابع [illegible] یا تهمتی یا شری باشد و [illegible] سبب آن زن
[illegible] و استقامت [illegible] بالقمر و اتصال آن [illegible] و صاحب [illegible] فی التزویج
[illegible] متصل [illegible] صاحب طالع و صاحب سابع [illegible] باشند [illegible] ناظر [illegible] باشند [illegible]
باشند با زهره [illegible] تزویج [illegible] اگر متصل [illegible] قمر به زهره [illegible] قوی باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] زهره [illegible] در طالع [illegible] باشد و شمس [illegible]
و ناظر باشد [illegible] صاحبش [illegible] باشند [illegible] غایب باشند [illegible]
قطع کند [illegible] تزویج [illegible] امر در آن تزویج [illegible] گسسته شود [illegible] باذن الله [illegible] زهره
صاحب سابع [illegible] باشند بغیر اتصال و صاحبان [illegible] ناظر باشند و قوی [illegible] بطلان تزویج
[illegible] امر در آن [illegible] نومیدی باشد [illegible] باذن الله [illegible] دلیل
دال بر تزویج [illegible] یا ایام یا شهور یا سنین قول [illegible]
که آیا عفیفه باشد این زن [illegible] که سوال از حال او شده [illegible] صاحب طالع و زهره
[illegible] پس اگر [illegible] این زن [illegible] باشد و عفیفه [illegible]

سعود باشند پس او بکر باشد و غیر عفیفه و اگر باشند اول در برج مجسده و سعود ناظر با ایشان پس او ثیبه غیر عفیفه باشد
خاصه اگر آن ناظر مریخ باشد و اگر شمس و قمر متناظر باشند و ایشان باشند ناظر مریخ باشد غیر عفیفه مشهوره بدان و
فعل او اگر نحسین ناظر باشند و غایب باشند باشد غیر عفیفه و باشد مستتره پس اگر طالع و اوتاد در بروج
منقلبه باشند و ایشان باشد کوکبی ناظر با ایشان خاصه اگر ناظر مریخ باشد تغیر و هوا آنچه را دوران نعم بر مردان و زنان
و اگر سعود بجای کوکبی باشند زن خواهش دارد صاحب حیا و پرده و از منع کننده خود را از شهوتهای اوی
مگر اگر بر او ایمن شوان لیکن بدین رای منقلبه آن را نگاه. قوله فی حسنها و قبحها در گرفتن داشتن
بگوید درشتی زن را پس نظر کن بطالع و بگردان آن را دلیل وجه با راس همراه و ثانیه را از برای گردن
و ثالث را از برای دستها و کتفین و همچنین هر یکی را از برای عضوی که آن خانه مجری شده بران عضو از
خانها و افعند کی از برای هریک از ان اعضا بر صورت آن صوابه که منسوب باشد بان برج که دلیل باشد بران نظر کن
که کجا باشد قمر در خانه که سعود باشد پس آن عضوی که دلالت کند بران این برج که در ان باشد قمر نیکو باشد و در ان
علامتی نیکو باشد و هر برجی که قمر در ان منحوس باشد دلالت کند بر آنکه آن عضوی که دلیل بود بران آن برج قبیح باشد
و در ان علامتی زاید و قبیح باشد و اگر قمر زاید باشد پس آن زیادتی در بدن باشد و اگر ناقص نقصان
در ان و اگر متوسط در میانه نه زیادتی و نقصان پس آن اثری باشد و دلیل [illegible] عضو و اگر خواهی که [illegible] آن اثر
[illegible] را پس مزاج [illegible] برج قمر را [illegible] که دلیل باشد و دلالت کند بران کوکب [illegible]
[illegible] پس اگر خواهی [illegible] کیفیت [illegible] پس اگر خانه قمر [illegible] باشد [illegible]
از زردی و سرخی [illegible] از [illegible] حرارت و رطوبت [illegible]
باشد و اگر ایشان باشد قمر در برجی که مخالف [illegible] کوکب [illegible]
بر طبیعت آن [illegible] دلالت کند بر زشتی آن عضو پس [illegible]
[illegible] سوال شده از امر آن زن این قاعده را پس اگر اراده کنی که بدانی که آیا زن [illegible]
پس نظر کن اگر ایشان باشد صاحب هفتم [illegible] صاحب هفتم سعد باشد و ایشان باشد قمر ناظر بود بهفتم

در هشتم

در هشتم و ایشان باشد که نحس غایب از هشتم پس زن [illegible] است و اگر ایشان باشد [illegible] مذکور شد پس زن [illegible]
و اگر ایشان باشد ام میانه پس زن میانه است در غنی و فقر و همچنین اگر ایشان باشد سوال از برای زن [illegible]
طالع آن باشد از طالع و [illegible] نظر کردی از هفتم و هشتم با آن خود پس اگر اراده کنی که بدانی که
آیا راستی واقع می شود میان زن و شوهر و آیا راستی که تزویج خواهد بود پس اگر باشند ناظر صاحب طالع
و رب هفتم و صاحب طالع و زهره و قمر و صاحب هفتم و زهره و قمر به نظر راستی و قبول [illegible] باشند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] قابل باشد و یکی غیر قابل پس قابل [illegible]
[illegible] آنچه سوال کرده شوی از حال زن [illegible] باب دوم از برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و عزیمت با درون باشد و عزیمت برای او و هوای عشق کی پشیمان پس اگر زهره درین وقت شریفه باشد و طالع از حدی شجاع
امیدوار باشد زهره بر کرد و زن بخانه شوهر برود و مرد پشیمان شود از مهجور کردن زن و اگر با یا یا در وقت سوال شمس و زهره
را انحراف تقابل باشد از طالع بگو با آن مرد که طلاق دهد زن را اگر نفع روشنی مرد و اطلاق ات نا سعد اگر
بانی شمس و زهره را در جای بیکدیگر نیکونه خواهد بود و اگر بیابد زهره را مستقیم السیر پس دلالت می کند بر آنکه
زن مستعلی شود بر مرد و جدائی شوند و مرد پشیمان می شود و قصد و ملاطفت می کند و چنین است کلام در سوال
از کسی که او انگشتری کم شد و را و اگر زهره در وقت رجوع زن از تحت الشعاع بجانب مغرب را بعد برج کرده
بیرون خانه شود و زن پیوسته پشیمان خواهد بود از وقت بر آمدن و باید که همیشه نظر کنی در اختر مروع بقمر دلالت
پس اگر بانی اهل الکه کوکبی نامده که است پس زن و مرد همیشه در عداوت باشند و دعوی کنند هر یکی از انها
از دیگری اگر کرد نظر کند برای کامل اسعد با یکدیگر کنند بخوبت کوکبی را و گفته اند بعضی حکما که مردان طالع و صاحبش بخشش
و اگر کسی صرف عنه قمر او میل زن باشد پس اگر نظر داشته باشد او گفته بود به تثلیث یا تسدیس برگرداند زن
برای شوهرش برضای خاطر خود و اگر نظر داشته باشد تربیع یا مقابله و یا مقارنه و نه قبول باشد آنجا قوت برغم کرده
زن همیشه در سرکشی باشد و اگر باشد آنجا نظر قبول برگردد و جدا از نفرت نشوز بغیر رضای خود و اگر آن اول
با یکدیگر نظر داشته باشد و باشد کوکبی که جمع نور کند بین او و میل و رد کند نور را بسوی صاحب طالع زن برغم گردد
سقف کوکبی که اگر طالع برج ثابت باشد و زحل در یکی از اوتاد باشد حکمی … باشد برآنکه زن ناشزه باشد
و از خانه شوهر جدا و پیوسته چنین باشد و اگر برج در یکی از اوتاد باشد و قمر … کند بسوی برج
حکمی اگر طالع برج منقلب باشد از یکدیگر جدا خواهند شد و اگر چنین باشد … یکی از اسعد در وتدی
باشند خاصه … دلالت کند بر آشتی … و اگر سعد در طالع باشد مرد موافقت با زن کند
و اگر در طالع … آشتی و موافقت از جانب زن باشد و اگر نحسی باشد ناظر باین سعد باشد خواهد بود
این آشتی بغیر … باب سیم در معرفت نظر در امر مرد که آیا در این شب با زنان نزدیکی کند یا نه
پس اگر کسی از تو سوال کند که آیا مراد من درین شب از جهت زنان بر می آید یا نه پس نظر کن اگر زهره ناظر است

بطالع

بطالع پس مراد او درین شب بر آید از جهة زنان و همچنین اگر سوال کند که آیا مراد من درین شب بر آید یا نه پس همان
طریق بگوی و حکم در همه حال طریق باید گو و اگر زهره ناظر نباشد پس نه نزدیکی خواهد کرد و نه نزدیک کرده و اگر ناظر
باشد زهره از … زحل پس برو نزدیک خواهد کرد و نه نزدیک کرده و اگر ناظر باشد زهره از … زحل پس
برو نزدیک خواهد کرد و نه نزدیک کرده و اگر ناظر باشد زهره از … زحل پس برو نزدیک خواهد کرد با کنیزان یا با زنان
با اتصال و اگر ناظر باشد زهره از … شمس نزدیک خواهد کرد با زنان بزرگان و پادشاهان و اگر نظر کند زهره از …
در هر یکی از احوال که باشد نزدیک کند با زنهای آزاد و اگر ناظر باشد از … قمر نزدیکی کند با زنی نیکو
و پاکیزه و خوش … باشد … دلالت کند که با زن … باشد … و اگر زهره ناظر
باشد یا ناظر بسوی این باشد از … نزدیکی کند با دختری کوچک بکره … و اگر زهره از برج
از طالع ناظر بسوی این کواکب باشد دلالت کند … و اگر زهره ساقط باشد از طالع پس بگو نزدیکی
نکرده و نخواهد کرد و اگر باشد از طالع برج سعد و سعود نظر کنند بسوی طالع از جای نیک چون اوتاد یا سعود
در طالع باشند خواهد بود آنچه سؤال کند از زنان عقرب باب چهارم در سؤال از دوستی
یا نزدیکی از زنها چگونه باشد و چگونه خواهد بود و اگر پرسد مردی که با پسر خواهم بود شب را یا با کم پسر بوده ام
… بدان … مباشرت کرده ام … پس نظر کن بسوی زهره اگر از خانه مریخ یا زحل طالع شده
پس او مباشرت می کند یا کرده … و اگر زهره در خانه عطارد
یا قمر در خانه زحل یا سرطان باشد … در خانه زحل یا عطارد …
… و اگر زهره و قمر … باشند …
… و اگر زهره و قمر در طالع باشند …
… اگر زهره و قمر در خانه قمر … دلالت … و اگر زهره و قمر … باشند …
خانه برج باشد … ناظر باشد … با زن … و اگر برج …
باشد یا نظر داشته باشد از … طالع … مرد با زنان … کند …

نزاع و آشوب کرده و کشته شدن او از زنان بود و اگر عطارد در هفتم ناظر بر او باشد یا زهره در هفتم و در خانهٔ زحل باشد پس مرد
نزدیکی کند با زنان که لایق نیست و فاجره اند و اگر زهره در هفتم خانهٔ خود باشد یا خانهٔ مشتری پس او نزدیکی کند
با زن خود و پسر می آورد و اگر طالع برج ذو جسدین باشد و ناظر باشد بطالع زهره در هفتم
و هفتم برجی باشد منسوب بچهارپایان و باشد خانهٔ زحل و در یکی از این مرد نزدیکی کند با چارپایان
مانند فرد گاو و غیر اینها و اگر ناظر باشد زحل از خانهٔ خود در هفتم بطالع پس این مرد آید زنهای بیشتر را
و کنیزها را و بعضا با زن مرده را و پسر می برد و در جای کثیف و اگر مشتری از هفتم ناظر بطالع باشد پس اگر نزد
در تزویج و نشاط و احوال ترکیب این امری نیکو و او بر هم دخل باشد **باب پنجم** در مسئله کردن علامت که شده
و در معرفت فضل این را ذکر می کنم در فصل اول علامات و دلالت بر اسباب کرده و فصل دوم شناختن جنس کرده و هشتم
آن و سیم آیا این علامت که ره دزدیده یا نه و آیا کرفته می شود یا نه و در چهارم در دانستن جانبی
که بسوی آن رفته و قدر مسافتی که میان تو و میان اوست و در پنجم شناختن آنکه آیا بر کرده رفت می یا
یا نه و در ششم آیا بر آن تسلط می یابد در زمینه یکی در ده و دوازدهم شناختن احکام تعلق **فصل اول**
در شناختن جانبی که دلالت بر کرده کواکب ماش دال به کردان طالع و صاحبش و قمر را و دلیل آفاقی طلب کننده
کرده بها یا نیم و هفتم و صاحبش را دلیل کرده و کم شده و کواکب شده و نور و هر کس کردان طالع و صاحبش و قمر را دلیل
آفاقی و عاشر و صاحبش را داد و طالب آفاقی کرده و صاحب خانهٔ قمر و قابل تدبیر قمر را از برای حقیقت حال
و کفر اختیار رسا بکردان نهم طالع او و نهم برج قمر را از برای کرده دشمن و صاحب خانه او و دوم شش
و کوکب که در آن باشد دلیل مولد وطن کرده **فصل دوم** در شناختن جنس کرده که اختیار رسا ارکواکب
باشی و دانستن جنس آفاق را بایسته اثر اتصالات بطالع و صاحبش و صاحب هفتم ابر طالع با صاحب طالع که
ناظر باشد نهم یا صاحب نهم بحق پس شناس جنس او از معدلات آن و از برج اینکه که در آن ناظر است جایگاه
برج را دو حکم کن با آن بر آفاق پس اگر کواکب دلالت مشترک باشند مزاج بده دلالت اینها را
پس حکم کن با آن هم این مختلف نمی کنند در دانستن این نظر کواکب بدلیل آفاق است جایگاه کواکب بدان که نه

که واجب کرده

و ایم کفت را بیا اتفاق پس حکم می کنی بآن بر کرده **فصل سیم** شناختن آنکه دزدیده آفاق از اهل آن خانه و دیار
طالبش که دزد است نظر کن اگر صاحب یازدهم پس این دلیل حال آفاق است پس اگر قمر با صاحب طالع منصرف باشند از صاحب
یازدهم یا ناظر باشند بآن پس آفاق دزدی کرده از اهل آن خانه و اگر نه پس نگاه کن شهادت کواکب را از سهم السعادة
و صاحبش پس اخذ کرده آفاق از اهل آن خانه جری پس اگر ناظر نباشند بالفعل این را و اینها را منصرف شده باشند
از آن اتفاد و نه متصل شوند بعد از آن پس اینها بحکم جری پس اگر نیابد صاحب یازدهم را در وتد از صاحب عاشر
یا در وتد از شمس یا در وتد از صاحب خانهٔ قمر پس آنکه دزدیده آفاق بر می گردد بسوی آن خانه و اگر ناظر باشند صاحب
دوم طالع با شمس یا صاحب عاشر یا صاحب خانهٔ قمر نظر مقابله یا مقارنه یا تربیع و متصل شود صاحب خانه با اینها
دلیل باشد بر ظفر بآنکه دزدیده آفاق لکن با تعب و شدت و مشقت و اینکه مال گرفته می شود و اگر ادراک مثلث
باشد با تسدیس باشد پس می گیرد پس اگر منصرف شود قمر از سعودی و متصل شود بنحسی منحوس آفاق آنکه
اگر باو لمم تلف شده و اگر جمعا مستقیم باشند و قمر زاید النور و العدد پس آنکه برده رد می شود
و اگر رجعت اتفاد و اتصال انتقال یا دفع مقبول باشد محقق می شود و آن مال بشتاب و اگر مقبول نباشد
سهولتش کمتر باشد و اگر طالع ذو جسدین باشد پس بعضی دیگر با آفاق کرده و کفر اختیار رسا و نیز چنین
اگر واقع شود نهم طالع در برج ذو جسدین بعضی دیگر با او گرفته پس نظر کن برج نهم را که مذکر است یا مونث
پس حکم کن که گرفته زن است یا زن و اگر قمر در مثلث اول یا نهم یا ششم از جوزا یا سنبله یا حوت یا قوس پس بگیر
آفاق که گرفته غیر از این مرتبه و باز می گردد مرتبه دیگر می گریزد با او یکی یا چهار یا پنج یا ده و اگر قمر در نهم
هفتم از این برج باشد پس آفاق این که گرفتن اول او این نیست و اگر زاید النور باشد پس این گرفتن
جز آفاق است و اگر ناقص النور و هنوز با اجتماع نرسیده که گرفتن شر آفاق است اگر قمر در النصف اول برج
ذو جسدین باشد پس این که گرفتن اول آفاق باشد لکن می گریزد یا رد می شود پس اگر در النصف ثانی برج ذو
جسدین باشد این که گرفتن لازم اوست **فصل چهارم** شناختن جهتی که آفاق روی آن رفته و قدر مسافت میان تو و
اوست و آیا او در شهر است یا نه نظر کن بکوکب متصل به قمر و متصل به صاحب طالع و صاحب سابع پس اگر این هر دو از

طالع یا در اوتاد و صاحب عاشر یا در اوتاد و نحس یا اوتاد صاحب خانه قمر پس آتی از شهر بیرون رفته پس اگر آن امر است در زود
این دو در این ترتیب مستقیل باشند که آن دو برج یکی پیش از طالع و دیگری با طالع آن پس او در جهت غربی شهر است و اگر ایشان
در ایشان ساقط باشند یا زایل باشند از وتد طالع یا از صاحب عاشر و صاحب خانه قمر در نحس پس اگر گفته از شهر بیرون است
و در وی او در جهتی است که آن اوتاد سه گانه در آن جهت باشند یا آنچه حظ او با شهادت او بیشتر باشد در آن جهت
خواه در مشرق باشد و خواه در مغرب و خواه قبله و خواه شمال و شهادت بگوی با آنکه مذکور شد از سهم السعادة و جنس
و نظر کن که این دو درجه بر چه برج هاست که آن قصد کند سوی آن ناحیه و جهت و هیچ شهادت بگوی از برج
چه بودن او در اوتاد دلیل بر اقامت او است در بلد و بودن او در زایل دلیل بر خروج او است خاصه اگر در خانه نهم یا ساقط
باشد و بودن قمر در اوتاد یا ثانی … که در جهت منسوبه باین وتد و بودن قمر در غیر وتد دلالت می کند بر جهتی
که منسوب است بر غیر وتد پس اگر قمر در ناحیه زهره باشد پس آتی در بعضی جایهاست که در آن عبادت می کنند
و گفته اند … اگر ثانی قمر را در طالع یا در ما بین طالع و عاشر پس آتی در ناحیه مشرق است و اگر ثانی قمر را
در عاشر یا در ما بین عاشر و وتد سابع پس آتی در ناحیه قبله خواهد بود و اگر ثانی قمر را در وتد سابع یا در ما بین
وتد سابع و وتد الارض پس آن آتی بجانب مغرب بیرون رفته و اگر ثانی آن را در وتد الارض یا در ما بین وتد الارض
و طالع پس آتی رو بجانب شمال برفته و اگر ثانی طالع و قمر در اربع منقلبه که مساوی باشند در آن سیر و روز
پس آتی بسیار دور رفته و اگر طالع برج معوج الطلوع باشد پس آتی برفته از راه بیابان و گفته اند اگر نهم
طالع یا خانه اثنی عشریه طالع دوی باشد یا محترق یا معوج الطلوع پس آتی گرفته است راه … را
… و آورده می شود و اگر قمر در نهم طالع باشد یا ناظر باشد سوی آن پس آتی گرفته است جانب
مشرق را … باشد … طالع … نهم …
… پس روانه شده و اگر قمر در نهم غارب باشد … نهم از … باشد پس روانه جانب مغرب شده
و اگر قمر در رابع باشد روانه جانب شمال شده و اگر قمر در یازدهم یا … طالع باشد در حروف مشرقیه
یا در نهم نیم اثنی عشریه پس راه گرفته بجانب مشرق از جانب جنوب و اگر قمر در … یا نهم …

یا نهم

یا نهم قسم اثنی عشریه پس رو بجانب شمال از دست راست شرق و اگر قمر در پنجم یا ششم طالع باشد در نهم یا حروف غرب یا
پس او برود بجانب مغرب و اگر قمر در اول یا سیم طالع … باشد در حروف جنوبیه پس او میرود بجانب شمال و اگر
طالع برج منقلب باشد پس آتی در یکی قرار نمی گیرد و اگر قمر منظور سعود باشد یا با سعود باشد لکن در حروف غیر محترقه
یا سعود در طالع یا نهم … باشد پس آتی بر می گردد تا برگشتن قمر بموضع خود یا وقتی که قمر اتفاق …
و اگر طالع یا نهم زهره باشد یا وقف زهره یا زهره در طالع باشد یا ناظر باشد بطالع بقوت پس آتی بیرون رفته
از شهر پس اگر اراده کنی شناختن مسافتی که میان تو و آتی می باشد که چند فرسنگ است پس نظر کن برای شناختن
این برشی که وصف خواهد شد در باب … فصل … و در آنکه آیا بر آتی … یا نه نظر کن از صاحب طالع
و قمر پس اگر متصل باشند بصاحب عاشر یا شمس یا با صاحب … که دلیل عاقبت امر است … پس اگر اتصال
مقارنه یا مقابله یا تربیع باشد یا صاحب طالع یا قمر در وتد باشد پس میگیرند او را از شهر و اگر اتصال تثلیث یا تسدیس باشد
یا صاحب طالع یا قمر ساقط باشند یا در زایل الاوتاد باشند پس در خارج شهر گرفته می شود … اگر
یا نه صاحب طالع و صاحب سابع اتصال باشد دلیل است بر … شدن آتی اگر صاحب طالع بصاحب سابع متصل شود … دلیل …
ظفر یابد و اگر صاحب سابع … بصاحب طالع کند آتی خود برگردد پیش از آنکه از شهر بیرون رود …
اگر اتصال صاحب سابع از … طالع بصاحب طالع باشد … صاحب طالع در … طالع باشد یا در … آن
خود برگردد پیش از آن که از شهر بیرون رود پس اگر متصل شود بآن … طالع برگردد … از آنکه … از شهر
و اگر متصل شود صاحب سابع بنحسی در وتد آتی گرفته می شود و اگر صاحب طالع ناظر نحسی باشد …
بصاحب سابع صاحب آتی بر او ظفر یابد بعد از نقصان و خسارتی بر آنها و هرگاه صاحب سابع … باشد و اتصال
قمر بنحسی باشد میگردد آتی را … اگر نحسی در وتد باشد و صاحب … اگر مقبول باشد و شهادت دهد قمر با او
دلیل بر عدم ظفر بر آتی است هرگاه متصل شود قمر بنحسی در دوازدهم یا در ششم دلیل است بر … در دوازدهم
صاحب … هرگاه در طالع باشد ظفر یابد طالب بر آتی پیش از آنکه برآید از شهر … هرگاه متصل
قمر بشمس یا … بصاحب طالع … آتی پنهان باشد و هرگاه اتصال … بصاحب سابع باشد آتی

گرفتار شود و همچنین سارق و آنچه طلب کرده باشی از او خاصه اگر نظر آن دو نحس به تثلیث باشد یا سعود در برجهای طلوع
یا با نزد هم باشند چه این دلیل باشد بر گرفتاری آبق هرگاه صاحب هشتم و صاحب دوازدهم موافقت کنند دلیل است بر گرفتاری
و بند آبق و گرفتاری او از انجا می آید و گفته اند که صاحب دوازدهم در تحت الشعاع باشد قمر اگر دفع تدبیر به نحسی
کند دلیل است بر گرفتاری آبق پس اگر به نحسی مقبول باشد راضی شود از آبق مولای او و اگر دفع تدبیر به سعدی کند
گرفتار نشود مگر آنکه سعد رو باحتراق رود و پس آن دلیل بر موت اوست و هرگاه قمر نقل تدبیر از صاحب طالع به صاحب سابع کند
بود از آن هر دو باید که متصل شوند یا نه صاحب منزل اگر کسی که دلالت کند او را بر منزل او و اگر قبول تدبیر از صاحب هفتم
کرد و دفع تدبیر را به صاحب طالع بسته کسی را بفرستند نزد آقای خود که طلب امان کند برای او پس اگر متصل شود
صاحب سابع به صاحب طالع آبق خود برگردد به سوی آقای خود و اگر قمر دفع تدبیر نکند از برجی که در آن است
پس قمر را در برج ثابت نظر کن اگر قابل تدبیر راجع باشد خود برگردد و اگر مقیم باشد خود برگردد به سوی آقای او و
و اگر مستقیم باشد وقت باتفاق یا بواسطه آن کوکب شد پس اگر نحسی که قابل تدبیر قمر است در وتد باشد
آبق از نزدیک خانه مولا و اهل برنیامده و اگر نحس در زایل طالع باشد دور باشد از اهل نزدیک شهر باشد و اگر
در سیر طالع باشد پس بیرون رفته آبق از شهری که در آن بوده و هرگاه دفع کند قمر تدبیر خود را به صاحب خانه خود برگردد
و این به سوی آقای خود هرگاه صاحب خانه قمر در وتد باشد گرفتاری شود در شهر و اگر در زایل الوتد باشد
سفر کم است گرفتاری شود اگر صاحب خانه قمر ناظر باشد به قمر از وتد یا مایل الوتد بر آبق دست یابند و اگر نه
پس نه و طلبش مشقت باشد و گفته اند اگر منصرف شد قمر از سعود و متصل شد به کوکبی آبق برگردد و در خیر شود
از نزد آقای او پس اگر نحس متصل زایدالنور باشد در خیر باشد پس گرفتاری شود و زود می شود با آقای خود
و رامی شود آقا از دو چه قمر منصرف شد از سعود و اگر نحس متصل به قمر راجع باشد و قمر منصرف از سعود باشد پس آبق
خود برگردد و وقت برگشتن وقت استقامت آن نحس باشد پس اگر سعد منصرف عنه قمر راجع باشد و متصل به قمر نحس
پس آبق برگرداند می شود از زمانی که او را به بند و اگر منصرف شود قمر از نحسی و متصل شود به سعدی آن آبق
خلاص می شود و بر خود کسی بر او قادر نشود و می باید جوئی در اکثر کتب نظر کن متصل به قمر را و منصرف عنه آن را که

کلام

کدام می باشد و می آید اول از برجی که در آن است و هرگاه منصرف عنه قمر و متصل به قمر ناظر شوند به موضع خود در وقت مسئله در آن نظر مودت باشد
در برج حیث پس بر آبق مخفی می باشد از کسانش می گذرند یا طالعش را میدانستند و او را می گذرانند و اگر مقارنه کرد قمر
مشتری را و مشتری راجع باشد پس آبق خود برگردد و اهل او از او راضی شوند و دلیل سرعت ذهاب آبق آن است
که قمر زایدالنور و العدد باشد پس اگر قمر منصرف از کوکبی باشد و نه متصل به کوکبی پس نظر کن به سوی اوتاد پس اگر در یکی
سعود باشد از اغلال نحس آبق گرفتاری شود و بندی شود و اگر در طالع نحس و در اغارب سعد باشد پس اگر تسقیط
بر آبق بیاید و هرگاه در طالع نیز سعدی باشد آقا از آبق راضی شود و هرگاه منصرف شود قمر از سعدی و متصل به نحسی شود
پس او قدرت بیابند مگر آنکه ساقط نحس باشد یا سعدی در عاشر و اگر منصرف شود قمر از کوکبی یا متصل شود به سعدی پس نیز
بر آبق دست بیابند مگر آنکه سعد متصل شود به قمر و راجع باشد که در این صورت دلالت کند بر رجوع آبق که او اش می شود و خود
خود او را آزاد نماید و اگر قمر منصرف شود از نحسی و متصل به کوکبی نشود پس این گرفتار شود سختی تمام و تعب شدید
یابد تا آنکه بمیرد و اگر منصرف شود قمر از کوکبی یا متصل شود به نحسی پس آبق گرفتار شود و مولا او را اغضاب کند
کمتر از آنچه مذکور کردیم و اگر نحس متصل به قمر در انطلاق اول باشد نحس غیر مولاش او را بیابند و بیند و او را ای
او را آزاد کند پس اگر مستقیم الیسیر باشد رها شود بغیر بند و اگر در انطلاق ثانی باشد پس بیابند او را و اهانت
او را پس گرفتار شود و بند شود پس خلاصی می یابد از آن بند پس قدرت می یابند بر او بعد از آن و اگر قمر منصرف شود
از کوکبی و متصل شود به سعدی الحکیمی بر آبق دست یابند و مولای او او را طلب کند و اگر صاحب خانه قمر به قمر ناظر باشد
مولا آبق او را بگیرند و اگر در آن حال قمر متصل به سعود باشد پس آبق از بندها رسته باز زند و گفته اند که اگر خواهد که ثابت
شود حکم آنگاه خواهی بدانی که بر آبق یا سارق در کدام جهت دست می یابند پس نظر کن برج طالع و برج صاحب سابع را
برج قمر و برج صاحب خانه قمر را که آن برج دلالت بر جهت می کند و قمر اگر زایدالنور و در شرقیه باشد
و ارباب اوتاد و شرقیه باشند دلالت کند که بر آبق یا سارق در جهت مشرق دست یابند و هرگاه جمع شد
یا شهادات ها یا اکثر گفته شد بر آنکه در مشرق است نظر کن که در چه جهت جنوب یا مشرق است یا در شمال هم
کوکب راجع ناظر باشد و مستقیم جنوب یا پس هرگاه شود ابو شهادت بر جهتی از جهات دهنده حکم کن که آن جهت

و ان وجه گفتیم خلاف آن سابق که جز آنکه ابن آتی باقای او رسیده باشد و باشد که اگر از طلب آید برآید و اگر باقی طالع را برج مستقیم الطلوع پس آن هر جا که خواهد برود پس اگر متصل شود قمر به مریخ و او مستقیم باشد پس آتی را کسی قبول نکند و گرفتار شود و بند شود و او را از نزد آقای او آورند پس اگر ناظر باشد قمر به زحل گرفتار شود و حبس شود به سوی آقای خود بازگرداند او هم از قطع و برسد او را ایذا و شدت و اگر ناظر باشند سعود به طالع و قمر سعود با طالع و قمر باشند پس آتی خلاص شود چه زهره ناظر طالع باشد و به قمر که آن آتی را بر او دست یابد و او را اعتاب نکند و اگر کارش را آتی شود از او و احسان کند با او و اگر قمر در ابتدای گریختن او زهره النور و الجد باشد گمان بیشتر آن که باید برسند و اگر قمر ناقص باشد به زودی بر او دست یابند و اگر در این وقت شمس با یکی باشد پس بهره آتی از طلبش بیم مکر و مشقت چه اگر بر او دست یابد و یا باید اف از او به سبب بلا و رنج و اگر متصل شود قمر در وقت گریختن او به مریخ در عرض و ناظر شود به سوی قمر مشتری یا متصل شود به حسب طول و دلالت کند بر شدت تیری که برسد یا دوم باشد بر آتی از آن چیزی که بر سد که بترسد از عقوبت و آفت بر او و دست یابد و رانی شود از او و اگر ناظر باشند سعود و کوکب صحیح بقمر دلالت کند بر گرفتاری آتی و اگر مکر نزد خیزد یا فرار کند از بند و طالع و قمر یا صاحب خانه او در برج منقلب باشد پس آتی که خواهش شود برگردد و اگر ناظر باشند کوکب جعا به و تیر سع لیوی قمر گرفتار شود آتی در وقتی که قمر متصل آن گسی برسد و بیابد بلا و شدت عظیم و اگر خالی باشد طالع از سعود و قمر یا ساعی باشند در وقت گریختن و ناظر باشند بر طالع و قمر کوکبی پس آتی در حال باشد و بر کسی او مشکل باشد و اگر برگردد نیز برسد یا و بیست او نرود و اگر خالی باشد طالع و قمر از کوکبی و ناظر باشند سعود او از مرور ثابته سوی طالع و قمر پس آتی نگریزد و کسی بر او دست نیابد پس اگر سعود ناظر باشند و از برج از حدین یا منقلب برگردد آتی با گرفتار شود ملکی یا او از آن و شدت و برسد مکر که شیخ آتی برادر باشد و اگر ناظر باشد شمس بقمر و طالع پس گسیکه گریخته شود در این وقت پیدا می شود و اگر مریخ ناظر باشد بطالع یا قمر دلالت کند بر آنکه بر زودی بر او دست یابند که خطر رحل باشد بر او دست یابند بدر یک ده روز و اگر ساقی در وقت گریختن قمر را در هم یا آقای او از خود شود و شود و با در مرزی برسانند و اگر ساقی زهره را در برج مقیم آتی

در عبادت خانه باشد و اگر ساقی صاحب طالع را در سنبله آتی در هر برجی که باشد در او به اول آن برج و قمر ناظر باشد با آن آتی بس در این دیگر او را طلب کنند و گمان می کنند ولکن دور است از یافتن او و مسیحیان هرگاه کوکب را مع باشد از قمر و آن کوکب در عقب خانه خود باشد چه دلالت کند بر آنکه او نزدیک است یعنی اگر ناظر باشند بطالع و قمر یکی و نه سعدی ناظر پس اگر قمر در وقت گریختن در حمل باشد و طالع در حمل باشد یا در آبا بهم ناظر یا قوس پس آتی گرفتار شود بر زودی یا برگردد و خواهش شود و لکن اگر قمر و طالع در غیر این برج باشند پس آتی بر او دست یابند بهم بعد گشته و طلبش و اگر قمر و طالع در ثور باشند گرفتار شود به مشقت و بعد و در جا دور و اگر طالع و قمر در نصف اول جوزا باشند پس دست بر او یابند مکر در آن دو روزه و مثل آن نه چه دور می شود و در بعد از جای رفتن او از او نمی شنیده و اگر در این دو در نصف آخر جوزا باشند نیز بر او دست یابند و اگر قمر و طالع در سرطان باشند پس بر او دست یابند لکن بعد طول و گرفتار شود در عبادت خانه و اگر قمر و طالع در نصف اول اسد باشند آتی در خانه مردی شریف بزرگ مرتبه شود و بسته می شود و گرفتاری او از جهت آن مرد است و اگر در نصف آخر اسد باشند گرفتار شود بر زودی و اگر قمر و طالع در سنبله باشند پس گریختن او بخت و وفور است چه او اول شرف بر جهد و اگر قمر در طالع در میزان باشد گرفتار می شود و از نهی کند از جهت خشم آقای خود و اگر در میزان باشد و اگر قمر در طالع در عقرب پس گرفتار شود بزودی در نزدیک عبادت خانه ها یا که خواهش شود برگردد و اگر طالع قوس باشد و قمر در او پس اگر یافته شود در یخ روز یا یافت شود و اگر نه پس او مرده است چنانکه رفته است و اگر طالع بعد قمر در جدی باشند پس از جهات بیخ ازو و بسیار رنج و اگر طالع و قمر در دلو باشند در روز دهم اول بعد گرفتار دست یابند و اگر در بالا و اوانی دلو باشند پس بر او دست یابند و بسیار و نیز رسته باشد صاحبش با او و اگر قمر و طالع در اول حوت باشند پس گمان بیشتر که بر او دست یابند و گفته است که اگر باقی قمر را در وقت منسوب از برای طالع و ناظر کند بسوی او و شمس پس آتی گرفتار شود در آن روز تا آنکه بزودی در روز و اگر ناظر باشند کم اتجواب از او در آن و در یک و اگر متصل شود قمر به مریخ یا ناظر باشد با آن و مریخ مستقیم باشد عوض زاد کشته پس گرفتار شود و آورند او را نزد آقای او و اگر زحل ناظر بقمر باشد یا زحل در او دفتر باشد پس زودی

کرفتار شود بسبب دزدی که بکند یا دزدی که کرده باشد و اورا بکیرند یا آن مال که دزدیده رد کنند و در او در آن ناظر باشد
بسوی قمر سودمند نیز پس او بکریزد از آن بستد و اکر طالع ذو جسدین باشد پس اکر او کرفتار شود از آن وقت تا
وقت اجتماع یا استقبال می آید و نزدیکتر باشد ترتیب کرفتار کرد خواهد شد **فصل ششم** در شناختن آنکه دزد زنده که
دست بر او یابد یا بمیرد که واقف او بر او دست یابد یا نه نظر کن بقمر و صاحب طالع اکر یافتی یکی از ایشان را
در هفتم و نحسی را در هشتم آرد است این پیش از آنکه بر او دست باشد اکر یافتی شمس یا صاحب عاشر را یا صاحب خانه
قمر را در هفتم و نحسی را در هشتم آن که او با کشش برد پس از دست یافتن بر او و اکر یافتی شمس یا صاحب عاشر را
با صاحب خانه قمر را با نحسی در هفتم و عطارد منظور کوکبی باشد از تثلیث و در هشتم باشد پس این دلالت می کند بر کو
آنکه بمیرد از دست یافتن بر او و اکر یافتی قمر و صاحب طالع را در هفتم و عطارد را نحوی در هشتم بمیرد و آنکه می
بر او دست یابند و اکر قمر در هفتم تدبیر بکسی کند که محترق می شود بمیرد آنکه پیش از کرفتاری و اکر کاه نحسی
سعدی باشد که محترق شود بمیرد زنده او دست یابد و اکر یافتی اتصال بزحل و او در هفتم باشد آنکه محو را آخذ کند
بکار آنکه ناظر شود با آن سعدی پس اکر او در کی بکشد و بکوند خفه شود و اکر یافتی قمر را در تحت الشعاع و ناظر
باشد بسوی او و مریخ پس آنکه بانش بسوزد شود پس از کرفتاری یا کشته شود بجرم و نوعی از زیر او و اسفل
بسبب آنکه اسپ بریع پس و اکر مریخ ناظر بقمر باشد و قمر در برج آتشی در تحت الشعاع باشد پس این بلا از جهت
از زرومان و اکر برج منسوب بکنار بیابان باشد از جانب دواب و درندگان و شبیه آنها و اکر کوکب
قمر در نزد و دلالت بر موت طالب آنکه در برج ذی جسدین در تثلیث آنها باشد پس بردن آنکه یا طالب یا او کرد
این بموق باشد یا بری یا رطب و این استقامت بر طبق داده و در تثلیث آتشی از زمین غار یا سرچشمه فرو
دو در تثلیث خاکی از زمین یا رود یا پس و نیز دلالت بر ما خانه بر او فرو است شود در برج منسوب بکنار بیابان از درندگان
و در برج آبی از جانب زردمان و اکر قمر در تحت الشعاع و در هفتم باشد و زحل ناظر بنحسی از برج رطبی آنکه غرق شود از آب
و اکر عطارد با زحل باشد آنکه خفه شود یا بدار آویخته شود اکر متصل کردد قمر در وقت کرفتن بمریخ رسیده باشد او فزون شود و اکر متصل شود
قمر بنحسی و منحوس شود از نحسی بمیرد آنکه در حال کرفتن اکر فرو شود از برج هفتم متصل شود بزحل بقمر آنکه را بردار کنند

یا کنور زنده

و از منحوس شده از مریخ مستقیم و متصل شود بزحل را بعد آنکه کشته شود بتیغ و اکر مریخ بزحل ناظر باشد و قمر در حمل
مستقیم باشد پس بمیرد بعذاب و بدار زده شده و کشته تر آن است که مریخ در برج ثابتی باشد و اکر قمر و عکوس ... و
باشند بعکس ناظر شود بمیرد و جدا کرده شده پای او را قطع کنند و اکر در وقت کرفتن متصل آنکه قمر و دلیل باشد
و الله باشد قمر در تحت الشعاع متصل بشمس آنکه با طالب شود و دست بر او یافته و اکر قمر خارج شود از درجه احتراق
نظر کن از قمر بکوکبی که متصل می شود حکم کن بر او چه او ذی است بدلالت و اکر در وقت کرفتن قمر در عاشر در برج زحل
باشد و ناظر باشد مریخ بقمر از زمین و زحل از پس را آنکه است و دو عوذ احتقه کنند و اکر در کل باشد آنکه بر دار
زده شود یا بمیرد و اکر قمر در عاشر یا غارب باشد یا تحت الارض و از نیکطالع و شمس باشد و از طرف دیکر مریخ آنکه را
زنده بسوزانند و اکر یافتی صاحب خانه قمر تحت الشعاع خانه اش ناظر باشد بقمر پس آنکه او با طالب هست از او
یا فتن براو و همچنین است حکم اکر شمس صاحب خانه قمر در هفتم باشد و در هشتم نحسی باشد **فصل هفتم**
در معرفت یافتن آنکه در وقت یافتن نظر کن در ارباب هر که متصل شوند او دلیل و سبب این اتصال هلاک کنند بر دست
یافتن تا وقت اجتماع صاحب طالع و تحویل شمس بصاحب عاشر با آنکه صاحب طالع در طالع در آید خاصه آنکه دو دلیل
که بسبب اتصال دلیل باشند بر ظفر یافتن و رفتن کنند چه هر که آن دو دلیل با یکدیکر رسند دلالت کند
بر ظفر بر آنکه در آن وقت که بدانست بطلمیوس نظر کن بقمر و اتصال آن را که صاحب خانه و تبدیل از اتصال قمر باشد
بیرون آید پیش از اتصال قمر در این برج خود برج دیکر بغیر آن برج و از برج تا با که دخل شده فی الجمله ناظر بقمر باشد
پس وقت یافتن آنکه وقتی است که برسد در این برج تا بنقدر درجه که قمر در او حاصل است از برج خود قطع کرده بود
هر کاه حکم و این است سبب اتصال بر یافتن آنکه از درجه اول از برج باشد دلالت کند بر آنکه زود یافت شود
و اکر در درجه ثانیه و ثالث باشد فی الجمله تاخیری دارد و آنکه یافت شده باشد قسم اتصال قمر را بزحل خانه عاشر
رابع بعد از آن در درجه تمام متصل بمشتری رابع پس دلالت کند آنکه را کسی قبول کند و رد کنند اما
در حبس شود و اتصال قمر بمریخ دلالت است بر هلاک او بعد از آن دلالت کند بر انقلاب طالع و انقلاب برج قمر را اکر
بر کار دو دلالت کند بودن قمر تحت الشعاع بر آنکه مخفی شود زمانا و چون که متصل است قمر بزحل تحت الارض دلالت کند

برد خفقانی او و دون در ثور در بهایند باشد و دلالت کند بر آن قمر در ربع قبا بر آنکه اند بود در بیت [illegible] دارد [illegible]
آن وقت رسیدن قمر است بزحل که نظر قمر از ربع ثور و فرش قبول می کند دو قبت [illegible] مشتری این باشد این وقت ظفر
برا تی باوجود این زهره صاحب ششم به برج می رسد چه آن هر دو متصل باشند و از جهت قبول زحل قمر را از تر فرش [illegible]
خواهد شد از التباطات سوال از چیزی که گم شده طالع [illegible] قمر در حمل [illegible] شمس در دلو [illegible] عطارد
در دلو [illegible] مشتری [illegible] مریخ در اسد [illegible] زحل در ثور [illegible] زهره در دلو [illegible] راس در جوزا [illegible] بود
عطارد در دلو برج [illegible] شمس و قمر در یازدهم در اسد پس شمس صاحب خانه قمر در اسد که برج آتشی است قمر متصل [illegible] شمس
و عطارد و مشتری با شمس در [illegible] است پس دلالت کند که مطلوب حیوان [illegible] باشد که پرواز می کند چه [illegible]
[illegible] نهم خانه سفر است و [illegible] صاحب خانه نهم مشتری و عطارد در [illegible] یازدهم و صاحب خانه [illegible] حرکت [illegible] از اسد
پس دلالت کرد بر آنکه ضاله حیوانات [illegible] از سباع [illegible] کمان است چه [illegible] ناظر اند [illegible] دلو
از تربیع و مقابله و هر یک در تربیع دیگراند پس [illegible] قمر ضاله در یازدهم در برج [illegible] است [illegible] طالع
و صاحب [illegible] در دلو است [illegible] دلالت کند [illegible] آن [illegible] عرب [illegible] است [illegible]

چه مشتری در [illegible] باشد در دلو که خانه زحل است مثال دیگر طالع حمل [illegible] در دلو زحل در جوزا [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] صاحب طالع و صاحب خانه [illegible] زحل در ربع [illegible] دلالت کرد
بر آنکه حیوانات [illegible] زحل [illegible] در ربع [illegible] است
قابل [illegible] زحل [illegible] سباع [illegible]

زحل [illegible] دلالت کند [illegible]
[illegible] مثال دیگر دلیل صاحب طالع است [illegible] زهره [illegible] قمر [illegible] سهم السعاده [illegible]
دلالت کند که سوال از [illegible] زهره در یازدهم در برج [illegible] است [illegible]
بعید است [illegible] طالع [illegible] سوال [illegible]
صاحب طالع است [illegible] زهره در یازدهم دلیل است [illegible]

بیان [illegible]

و آن صاحب هفتم در طالع است و قمر در برج ثابت متصل بآن است دلالت کند که یافت شود و چون قمر در ربع غربی است دلالت
کند که در جانب مغرب بین مشرق و قبله گم شده پس سوال از آبقی بوده که در ربع [illegible] باقوی [illegible]
اگر که سوال از مفقودی باشد یا گریزنده یا مال دزدیده شده که آن چه چیز است پس اگر [illegible] میزان را [illegible]
از آن [illegible] باشد بگو که آن [illegible] است [illegible] صاحب خانه میزان در ربع [illegible] باشند و اگر خواهی
که بدانی از چه صنف حیوان است نظر کن اگر صاحب خانه میزان کوکبی باشند در ربع [illegible] از جمله بهایم است
و اگر این کواکب ناری باشند چون مریخ و عطارد متصل بمریخ و شمس چیزی باشد که با آتش [illegible] و اگر [illegible] صاحب اوتاد
آبی باشند و در برج کوکبی آن حیوان از چهارپایان است و اگر [illegible] در برج آبی باشند آن چیز جوهری باشد
مانند مروارید و یاقوت و زمرد و مانند آن و اگر در برج مؤنث باشد پس آن [illegible] خواهد بود و اگر صاحب خانه
میزان [illegible] کواکب مختلف باشند و سهم السعاده در برج ذی جسدین باشد آن [illegible] و اگر با صاحب خانه میزان کواکب دیگر
باشد حکم کن بعدد هر آن کواکب و اگر باقی زهره و مریخ و عطارد و زهره [illegible] حکم کن و مریخ را [illegible]
و عطارد را [illegible] حیوانات بقدر عددی که آن کواکب دلالت کنند پس اگر در آن وقت میزان در ثور باشد
چیزی باشد که [illegible] کنند و اگر صاحب خانه میزان در خانه [illegible] چیزی باشد که [illegible] و اگر در [illegible]
باشد چیزی باشد که مختلط [illegible] و اگر در ربع [illegible] مثلث باشد نظر کن که شهادت کواکب بیشتر است حکم کن
[illegible] هر چیزی که دراز [illegible] طالع باشد پس آن کوتاه است و هرگاه قمر ناقص النور [illegible] منخسف باشد
[illegible] جنوبی باشد چیزی حقیر کوچک از جمله مواليد ثلاثه باشد یا غراب [illegible] دلیل در ربع [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] از اوایل آن برج تا اواخر آن [illegible] مؤنث شده و درجهای [illegible] کوکب [illegible] باشد پس آن [illegible]
و اگر [illegible] باشد پس مؤنث است [illegible] کند که ضاله کاهی حیوان باشد و [illegible] غیر حیوان پس [illegible]
[illegible] از امر او این است که [illegible] یافت می شود یا نه [illegible] یافت می شود [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] سبب [illegible] یافت [illegible] سبب کم شدن آن دلیل ضاله قمر است اگر متصل باشد بصاحب طالع
یا بصاحب [illegible] یا بصاحب خانه قمر پس آن یافت شود و اگر متصل بکوکبی [illegible] در طالع باشد [illegible]

کاه بت کرباش نو و اگر صاحب خانه به تثلیث طالع باشد پس آن باشد امیدوار رسیدن از یافتن آن اگر قمر
متصل شود بکدخدای طالع و هر حسن باشد و اگر منصرف باشد از صاحب دوازدهم یا ششم یا هشتم یا ششم و متصل
بکدخدای طالع باشد و چنین است قیاس استدلال از هر جا که صاحب خانه قمر با آن متصل شود همه امید یافتن ضاله و در اول وقت
اتصال است لکن امید از اگر صاحب خانه قمر ناظر با آن باشد و اگر بر خلاف این باشد نومید گردد از آن حکم کن
و اگر یافتن قمر را هوائی ابن حال ششم یا هشتم یا دوازدهم ضاله بدست دوشتر است که پس نمید به آن را نامه
اگر نحس باشد و ناظر طالع باشد و اگر قمر مسعود باشد بنزدیک مشتری ضاله در دست آدمی امین آمده که نوقت
نیست بر تلف کردن او و اگر متصل شود از مسعود طالع یا ناظر باشد یا متصل باشد قمر بطالع امید رود کسند ضاله را
و اگر قمر در او ماده نحس باشد یا نحس بدست سلطان آمده پس اگر شمس ناظر باشد بطالع به نظر دوستی و متصل شود قمر
بکدخدای طالع روی شود ضاله و اگر اتصال قمر بطالع تربیع یا مقابله باشد یا آنکه گم شد و ضاله به مشقت باشد
و اگر از تثلیث باشد پس زود یافته باشد و اگر قمر در طالع باشد یا آنچه گم شد و در یافتن آن نشود الا بخوشی باشد
اما در کی است پس دلیل موضع قمر است هر جهتی که برج دلالت کند بر آن که قمر در آن است از ربعهای فلک پس
در آن جهت باشد موضع گم شده و همچنین در جانب است هر تندی که جانب است آن حکم کن و منزل ماه این را
بآنچه دلالت کند یا آن صفت برج قمر و نظر کن صاحب خانه قمر را پس اگر در برج آتشی باشد پس آن در برج
روشن است و اگر در برجی از برج آبی باشد چون حمل و جدی که در آن نشیند باشد که مانند این حیوانات
در آن باشند و اگر در ثور باشد پس در جایگاه گاو و گاومیش و شتر و اگر قمر در برج منسوب به ساعد باشد
و چون قوس در جائی باشد که چهارپایان در آن باشند و اگر در اسد باشد در جایگاه سباع یا شیر یا بستان
باشد و اگر در سرطان باشد در جائی که جوی خیز آبی باشد یا مانند آن که انواع باشند و چاه آب و حمام و چاه آبی
باشد و اگر در عقرب باشد در جایگاه حرام و هر موضع آن یا کم که جویی و روی جایگاه زهرآب و اگر در حوت باشد در آن جا
که آب آن تیره آن دریا و یا رود باشد یا چیزی جایگاه هر وی که در دو تو باشد از برج آبی دلالت کند بر جایگاه ریسمان
و نهر عظیم و وادی بزرگ و اگر در دلو که جدی باشد یعنی در القف کوه جایگاه دوغ و باز و هم چنین نظر کن خانه قمر را

در آبی باشد

اگر آبی باشد در جایگاه آتش پیشه یا در نزدیک جایی باشد که آتش کاری کنند و اگر در برج آبی باشد نزدیک آب باشد
نزدیک جوی که آب در آن می شود و اگر در برج هوائی در جایگاه باد یا جز آنکه در پستی آنجا باد است و اگر در ارضی
در جایی که خرمای گندم آنجا ارضی باشد یا محل ارضی و اگر در برج منقلب باشد پس زمین تازه است یا زمینی از نیک
سنگ و آنجا که جایی نه دشت و کوه است و اگر برج ثابت باشد در زمین و شتی باشد که عمارت کردن
و آباد آن نزدیک است و اگر در ذو جسدین در زمین بیابان که نه است که ابتدای خرابی و شکست آن است و در آن دشت
و کوه و زمین ناهموار است یا دو چیز مختلف اللذات باشد و اگر قمر یا صاحب طالع در یک برج باشد و ما بین آنها
از سی درجه بیشتر نباشد پس طالب او کم شده باشد در خانه او ... و اگر بیشتر باشد از سی درجه تا شصت درجه
طالب بخانه است و در یک شهر و اگر بیشتر از شصت درجه باشد تا نود درجه پس در ولایت طالب است یعنی
در شهر او ... پس اگر در یک ربع باشد ضاله بسیار دور است اما سبب گم شدن اگر انصراف طالع از زحل باشد
یا صاحب طالع در خانه زحل باشد سبب فراموشی صاحب ضاله باشد که کجا است جایگاه آن یا اندوهی یا بیماری که از
سردی باشد و قوی تر در آن دلالت آن است که زحل راجع باشد و اگر انصراف صاحب طالع از مریخ باشد یا در خانه او باشد
سبب ترس و بشتاب زده یا وجشم و بیم آتش یا دشمن و اگر انصراف زحل از مشتری باشد یا در خانه مشتری باشد
سبب غم و روزه و حج و یا ... امور دینی یا فرزند او یا احکام شرعی و طلب بر طرف کردن ناخوشی و اگر از شمس باشد
یا در خانه او باشد یا ... یا در کسی ... یا در اثنای آن شتافتن یا ظلم و فساد او ... آن
و اگر انصراف از زهره باشد یا در خانه زهره باشد سبب شراب و عروس و ... و یا نظر ... و اگر
یا ... زنان و زن کردن باشد و اگر از عطارد باشد یا در خانه عطارد باشد سبب ... و حساب
کردن و مشغولی بحیله بازی یا تجارت و اگر نباشد صاحب طالع را انصراف و نه انصراف باشد و باشد از آن
قمر سبب این کم شدن آن است که خواسته آن چیز را زیاده کنند یا کم کنند ... یا ... و ...
و ضعف ... و اگر صاحب طالع منصرف باشد از کوکبی و حلول کند در غیر خانه منصرف عنه مزاج بدهد
حال آن ... و حکم کن بر حسب آن و اگر یکی از آنها که دلیل ... باشد ... انصراف صاحب طالع

ازان مستقیم باشد پس گذاشته خانه قمر را در جاده که گذاشته وزان در حالت استقامت طبع نه از عارضه نیست سستی
یا سستی و نه از روی اختلال عقل و نه از راه فراموشی و اگر دلیل راجع باشد گذاشته است خانه را در حالت پریشانی
خاطر بسبب خرابی یا سستی یا مکر یا فراموشی یا غرض و بیم از آنکه پریشان می‌شود بسبب آن خاطر و نظر کن بقمر که تا
چه صورت است از صور چهل و هشت گانه مثلا اگر قمر اقرب بافق باشد صورتی را انظر کن که طلوع می‌کند با قمر و اگر
در وسط السماء و ما یلی آن باشد صورتی را که آن باشد قمر در روز یا که منتصف النهار برسد و صورتی که [illegible]
بعضی آن صورت یا خلاف الوضع [illegible] در آن استواء با قمر در افق [illegible] دو صورت باشند یا بیشتر نظر باید کرد [illegible]
و شکل انتفاء را و حکم کن چنانچه [illegible] و اگر خانه حیوان باشد نه بسنده پس بدان که دلیل بر جامه آن [illegible] جمع احوال آن
شاید دلیل چیزی باشد که غیر حیوان است [illegible] که آیا چه خورده یا ببیند [illegible] که آن را آمده
زنده است یا مرده پس اگر مرده که بسبب مرده ما دلیل بر آنکه [illegible] آن است که نظر کن [illegible] قمر اگر
منحوس باشد از کوکبی [illegible] و اگر [illegible] اگر منحوس [illegible] کوکبی باشد [illegible] آن را اراده و اگر قمر در خانه کوکبی باشد
نظر کن [illegible] آن کوکب و اگر هر کوکب متصل شده باشد [illegible] چنانچه کوکبی که متصل بقمر باشد و اگر صاحب
خانه قمر چنان باشد [illegible] کوکبی [illegible] متصل شده باشد این دلالات را از صاحب [illegible] طلب کن پس اگر منحوس از کوکبی
باشد [illegible] کوکبی از آن منحوس باشد آن حیوان در جای خود است [illegible] کرده و نه [illegible] و اگر خواهی
بدانی که زنده است یا مرده نظر کن بقمر اگر متصل بصاحب هشتم باشد مرده است و اگر چنین باشد و صاحب خانه قمر
متصل بهشتم و نحوی یا هشتم قمر باشد پس آن حیوان مرده یا بیم مرگ دارد و اگر صاحب خانه قمر چنین باشند
طلب کن این شهادت را در صاحب دوم باب ششم در امر دزدی و دزدان و درین باب ... فصل است اول
در اینکه چه چیز دلالت کند بر اینکه سرقت شده و در اینکه چنین حال و صفت آن و علامتی ثالث
در آنکه دزدی و دزد و [illegible] که گرفته می‌شود از مواضع [illegible] در شناختن آنکه آن چیز را کی برده و صفت آنها
که در آن [illegible] پنجم مال را بکه داده و صفت آنکه مال را با او داده ششم در شناختن آنکه مال [illegible]
هفتم در شناختن آنکه چه یافت می‌شود چه یافت نمی‌شود از مال هشتم در آنکه مال دزدیده را می‌آورند نهم آنکه

دزد

دزد کی باشد [illegible] در شناختن آنکه دزد [illegible] صاحب متاع باشد یا بیگانه یا از اهل دار و گوهر زن یک نفر است یا چندین نفر
دوازدهم راه زن مقیم باشد یا مسافر سیزدهم در شناختن جهتی که دزد آن گرفته می‌شود و دزد و صفت مکان آن [illegible]
آن چیزی که دزد آن گرفته می‌شود مقیم باشد یا مسافر و دلالت بر آنکه چه قرار مسافت بین او و سارق است چهاردهم
پنهان خواهد ماند امر راه زن یا مشهور خواهد شد پانزدهم در آنکه راه زن یابد یا بگریزد و چگونه باشد شانزدهم
در شناختن وقت ظفر بر راه زن هفدهم در شناختن سن راه زن و مذکر است یا مونث هجدهم در صفت نشانه
راه زن نوزدهم در شناختن صنعت راه زن بیستم در استخراج اسم راه زن بیست و یکم در شناختن چیزی
که بیرون می‌آورند از آن اهل خانه بیست و دوم اوکه از آن دانسته شود حروف متحرکه و ساکنه و اختلاف آن
که در آن است فصل اول در اینکه دلیل بر امر سرقت و دلیل صاحب الطالع و صاحب منحوس [illegible] قمر [illegible]
قرانها باشد بطالع و القاها و الفرایض داشته باشد و دلیل بر سارق اگر غیر انفصال الفرایض داشته باشد کوکبی متصل
بقمر است و صاحب هفتم و کوکبی که وارد شده باشد در طالع و طالع خانه او باشد و یکی است اگر در فلک خود ظاهر باشد
مانند شرف و مثلثه و حد و غیر آن پس اگر نباشد در طالع کوکبی از کواکب و ... که در عاشر باشد یا در هفتم
یا در چهارم دلیل سارق است پس اگر کوکبی در آن نباشد کوکبی که [illegible] که در بیت الوبال باشد یا بیت هبوط
یا بیت [illegible] که در دوازدهم باشد دلیل سارق است [illegible] آن پس اگر دو یا از آن کواکب چند کوکب باشند پس کوکبی
نزدیکتر باشد [illegible] یا در هر این خانه‌ها آن دلیل خواهد بود و اگر [illegible] باشد [illegible] است پس اول
کوکبی که قمر با آن متصل شود دلیل است و دلیل بر مال [illegible] و صاحب دوم و هفتم و کوکبی که در هفتم بود یا در دوازدهم یا در طالع
و صاحب هفتم و کوکبی که [illegible] [illegible] دلیل بر [illegible] و [illegible] کوکبی که قمر از آن بازگشته باشد و قمر در دو
نجوم و دلیل بر [illegible] صاحب دوم و صاحب سهم السعاده و صاحب قمر بشرط اگر متصل منحوس باشد و صاحب موضع
قمر و صاحب ساعت و بر مکان سرقت آنان شرط کرده‌اند الارض بود و صاحب و نظر الارض [illegible] صاحب ساعت باشد
و خانه صاحب ساعت استدلال کنند [illegible] ظاهر است و دلیل بر سارق کوکبی در طالع باشد
پس اگر نباشد کوکبی در آن پس از صاحب [illegible] در طالع هر کدام ناظر به [illegible] طالع باشند

و شاهد باشد بر شهر یا در کجاست جای او دلیل **فصل دهم** در شناختن آنکه دزدیده شده صفت آن نظر کن برج
و صاحب سهم السعادة و صاحب شرف و صاحب حد قمر و اگر کسی پس هر کدام بیشتر شهادت دهند در این باب
آن را دلیل قرار ده پس نظر کن بر جی که آن دلیل در آن است که چه طبع دارد و آبی است یا ارضی یا هوایی یا آتشی
پس متاع از آن جنس است نظر کن صاحب حد قمر را پس اگر سعد باشد دال است که گوهر آن متاع جوهر آن مال و مکان آن است
از نو تا دو قوت آن عظیم تر بود دال و به نظر آن دلیل بقمر و صفت اصاحب بیت قمر دلالت کند بر آن مال که دزدیده اند
به تنهایی و صاحب دوم دلیل بر جمیع احوال است سوای آنکه دزدیده اند از آن جمله زحل اگر صاحب حد قمر زحل باشد
و زحل در طالع یا در عاشر یا زحل صاحب طالع باشد متاع جنس خاک و تفتیش و تازه باشد و از جمله آنکه باشد محتاج باشد
در کار کرد و نهاد عمارت یا از چیزهاست که در کار کردن کلان از سرب و مس و سرب یا آهن پس اگر زحل در ثور باشد
و مثلثه خاکی باشد دلالت اکثر باشد و اگر با حظ زحل در مثلثة الارض متاع منسوب به زمین باشد و اگر در مثلثه آبی باشد
یا در برج ابر طالع باشد از جنس خاک هر ملکی در حال شکسته است یا عیب خاصه اگر یکی از نیرین ناظر نباشند و اگر
قمر ناظر باشد به زحل متاع باشد که از آن جمله انگور در برای کار آب زراعت و جهار زحل در ...
پس اگر زحل با آن در او هوایی باشد پس متاع کاغذ باشد و اگر در ثور یا نظر قمر باشد چیزی باشد که از جنس
دانسته باشد و اگر ناظر بر زحل مس باشد مانند طعم آن جهر باشد و کار سلوکی آید و اگر ناظر مشتری باشد
پس باشد که از برای بزرگان از مردم کار آید و اگر زحل در دلو باشد پس آن از جنس باشد یا از آن طلا باشد
یا نقره پس اگر مشتری از طالع باشد ناظر باشد پس طلا است و اگر از دو قوت دیگر ... از آن جنس نقره است و اگر
مشتری ساقط باشد متاع است یا چیزی کم قیمت و اگر نظر قمر به زحل باشد و زحل در برج او باشد پس آن چیز باشد
منسوب به دی روح و اگر ناظر بر زحل مریخ باشد پس آن مثل آهن چیزها است و از [illegible]
و اگر ناظر زهره باشد مثل آن چیزهایی است که از برای لباس نهاد و حکمها یکی شیشه و مانند
آن که کار آید و اگر عطارد ناظر باشد مانند چیزها و کتب و نوشته هاست و مانند آن الواح مشتری
سلوک و مشتری باشد پس مال فرح جوان باشد یا گوهر باشد حیوانات و نقره و زر یا چیزی که از آنچه ذخیره کنند

در اکثر

در اکثر آلات آهنی یا کوب از آنچه از رستنیها باشد که صاحب صنعت نیکو باشد و از آنچه کار حکام و صدور ... از زر و آن
پس نظر کن در روز این کمال مشتری و نظرهای او اگر در برج آبی باشد متاع آن گونه است و اگر ناظر باشد
با زهره از برج آبی پس آن جواهر است خاصه که زهره متصل باشد به مشتری یا به او باشد مشتری در حد او
دلالت کند بر آنچه از آلات نیکو صنعتی باشد که کار از آن آید یا از آنچه ساخته شود از برای بیمار و کار کند
یا آن چیزی که خانه کنند و اگر مشتری در حمل یا در مثلثه آتشی باشد از آنچه آتش کار فرمایند مثل طلا یا نقره و اگر در ثور
و مثلثه خاکی باشد پس جامه است که بر نور و ملوک باشد یا جواهری که اصل آن از جمله سنگ باشد و اگر در جوزا یا مثلثه هوایی
باشد پس آن منسوب به ذوی روح باشد یا آنچه از آن درست کنند هرگاه ناظر باشد صاحب خانه مشتری با او و اگر در سرطان
و مثلثه آبی باشد پس از چیزها است که بر آورند از آب مانند گوهرهای دریا و مروارید و اگر ناظر بر مشتری
شمس باشد پس آن مال بزرگی باشد و آلات ملوک که افزون تخواهد از برای عدل یا حیوانات شریفه که منسوب است به شمس
و اگر ناظر قمر باشد مال سطلی باشد که از برای عامه مردم باشد و از جنس همه از آنچه اهل افزا کنند
از آلات باشد از جانوران جنگل و از دو کار و کوسفند و مانند این و اگر ناظر زحل باشد مال جنسی از شنیه
و کهنه یا آلتی از آلات جنگ باشد یا جانوران یا ظرف یا درست حیوان یا بعض اعضای حیوان مانند
دوال خیل یعنی حوایج ریسمان موئینه یا ترک و تار زیانه و مانند آن که از پوست باشد از آلات بر طرف کردن
اهل ستم و انتقام که مردان گرفته اند از راستی و درستی و اگر ناظر عطارد باشد دلالت نویسندگی یا از آنچه کار آن
درست کنند کشتی که در وی باشد یا آنکه شیشه ای باشد مثل المرتخ و اگر مریخ باشد متاع از آهن یا سلاح باشد
یا چیزی که کار در آتش آید پس اگر شمس با آن ناظر باشد از آلات ملوک باشد از برای جنگ یا چیزها که کار آید
در قطع ملوک و اگر ناظر زحل باشد از سلاح یا سرمایه از برای جنگ و چیزی که کار رسولان و ... آید
و اگر زهره ناظر باشد چیزی نیکو باشد و دران صورت منقش یا نیکو باشد و در برج [illegible] باشد و اگر ناظر عطارد
از آلات برای زراعت و قطع کردن و مانند نقش ملون و اگر نظر مریخ و عطارد با آنچه مذکور شد بقمر باشد صنعت عجیب
باشد که آن را تراشیده و اگر عطارد و زهره و مریخ با حال القمر در برج ناظر باشد متاع دران بقمر باشد

یا گوهری رشته کشیده شده که در آن رز اقسام مهره ها در سنک باشد و اگر قمر با زهره در حمل و دلو یا در مثلثه آتشی باشد پس آن طلا
یا نقره باشد و در ثور و در مثلثه آن جامه نیکو صاحب رنگ [illegible] و در جوزا یا در مثلثه او آن جامه که در آن قمر است
جوان باشد و اگر مریخ ناظر زهره و در حمل و مثلثه آن باشد پس آن متاعی باشد درخشان که به آتش رسیده و اگر آن
اول فروخش از تحت الشعاع باشد پس متاع تازه باشد و اگر دور بود از شعاع باشد و ناظر [illegible] باشد متاع کهنه باشد
و اگر ناظر مریخ زحل باشد پس تیرها و پیکانهای کمان و کمانها و مانند آن و اگر ناظر مشتری باشد از سلاح سپاهیان باشد یا آنچه حکم
و دستور باشد مانند زره و سپر و خفتان و مانند آن حسب الحکم و اگر مع زهره باشد و ناظر باشد بر زهره شمس نقشی
باشد در طلا یا در نقار باشد یا بلور باشد یا آنچه شبیه باشد بآن از جواهر و چیزها که از آتش حاصل باشند و اگر [illegible] زهره [illegible] رنگ
و بار جامهای رنگارنگ و اگر ناظر باشد شمس با نقره باشد یا گوهری بلند بها یا درخشان یا طرفه که
مرکب باشد از چند جزو در آن گوهر باشد از چیزهائی که امثال رسند بآن زنان و اگر زهره صاحب
با قمر در برج قمر باشند متاع زنان باشد و اگر نظر داشته باشد بآن و مذکور شد مریخ پس آن متاع
درخشان باشد و در آن صورتها باشد و اگر زهره ناظر قمر باشد چیزی از نقره باشد که در آن صورتها
باشد و جزائی باشد خوش رنگ از منسوبات قمر مثل جامها و کتان و ریسمان لوحی و آنچه از [illegible] باشد
و اگر ناظر سوی زهره عطارد باشد این متاع از چیزهای [illegible] چون جامه ها [illegible] که از آنچه
منسوب باشد [illegible] مانند آن و آنچه در [illegible] باشد
و اگر ناظر زهره زحل باشد در آن صورتها باشد که زرکاری شده باشد [illegible]
این باشد و اگر ناظر باشد زحل باشد چیزی باشد که در آن صورتها کنده شده و رنگها [illegible] باشد
از آنچه به شکل [illegible] مانند آن مثل [illegible] و اگر ناظر باشد مشتری باشد و [illegible] بوده در آن صورتها که [illegible] شده
باشد از پوست حیوان و مانند آن حسب الحکم عطارد اگر قمر در [illegible] عطارد باشد متاع کتابها باشد و آنچه لازم [illegible]
بر ورقها یا از آنچه بآن محتاج شود در قبض چیزها مثل درهم و دینار و [illegible] یا [illegible] مانند زمرد یا فیروزه
و اگر قمر در حمل و مثلثه آن باشد و اگر در جوزا و مثلثه آن باشد پس آن متاع [illegible] باشد که آن را [illegible]

کم باشند

رنگ کم باشند یا در [illegible] و در مثلثه آبی جانور آبی و مرواریدها و در مثلثه خاکی خانه و حوت مانند آن النوع [illegible]
الی العلم بالمبیع پس نظر کن بقمر و صاحب ساعت که کدام قوی‌تر و شهادت آن بیشتر باشد پس اگر آن قمر باشد
و آن در حمل باشد ناظر صاحب خانه خود از چیزهائی است که بر سر و صورت گذارند [illegible] و کلاه و مانند آن و اگر صاحب خانه
بآن ناظر باشد نظر کن بآنچه قمر در برج باشد که از حظوظ اثنی عشریه پس بگو از حظ اثنی عشریه [illegible] عضو ابتدا
کن [illegible] پس آن از چیزهائی است که بر آن عضو بندند که بآن رسید از برج که باشد و بدین گونه نظر کن و اگر
در ثور باشد زیور [illegible] خواهد بود یا آنچه بر گردن بندند یا از آنچه [illegible] بآن زینت دهند چون [illegible] یا آنچه [illegible]
بآن زینت کنند [illegible] موضعهای عبارت [illegible] در جمیع بروج برای آنچه دلالت کنند از اعضای بدن و اگر
در جوزا باشد قمر با عطارد ناظر بآن باشد پس درهم و دینار از آنچه [illegible] آید یا کتابی باشد
یا آنچه [illegible] کنند مانند [illegible] و اگر [illegible] ناظر باشد متاع از پوست یا جلدها [illegible] باشد
[illegible] باشد از آنچه از آب در آورند مانند [illegible] یا مروارید [illegible] یا صدف [illegible] و اگر
با اسد باشد [illegible] ناظر باشد طلا [illegible] یا نقره و اگر ناظر باشد [illegible] یا سلاح خواهد بود و اگر در سنبله باشد و ناظر باشد
عطارد درهم و دینار باشد یا زیور زنان و اگر ناظر باشد [illegible] خواهد بود و اگر در میزان باشد ناظر باشد زهره
بآن از چیزهاست [illegible] و اگر ناظر
باشد پس جوان باشد و اگر در عقرب باشد و مریخ ناظر باشد طلا یا نقره [illegible] و اگر ناظر [illegible]
[illegible] آتش و درخشان باشد یا از ظرفهای آب باشد و اگر [illegible] باشد و مشتری ناظر باشد [illegible]
که زرکاری شده باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] که آن از [illegible] باشد و [illegible] و اگر زحل
ناظر باشد از جنس [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد و زحل ناظر [illegible] باشد یا آنچه از حیوان [illegible] و اگر
ناظر باشد زحل ناظر باشد مشتری طلا یا نقره باشد و اگر ناظر باشد [illegible] یا [illegible] درهم باشد
و آنچه از [illegible] در پوست یا چوب باشد و اگر [illegible] باشد و مشتری ناظر باشد [illegible]
آب بر آورند و اگر ناظر باشد چند جز باشد از یک نوع و در آن [illegible] باشد [illegible] از این باب

در جمیع حدود و جهات کن برون النواظر الی عطارد هرگاه ناظر باشد بعضی از کواکب عطارد را صاحب حد
ارکان اگر کسی باشد که کتب باشد در علم دین و سیرتهای ملوک و شاید که ان چیزها باشد از طلا و اگر ناظر
قمر باشد چیزها باشد که در وی کتب حیله بازی و دادوستد و علم فلاحت باشد و مانند این و شاید که در وی
نقره باشد یا کتب که در ان نقره باشد و اگر ناظر زهره باشد کتب چیزها باشد که در ان نقشها و صورتها
یا کرده باشد و شاید که در انها نقره و طلا باشد یا چیزها از نقره و طلا باشد و اگر ناظر باشد با او عطارد
شمس و مشتری جواهر نفیسه باشد از آنچه ملوک میدارند و زینت می کنند یا زنان و شاید در ان لوی [illegible]
باشد که بیا روپوش بیند باشد و اگر کسی شریف باشد مثل مشک و عنبر و عود و مانند آن و اگر ناظر مریخ باشد
ظرفهای نقره باشد که در انها کتب باشد و در ان صورتها سرخی باشد و آنچه مانند آن و اگر ناظر با ان زحل باشد
ظرفهای [illegible] باشد و کتب که در ان حساب و نقش خواء و امور دین و احادیث و اگر ناظر باشد زحل خواهد
بود کتب عظام و سحر و چیزهائی که [illegible] ندارد و شاید که در ان [illegible] و کتب و در ان کتب باشد و اگر ناظر
با ان زهره و مریخ باشد از الات لهو مانند عود یا طنبور یا دایره یا صنجها و الات شرب مانند جامها
و شرب نفیس و اگر ناظر با ان زهره و مشتری باشد زیور زنان و مرواریدها که میگیرند زنان از برای [illegible]
و آنچه از اسباب زنان باشد که بان زینت کنند و قطعه مانند زیور و عطر و اگر ناظر باشد با او
مریخ متاع ملبسهای شریفه صاحب [illegible] آنچه ملوک کرند و مردمان بلند مرتبه و اگر ناظر مریخ و شمس
باشند خواهد بود سلاحی از سلاح ملوک و آنچه ملوک داشته باشند از اسباب [illegible] و مانند این و اگر
ناظر قمر و مریخ باشند از آنچه [illegible] و اهل [illegible] صلاح داشته باشند از [illegible] و آنچه
[illegible] و از آنچه از برای اسپان افتد [illegible] مزاج به قوای [illegible] اگر ناظر چند
بر جسد [illegible] ناظرهای خود [illegible] باشد [illegible] خواهد بود دلیل
[illegible] این چیز از جوهر یا کرده [illegible] باشد تازه باشد و اگر [illegible] باشد کهنه باشد و اگر در [illegible]
[illegible] باشد [illegible] از رجعت [illegible] خواهد بود [illegible] و اگر مستقیم باشد مستقل [illegible]

دوری باشد

دوری باشد و اگر در [illegible] باشد [illegible] باشد و شکسته و عیب دار باشد از جهة تابی و کجی و توان بر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و گران بهای آن جنس باشد و اگر [illegible] باشد از ان جنس ضعیف [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] باشد از ان جنس [illegible] ضعف حرکت و اتفاق [illegible] علوم اتفاق و اگر
مسعود باشد خواهد بود [illegible] و [illegible] باشد [illegible] قبیح و [illegible] باشد خواهد بود
موافق جنس [illegible] و اگر [illegible] باشد از جنس [illegible] تغیر [illegible] یا در او [illegible] شده [illegible] از ان
و اگر برخلاف این باشد از نظر صاحب [illegible] برخلاف آنچه حکم کرده [illegible] صاحب [illegible] شهادت [illegible]
باستقامت [illegible] صاحب [illegible] بر آنچه [illegible] بران از [illegible] قمر در جمیع اشیاء و اگر قمر [illegible] باشد
متاع از زنان باشد و مخلوط باشد از طلا و گوهر و اگر زاید النور باشد تازه است و اگر ناقص النور
متاع کهنه و [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد متاع [illegible] مخلوط یا سه چیز یا چهار چیز [illegible]
هرگاه طالع [illegible] متاع [illegible] باشد یا یک چیز [illegible] از ان [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] تا درجه [illegible] و اگر آن درجات [illegible] باشد
متاع بیش از یکی باشد و اگر فرد باشد یکی باشد [illegible] استدلال [illegible] بر جنس متاع
[illegible] صاحب [illegible] و صاحب [illegible] و صاحب [illegible] اگر [illegible] باشند [illegible]
از جهة شهادت [illegible] بسیار اولاد باشند متاع بیشتر از یکی باشد و اگر [illegible] باشد
یکی باشد و اگر برج [illegible] ثابت باشد متاع [illegible] باشد و اگر منقلب باشد کمتر از یکی باشد و اگر
[illegible] متاع خوب باشد و اگر [illegible] در درجه اول برج باشد متاع از جنس [illegible] باشد
[illegible] و اگر [illegible] از جنس [illegible] است که [illegible] باشد [illegible] از [illegible]
نظر کن [illegible] طالع که از هفت کوکب اگر یکی باشد متاع یکی باشد و در طالع [illegible] کواکب [illegible] باشد
متاع [illegible] باشد و اگر از این کواکب بیش باشد [illegible] باشد [illegible] متاع [illegible] باشد
و اگر [illegible] عطارد باشد [illegible] خواهد بود و اگر زحل باشد [illegible] خواهد بود و اگر [illegible] کواکب [illegible] باشد

چهار جزو بود و اگر بدین صفت زهره باشد ده جزو بود و اگر مریخ در طالع باشد یا ناظر بدین کیان یا نهم و فحو باشد
پس آن ... باشد و اگر یکی از کواکب طلوع کرده باشند در ربع طالع نظر کن تا آنچه از برای طالع باشد
دیگر از آن مقدار آنچه ثابت شود اجزای طالع را و اگر طالع شده باشد ده درجه که ثلث برج باشد
ثلث عدد را بگیرد و اگر طالع شده ربع یا نصف یا ثلث یا غیر آن را از اجزا و دیگر از عدد مثل آن را بیابی
آنچه باشد عدد متاع باشد هر یک از حمل و ثور را نوزده باشد جوزا و سرطان را از برای هر یک صد
یا صد و سی از برای اسد صد و ده یا صد و بیست یا صد و یازده از برای میزان نوزده و از برای عقرب صد و
دوازده یا صد و بیست و از برای قوس نوزده و نه از برای جدی هشتاد و دلو صد و حوت ... فصل سیم
در جایگاه دزدی او و ... که بر او از متاع نظر کن اسمین یا دلیل متاع و از آنها و صاحب ... و صاحب ... مقر صاحب
که قمر در آن است و اگر ناظر جمیع آنها باشد و آنچه شهادت بیشتر باشد زحل است رسیده دزد به ... مثل گور
یا در خراب شدن لب یا ... یا به ... جای رسیده و ... و اگر ناظر بدین گونه مریخ باشد دزد دیده از
... یا برده کوه ... یا ... یا ... زدن یا به سبب ... و اگر ناظر بدین گونه مشتری باشد
قصد دزدی نکرده و ... طلبش مایل به دزدی شد ... داخل خانه شده و متاع برده پس دزد به
بر سبیل بازی ... زهره دلالت کند که دزدی او از راه ... و ... و اگر ناظر
بدین صفت ... باشند ... یا مقابله یا تربیع باشد قصد دزدی داشته ...
و قدرت و اگر نظر تثلیث یا تسدیس باشد حکم کن ... آنچه گفتیم در زهره و مشتری و اگر ناظر عطارد
... مریخ یا زحل باشد دزد به ... رسیده به وسیله عیاری و مکر و فریب و ... و اگر ... ناظر
... باشد دزد ... از آن ... و ... ناظر باشند ... از آن دزدی کرده و اگر
دلیل دزد ... تا ... و ... نیز دزدی ... و اگر مریخ ناظر باشد ...
... رسیده و اگر ... زحل با ناظر ... زحل متاع را از جایی برداشته که در آن ...
پس اگر زهره ناظر طالع باشد یا ... در طالع داشته باشد متاع آن ... و ... باشد ...

اگر ...

و اگر ... در طالع ... باشد متاع از ... دزدیده شده و اگر قمر در طالع باشد یا ناظر ... از جای ... دزدیده
یا از زیر زمین یا از جایی که آب در آن ... و اگر ناظر مریخ باشد پس از جایی که ... شده از چوب ...
آتش یا جایی که ... و اگر عطارد ناظر باشد ... یا ناظر باشد ... طالع دزدی
از ... یا جایی که ... و اگر زهره در ... طالع باشد یا ناظر طالع ... دزدیده
متاع را از ... یا جای پنهان از زمین و ... طالع ... باشد از خانه دزدیده
و اگر منقلب باشد از صحرا ... و اگر صاحب طالع در برجی باشد که منسوب باشد ... یا کوه ...
یا ... یا صحرا یا ... از هر کدام باشد دزدی از آنجا شده و اگر صاحب طالع یا کوکبی که در طالع ...
باشد یا ... دزدی از جای بلند شده و اگر ... باشد دزدی از زیر زمین و اگر در
وسط ... دزدی از موضع وسطی دزدی شده ... از بلندی و ...
... از متاع نظر کن اگر ... یا ... طالع ... آن ... باشد
که در آن ... که بود ... عدد ... دزدیده نصف عدد متاعی را که یافته و اگر ...
دزدیده ثلث آن را اگر ... طالع باشد کل آن را دزدیده و اگر در ... طالع ربع متاع را دزدیده
و اگر در یازدهم یا نهم طالع باشد کل را دزدیده تمامی را و اگر ... طالع ... آن را دزدیده
و ... باشد اگر ... باشد ... و ... باشد و اگر ... از زحل
... دلالت بر ... کند ... باشد ...
... دلالت کند بر ثلث آن و اگر ...
باشد دلالتش بر ربع باشد و زحل و زهره ... باشند پس دلالت ایشان ...
... باشد بر نصف ...
... دلالت کند و اگر ... بر ثلث ...
از ... دانسته ... متاع دزدیده شده ...

واگر نجم باشد کوکبی در طالع هرگاه طالع از این حروف باشد ه ۱۱۱۰ ای ددها و دوای اجمی اد
اه پس این ده رزده حرف هر یک از عددی باشد و اگر طالع از این حروف باشد صاصها دادها ساماها
جادها ماوا اطها دادها ماها مها ماسها باکها مامها ها پس این چنین پنج حرف از زوای
هر یک از زوایا یا از عدد باشد و اگر طالع از حروف این باشد دها از زوای آن از عدد بیست باشد آه
و اگر طالع از حروف این باشد امی از زوای آن از عدد پنجاه باشد و اگر طالع از حروف این سوطف باشد
از زوای آن از عدد هشت باشد و اگر طالع از حروف این سح باشد از زوای آن از عدد هفتاد باشد
و اگر طالع از حروف این ح باشد از زوای آن از عدد صد باشد و اگر طالع از حروف ملا این باشد
از زوای آن از عدد صد و ده باشد و اگر طالع از حروف این باشد کاکاکی پس زوای آن از عدد صد و بیست باشد
و من بیان خواهم کرد از زوای تو حروف را در باب استخراج اسم سارق باذن خدا تعالی در دو ابتدا اگر
مال دزدی را که نجم اند و در کیفیت و صفت آن موضع و سر نزل نظر کن بر این اول از صاحب طالع و صاحب
چهارم و صاحبخانه قمر و صاحب خادم و صاحب ساعت پس اگر یافتی صاحب خادم را در طالع یا در وتدی از وتدهای صاحب طالع
و صاحب چهارم در چهارم باشد یا در وتدی از صاحب چهارم و صاحب ساعت در وتدی از زاویه تا و طالع باشد پس مال
دزدی در منزل اصحاب مال باشد و نظر کن بر این باشد خفی حفظ شد و کم مال در آن است هر کجا که باشد بگو
از موضع دلیل سارق یا صاحب چهارم اگر کم او در دلالت موافق باشد و اگر مختلف باشد پس نظر کن دلالت صاحب
و صاحب خادم را و صاحب ساعت را و از آن بگو صفت جای مال را پس اگر در برج صاحب ساعت یا چهارم منقلب باشد
بگو آن در جای بلندی است یا معلق و اگر ذو جسدین باشد در دیوار باشد و اگر در ثابت باشد در زمین باشد
شهادت بر طلب در بودن صاحب ساعت تحت الارض و فوق الارض اگر اول باشد مدفون در تحت زمین باشد
و اگر فوق الارض باشد متاع در بالای زمین باشد و پیدا باشد در این جایها و اگر در برج [illegible]
یا چهارم آتشی باشد در جای یا کوره باشد و شهادت بگوی صورت برج را نیز پس اگر برج آتشی باشد در آتش
گاه ها باشد تنور یا مطبخ و اگر برج [illegible] باشد مکان او نزدیک آب و جای نمناک باشد و تا که بگو [illegible]

الوز

اگر قمر در اوتاد صاحب ساعت باشد و صاحب وتد از جایگاه قوی ناظر با آن باشد چه دلالت کند که مدفون باشد در کناره
نهر یا دریا یا مانند آن و اگر برج ارضی باشد نزدیک به تل یا قبری باشد که آن برج ارضی ثور باشد در جایگاه
یا کوه یا زمین زراعت و اگر سنبله در جایگاه گندم و جو یا زرعی باشد و اگر جدی باشد در جایگاه بز یا گوسفند
باشد و اگر وتد الارض برج هوایی باشد در جایی باشد که نه آب دارد و نه آتشی و آن است ولکن مخلوط باشد
و اگر این برج هوایی جوزا باشد در گنبد و یا صندوق یا چنگ و اگر میزان باشد در جای روشن و اگر دلو باشد
باشد در زحل و در آن باشد یا در تربیع آن زحل و در فوق الارض باشد پس آن در غرفه باشد و اگر ناظر باشد
با آن زهره به نظر دوستی پس آن غرفه مصور باشد و اگر زهره تحت الارض باشد دلالت کند که گذاشته در
صندوقی یا گنبد یا چنگ و اگر در بالای زمین آویخته در جایی باشد این که روشن باشد و اگر برج [illegible]
باشد و یافتی در آن قمر در عطارد را که ناظر با قمر باشد پس آن در جایگاه گوسفندان یا جایی که چهارپایان
جنبنده اگر این برج حمل باشد در جایگاه گوسفند باشد و اگر اسد باشد پس آن در جایی باشد که در آن جوی با سنگ
یا شبانان باشد و اگر قوس باشد در جایگاه سلاح و کمانها و اسب اگر مشتری و زهره و صاحب و اوتاد و چهارم باشند
و [illegible] در طالع باشند یا در چهارم یا یکی از اوتاد و قمر در جایگاه قوی باشد از اوتاد و ناظر شمس باشد این مال در
جایگاه خوش نیکو و معمور باشد و یا فرش و بوی [illegible] زینتها مانند زینت [illegible] و اگر مریخ بجای مشتری باشد و قمر
ناظر باشد با آن بدین گونه پس در آتش خانه یا خانه آهنگران یا مانند آن این از جایگاههای آتش
و اگر زحل بجای مریخ باشد و قمر با او محارج باشد در ساقط از زمین پس دزد او امانت داده مال را به
پس گذاشته آن را در جای چیدی تا اینکه سقف آن [illegible] باشد در جای نمناک [illegible] و اگر ناظر باشد
مشتری بر زحل که در چهارم باشد و مشتری نیز در وتدی باشد پس آن [illegible] اگر قول کنم امانت را از دزد و از
دست [illegible] دیگری [illegible] و ایشان محزون شده اند بسبب [illegible] مشتری اگر در بیت عشر
و در بیت مریخ باشد متاع در آتش خانه باشد یا جایی که نار بر افروزند و اگر ناظر باشد با آن نزدیک
جای آتش یا حمام و اگر در بیت عطارد نه عطارد باشد در جای کتب یا دفتر و در بیت زحل یا بیمطار ان

در جای بلند تاریک و در بیت مشتری یا منظر ان در جای نیکو یا کرسی یا جای مردم بزرگ و در بیت زهره و منظران
در جای طرفه یا کرسی یا در جای زنان و در بیت شمس در جائی که نازل شوند و دران اشراف و عظم ایشان یا جای
صاحب خانه تتمه فصل ششم فی معرفة خانه که دران متاع باشد هر آنکه ان دانسته می شود از چهارم
و مناحیش و طالع هر او و طبایع کواکب ناظره بان و در آنکه با ان اوتاد پس باشد پس شمس طالع و دیگری را
و القاب ان و در اکنون کواکب و نهاده ان و اما کواکب چه جای شمس از طالع دلالت کند بر فضای سرا و جای آب
یا خانه آب یا راه آب اگر یافتی شمس را در طالع یا عاشر طالع که رابع شرقیات پس در ناحیه شرقی باشد و در عاشر
و خزان پس در طرف جنوب یا ناحیه مغرب یا خزان پس آن در طرف مغرب و وتد الارض یا قرین پس در ناحیه شمال
و قمر دلیل در سرا باشد یا نقشش اگر یافتی قمر را در طالع در سرا انجانب شرقی باشد و در عاشر در سرا
در جهت جنوب و قبله و در وتد مغرب و خزان و در جهت مغرب و وتد الارض در جهت شمال و اگر قمر در رجوع …
باشد در سرای یا بریده باشد یا دری در میانه در سرا باشد و اگر نه پس یکدر باشد و جای زهره از طالع دلالت کند
بر عشرت خانه سرا و جای لهو و زنان و کتابت و بوی خوش و کلید و جای عطارد دلیل باشد بر جای فرزند یا جای
کم در اینها که … باشد و جای زحل دلالت کند بر جای تاریک یا جای بد بو و خلا و جای مشتری
دلالت کند بر مجلس شریف و سجده گاه و بوستان و جائی که دران انواع افزونی بکار آورند و جای …
جای مریخ دلالت کند بر مطبخ و کرم خانه و جایهای آتش افروختن و جای خون ریختن و جای … باشد
دلیل باشد بر جای پله دار یا جوی که بالا روند و از ان … جای ذنب دلالت بر جائی که دران چوب
افتاده باشد یا بستری یا جائی که حیوان اهل سرا دران نهاد و اگر دو نظر در سوق آن که در هر طرف باشد
از ارباع فلک شرقی و غربی و جنوبی و شمالی پس بدان صعود ایشان و هبوط ایشان دیگر منتقل میشود و از ده منقول
می شود حکم کن … ایشان حکم کنند با … و قوای ان گذشت و اگر قمر در برج منقلب باشد در سرای … باشد
از زمین و خیابان باشد و شاید … زر در نقش شده باشد و اگر … و در یکجا … باشد
و اگر زحل با قمر ناظر باشد به نظر عداوت دلالت کند یا سیاه باشد و اگر برج … این نقش …

ادهدر

زاده باشد و اگر مریخ ناظر با قمر به نظر عداوت و در در سرا از آتش یا سنگ یا آهن یا مس … باشد و اگر نظرش دوستی
و دران آهن بسیاری باشد و اگر زحل و مریخ هر دو به دوستی ناظر باشند در سرا آهن باشد یا بیشتر آن آهن …
پس اگر قمر محوی باشد یا در هبوطش باشد در کهنه زر هم پاشیده باشد و اگر با این نورش بر طرف
گشته باشد هست بر مرادی و در بیرون آن و اگر یافتی زهره را با زحل نیکو دار و در خلا باشد و اگر زهره نظر ان
مریخ باشد در مطبخ باشد و اگر زهره با عطارد باشد در خزانه باشد و اگر زهره با مشتری باشد در مسجد
و جای شریفی در سرا باشد و اگر زهره با قمر باشد و در در سرا … و اگر عطارد با زحل باشد … نزد خزانه باشد
و اگر زحل با مریخ … جای آب ریز نزد مطبخ باشد و اگر زحل با قمر باشد خلا نزد در سرا باشد و اگر زحل با شمس
باشد در سرا خلای بسیار باشد و اگر مشتری با زحل باشد مسجد در جای تاریک کثیف باشد و اگر مشتری با مریخ باشد
مسجد نزد مطبخ باشد و اگر با عطارد باشد مسجد در نزد خزانه است و اگر مشتری با قمر باشد مسجد نزد در سرا
باشد و اگر عطارد با قمر باشد خزانه در در سرا باشد پس بنگر عاشر را چه آن دلیل صحن سرا باشد و اگر مشتری با
زهره در عاشر باشد در سرا بوستان نیکو باشد و اگر در عاشر زحل باشد در میان سرا … باشد یعنی یا کود
یا جایی که فاسد باشد و دران … و … کنند و اگر مریخ در عاشر در میان سرا جائی باشد که آتش دران برافروزند
و یا خون دران ریزند و اگر در عاشر عطارد باشد در میانه خانه جزئی از برای اهل سرا که دران … کنند
بعضی … یا … و دران حیوانات داد و اگر شمس در عاشر باشد در وسط سرا جای … باشد یا
کلخن و اگر قمر در عاشر در میان سرا دری باشد یا ناو که آب دران ریزند یا بعضی اسباب آنچه که استعمال کنند
مردم آنجا را در نزد … شش آسیاب و دستاس و … باشد آن باشد و گفته اند بعضی حکما که اگر … نه
از تو معرفت خانه را نظر کن بطالع و رابع و صاحبش و آنکه بیاید دران از کواکب و کوکبی که … آن را
در یکی از این اوتاد حکم کن دران بجوهر کوکبی که وی افتاده در یکی از این اوتاد پس اگر یافتی در یکی از اوتاد
شمس را و مشتری را پس بهتر جائی باشد در سرا و مشتری پس اگر جمع شوند این هر دو پس آن خوبتر و شریفتر
جایی باشد و اگر منفرد باشد مشتری دلالت بر خانه قران یا مسجد یا جای عبادت کند و اگر آن زهره با

خانهٔ طلاکاری و منقش باشد و اگر طالع این خانه زهره باشد در خانهٔ گل باشد یا بوی خوش و آلات لهو و اگر یکی
از این اوتاد برج آبی باشد و در آن زحل باشد یا طالع جدی باشد و در آن زحل باشد پس آن جای خلوه مانند آن
باشد و اگر در آن مریخ باشد بجای زحل حمام باشد یا آن خانه مانند آن و اگر برج بارد و در آن مریخ باشد
آن منزل مطبخ است یا آتشگاه و اگر یکی از بروج هوائی باشد خانه در غرفهای سرا باشد و اگر عطارد در آن باشد
در خانهٔ غرفها خواهد بود و اگر بجای عطارد زحل باشد در خانهٔ کوشک باشد یا در بالای خانهٔ کوشک باشد
و اگر طالع برج آبی باشد یا قمر در دهم در برج آبی باشد خانهٔ شراب باشد و اگر قمر در میزان باشد منزل در خانه
خزانه باشد و اگر قمر در اول جدی باشد خانه [illegible] در دریا در میان دیگر [illegible] و اگر قمر متحول بزحل باشد یکی از در
بسته باشند یا شکسته باشد و اگر متحول بمریخ باشد شکسته باشد یا آتش سوخته باشند و اگر طالع سنبله و عطارد
در آن یا با نهم باشد در خانهٔ کتب یا علم باشد و اگر زحل در طالع یا با نهم باشد و آن برج منقلب باشد خانه در
بلندی سرا باشد و اگر برج ثابت باشد خانه در روی زمین باشد اسمعیل حی گوید در شاه صفت منزل که خواهد
بگوید با صفت منزل که در آن ساکن متولد شده و اسمعیل مولود گفته است در این فال کی موضع صاحب طالع
اگر برج طالع دلالت کند از جهات است دلالت کی یابد بر جهات مقطع پس اگر صاحب طالع در برج شرقی است
در جهت شرق خواهد بود و اسمعیل گوید اگر در برج غربی باشد در جهت مغرب باشد اگر [illegible] باشد در برج شمالی پس در جهت شمال
و اگر [illegible] باشد در برج جنوبی پس آن در جهت جنوب باشد از مقصد و صفت [illegible] رسند [illegible]
اگر کوکبی که در طالع باشد اگر قمر باشد بره است آن را در راه [illegible] و اگر مریخ باشد راه [illegible] و اگر
عطارد و مشتری و زهره باشد در راه ناهموار [illegible] و در آن تنگ باشد و اگر زحل در راه دور پس اگر خواهی
بدانی که چند فرسخ مال را [illegible] کوکبی را که در طالع است و کوکبی که ناظر باشد بطالع یا [illegible]
طالع اگر شمس باشد [illegible] چهارده فرسخ و دو [illegible] و اگر عطارد چهارده فرسخ
و آن با بسیار [illegible] باشد و اگر مشتری [illegible] فرسخ [illegible] راه [illegible] باشند و اگر زهره دوازده فرسخ و در آن
راه آب بسیار و صوفی [illegible] باشد و اگر مریخ در راه نزدیک و در آن نزدیک خانه او باشد یا تخت خانه او

و اگر زحل

و اگر زحل شش فرسخ یا در دیری و در آن راه شتر [illegible] و خوک بزرگ [illegible] باشد پس اگر در طالع کوکبی نباشد
و نه صاحب نهم و در کیان ناظر باشند به نهم و در کیان طالع نظر کن به برج طالع و خود [illegible] قمر را از عدد
منسوب بآن معروف باشد قطع را بآن [illegible] از فرسخ [illegible] در راه که باشد اگر طالع حمل و اسد باشد
مال در کوه باشد و اگر در [illegible] مال [illegible] آب باشد یا نزدیک آب و اگر ثور باشد یا خوش [illegible]
و جوزا و اگر جوزا باشد مال در بوستان یا باغ انگور باشد و اگر در [illegible] میزان یا سنبله باشد در خانه باشد
و اگر جدی باشد در زمین یا درخت یا کوه و اگر در طالع یکی از دو نیرین یا یکی از کواکب [illegible] خانه باشد
یا یکی از صاحب [illegible] و نهم ناظر به نهم یا در کیان [illegible] باشد پس اگر آن کوکب شمس باشد در خانهٔ ملوک و [illegible]
و [illegible] یاران ایشان یا خانهٔ عباد و [illegible] یا خانهٔ تاجرها و ناحیه مشرق و اگر قمر در جشنه یا چاه آب باشد
خانهٔ مال یا [illegible] که قمر منسوب بآن است یا جائی که خشت باشد یا [illegible] کشند از کار کل و جهت قبله و اگر عطارد
در وسط بازار یا خانهٔ نقاشها و عطرفروشان یا نزدیک دبستان یا [illegible] خانه و اگر مشتری در خانهٔ [illegible]
یا [illegible] گستند یا رنگرزان و عباد از [illegible] جانب مغرب و اگر زهره در خانهٔ لهو و بازی
و جای نیکو و زنان صالحه و درخت [illegible] یا جای کوچک یا جائی که گذارند گواه های زرگران یا بویهای خوش را
از جانب مغرب و اگر زحل در خانهٔ اصحاب حیله یا قلعه یا جائی که دوشان [illegible] یا جائی
که در آن خاک و خاک روبه و سنگ و سرگین باشد و جای بستن [illegible] و [illegible] مانند آن و از جانب
شمال باشد و اگر از طرف [illegible] بر صورت [illegible] و دلالت [illegible] بر کوه و صحرا و آب [illegible]
و اگر مریخ مال در آتش خانها یا گلخنها یا خانهای آتش کارها یا جای [illegible] و از جانب شمال
از جانب [illegible] دلالت کو اگر [illegible] بر جهات دلالتی بر وجی که طالع باشد [illegible]
کواکب ناظر باشند پس اگر طالع شرقی باشد و در آن کوکبی [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]
بطالع که برجی [illegible] یا [illegible] مسلط شدن بر راه زن و اگر صاحب هشتم در [illegible]
و دلالت کند بر [illegible] شدن بر راه زن [illegible] که ناظر باشد بآن صاحب طالع [illegible] کنند

که دزد آن اتصال صاحب شانزدهم بر راه زن مسلط شود پس اگر متصل صاحب طالع باشد تهدید کند صاحب متاع یعنی را
سلطان و بگوید متاع خود را و اگر متصل شود نزد آنکه گفتیم صاحب یازدهم یا صاحب طالع یعنی خود متاع را با ما را
از نزدیک سلطان یا سلطان خود طلب یا بدین یعنی اگر متصل شود صاحب طالع با صاحب یازدهم و معونی کند تا آن را با صاحب آن خبر
بعلم شود صاحب متاع بواسطه سلطان و اگر متصل شود با صاحب دهم صاحب هشتم [illegible] بواسطه سلطان و بدینها
حاذق باشد که اگر دلیل این [illegible] کوکبی باشد پس اگر کوکب طالع یعنی دلیل این کوکبی باشد و شمس صاحب دهم
باشد پس اگر معونی زحل باشد دزد گرفته شود و حبس شود پس اگر زحل بطی السیر باشد و معونی صاحبخانه که زحل
در آن است ثابت باشد و مستقیم الطلوع طول کشد حبس دزد پس اگر ناظر باشد با این صاحب هشتم بر دلیل
دزد بمیرد در حبس و اگر بجای زحل مریخ باشد و باشد صاحب هشتم یا شرکتی در بیت الموت داشته باشد
یا ناظر باشد صاحب هشتم بمریخ معونی باشد وی صاحبخانه کوکب دلیل دزد و از بروج مقطعة الاعضا
و این گفتار گشته شود دزد و اگر معونی شود دلیل دزد زحل و مریخ هر دو گرفته و عذاب شود که از آن [illegible] از اندام
او آن شود و اگر زحل بر آن گونه که وصف کردیم باشد طول کشد حبس او و اگر دلیل زحل مرکب که ذکر شد باید
باشد بمیرد در آن عذاب و حبس یا در تحت عذاب و اگر دلیل این سعود باشد رهائی شود خاصه اگر سعادت
آن از صاحب خانه [illegible] یا صاحب خانه یکی باشد پس سلطان سبب رهائی شود و سلطان کسی باشد که طرف
داری او کند پس اگر سعادت از صاحب یازدهم باشد نجات بسبب دوستان صاحب مال یا یاران سلطان باشد
و اگر سعادت از صاحب طالع باشد نجات سبب صاحب مال شود و اگر از صاحب دهم [illegible] سبب اعوان صاحب مال و اگر
از صاحب نهم بسبب [illegible] او در صاحب مال [illegible] او باشد و اگر سبب صاحب چهارم نجات یابد بدعوت [illegible]
صاحب مال و عطا [illegible] و اگر از صاحب هشتم نجات بسبب [illegible] صاحب مال [illegible] که کسی فرستند
در شوه دهند و اگر سبب صاحب ششم نجات بسبب بنده [illegible] صاحب مال مرغها و ناخوش شهادت چهارپایان
و اگر سعادت از صاحب سوم باشد از دلیل طالع بر شد یعنی صاحب سوم دلیل دزد و باشد نجات بسبب زنها
و دوستان و شرکا باشد و اگر سعادت دلیل طالع [illegible] سبب صاحب هشتم باشد وی نجات بسبب اعوان صاحب مال

دیرانها

دیرانها و یاران زنها و یاران شرکا و یاران دوستان و اگر سعادت به صاحب نهم نجات بسبب [illegible] و مذاهب و دین
و همچنین کوکبی که [illegible] هر کاسته یا باشد یعنی این خانه ها را او خواهد بود و آنکه باد ناخوشی رسانند از
جنس دلالت این خانه ها بر کوکبی که وصف کردیم در معرفت وقت ظفر بر دزد اما وقت ظفر هر گاه محقق باشد دلالت
بر ظفر نظر کن هر گاه این دلالت از جهت اتصال باشد بشمار درجه های میان متصل و متصل به را که چند درجه است
پس بگردان او را روزها یا ساعتها یا ماهها یا هفته ها یا سالها اگر درجه های اتصال در بروج منقلبه باشد
و بروج [illegible] باشد در ماهها خواهد بود و اگر در بروج ذو جسدین باشد پس بیشتر آن در هفته ها و ماهها باشد
و اگر بر چهار [illegible] در بروج ثابت باشد بیشتر در سالها باشد و همچنین حلول کواکب متصله که دلالت
کند بظفر در اوتاد و دلیل [illegible] باشد و حلول در توالی دلیل [illegible] و حلول در سواقط دلیل بر
سرعت و شهادت کوکبی از رسیدن دلیل بهم در اوتاد و تا در جایی که اتصال قبول باشد آن اوقات [illegible]
که امید ظفر در آن باشد اگر دلالت بجهت احتراق باشد پس وقت ظفر رسیدن بدرجه احتراق باشد
فصل [illegible] در معرفت [illegible] نظر کن کوکب [illegible] که در طالع باشد
و صاحب نهم و متصل به قمر و دلیل [illegible] آن است که شهادت آن بیشتر باشد و اگر در اول برج باشند
اول [illegible] آن است و اگر در میانه برج باشند [illegible] آن در وقتی است
که [illegible] نوزده درجه باشد [illegible] از آن دزد میانه سال باشد و اگر در آخر برج [illegible]
باشند پیر باشد [illegible] شوند شهادت از برای یک کوکب اعتماد کن بر آن [illegible] آن را
[illegible] دلیل [illegible] کند [illegible] و همچنین زهره [illegible] او [illegible] بزرگتر باشد
و مریخ دلالت کند بر جوان که [illegible] برآورده و مشتری [illegible] که [illegible] بزرگتر از مریخ باشد و مرد میان
سال باشد و زحل مرد پیر نظر کن موقع آن دلیل از شرقی [illegible] دلیل [illegible] و مقام اول کوکب [illegible]
و استقامت [illegible] دلیل بر [illegible]
[illegible] دلالت کند بر [illegible] آن کوکبی که متصل شد [illegible] از [illegible]

از تحت الشعاع قمر در ربع اول از نمودن آن دلالت بر کودکی و در ثانی بر جوانی و در سیم بر میانه سالی و در چهارم
بر پیری شمس دلالت کند در ربعی که میان طالع و عاشر بر کودکی و میان عاشر و هفتم بر جوانی و میانه سالی و در ربع میان
غارب و چهارم بر کهل سالی و پیری و وتد الارض صاحب اوج عزت زحل هرگاه مشرقی باشد و در اول تشریق
پس دلیل است بر کودکی و در اواسط پیران کهن منظر و در وسط تشریق جوانان است در صورت پیران و در آخر
تشریق کهن مردی باشد در صورت پیران و در اول تغریب پیر باشد و در آخر تغریب شکسته تر است المشتری
در تشریق جوان است و در تغریب میانه سال و در اول تشریق تازه جوان است و در آخر تغریب کهل مریخ است
زهره و عطارد در تشریق در وقتی که راجع باشند زهره نورسی باشد و عطارد کودک و در وقت تغریب
عطارد جوانی و زهره در اول کهل مردی باشد که گفته است هرگاه خواهی بدانی که از ان باشد از سالها و ماهها
نظر کن کوکب دلیل را که در آن هنگام است که فلکش تحت فلک شمس بود حساب کن از فلک شمس با آن دار اگر فوق
شمس است حساب کن از ان باش پس بجهر کن آن را اگر خود نا بینی آن را [illegible] حتی در برج
در [illegible] الارض پس اگر بر اندازی سالها باشد و اگر تمام نتوانی کردن روز و ده یک آن را الیس اگر بر آمد ماه باشد
و اگر تمام نتوانی از ثلث و عشری روزی باشد و اگر تمام نتوانی هر ربع ساعتی باشد و اما قمر بر [illegible]
از مواضع نماند بی اگر نا بینی آن را الیس ان کی سارق باشد که گفته است نظر چه کوکب در طالع یا کدام
صاحب دلیل و نه بر طالع باشد و ناظر باشد بر کیان و نهبر خود پس آن دلیل باشد بر سارق و اگر
مشترک باشند و کوکب بیشتر در دلیل [illegible] مزاج بوده دلالت او را الیس اگر آن دو کوکب دو عطارد
و مریخ دزد جوان است اگر مشتری و زهره باشد میانه سال نزدیک کهولت و اگر زحل و شمس باشد دزد در میانه
سالها است شناختن آنکه دزد مرد است یا زن نظر کن که آن دلیل [illegible] دلالت کند
و صاحب هفتم و کوکب در طالع و متصل [illegible] اگر باقی [illegible] مذکر باشد [illegible] و دزد مذکر است
و اگر در برج مونث [illegible] باشد دزد مونث باشد [illegible] کوکب مونث
[illegible] مزاج بوده دلالت [illegible] باشد

زهره هرگاه دلیل باشد دلالت کند که دزد زن است پس اگر شرقیه و در ربع مذکر دزد مذکر است و در ان انوثیت است
یا دزدی کرده بازینه و اگر زهره در هفتم در برج مذکر باشد مرد است و در او انوثیت است قمر هرگاه در هفتم در برج انثی باشد
دلالت کند که دزد زن است اگر در نهم در برج انثی باشد و صاحب هفتم انثی باشد زن خواهد بود در هفتم در برج مذکر
دلالت کند بر ذکورت اگر در برج انثی باشد مرد است و در او انوثیت است زحل اگر غربیه باشد برج مذکر در خویش
بی ان دزد مرد پیر است و در برج مونث در ربع مونث و ام باشد یا پیران مشتری اگر شرقیه باشد در برج در ربع مذکر
مرد باشد و اگر غربیه باشد و در ربع مذکر در برج مذکر مرد است پس اگر غربیه باشد یا در برج انثی پس آن مردی باشد
در صورت زنان و مخنثی باشد دلالت مریخ و عطارد هرگاه شرقیه یا در برج مذکر باشد مرد باشد و اگر غربیه یا
در ربع و برج انثی باشد پس دزد دختری باشد طالع چون مذکر باشد و صاحب طالع انثی مرد و زن باشد گفته است هرگاه
طالع فرد باشد یعنی مذکر است و اگر زوج باشد پس دزد زن باشد و اگر در ان کوکبی باشد یا ناظر باشد [illegible] یا در برج
به نهبر و یا در کیان [illegible] آن کوکب او [illegible] دلالت باشد پس اگر آنها مذکر باشند دزد مذکر است و اگر مونث باشند
مونث خواهد بود و هرگاه برج طالع و [illegible] در کیان ذکر باشد آن دزد مذکر است و اگر عکس باشد پس [illegible]
در شناختن سارق که آزاد است یا بنده مجهول است یا با او [illegible] باشد و اگر دلیل او هرگاه سعد باشد دلالت کند بر
آزاد و [illegible] سارق و اگر نحس باشد دلالت کند بر آنکه آن بنده است و هرگاه در ششم از خانه [illegible] باشد بنده است [illegible]
باقی دلیل دزد را در صورتش یا او تاد یا زایه النور دزد درشت اندام و معتدل الجسم باشد و اگر در [illegible] باشد
بالا فقط باشد دلالت کند بر ضعف [illegible] او و [illegible] در بدن او ناخوشی باشد و اگر دلیل او زحل باشد کوکبی
[illegible] باشد دلالت کند نیز بر جهت و اگر متصل باشد بکوکب [illegible] دلالت کند بر ناخوشی او دیگر نظر کن [illegible]
اگر زحل باشد دزد تیره رنگ باشد یا گندم گون و چشم او کوچک و سیاه باشد و [illegible] چشمهای او زرد باشد [illegible]
یا کج [illegible] بلاغر [illegible] و دراز [illegible] و در [illegible] نزد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و شیطنت و [illegible] و مطلع [illegible] بر [illegible] کسی و [illegible] کرد [illegible]
[illegible] و دراز [illegible] و هر گاه [illegible] کسته [illegible] باشد و ارز [illegible] و دندان و [illegible] و کا [illegible] خلقی [illegible]

...ه و داد و چا باشد المشتری و اگر مشتری دلیل باشد زرد و سفیدی که بران زردی باشد درخشنده بلندتر از میانه بالا و اگر زرد
باشد درشت بدن گرد ریش ... بود باشد و چون زن باشد آن سیاه حدقه چشمش بسیار آب ... اندک باشد سفیدی در چشم اندک علل باشد
سیاهی حدقه ایش بیشتر از سفیدی باشد و حدقه اش کوچکتر از اندازه و چشمش باشد بقدری که باید باشد نیکو ابرو
و چشمها بسیار سخن نیکو ... و دلالت دارند چون جمال و ... کنند و چون آزرم از جنس ... علم الملح
و اگر مریخ باشد سرخ رنگ و اگر ... باشد سرخ موی باشد یا کبود چشم یا شهلا باشد تیز نگرنده باشد
گرد روی کوتاه روی کوتاه و کمان ابرو باشد از طرف ابرو و ... باشند آن طرف ابرو که بجانب ... باشد
نیکو بالا درشت تن باشد با رنگ سرخ موی ... از رو و ... او بر ... و در راه ... زرع
بر خود ... برادر و امانت مردم ... باشد که افساد کند ... مردم در او طیش باشد و سعی در امور و حرارت
و اقدام کننده بود ... و دهک ... زنان بسیار ... کرده ... شود و با مردم ... باشد از آن کمتر
بگوید یار ... او که ... باشد بر جراحات ... البدن باشد و هر چند ... بسیار ... استخوانهای او
بسیار باشد که دلالت بر قوت می کند علم الجهره و اگر زهره ... سفید بود یا گره رنگ ... خون برآو
ظاهر بود نیکو رو و جثه باشد نیکو چشم دارد و بزرگ حدقه سیاهی چشم او بیشتر از قدر سفیدی باشد که باید باشد
نیکو ... و شکل ... مایل ... معشوق باشد ... باشد ابرو ... باشد موی ... باشد نیکو بدن ... زن
بسیار ... باشد و دلالت دارند ... و نیکو ... باشد و اگر عطارد ... آن ... بدن و ریش ...
چیده باشد ... باشد ریش و ... از ... که ... نزدی ... باشد ... الاثر ... باشد
... درشت باشد ... قد ... قامت ... درشت باشد رگهای ... ظاهر باشد
... باشد ... اعمال عجیب بسیار ... نیکو تر باشد راه ... نیکو
تیز نظر باشد نیکو ... بسیار ... علم الشمس فی القمر ... دلیل ... یا قمر باشد نظر ... کوکب ... ع
... کوکبی که نظر کند ... کوکبی ... باشد ... قمر از ... او ...
چه آن دلیل باشد بر حلیه ... اگر ... قمر ... در خارج ... کوکبی تقویت ... دلالت ...

یدلیل

حامل ... دلالت ... نیکو ... بزرگ اندام یا ... زرد ... باشد و اگر چشمش
... باشد ... چشمش ... باشد ... باشد ... شجاع ... نیکو
و ... باشد ... پلید یا ... باشد ... گرفتار ... زنا ... بیگانه ... او
یا ... داد ... و ... از ... دیگر ... باشد ... برادران ... آورد ... حمل ... قمر ... مفرد باشد
دلالت می کند ... صاحب جمال و نیکو ... باشد ... باشد ... رنج باشد در ... چشمش
... باشد ... باشد ... بهرمان با یاران و ... و از ... باشند
موضع علامات ... از بدن ... قرار ... باشد ... حظوظ ... در ... باشد ... اگر
... باشد در حمل ... یا ... طالع ... اول از جمله ... در علامت نیکو ... باشد و نیکو
باشد ... جمال او در ... باشد ... یا ... باشد علامت ... باشد ... کم شد
در جوزا ... علامت نیکو ... باشد ... یا چهارم بد نیکو ... در ... و ...
... در ... شکم ... در ... پهلو ... در ...
... در عقرب ... عورت ... در ... یا ... اعلام ...
... در ... قوس ... در ... قمر باشد ...
یا ... ظاهر ... برج که دو ... باشد یا
... از ... برج در دلالت موفق ... علامات ...
... اگر ... کوکبی باشد ... کوکبی باشد ... دلیل ... ملک
... اگر کوکب ... باشد ...
در ... باشد ... حکم ... از سعادت قمر ...
در ... کوکبی که حکم شد از کوکب قمر ... و صفت کردن ... قمر ... کوکبی
... اگر قمر در طالع باشد ... قمر ... باشد ... در ...

بکه حکم می کنی بان اگر در ثور باشد و بدین طریق حکم کن در هر جا از دوازده خانه باکه حکم می کنی بان او را بیابی و در هر جا که

مرتبه آن خانها است و اگر آن جمله کواکب باشد هر گاه کواکب از خانهای قوی باشند اما هر گاه در خانهای ضعیف باشند

باید مزاج و حال متوسط کواکب را بعضی صاحب خانه را آنچه گفته شد بر آن مرده و بفال نیز بعضی جزو که در آن دلیل [illegible]

و مزاج بده آن را بعضی جمله دلیل که خطا نمی کنی الحمل هر گاه دلیل باشد که وصف شد از جمله آن در حمل باشد

بسیار حسن باشد نیکو الراس باشد صاحب صدا باشد شهلا چشم باشد بزرگ چشم و بلند ابرو باشد مکلف صورت باشد

باریک بینی موی عارضش کم باشد بزرگ ران باریک ساق پایه بالا شکم [illegible] کشاده جعد موی باریک موی

بکر خنده رو نیکو نگاه [illegible] بدان [illegible] حمی باشد اندک حماقی داشته باشد الثور

و اگر در ثور باشد پهن پیشانی بلند پیشانی فراخ [illegible] موی و [illegible] سر پهن او تیز باشد [illegible] لبها موی [illegible]

میانه موی سبز رنگ سر بزرگ چشم نیکو ابرو و سوراخ بینی او گشاده [illegible] بکار قرار [illegible] و دوست [illegible]

که گوشت بهم باشد و [illegible] پهن باشد و [illegible] او [illegible] باشد [illegible] گمراه باشد [illegible]

سیاهی چشمهای او بیشتر دارد ابروهایش کمتر از قدر [illegible] باشد و اگر دلیل زحل باشد [illegible]

فی الجمله نیک [illegible] باشد الجوزا و اگر در جوزا باشد میانه بالا باشد پهن سینه [illegible] باریک [illegible]

نیکو [illegible] گرد چشمهای او [illegible] از امور نیکو [illegible]

که کاتب باشد یا [illegible] باشد السرطان هر گاه در سرطان باشد دلالت کند بر آنکه [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] باشد [illegible]

گشاده چشم [illegible] بزرگ قدم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] الاسد و اگر در اسد باشد دلالت کند بر آنکه [illegible]

کور چشم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] بسیار باشد

اقدام

اقدام بر امور کند بسیار خورنده گوشت و سخت آواز باشد و [illegible] بزرگ باشد و [illegible] فی الجمله کینه [illegible]

کم داد و ستد [illegible] السنبله و اگر در سنبله باشد دلالت کند که دراز [illegible] خلقت [illegible]

میانه باشد بزرگ سر [illegible] بیشتر آن موی [illegible] باشد [illegible]

باشد و دور اندیش [illegible] عدل و صلاح [illegible] و صاحب وقار [illegible] باشد که خواند کتاب

و انواع علم [illegible] المیزان پس اگر در میزان باشد دلالت کند که [illegible]

روی دراز [illegible] باشد سیاه موی [illegible] موی باریک ساق سیاه [illegible]

چنانکه [illegible] باشد [illegible] انگشت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بلیغ و فصیح [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

العقرب و اگر [illegible] باشد در عقرب دلالت کند بر آن [illegible] موی [illegible]

باشد بلند باشد [illegible] باشد که موی او [illegible] فی الجمله [illegible] چشم [illegible]

[illegible] باشد کوتاه [illegible] دراز ساق بزرگ قدم [illegible] بلند [illegible]

[illegible] سینه [illegible] عیوب [illegible]

[illegible] القوس و اگر در قوس باشد دلالت کند که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بالا [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] الجدی و اگر [illegible]

[illegible] دلالت کند بر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

بریک ساق یکجا بین باشد موی سینه او کم باشد سطبر ریش و دراز ریش کم کرده ثابت نماند بر یکی امر و منقلب شود از کار
کو حاجت کند بر تن بند باشد بر آنکه خواهد بر سد الدلو و اگر در دلو باشد دلالت کند بر آنکه دراز کردن باشد میانه بالای
از جانب باشد باریک باشد شیب روی او و دنباله بالای روی او نیکو ریش او سطبر ریش نیکو فرو دراز شود یکسان او
دراز تر از دیگری و بعضی تر از دیگری حریص بر جمع مال نماید از جهت غرض آنکه اراده دارد و بعضی باشد برای آن که کوش
ورزید و رغبت یا از جنس شکم پرست باشد که صاحب ان باشد یا از جنس ملاحان یا آنها که در کار کرد کشنده
یا ماهی گیر یا کار زرگاه و مانند آن الحوت و اگر در حوت باشد دلالت کند بر آنکه کردن بر آمده پیش
گشاده دهان مختلف دندان کوچک بدان کم سخن و اگر درد باشد سخن شروت باشد بیش سینه نیکو موی میانه موی
سیاه موی کوچک سر درشت و سفید سیاه صدق حبشی بسیار ریش مختلف بدان و بر آکنده ارزد نرم باشد
منفصل بدن او و دندان او الزحل پس اگر دلیل زحل باشد در حوت و قوی باشد سعادت یا اقبال
یا نظر پس آن زرد و از جنس مردمان ظریف باشد و هر چند مخفی است به باشد و اگر زحل ضعیف بسیار قوی طبع
یا نحوست یا مانند آن پس او از جنس کرخت است که پیشتر شریف اند پس بر طرف شده قدر رفت آن
او یا همچنین این پست مرتبه باشد هر گاه دلیل از ذمی قمر باشد نظر کن بر حکم ستاره را رشاد که ی
از آن رو صوف حلیه دزد گفته است هر گاه خواهی تعیین دزد را نظر کن کوکبی را که در طالع باشد یا ناظر
از جهت حسد یکی یا نیر بدر یکی ثالثه یا نیر چون پس آن دلیل باشد بر جنس و زمین اگر شمس دلیل باشد
دزد کم موی میانه بالا و میانه خلقت سخت عفیف سطبر باشد در کنار گردن او دراز و دراز ابرو مجعد
موی و ازرق باشد چشم سرخ رنگ و نه نیکو بدن حلیة القمر و اگر قمر دلیل باشد نازک پهلو نرم و سفید
پهلو بسیار رفتن بسیار روی در سر و بدیع مخفی اندام و دراز بالا باشد در جوهر حس است اسیر تولد
کند و دراز دندان حلیة الزحل و اگر زحل باشد تیره رنگ که بران زرد باشد سطبر باخفا بسیار شعار
لب سطبر ازرق باشد چشم بدون حول شکسته باشد کف پا باراد حلیة المشتری و اگر مشتری باشد
دزد بر نک شراب مایل باشد در او شهلا چشم باشد نیکو بدن و فربه بسیار ریش و اثر سبز و صفرا بر او کرد

در موی او

در موی او سرخی باشد و سطبری کامل و دماغ نیکو چشم دراز باشد حلیة المریخ اگر مریخ دزد تیز
و تند باشد طالع و ستمکر عادت عزارد و نفیر آزار برای کسی نه دراز بالا باشد و نه سطبر اندام میانه
بالا باشد و اوان باشد و ازرق در موی او سرخی باشد بزرگ باشد نحوی چون سرخ رنگ باشد و از
دماغ باشد بسیار موی باشد حلیة زهره و اگر زهره دلیل باشد دزد صاحب حظ باشد و وجیه
و برگشته موی و سیاه موی و زندگانی کند بر زندگانی نیکو و در آرای و نعمت باشد یا کرده جامه باشد بسیار باشد
باج و بلغم در مزاج او و بسیار جماع باشد و کثیر المنی باشد کثیر الاولاد و کثیر الاهل باشد عزیز و بلند مرتبه
باشد کثیر المزاح باشد نیکو رای و نیکو آواز باشد حلیة عطارد و اگر عطارد باشد دزد میانه
بدن باشد نیکو اندام و نرم و با همه کس در آمیزد یا طلب الاذکار باشد تر بی نحو دانسته ذات رکیک ریش
هویدا باشد سطبر استخوان سرخ رنگ باشد بزرگ منش باشد دور بین و نیکو فکر باشد بسیار باشد ریاح
و بلغم در مزاج او و سردی در مزاج او غالب باشد پس اگر دو کوکب شریک باشند این حسم که این
دو در طالع باشند یا ناظر باشند و از برای هر دو شهادت باشد در طالع چنانکه ذکر شد
یا یکی حاضر در طالع باشد و دیگری ناظر یا دو کوکب باشند که ناظر باشند به بعضی حظوظ مزاج بدو دلالت
آنها را باید دلالت آنها را اگر شریک از ذی بیکار باشند پس حکم کن بر آن چه حفظ کنوا هر کرده و هر کوکب شمس و قمر
هر دو در طالع باشند دزد دراز ریش باشد معرفة علامات تند هر گاه دلیل در طالع یا ناظر
به تثلیث یا تسدیس نحو در طالع شمس باشد دزد دار سیده سوخته آتش و اگر آن قمر باشد در چشم که
سفیدی باشد یا در بدنش پیسی باشد و اگر مریخ رسیده او را جراحت شمشیر یا آهن و اگر عطارد باشد
در او نشانه سیاهی یا خال باشد یا اثر سیاه حجامت در بدن او باشد و اگر مشتری باشد نشان
انگشت باشد یا با او نشانه سیاهی یا عیبی هویدا آمده رسیده او را در شکم آثار و اگر زهره باشد
در او خال سیاه باشد در بدنش و اگر زحل باشد او سمار ریم در بدنش پس تغیر که وعده شد
معرفة العلامة شناختن جای عیب علامت از بدن دزد هر گاه خواسته باشی دانستن آن را

که در کجاست آن نظر کن اگر طالع ثلث اول از برج باشد این علامت [illegible] سر و سینه باشد و اگر ثلث ثانی
آن در وسط بدنش باشد و اگر در ثلث سوم باشد این در پا و آخر بدنش [illegible] و اگر از برای کوکب سعد او را
ثلثی از ثلثهای بدن انسان سلطنت و قوت معلوم باشد پس دلیل عضو کوکب باشد نظر کن که در کدام ثلث
طالع شده آن ثلث [illegible] و آفت در آن چند باشد که از برای این کوکب باشد در آن ثلث و مشتری در ثلث اول
گوش و گونه [illegible] از ثلث ثانی [illegible] سینه و در ثلث سیم [illegible] مریخ از برای او در ثلث اول طرف راست [illegible]
و در ثلث وسط [illegible] و در ثلث سیم عورت شمس او را در ثلث بالا سر و چشم [illegible] و در وسطش [illegible]
و در ثلث [illegible] زهره او را در طرف [illegible] و در وسط [illegible] عطارد او را
از بالا [illegible] و در وسط بازو و در اسفل شکم قمر او را در بالا چشم چپ یا جای [illegible] آن [illegible]
و در وسط [illegible] و در اسفل زانو و زحل او را در بالا گوش است و در وسط [illegible] از طرف چپ [illegible] اسفل پای
و [illegible] را از دلالت برج دلیل [illegible] باد [illegible]
و دلالت دلیل را [illegible] حمل [illegible] باشد و ثور برای گردن و [illegible] برای دستها [illegible]
[illegible] شده [illegible] ابو یوسف یعقوب [illegible] خدا [illegible]
[illegible] آید خود را
[illegible]

هرگاه خواسته باشی [illegible] صنعت دزد را نظر کن برای این از بودن عطارد در خانهای کواکب نظر کن که [illegible]
چه اگر عطارد در خانه [illegible] از [illegible] [illegible] و تد [illegible] باشد دزد کاتب باشد
و اگر در خانه مریخ و مریخ ناظر باو باشد خیاط [illegible] و اگر در خانه زهره باشد و ناظر باو مریخ [illegible]
[illegible] حکم کن بر این مثل [illegible] در کتاب [illegible] از صفت شناختن صنعت
مولود در جمیع [illegible] معرفة السارق و دیگر شناختن دزد در [illegible]

استدلال کنیم

استدلال کن بر قد و [illegible] از اصحاب [illegible] و دلیل [illegible] و صفت [illegible] از صفت اصحاب [illegible] اگر
صاحب [illegible] باشد و در [illegible] باشد بگوی او از جنس شریف است [illegible] باشد و اگر
[illegible] باشد و در [illegible] باشد بگو او از جنس [illegible] اگر [illegible] باشد بر قد و طبیعت کواکب [illegible]
و صفت او و اگر صاحب عطارد باشد و او [illegible] باشد از کسی باشد که [illegible] کند یا کاتب باشد
با صنعت عمل [illegible] یا با زرگران و اگر این زحل [illegible] یا صاحب کار زحل و مانند این و اگر مریخ یا
مشتری باشد پس بر طبیعت [illegible] کن و نظر کن [illegible] و بگوی [illegible] خواسته باشی شناختن [illegible]
نظر کن [illegible] برج کوکبی که استدلال کردی بآن [illegible] طبیعت آن کوکب و طبیعت
برج آن پس دزد بر شکل آن کوکب [illegible] باشد معرفة عمل السارق و دانستن عمل دزد [illegible] نظر کن
کوکبی را که در طالع باشد یعنی آنکه استدلال کردی باو بر دزد پس اگر در طالع شمس یا مریخ باشد دزد صنعت
او [illegible] باشد و [illegible] کند و اگر طالع [illegible] در طالع باشد قمر با عطارد دزد خدمت سلطان کند و اگر
طالع [illegible] زهره با قمر دزد زن [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] شمس و زحل [illegible] دزد از کسی باشد که [illegible]
[illegible] کند و اگر طالع [illegible] مشتری با قمر دزد معلم باشد یا از کسی باشد که طالب [illegible] باشد
و اگر طالع [illegible] و زحل [illegible] آن دزد [illegible] باشد [illegible] و اگر طالع [illegible] عطارد و زهره و مشتری [illegible] نظر
داشته باشند [illegible] یا ثلث [illegible] آن دزد [illegible] و اگر طالع باشد مشتری و زهره [illegible] یا [illegible] ثلث [illegible]
[illegible] باشد دزد [illegible] اگر طالع باشد یا [illegible] شمس و زهره و زحل دزد از کسی باشد که [illegible]
[illegible] یا [illegible] باشند یا [illegible] لفظ [illegible] باشد [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] را [illegible] و [illegible] و موی [illegible] و اگر طالع
[illegible] داشته باشد [illegible] زحل و مشتری دزد [illegible] باشد و اگر عطارد [illegible] در طالع باشد یا [illegible]
دزد [illegible] باشد [illegible] داشته باشد و هرگاه در طالع عطارد باشد [illegible] است و اگر مشتری
در طالع باشد [illegible] باشد یا [illegible] و اگر مریخ در طالع باشد دزد از [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] قمر

بازدهم یا زحل و او از ملک زیان یا حوادث آن بیت مرتبه دکند و فروشان معرفت صناعت دهد و انفتق
صنعت و او بر نهیر یا و آتش عشریه هرگاه زحل دلیل طالع باشد و در نهیر یا حفظ آتش عشریه اول فرد حقار
بار اسب یا از سنگ یا کسنده و اگر دوم نکت دار یا شبان غنم و اگر در سیم توجه ام آب باشد
چه بعنوان آب بخش کردن و در چهارم یا عزان کار کرد و صلح کننده و ملکی هلاک کنند دین و اوراد کار کند
و در ششم معترض باشد که در عقب سلطان رود و در هفتم نیکا را و ملک طعام خورنده و غیر یا که کوزه آن را
و در هشتم اراده کش یا چه شده در راه رها و در نهم قاصد باشد یا رقص آنکه کنند در کار سلطان و اگر در حفظ آتش عشریه
دوم باشد و او در حبس خوانده کان باشد یا فروشنده کلی و [illegible] و در حفظ آتش عشریه یازدهم فروشنده کتب
و علم و در حفظ آتش عشریه ده از دهم از جمله خوانده کان باشد و اگر آن مشتری باشد و در نهیر یا حفظ آتش عشریه
اول باشد معلم یا صنعت کار باشد و اگر در نهیر حفظ دوم باشد بوی فروش یا میوه فروش باشد و در سیم قصاب
یا کار کردن در گوشت باشد یا بانان باشد و در چهارم خانه نشین و در پنجم فروشنده عطر و بوی خوش و در ششم
آهنگر یا بانان و در هفتم صورت کشی یا نقاش و در هشتم از آن سکه کان سازنده و کار برت کننده نهم کار کرد آب
و ملاحی کننده و در حفظ آتش عشریه دهم فروشنده جامه های نیکو و در وقف و ان و [illegible] تعالی کم ورت وارد
و در حفظ یازدهم گندم فروش و در دوازدهم کوزه دکان فروش دلالة المریخ پس اگر طالع مریخ باشد
و آن در نهیر یا حفظ آتش عشریه اول باشد کار کرد آهن باشد یا آتش و در دوم پس آن مرد باز زده [illegible] از کار
افتاده و در سیم از خانواده کم سری و [illegible] نباشد و آن رفیق صاحب مال باشد و در چهارم حجام یا قصاب
و یا هر که کار کردن در خون باشد و در پنجم صیاد مرغان یا کبوتر باز و در ششم زرگر یا میوه فروش
و در هفتم حیوانات نوع را فروشنده یا که بکرد موی در پشم باشد و در هشتم حمامی و در نهم لشکر یا باشند
آن و اگر در حفظ آتش عشریه دهم باشد [illegible] یا بان یا فرید و فروش اسکا کنند و در یازدهم فروشنده
[illegible] و [illegible] که [illegible] روز [illegible] و در دوازدهم فروشنده پشم و [illegible] دلالة الشمس
و اگر شمس باشد و آن در نهیر یا حفظ آتش عشریه اول باشد مردی شریف در چشم ها عزیز باشد و اگر در دوم

اگر بنده

او کی باشد که کار کرد آتش کند و در سیم از رفیقان صاحب مال یا برادر او یا از کسی که طالب علم و کتب شود و در چهارم
کفش گر یا سیاه کار کرد پوست کند و در پنجم خواننده یا مشاطه سر زنان و در ششم [illegible]
و در هفتم فروش و در هشتم خرید [illegible] صاحب لهو و طرب و خواننده تماشا و در نهم خیاط [illegible] که او
ظلم کننده و [illegible] و در نهم فروشنده روغن و عسل و [illegible] و اگر در حفظ آتش عشریه دهم [illegible] باشد
که در بالای سر مردمان شریف [illegible] و در حفظ یازدهم [illegible] و موجود [illegible] که باشد قیمتی از [illegible]
از متاع و در دوازدهم [illegible] صاحب مال یا هم نشین او کار [illegible] میکرد و در دوازدهم دلالة الزهرة
و اگر این زهره و آن در نهیر اول باشد زینه باشد خاننده از خانواده صاحب مال [illegible] او باشد و در تیع و دوم زینه
صاحب مال بسیار خوش گردن و در چشم عزیز باشد و در سیم از برادران صاحب مال یا رفیقان او کار کرد [illegible]
و در [illegible] چهارم از خانواده صاحب مال یا خویش او یا رفیقش یا کار کرد زمین کند و در [illegible] صاحب مال [illegible]
و در ششم تجارت [illegible] کار [illegible] در هفتم کار کرد طلا و نقره و جواهر کند و در هشتم کار کرد [illegible]
کند و در نهم [illegible] یا مجوس [illegible] پس اگر زهره در حفظ آتش عشریه اول باشد پس او از خانواده صاحب
مال باشد [illegible] کار زنان و آن زینه باشد خویش صاحب مال و اگر در حفظ دوم آتش عشریه باشد [illegible] صاحب مال
[illegible] یا از خانواده مال [illegible] شریف باشد و در سیم زنا کار باشد یا کسی باشد از [illegible] و در چهارم دشمن
صاحب مال و در پنجم کار کرد [illegible] باشد ششم کار [illegible] که در چوب کار کرد [illegible] و در هفتم [illegible]
مال نکوح زن کرده و طلاق [illegible] و در هشتم نقاش و در نهم خدمت خانواده کند و در دهم [illegible] خانواده صاحب مال
باشد و در یازدهم [illegible] که ملک صدقه [illegible] و در دوازدهم [illegible] صاحب مال
دلالة عطارد و اگر این طالع او باشد و در نهیر اول از طالع باشد [illegible] نویسنده کان [illegible] باشد
یا [illegible] و اگر در نهیر دوم پس آن [illegible] باشد [illegible] شیوه [illegible] و در سیم آن از
از برادران [illegible] یا رفیقان [illegible] باشد که [illegible] کمتر از سن صاحب مال باشد و در چهارم [illegible] باشد
[illegible] و در پنجم کاتب باشد یا از کسی که طالب کتاب باشد و در ششم [illegible]

دو چیزی که از او دور خواهد زند و در ششم می پوشند که جامهای بسیار خوب و جبه هر آن را ایام و در هشتم کار کنند
دکار کرد و دوستانه کنند و در نهم کار رند و کمان کنند یا کار زر و زر کرده در خطا اشن عشریه اول از طالع باشد وزده
از کسی باشد که چیده و غارت کنند یا به مکان نگاه ریاضت کنند و در هفتم وی کی باشد که در این دو ملوس زند
دکان آتش کند و در سیم میگار چند نفر از خانواده انگیزه و جبه معزول شده از کار ریش ایان و او معلم اطفال
بود و در چهارم از فقد خانه ابد و در پنجم یک از خانواده ابد و در ششم خسر ابد که چند روز در کوه و در قتل
ایشان فرود آمده و در هفتم فروشنده چند قسم از خوردنیها تحفه فروشی یا شتری فروش و در هشتم فروشنده
کاه و چهارپایان و در نهم فروشنده برنج و روغن و مانند آن و در دهم گیرنده قربانی و چاهها و در یازدهم حاجب
عنان و سلاحها در راه زینه و در دوازدهم فال صاحب مال باشد دلالة قمر کواکب اگر ای قمر باشد و در نهم یا ستمت
اشن عشریه اول از طالع پس دو زن یا باشد که یکی از شیده باشد و در خطا اشن عشریه یا نهم دوم پس زن یا باشد
که دختر زاینده ابد از برای او و در شوهر و در سیم جامه باف باشد یا حرفی است که یان باخته دیگ کنند
و در چهارم خیاط یا آهن گر باشد و در پنجم از دو پسر مرد شریفی باشد و مادرش از جنس بوزش باشد و او در ضیع
اش ه باشد و در ششم دختر بکار باشد و در دهم ادیبی باشد یا درویش و در هفتم عروسی باشد که شوهر از هشت
چند روز قبل ازان و در هشتم شخص غمناک باشد که مادرش مرده است و طفل از اهل او و در نهم از خانواده صاحب مال
و او خواهد سفر رود و اگر در خطا اشن عشریه دهم باشد از کسی باشد که تعلیم و غیره در کتاب و نظر کتابه
در طالع کوکبی باشد نظر کن صاحب نهم یا یک از اثنی عشریه ما نحن الیس اگر او کوکب باشد نظر کن اخس آن
ده او نهم با اشن عشریه یا ناظر یا ان برای علم که از آن و هر که نظر کند منظر خود یا ترقی فتن یا شر خصلتی
جهه ندی اکیسک آن افق باشد والا انگو بی برای او شهادت نیابد **فصل سیم** در شناخت نام اسم دزد
یا غیر آن از مردم یا جزوای دیگر ذکر می کنیم در شش فصل فصل اول در شناخت مبلغ اسم را و در چهارم شناخت
ترکیب کردن حروف اسم را و در پنجم شناخت دلیل آن اسم که در تغییر گرفته اند از غیر دزد یا غیر مردم
و در ششم در شناختن استخراج این اسم از جمیع اقسام استخراجش وضد اینکه از برای نام اسم نهاده کنیم

رازان

از برای این نظر کردن بدلیل دزدان و دلیلا که از آن درستی غلبه رز و را و نه هر از برای تو با نقه حالات دزد
نظر کن که کجاست این دلیل روز که طالع چه معنی این اسم بر معنی آن مکان و ولایات مکان باشد
اگر دلیل در طالع باشد مستولی در وتد طالع پس اسم او را بر قرار معتبر که معنی آن حیات باشد مثل کسی
و لعنتش در عربیه باشد یا فارسی و زن باشد یا مرد با معنی حیات باشد و معنای بیا در دلالتهای طالع باشد
و اگر در دوم باشد معنی اسم مال و عوان مثل رفقه و عون و مطیع و اگر زن در اسم یا دنامیر و اگر فارسی باشد
ریاز و مانند و اگر در سیم باشد سعد بر این مستولی باشد اسمش اسم برادران و علاء و جید یقین باشد و اگر نحس مستولی
بود اسم او اسم برادران و اسیران و امثال و شهان مثل آخی و طفیل و مرغای و اگر در چهارم باشد اسم قدیم باشد مانند
اسم آدم و نامهای پیران قدیم و در معنی الوبت نامهای زمینها یا معنی آنها یا معنای زرع و نبات مانند زرعه
و نباته و مدنه و اگر فارسی باشد باغ و شهری و مانند آن و اگر در پنجم باشد پس آن نام بمعنی لطف باشد که معنی آن ولد
باشد مثل ولید و لطیف و ظرافت و تحفه و مانند آن و اگر در ششم باشد پس آن اسم کوچک ناقص بر معنی بندگان
یا از نامهای پست مرتبه کان مثل عبید یا لقم و عید مثل این و اگر در هفتم باشد از نامهای مردان یا اسمی که معنی آن
دو تا آن و دلالت بر خصومت کند مثل ضد و منازع و مقابل و مانند این و اگر در هشتم بمعنی این معنی موت دار یا
و ستم باشد مانند موروث و ظلوم و غشوم که معنی ستم باشد و ودیعه و مستودع که بمعنای امانت باشد و اگر در نهم
باشد معنی مبلغ دین و مذهب باشد و آن از نامهای انبیا و صحابه است مذکر باشد مثل ابراهیم یا مونث باشد
مثل ها بدر صالح و ... و صالحه اگر زن باشد نامهای زنان صالحه مثل مریم و فاطمه و خدیجه و اگر در دهم باشد
پس آن بجای شریف باشد از نامها و آن بر معنی بلندی و شرف باشد مثل عالی و عالیه و رافع و رافعه و قاید
و ... و شریف و شریفه و اگر زنی باشد پس ... بزرگ و مانند آن و اگر در یازدهم پس آن نام ها
دانسته شده و اشکال باشد بر معانی آن شتافتن مثل محبوب و جمیل و رجا و ... که بمعنای امید باشد و حق
و حدیق و سعد و سعید و اگر زنی باشد ... و شادان و ... و مانند آن و اگر در دوازدهم پس آن اسم حقیر باشد
و بر معنی دشمنان مثل ... و ... و دفاع که بمعنای جنگ باشد و دراع و ... و مانند آن

وشهادت گوید از آن از طبیعت کوکب دلیل چه شمس هرگاه دلیل باشد پس معنی اسم بر معنی [illegible] یا ملوک [illegible]
منسوبات قمر باشد و مریخ هرگاه دلیل باشد و قوی بود بر سپاه و حکم نامهای فارسیان و کردان و عطارد هرگاه
دلیل باشد دلالت کند بر نامهای [illegible] و [illegible] و قبطیان و اهل شام و زحل هرگاه دلیل باشد دلالت کند برآنکه
از نامهای سفلگان و بندگان و اهل هند و حبش باشد و مشتری هرگاه دلیل باشد دلالت کند برآنکه از نامهای صلحا یا از
نامهای معروف [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] آن و زهره [illegible] هرگاه در طالع در شرفش باشد و [illegible]
دلالت کند برآنکه از نامهای عربان از خانواده نبوت مثل احمد و محمد و اگر دلیل [illegible] در شرفش باشد و [illegible] از فلک
[illegible] دلالت [illegible] ذکر [illegible] باشد از نامهای [illegible] و [illegible] اگر [illegible] باشد
[illegible] اعتبار کن بر چهار [illegible] این را [illegible] معنی اسم را از جهت طبیعت
دلیل و مکان آن از فلک و شهادت گوید بر آن اسم برج دلیل را یا کوکب ثابتی که مقارن درجه دلیل باشد هرگاه
از کواکب عظیم القدر چه بسا باشد که اسم بمعنای اسم این برج یا کوکب باشد چنانکه مردی سوال کرد از نام
دزد و طالع عقرب بود و دلیل در عقرب [illegible] باشد معنای اسم عقرب یا [illegible] یا جنبنده که راه میرود
بر [illegible] از این جنس هرگاه مقارن [illegible] آن را کوکبی مثل قلب الاسد یا قلب العقرب [illegible] دبران و نسر واقع
و [illegible] باشد که معنی اسم آن نزدیک [illegible] باشد و [illegible] باشد که حروف اصل بر معنی کوکب [illegible]
که آن دلیل است یا بر حروف اصل آن کوکب الفصل الثانی در کیفیت تشکیل اسم و مخرج آن هرگاه [illegible]
معنی اسم پس خواهی استنباط مخرج آن را در لفظ و کیفیت ترکیب اسم نظر کن با برج دلیل پس اگر در برج [illegible]
باشد اسم مرکب شد از دو [illegible] مثل عبدالله و عبدالرحمن خاصه اگر [illegible] باشد چه آن دلالت کند [illegible]
اسم زاید باشد اگر اسم فارسی باشد [illegible] باشد [illegible]
و اگر در برج منقلب باشد اسم [illegible] باشد [illegible] محذوف باشد [illegible] از آن حرف ناقص باشد یا مصغر باشد [illegible] مثل [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
باشد و نقص نشده باشد از آن حرف [illegible] هرگاه [illegible] باشد سهم [illegible] طالع

یا برج

یا برج دلیل اسم [illegible] ناقص باشد مثل سلیمان و مروان و عمران و آنچه لازم است آن را الف در لفظ و [illegible]
و حذف الف را در کتابت یا مثل آنکه لازم باشد لفظ را و لازم [illegible] آن را در کتابت مثل [illegible] در غیر
[illegible] فصل اسم [illegible] عدد حروف و نظر کن بدلیل که آیا [illegible] امتزاج یا اتصال بکوکبی پس اگر امتزاج [illegible] اتصال
از تثلیث باشد پس ترکیب اسم از سه حرف یا پنج حرف و اگر از تسدیس باشد از سه حروف مرکب باشد
و اگر از تربیع باشد از چهار حرف باشد و اگر از مقابله باشد پس از هشت حرف یا چهار حرف باشد
پس اگر امتزاج و اتصال یا انصراف [illegible] کوکب باشد پس [illegible] دلیل [illegible] دو کوکب از جهت [illegible] اتصال
دلیل و انصراف پس اگر درجات اتصال اقل باشد پس از آن کوکب [illegible] و اگر درجات انصراف اقل باشد
پس از کوکب منصرف عنه باشد پس اگر دلیل متصل بکوکبی نباشد پس نظر کن [illegible] از طالع اگر در طالع [illegible]
باشد پس از چهار حروف باشد و اگر در دهم باشد از [illegible] حروف و اگر در چهارم باشد از چهار حروف [illegible]
و اگر از مثلثه طالع پس از سه حرف یا پنج حرف یا نه حرف و اگر از تسدیس طالع باشد پس از سه حرف [illegible]
[illegible] و اگر دلیل ساقط از طالع باشد بگردان دلیل را بر عدد حروف برج [illegible] و نظر کن [illegible] حروف
[illegible] اسم برج را [illegible] حمل و اسد و قوس و ثور و جدی و دلو و حوت دلالت بر سه حرف کند مثل [illegible] برج
و جوزا و عقرب دلالت میکند بر چهار حرف و سرطان و سنبله و میزان دلالت کند بر پنج حرف پس
اگر اسم فارسی باشد [illegible] باشد که می نامند این برج را بالفارسی پس بره و گاو و [illegible] و [illegible] سه حرف
باشند و [illegible] و [illegible] پنج حرف و خوشه و کژدم [illegible] چهار حرف باشند و کمان شش حرف
باشد [illegible] کوکبی که نظر دارد با این برج بنظر قوت [illegible] نظر در تثلیث [illegible] برج باشد یا تسدیس
یا تربیع پس شهادت گوید [illegible] در عدد حروف [illegible] شهادت [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] سهم السعادة و [illegible] طالع از عدد برج [illegible] الطالع [illegible] باشد آن عدد حروف اسم
باشد پس [illegible] این را و شهادت گوی از حروف اسم [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

و از برای مریخ چهار حروف دوران جا یا خا باشد چه مخرج آن دو از حلق یکیست و از برای عطارد چهار حروف
دوران عین باشد لا حا لم و از برای زهره چهار حروف دوران را باشد فصل چهارم در دانستن سهم الملک حروف
اسم پس هرگاه دانستی عدد حروف اسم را پس خواهی که بکار آوری آنرا از حروفهای اسم پس نظر کن دلیل را که در
چه منزل است آن از منازل قمر بیست و هشتگانه و چه باشد اسم این منزل پس بشمر حروف آن منزل را ابتدا از
اینکه اول باشد الف آن اسم در [illegible] پس اگر خواهی که بدانی که کدام حرف از آن نقطه باشد
یا مؤخر یا در میانه باشد [illegible] اسم نظر کن در دلیل اگر در اول برجی باشد از بروج پس اول حروف اسم
مثل حرف اول منزل باشد و اگر در دوم [illegible] باشد اول حروف اسم مثل حرف وسط منزل و اگر در سیم باشد پس
اول حروف اسم مثل آخر حروف منزل باشد و اگر خواهی [illegible] حروف اسم پس نظر کن [illegible] مثلثه
بروج دلیل را [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] ثالث [illegible] باشد [illegible] کوکب [illegible] بروج را
حروف منقطع [illegible] آن را [illegible] که کدام حرف [illegible] نوشته پس بگردان آن را حروف
اول اسم پس نظر کن که کدام حرف نیز [illegible] پس بگردان آن را حروف [illegible] نظر کن
[illegible] که کدام [illegible] آن بیشتر [illegible] آن را حرف [illegible] اسم
[illegible] باشد که [illegible] حروف اسم [illegible] دلیل [illegible] باشد که [illegible] را
اسم [illegible] آن [illegible] دلیل [illegible] آن [illegible]
[illegible] از برای کواکب باشد [illegible] و اگر از برای ملک باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] از دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] عطارد [illegible] باشد [illegible]
دوران [illegible] باشد [illegible] اسم [illegible] از جهت [illegible] عمر را از [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] عطارد [illegible] باشد
که موضع [illegible] باشد [illegible] طالع که موضع [illegible] است دلیل [illegible] که در اسم [illegible] دلیل را

عطارد

عطارد باشتری [illegible] که اسم [illegible] بود از مرتبه صحابه و در او [illegible] بود و از برای او از [illegible]
باشد و در او [illegible] باشد پس می گوید اسمعیل باشد و اگر در [illegible] باشد می گوید ابو اسمعیل باشد و اگر باقی
دلیل [illegible] در طالع یا [illegible] که در اسم [illegible] باشد و آن از [illegible] باشد [illegible] اگر در [illegible]
[illegible] یا ابو محمد و اگر دلیل زحل باشد و آن در موضع [illegible] از فلک باشد [illegible]
می گوید این اسم زید بود یا [illegible] یا یزید از جهت [illegible] اگر در [illegible] می گوید
از جهت [illegible] زحل [illegible] و اگر [illegible] زحل [illegible] پس اگر [illegible]
از اول [illegible] و [illegible] این [illegible] اهل [illegible] بروج [illegible]
مثل [illegible] اهل بغداد و شرق [illegible] اهل مصر و افریقه و [illegible] و شام [illegible]
[illegible] اهل [illegible] اهل فارس [illegible] و [illegible] او را مریخ
فصل پنجم در دلیل اسم [illegible] شده [illegible] هرگاه سؤال شود از اسم [illegible] از
اسمای [illegible] پس نظر کن [illegible] دلیل را از صاحب طالع در [illegible] طالع
در [illegible] طالع در [illegible] طالع در [illegible] و [illegible] دلیل [illegible] طالع [illegible] پس [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] صاحب خانه قمر [illegible] پس هر کدام که [illegible] باشد [illegible] قبول کند
دلیل باشد پس نظر کن که کدام [illegible] از [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] در [illegible]
و اگر [illegible] را [illegible] پس آن کوکبی [illegible] که [illegible] باشد دلیل [illegible] پس اگر باشد
[illegible] از [illegible] طالع [illegible] پس آن دلیل باشد
و اگر [illegible] صاحب طالع اگر باشد [illegible] آن را دلیل [illegible]
[illegible] طالع باشد پس بگردان صاحب طالع را دلیل [illegible] حروف اسم و [illegible]
اسم از دلیل [illegible] دلیل [illegible] پس [illegible] این کوکب را [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] که وصف کردیم در [illegible] اسم [illegible]

پس آن اسمی باشد که سوال شده ازان باب آخر و کفر است نظر کن حروف اسماء برج طالع را پس نگه دار آنها را
و همچنین نگاه دار حروف صاحب طالع و حروف هر کوکبی را که می یابی آن را در بیان صاحب حد
در وی طالع پس هر کوکبی ازان بنه را که در بیان و شرف طالع باشد پس یکی از حروف حرف اول و آنچه باشد
در بیان طالع و رابع پس یکی از حروف حرف دوم را و نظر کن بر طالع پس اگر طالع شده باشد از یک درجه تا
یازده درجه پس یکی از جمله حروف حرف اول را و اگر طالع شده از یازده درجه تا سی درجه پس یکی از
حروف دوم را پس اگر بیرون آمده از برای تو از حروف طالع و صاحب طالع و کواکبی که یافته
آنها را در بیان طالع و صاحب شرف پس آنها حروف اسمی باشد که سوال شده ازان فصل هشتم در شناختن
حروف لفظ از برای استخراج اسمی که سوال شده ازان طلب کن دلیل را از کواکب به درستی که دلیل
آن است که از برای آن حظی در طالع باشد پس باشد در خانه اش یا شرفش پس اگر زحل در خانه اش یا شرفش
باشد زحل ممکن باشد و اگر نباشد در خانه اش و شرفش طلب کن مشتری را پس اگر مشتری چنین باشد طلب کن
مریخ را پس اگر نباشد مریخ چنین طلب کن شمس را پس اگر نباشد شمس چنین طلب کن زهره را پس اگر نباشد زهره
چنین پس طلب کن عطارد را پس قمر را و عمل به این گونه است که اقتدا کنی اگر اسیر کرده این دلیل از برجها
در رجوعش آن جنان برجی که دلیل در آن است پس طرح کن آنها را و اگر طالع شده از برج طالع پس آنچه
طالع خارج شده قسمت کن آن را برابر آنچه باقی مانده از برای کوکب در رجوعش از برجها پس اگر خارج شد
از قسمت اندازه آن را هم چنین تا جواز یابی و اگر باقی مانده کم تمام نقص می آید تمام و ذالک
پس حفظ کن آن را پس عمل کن بدان که پیراهن دلیل بر بیرون کشیدن آنها را در دو جانب پس اگر رسد
قسمت کن آن را برابر آنچه باقی مانده از برجهای کوکب در برج از رجوع آن پس اگر برآید می اندازی آخر
جایگاه اندازی در اول پس اگر باقی مانده بعد حروف دوم باشد پس عمل کن نیز برجهایی که سیر کرده آن را
دلیل در رجوعش پس اگر برآید طرح کن آن را و اگر باقی مانده پس حفظ کن آن را اگر آن حروف سوم باشد
پس هر آنچه را کوکب سیر کرده است در برجها که آن را در جانب خارج پس اگر رسید قسمت کن آن را برابر آنچه

باقی

باقی مانده از برای کوکب در رجوعش پس آنچه برآید طرح کن آن را و حفظ کن باقی را پس آنچه تمام نشد پس اگر حرف
چهارم باشد و ممکن این کار در آنجا نهایت تمام شود حروف طالع و حفظ کن باقی از حرفی را اعداد که نه در رتبه آن را از آن
پس یکی از طالع وارد نه در پهلوی یک دیگر تا اگر منتهی شود تا حروف حروف به حساب آنچه اراده می کنی آن را تمام کند
بنا بر جمیع حروف هر آن پس اگر اکنون از هر کدام بیابی عدد حروف را که سوال شده ازان اسم حرف باشد
یا اسم جوی غیر آن پس نظر کن که چه قدر باشد بین طالع تا اسم الطالع از برج ممنوع الطلوع پس بعد از این برج
عدد حروف اسم پس حفظ کن این را پس اگر خواهی که بشناسی حروف را هر حیث آن پس نظر کن که چه قدر است آنچه باقی مانده
از برای تو در جهت طالع از برای حرف اول پس اگر باقی مانده یک یا یازده پس آن الف باشد و اگر در جهت غیر آن
پس یکی از آن را طلب کن حساب برج پنجم را پس اگر ده یا دوازده باشد پس آن دوم از حروف آن باشد
و اگر باشد در جهت غیر آن پس یکی از آن را طلب کن حساب برج پنجم را پس اگر ده یا دوازده باشد پس آن دوم از حروف
و آن با باشد و اگر باشد در جهت غیر این طلب کن اسم از حروف را از برج پنجم پس اگر در جهات آن چنانکه کم باقی
مانده از برای تو تا سیزده پس آن اسم باشد از حروف و اگر در جهات غیر این باشد پس طلب کن چهارم را از
حروف در چهارم پس اگر در جهات غیر این باشد پس طلب کن پنجم از حروف را چنانکه وصف کردیم از برای تو
از دوم طالع و ششم از حروف را از دوم و عاشر و پنجم از حروف را از دوم سابع و پنجم از حروف را از دوم
چهارم و آن یکم از طالع باشد و نهم از حروف را از سیم طالع و دهم از حروف را از سیم عاشر آنچنانکه
آن امکان تفاوت باشد و یازدهم حروف را از سیم سابع و آن نهم از طالع باشد و در سر دور سابع را
بر عاشر مقدم دارد و در دور رفع مقدم و تا آخر الفاظ باشد و تا آخر اسما باشد و دوازدهم
از حروف را از سیم رابع و آن ششم از طالع باشد و سیزدهم از حروف را از چهارم طالع و چهاردهم از حروف را
از چهارم از دوم تا المغرب و پانزدهم از حروف را از چهارم عاشر و شانزدهم از حروف را از چهارم رابع
و آن عاشر باشد و هفدهم از حروف را از پنجم طالع و هجدهم را از پنجم عاشر و نوزدهم از حروف را
از پنجم طالع و بیستم از حروف را از پنجم رابع و بیست یکم از حروف را از ششم طالع و بیست و دوم از حروف را

از شش طالع و هفت سیم از حروف را از شش عاشر و هفت چهارم از حروف را از شش رابع پس میان ست حروف
از برای هر جزو حرف را قسمت پس اگر دوره اوی چنین برای برج پس طالع اوی جمیع حروف آن پس شش کن
اگر آن بماند بر قوا اما که باقی پس آنچه جمع شود از برای تو پس شمار از آن متوالیه که باید مقدار طالع اسم را پس آن کلام
آن حرف باشد که سوال کرده شده از آن در این قیاس کن و بر توت تصحیح درجات طالع و خانه ها و بکر و مقدار کن در تحقیق
چه این باب محکم و صحیح باشد با سنظر کن پس اگر طالع یا از حمل و ثور و جوزا و سرطان باشد پس نظر کن برب آنها
و رب شرف و رب مثلثه اول آنها و رب حد آن پس اگر یکی از آنها ناظر باشد بطالع و درجات آن پس اختیار کن از آن
یکی از ناظران آنچه پس اگر ناظر باشند از درجات طالع پس حمل آن یکی و حمل آن باشند حق کن ناظر نباشد
پس اگر رب طالع ناظر باشد پس آن حرف اول باشد از حمل پس اگر صاحب شرف ناظر باشد پس آن حرف دوم باشد و اگر صاحب
مثلثه ناظر باشد پس آن حرف سیم باشد و اگر صاحب حد ناظر باشد پس آن حرف چهارم باشد و اگر صاحب وجه ناظر باشد
پس آن حرف پنجم باشد و اگر از مشتری و زحل و مریخ و عطارد باشد حرف اول را بگیر و اگر قمر و زهره باشد حرف دوم را
بگیر و اگر طالع اسد و سنبله و میزان و عقرب باشد پس از مریخ حرف اول را بگیر و از زحل و عطارد حرف دوم را و از مشتری
و زهره که هم حرف سیم و اگر طالع قوس و جدی و دلو و حوت پس بدان که در آن از مشتری و مریخ و قمر حرف اول را
و از زحل و عطارد حرف سیم را و از زهره حرف اول را الحمل ه ب د ا الثور ب ح م الجوزا
د ه ف السرطان ه ا ح ل الاسد ه و ط ا م السنبله ا د ح ج المیزان ب و ت ب
العقرب ب ح ط القوس ح م الجدی ب ه ت ه م الدلو م ه د ب الحوت م ف د ج
للمشتری من الحروف د ا از برای زحل د ه ج از برای مریخ ا د ه از برای زهره ح د ل
ح د ل از برای عطارد د ب از برای قمر ه م و در معرفت دین صاحب اسم و ملت او نظر کن
از برای رب طالع پس اگر شمس باشد در طالع کوکبی دلالت کند بر آنکه او خدا باشد و اگر رب طالع زهره باشد
دلالت کند بر آنکه او بر دین عرب باشد و اگر عطارد باشد پس او هندی باشد یا بر دین اهل هند و اگر قمر باشد
ترک باشد و اگر زحل پس او یهودی باشد و اگر مریخ باشد رومی و اگر مشتری پس او مجوسی باشد و اگر مشتری در طالع باشد

با ثر فتی

یا ثرفش پس دلالت کند بر آنکه او شریف باشد و صاحب نسب از شناختن ترکیب حروف عدد چنانکه گفته است اهل علم
چون را از حروف اسم ان ان یا غایب یا وقت چون که یکی خواهد بود یا بچه که سلطان که غایب یا حامله که یکی
بزاید یا از کودک حامله شد یا چه قدر گذشته از عمر کسی یا چه قدر باقی مانده پس نظر کن از برای این به طالع
طالع که کی واقع شده و چه کوکب در حیث یعنی قدر سیر که از هر حیث از در چهار پس ضرب کن در حیث را در
دوازده پس آنچه جمع شد از ضرب پس اگر آن کوکب سیر او سیر در برج منقلبه باشد پس بگردان عدد
ساعات بیقسیم کن آن را بر شش و چهار پس آنچه از او خارج شد یا حفظ کن از برای آنچه جمع شده
پس آن عدد باشد از برای تو پس اگر کوکب در برج منقلب باشد و بطی السیر و راجع پس آنچه جمع شد از
هزار تو از عدد و ضرب او وقتی که ضرب کردی آن را در دوازده پس بگردان آن را ماه و بعد از آن ماه
پس بگو عدد این شی را و عدد حروف را از برای صاحب نهر پس هر گاه شناختی حروف او را
که از آن بیرون آید اسم پس ضرب کن آن را در حروف این مکان پس قسمت کن آن را بر دوازده پس آنچه
باقی ماند از برای تو پس حفظ کن عدد او را شمار از اول حروف آنچه بماند از آن تو پس هر گاه که رسیدی نگاه
دار آن حرف را و نظر کن آنچه را باقی ماند که ترتیب دوازده مرتب کن از اول حروف آنچه از دوازده
از حرف را که آن شهر بود از خطوط دوازده کانه پس نگاه دار آن را بر قدر این پس کردم او را جمع شده پس نگاه
دار قوی آن را او برد او را تو از برای تو که حفظ کنی درجات و قاتی را و نظر کنی تا بی که حرف محترقه
و سلیمه و قویه و ضعیفه پس نظر کن که چه قدر است صاحب طالع و طالع از نهر یا عطار اشر عشریه باشد
پس طرح کن آن عدد را از طالع پس هر جا که شهر بود پس آنچه دار گاه دار و نظر کن نیز بقسم نهر
و اشر عشریه و حرف محترق و بیاشان سلیم باشند یا محترق و کی باشد ضعیفه پس حکم بر قدر
جنس کوکب سیر چند در جای بر بالا بود و استخفی پس حکم کن از جانب دقیقه کوکبی که محدود آن ها است
هر گاه قوا هر دو تا حرف مثلثه راست شش طالع و نهر آن دو رکن آن را پس نظر کن آنچه را
قطع کند بر نهر طالع و اشر عشریه طالع و آن هر عدد دیگر از این حروف باشد در نهر

پس اگر طالع نشود
از این حروف در نهم یا طالع نشود و اگر طالع نشود
از این حروف باشد

در اثنی عشریه پس آن بر شش آن چیزی باشد
که وصف کنم از شکل از عمل مثلثات و استخراج
اسامی مثلثات و نظر کن اگر را محترق شده
از حروف دیگر عارض می شود و در اینها از کواکب سعدی که طول کنم اینها با آنها و نحوستی که بسیار آنها و دفع محترق شود
پس بر این این را به نظر کن پس اگر عدد باشد از آنکه وصف کردیم پس این احکام نشود لکن فرض کنیم اگر را
بیرون آمده از برای تو از حساب

فصل یازدهم

الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله
ا ح م د ا د د	ب د د ح ب ع د	ب ح ه د د	د ح ا ب	ب ع ح د ه	ـ ح ه د ب
المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
ا د ه ـ م	ب ح ف ح د د ه	د م د د ب ا ح ح ث	[illegible]	ـ م و د ا ا د ه	[illegible]

شمس	قمر	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
ا ح ب د د ح ف ق م ح	ل ل د ح ق ا ع ع	ط ط ح د ـ ا ح د	م ا ه ه ه ه د ح د	ح ح ه ـ ـ ه ـ ث	ط ط ه ب ه ا ح ح	ذ ب ذ ح ه م ح

در استخراج اسم دزد و عدد آن از جمله بود که استخراج کنند و از اینها چند بها را و اسامی محرقه و سلیمه حروف را
در اختلاف اقوال را اگر شده است کاینه و اسامی عدد و حروف را با مال دزد دیده شده را با عدد حروف اسم ا
پس نظر کن بطالع که چه قدر طلوع کرده از درجات پس اگر سه که شش ای ما شمعون آن چیز اگر طلوع کرده
نهم اول را از مبدا پس از برای آن از حروف آن چیزی باشد که بیان خواهم کرد از برای تو اگر
کتاب مخصوص ذکر قلقطریه عدد ندارد و دو از ده بعد آنکه در اوقات آن را در تراجیح بیده در دار الی تو

بیرون

بیرون می آوری اسم و عدد آن را از آن و حفظ کن این باب را و ترک مکن از طالع درجه را مگر که حفظ کنی آن را و شش
درجه و نظر آن را پس اسم بیرون می آید از نظرش اگر حروف محترق باشد پس نگاه دار آن را اگر که حاجت بیان نظر
باشد و اگر کل حروف محترق باشند یا سیر آنها و آن اول حروف آن چیز است پس خبر بده سائل اگر این برده و اگر
این چیز رفته از دست پس هرگز بر نمی گردد و اگر برگردد آن چیزی باشد که می یابد در احتراق اگر محترق شده لفظش پس بعض آن
حروف محترق شده و مکش پس کل آن چیز و اگر محترق شده را پس آن چیز هلاک شده و اگر شد احتراق وقتی باشد که ناظر
باشد نحسی از ربع تسدیس یا مقابله باشد مکان نحسی یا ناظر باشد با آن نحسی و طرح کند نورش را به او و در آن ذنب باشد
پس آن شخص مرده و زنده باشد که بیان کنم از برای تو حروف را از ده هر چه را بها که کنم آن حکم پس اگر کند است
بشناسی درجه طالع را به دقایق و ثوانیه آن به حساب با اینکه از غیرانی پس نظر کن نهم طالع و ششم آخر قمر به
آن را که چه حرف است پس نگاه دار آن را و اوقات این را هرگاه قلقطریه آن و پس نظر کن منظر آن پس نگاه دار او را
پس اگر نباشد که طلوع کرده باشد از برج غیر یکبار پس تو اکنون می کنی با که طلوع کرده از درجات برج و بشناسی
حروف محترق را چنانکه وصف کردم از برای تو و بدان اینکه عدد شی و غیر صفت اسم باشد و بیان خواهم کرد از برای تو
عدد او در آخر کتاب مخصوص بیان می کنم از برای تو حروف مثلثات را پس حفظ کن آن را و در آن متفقی باشد از حروف
او از ده کانه و نه گانه چه از برای هر برج بیست و یک حرف و اگر لعل باشد در آن کوکبی پس بگیر حروف این کوکب را به
حروف این برج و بر درجی که در آن کوکبی باشد پس بگیر حروف صاحب این برج را و از در جمع او نامدار که باشد یا از طالع
در او ازدهام در آن باشد پس بگیر آن خانه را که قول حد را که باشد و آنچه در عدد آن کوکبی باشد که حروفش را اگر چه
و اگر کوکب را بباشد پس از دو را بیابد باشد و بدان آن را به این طالع که ذکر می کنم از برای حروف کواکب را
شمس مر او را ااا ااا ی وو ااای اععوام اه قمر مر او را اهاوالایا ار زحل مر او را
مشتری مر او را [illegible] مریخ مر او را [illegible] زهره مر او را [illegible]
عطارد مر او را [illegible] حروف منازل قمر ثریا مر او را [illegible] دبران مر او را ادی با بو
هقعه مر او را [illegible] ذراع مر او را [illegible] طرفه دی ب ددی بو

گفته‌اند دیگران که طرفه از این بیت دی ددددی دد جبهه مای مو ما اهرمان ده را بازده هو مای
الوفد لحوفا فی عوا لوحا ها ||| ماسک الحی حلی غفر ددداذ نوما گفته‌اند دیگران بلکه ازو آن
دو تا ادد الزبانا فی نوی نو گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو ای نای نو الاکلیل فی نو نهای
گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو ای نو نهل نهی نعام کو گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو سو نهما ||| جبهه کالحو حلح
سعد الذابح حوحا حوده سعد بلع حوحو کاهو گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو کها مرحو حو سعد السعود
کالحو لحو لحی گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو کها لحی لحو کا سعد الاخبیه حو سا سو دد گفته‌اند دیگران بلکه
مراد ازو الحو سا سا سو فرع المقدم سی سو دی د گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو سی حو دادی فرع المؤخر دد
گفته‌اند دیگران بلکه مراد ازو ادوقا شا ای رش حو حا حی الشرطین حو حا کا گفته‌اند دیگران
بلکه مراد ازو احو حا حو حا بطین لد لو لا لو حروف جمع ازاده که انه حمل و عقرب مران ازو طا
طاه ماداه ثور مراد ازو لد لو لا لو [هو جاه ناه حا] جوزا و سنبله مران مراد ازو نو ناه داده ها سرطان مراد ازو حو حاه
لحو کاه [illegible] مراد ازو اما ماه داده ها میزان مراد ازو حا دد دا و قوس و حوت مران ازو حا دد دا د [ناباب ناحو]
جدی مراد ازو سا سا عا دلو مراد ازو سا سا [illegible] شناختن حروف شرقیه و شمالیه و جنوبیه و مغربیه اما اهل هیئتا
شرقیه ما و هد لحا جنوبیه لحی سا ما غربیه داه جنوبیه ماح هو لح شمالیه [illegible] اول شمس را باشد
دوم زهره را سیم عطارد را چهارم قمر پنجم زحل ششم مشتری را هفتم مریخ را هشتم راس را نهم ذنب را
و بیان کنیم از جواری نحو فاظره میت دست منزل را هرگاه در آنجا کواکب باشند که چگونه نظر می‌کنند [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]							[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	الشمس	المریخ	الزحل	المشتری	العطارد	الزهره	القمر	[illegible]
	البطین	الثریا	الدبران	الهقعه	الهنعه	الذراع	النثره	الطرفه

و چگونه باشد افتراق پس از این باب در آن هر گاه اسم محترق از روی هلاک و [illegible] آن و [illegible] اگر
[illegible] اول استطاعه [illegible] باشد [illegible] شده باد [illegible] نظر کن در وقت سوال [illegible] زحل مریخ و شمس [illegible]
[illegible] از [illegible] الحساب [illegible] که هر یک از [illegible] درجه [illegible] باشد از منازل قمر [illegible]
محترق باشند از این کس با اجتماع یا آنچه ناظر باشد از منازل [illegible] و تربیع از آن منزل محترق باشد از منازل
به گوشتی که می‌بینی از تربیع منازل در شکل تقابل منازل و سوی این پس محترق باشد و شده تر آن منزل باشد
که محترق شود با اجتماع پس اگر [illegible] محترق پس آن هم تربیع بود از آن منزل که در تربیع بود از آن که دور زند
[illegible] باشد [illegible] اگر محترق شود منزل زاویه [illegible] محترق می‌شود از جهه افتراق [illegible] منزل که [illegible] باشند
این منزل را از جمله آن منازل [illegible] باشد آن منزل که باشد در زاویه دیگر که گیری [illegible] هر گاه محترق شود از جهه
افتراق المنزل [illegible] دلالات الافتراق نظر کن هر گاه واقع شده [illegible] کوکبی در منزل
پس نظر کن [illegible] این منزل را که محترق شده اگر را محترق شده از آن کس [illegible] مقابله یا تربیع پس اگر باشد
[illegible] اسم ملکی که نظر کند از برای او پس محترق شده این ستاره از اسم آن ملک که اول حرف [illegible]
چه آن [illegible] پس هر گاه محترق شده [illegible] با اجتماع هلاک [illegible] ملک [illegible]
و [illegible] نام اسم مرد [illegible] که می‌باشد [illegible] هم این قاعده وضع شده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] هر گاه محترق شود از [illegible] حرف [illegible] که آن [illegible] باشد
رسیده بود [illegible] شده [illegible] اگر [illegible]
هلاک شده اگر محترق شده [illegible] حرف اول [illegible] که آن [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن [illegible] محترق شود با اجتماع [illegible] اسم و هر گاه محترق شود حرف اسم [illegible] آن با اجتماع هلاک شود
و اگر محترق شود [illegible] محترق [illegible] اسم باشد [illegible] با اجتماع پس آن [illegible]
و اگر محترق شود از اسم ملکی دیگر [illegible] ملک است [illegible] ملکی دیگر [illegible]
و آن ملکی که محترق شده [illegible] یا ملکش یا [illegible] یا [illegible] از [illegible]

کی باشد اگر کفه هر گاه محترق باشد اضعف حالهای شمس یا جماع یا محترق باشد زاویه دوم را چس گشته زحل شود و مستحیل اگر گاه محترق
شود و خود از شمس و سعدی گشته شده باشد اگر ناظر باشد به آن شمس یا کیل اگر محترق باشد شوم نیز ناظر به همه رابع باشد
سعدی با این قران می نگشته شده ارزو در برجی کرده این ملک بر بر شمس در نکبت بیده او را اگر در ابعاد باشد خلاف شود از زحل
لعبر از شدت آن و اگر محوی باشد برسد او را خوشی بعید خلاف یا بدو بران جمیس بکو یا در بعیر جرها ابش والله گفته است والله اعلم
استخراج اسم دزد و آن و غیر آن شکم استطراق کن اصحاب مثلثه طالع پس بگیر حروف صاحب مثلثه اول را الی بکر
صاحب مثلثه دوم را الی بگیر و حروف صاحب مثلثه سیم را پس اگر حروف اسم بیشتر از سه هم باشد پس نظر کن در مثلثه سیم کو مال کی است
و لباسش از ربع مثلثه او پس حروف اول از آن را و ثانیه ثالث را و اگر بیشتر از شش باشد پس عمل کن بنوعی که
عمل کردی اما شناختن حروف هر کوکبی پس بدانکه حروف قسمت کرده شده بر هفت کوکب از برای هر کوکب
چهار حروف علامی بجهو اول از برای زحل پس از برای مشتری و پس مستخفی بر نوبت تا شهر لحقه با آخر حروف پس اگر کواکب
کرح بگو کدام حروف آن حرف است که با هر کوکب از حروف کوکب پس نظر کن برج را اگر آن کوکب در آن است پس قسمت کن
آن را کجا رقسم پس نظر کن کوکب را که چه کوکب قسم آن است پس اگر در قسم اول باشد بگیر از حروف حرف اول را و اگر از
قسم دوم باشد پس بگیر دوم و سیمی یکی در سیم و چهارم و بعد از آنکه حروف بدین می آید متفق به بن باشد که علی نا شده
برابر علی و ب باشد که حی باشد پس برابر به ودرا و وزه و سیم و شیء و مانند این بیرون می آید بدین طریق
و حروف شش به و بعد آنکه کوکبی که می شود در اول برج دلالت کند بران که حروفش متقدم شده از جای خود و کوکبی که در
آخر برج باشد دلالت کند بر آنکه آن حروف موخر شده از جای خود و اول آنکه در برج آن حرف باشد که بسیار مقدم شده
بر جای خود آنا کواکبی که بعد باشند از فصح و نظار برج و برجی [illegible] باشد و با بیت [illegible]
پس آن حروف بر می آید از موضعش و اگر کوکبی پس بگیر بعد از این مثلثات سه هم را اسم را بر تو [illegible]
پس عمل یکی باشد در این باب آخر بر حروف بر پایه باشد و آن حروف می آید از ترتیب به و آن حلبی باشد
که نظر کن که چه قدر از اول درجه حمل باشد بدرجه آن پس قسمت کن آن را بر سیزده و ثلث پس آنکه بر آید شمار
و از آن از اول حروف معجمه را و بر این تو را پس هر حرفی که منتهی شد بر آن عدد پس اول آن اسم باشد

زحل ا ی د ه مشتری ه د ح مریخ ما ل و ل شمس ی ه مع زهره فحو ق د عطارد
ی ه ف شع قمر دحو ط ع مثال دزد در برقت سوال کرده بود روز چهارشنبه هفت روز گذشته بود از

جمادی الاولی سنه ... و طالع برج جوزا از ... شهر ...
کوکبی بود براکنه در این صورت ثبت شده شمس و میل
و دزد از ماه بود به جهت آنکه شمس در طالع بود دلالت کند
بر آنکه دزد مرد است و بعید و بزرگ است و او را یا کره
اینکه ... در حرف باشد و در خمس الجمله از دو باشد
که دزد با خود چیزی بعید کرده با کار و با سکر بود چرا
بر حمل معتدل باشد و در او و خوبی در شب در خانه در بدنش و مشتری این بود در او یا قوی تاره باشد
در بیده اوراه ای در شب جدی از شش یا منه آن بر او بصلاح و مراد باشد بزرگ باشد در نفس قمر با او کرد
نفس قمر از دزد و در جهت سقوط و میل دزد از صاحب طالع و بودن طالع در جدی دلالت کند بر آنکه دزد
مفارقت کنده شهر صاحب ال را و دور باشد از بلد او بعد باشد در راه و از جهت سقوطش از صاحب طالع و غرب
بودن آن در برجش دلالت کند که شناخت از برای او و از جهت طالع او و خفی شده نزل او را شش ای
دزد و بودن برج طالع در ذیل دزد جدی باشد و دلالت کند بر آنکه با او شریک باشد در سفرش یا
در اسباب و بودن برج شمس خود باشد و دلالت می کند بر آنکه او شاخ بگشته است و در فتح و از جهت بودن
شمس در طالع در قول کرده بودند بر قمر را و نظر کردن سهم الحاکم با بودن مناظر بودن قمر با شمس عشر شرف
بخود و بودن صاحب طالع در دام شناخته می شود دزد و مشهور می شود امر او و برسد یعنی شاخ بعد حال و تا نحو
بماند از برای سارق بعضی مال از جهت اتصال صاحب دوم با صاحب العشیم و اتفاق صاحب سهم السعاده با آن
و همچنین با تسیم آن را اعیان جا که حکم شده بود و سوال روز یکشنبه که یازده روز مانده بود
از رجب سروش از ماه شهریور سنه ۲۴۶ بود در طالع و کواکب بر این نحو بود که در این صورت

و او قمر در زودبابع متصل بزحل منصرف از زحل و او از زحل که
قابل تدبیر قمر است دلیل دزد لیس بود و دزد زنی که کنیز ایشم
و آزاد شده و از جهة اتصال قمر از عطارد مریخ در برج دو جانب
از جدی بزحل دلالت کند بر آنکه متاع دزد از چیزی
از جوان باشد و خصمان پراکنده باشد و آنکه از دلش
برمی آید و از جهة آنکه طالع او قوی است دلالت کند بر آنکه دزد قصد دزدی کرده که کنج داخل شده بر جهة آشنایی
لیس دزد عارض شده از برای او و از جهة آنکه صاحب السابع در برج منقلب باشد فوق الارض باشد و آن برج برج
انسی باشد دلالت کرده بر آنکه متاع در بالا خانه درد کنجی است در صندوقی یا انبانی و از جهة آنکه چهارم برج
ملوکی است خانه مریخ دلالت کند بر آنکه این در منزل مردی بزرگ که خانه بلند سقف و در آن چهار باشد
و حالش در جاهای قبله و مغرب باشد زیرا که مال دزدیده شده و دزدش در جهة مغرب باشد و یکی زنجیر باشد
و از جهة بودن قمر در مغرب و جای زنان و دو آنکه از خانه و از جهة قرب بمرا باشد مایل که ته تمام ما در منقوب و بیندی
و منفصل بخرابه باشد و جای تنور در شمال سرا باشد مایل که به مغرب سرا و دزد در ستونه باو بند باشد و جای مریخ و حیوان
و از جهة سرا از نزدیک بیان سرا است باشد و آنکه در وسط سرا باشد کردن باشد و متاع امانت گذاشته تر دو
زد بگوید و از جهة اتصال قمر با جدی دوم رد و بیند چون صاحب طالع در دوم در نظر قمر بهم السعاده باشد و متاع
در شاخه شود دزد و چون میان آن و در اتصال در برج او جدی در زد ربع بطی بربع مربع یکدرجه و نیم لهم
دلالت می کند که یافتن آن بعد از یک ماه و نیم باشد در دزد تیری زحل در تبدیل زحل شکلش را بر آنکه منسوب زحل
دلالت کنند است و از بکی و از جهة او آن زحل بهم در حسن دلالت می کند بر آنکه دزد معروف باشد در شهر که
متمور معروف باشد و از آن و از جهة بودن عطارد باو دلیل دزد در حسن دلالت کند بر آنکه دزد معامله
چند مرتبه دزدی قبل لیس چون دلیل در میزان باشد دلالت می کند که دزد فشرده سر و سفید روی و دراز بینی
و تیز بینی و دراز گردن میان و سیاه موی مجعد موی باد کند تا فی پیش که کف پا های موی دار قامت بلند

درباله فرج

و بالای فرج و دران زحل در ربع شرقی است و آن در طرف یمنی باشد دهشتش در مغرب است باشد قادر یا صاحب طالع رابع
باشد آن لیس بود و در زنیه بدین صفت کنیزی که آزاد شده بود و دزد و متحرک و بتحقیق که گم شده بود از آن چیزی
و آن بعد از چهار دست روز بود لیس روز دیگر بقیه را که گم نشده بود از آن یک چیزی که بر دای آن بنه بود بیرون از روز با
سه روز که به رتبت کسی نظر کرد در سنبله بود و طالع عقرب و در آن زحل بود و آن دلیل دزد بود و صفت دزد
صفت زحل بود و صفت برجی که زحل در آن بود لیس شهادت میخ و آن که در چهارم بود و آن صاحب طالع بود دلیل گفت
دزد از کسانی است که در خانه شد بر قبیله و قت یکی بصف برج و باین آنکه و تیر بود و آن اهر آنکس باشد لیلا سر برخی
انشقاق است شهادت از زهره چون که آن صاحب قوم است در برج دا و آن را بصفت سنبله گفت که
دلالت می کند که کی واقع شده و دزدی بیرون از صفت زهره است بدیگر باشد و صفت سنبله و او ابتدا
کننده است و ارادند متاع و زهره که آن صاحب قوم است بمقام طالع است که ثابت است سوال متاع از چیزی که گم شده بود
لیس طالع اسد بود و در آن زهره لیکن آن برکت است تحت فراش لی بود چنین و باین سبب گفتم برکت باشد
که از صاحب چهار باشد گفتم تحت فراش است چون که زهره در طالع بود و چنین شد ساعتی و چشمش کل در جزء احتراق گفتم
نیز در سنبله از دزدی لیس بود طالع عقرب در آن شمس و زحل و عطارد بود و بود بندان گو او که ان دزدی کنم دلالت
زحل چون که در چهارم است که دزد خویش صاحب مال باشد از جانب دران دلالت میکند عطارد که
که دزد و رات باشد در صاحب مال را میر آن صاحب یازدهم باشد که دانسته لال کرد پر قدر او مترلت دزد و از جهة است
مر زحل لیس بود و در مع عطارد لیس دلالت کند که دزد از کسانیکه مفرز درس زدی کشته خامه که عطارد در اوج است
با این و چون صاحب خانه زحل که آن دلو باشد زهره بود که صاحب آن است مر زهره را دیا نو نحو دلالت از آن
دزد میت باشد دلالت کند که دین او دین نو نحو اسمیین از خانه عطارد صاحب نیم سنبله خانه زهره است به نظر کردم
مر جای دزدی را و موضعش از چهارم دو در کوکبی که در آن بود و در زمین صفت عکس دیگر لیس بود دلو که هوائی است
و در آن قمر بود دلالت کننده بر جای نهان است و چاه و آب در زیر شده و آنکه در اعلای آن مطبخ یا تنور یا حمام و مانند
آن باشد از جهة جای مریخ در جنب او شاید که سوال کرد از چیزی که گم شده بود مراد او طالع سد بود عاشر ثور

و چهارم عقرب و میزان در ثور بود و مشتری در جوزا و زحل در سرطان و مریخ و زهره و عطارد در حمل پس چون صاحب طالع
در ثور بود و صاحب طالع ناظر است صاحب ثور و زحل که مریخ ناظر است و صاحب عقرب که آن مریخ است و از حمل است پس دلالت کند
اینکه آن مال چیزی باشد که در حمل آتش شده و یا قسیم صاحب خانه چیزی را الحکم زهره است با مریخ و عطارد پس حکم کردم از برای
با اسعاد از برای زهره به قوت و از برای عطارد او به پیوستها و باقی قمر ابتدای اول ماه در حینی که ظاهر شده بود با یکدیگر
و باقی سهم الحاجه را در سنبله پس حکم کردم بآنکه آن چیز بیننده با یکدیگر باشد و بود طالع نظر کواکب باقی از مثلث برج
پس حکم کردم بآن که آن چیزی باشد که میزان را درخشنده ... باشد و در حمل آتش شود و اگر آن چیز باشد که در بردارد آن
در آب ... میزان در ثور باشد و بود زحل با راس در سرطان پس دلالت کرد بر آنکه آن چیزی باشد که در دو رنگ می اکرد
و بود چیزی که شده بود شیء دیگر مانندی پوستی و استخوان بود با زهره و عطارد و مریخ دلالت کرد و با عطارد
و اگر آن ... و بود زحل در وبال پس دلالت کرد بر آنکه زناری باشد یا از جهت اتصال ... بود ...
و صاحب زحل نیز الود باشد و بود در وبال در ساقط و متحیر و چون زحل در سرطان بود دلالت کرد که در آتش شده
و چون باشد و آن که او دزد باشد ... که کار او در آب بود از جهت بودن زحل در سرطان و بود مشتری صاحب طالع
در ... زحل که صاحب ... بود ساقط و در دوازدهم بود ... میزان که متصل شد بآن و دهم جمیع کواکب ... که
یافت ... از دولت یا قسیم مریخ را در دوازده ... میزان و اتصال زحل پس حکم ... یافت ...
می ... او ... پس حکم یافت ... در بازار پس یافت شد در دزد در بازار و یافت شد ... دیگر ...

الباب التاسع

در امور خصم و ... مطلوب و در آن نه فصل است اول در بیان کردن جایهای دلالتها
بر سهام جنگ فصل دوم در ... اگر نزاع با کسی بود ... اگر جنگ ... باشد چهارم در ...
چهارم ... پنجم صلح بای آن ... یا ... ششم در شناختن اگر ... سلطان از هر ... یکدیگر باشد
هفتم در شناختن اگر غلبه از هر دو یکی باشد هشتم در شناختن ... نهم در شناختن وقت
در غلبه و صلح فصل اول در بیان کردن دلالتها بر اسباب خصومتها هرگاه سوال کرده شود از نزاع کننده پس طالع
طالع و صاحبش ... و صاحب خانه قمر او ... از برای سائل ... از برای مطلوب ... سوال شده

هفتم و صاحبش متصل به قمر را از برای خصم و ... کوکب ... قمر را دلیل اگر ... بس آن را دلیل
حاکم و چهارم و صاحبش و کوکبی در چهارم و صاحب دوم قمر را از برای عاقبت امر خصومت ... اگر
که قمر در اوتاد باشد یا ناظر باشد بطالع بقوت ... و ... و اگر متصل باشد قمر
و منحرف باشد پس ... طالع و صاحبش را از برای سائل متصل قمر ... صاحب هفتم از برای خصم اگر
قمر منحرف باشد و متصل نشود یا ساقط باشد از طالع پس طالع و صاحبش را از برای سائل هفتم و صاحبش را از برای
خصم و اگر قمر منحرف باشد و متصل نشود یا ساقط باشد صاحبش را ... از برای حاکم و اگر ... شود
و چهارم را از برای عاقبت و هر زمان که قمر ناظر باشد بطالع و متصل و منحرف باشد پس قمر منحرف عنه او
متصل باو و صاحب خانه او از جهت دلالت قوی باشند و ... در جمیع مسائل بازان ... او
... و صاحبش و کوکبی که در دوم و اگر ... پس ... از برای یاران خصم و ... کوکبی ...
که در ... باشد از برای یاران سلطان و ... دلالت او ... که ... در دهم کوکبی پس صاحب یازدهم
هرگاه ... پس اگر قمر زاید النور باشد پس آن دلیل طالب باشد ... دلیل مطلوب و اگر قمر
ناقص النور باشد پس قمر دلیل مطلوب است ... دلیل طالب پس هر کدام از ایشان که قوی باشد پس از برای
او ... در ابتدای ... نظر کن از برای ... صاحب طالع یا متصل به صاحب طالع
از ... یا ... بودن قبول پس منازعه ... هر خانه آن کوکب ... دلالت کند ... خانه ... است
از جهت خصومت پس اگر صاحب دوم باشد منازع از اعوان ... او است و اگر صاحب سیم باشد از برادر او
و اگر صاحب چهارم ... پدر یا ... باشد و اگر صاحب پنجم باشد فرزند او ... پس ...
پس اگر ... کوکبی ... صاحب طالع ... پس نظر کن ... خصم را که ... در خانه ... باشد
بطالع پس حکم کن ... منازعه ... آن ... که ... آن دو ... اگر کسی ...
بود دلالت آن ... پس حکم کن بآن در شناختن چیزی که در آن نزاع شده ... سبب ... آن نظر کن
بکوکب منازع که ... صاحب طالع باشد و دلیل خصم منازع باو که در کدام برج ... که ... باشد

مثلثه ناری و برین مثلثه را در مکان دوم و دوازدهم یا هشتم شراکتی باشد پس منازعه بجهت چهارپایان و بندگان باشد
پس اگر خداوند مران مثلثه را شرکتی در این خانها باشد از دلالتهای این مثلثه هرگاه از خود دلالت آن اضافه باشد
پس اگر در ثور و مثلثه ثور پس منازعه در زمین یا زراعت یا گندم یا در جو یا [illegible] خاصه اگر [illegible] باشد در مثلثه را
شراکتی در چهارم و این شراکت باید طریقی که یکی از این دو دلیل صاحب مثلثه چهارم پس این دلیل باشد بر آنکه منازعه از
جهت املاک باشد و اگر در جوزا و مثلثه آن پس در چیزهای [illegible] باشد و اگر در جوزا باشد پس از سبب مردم باشد و اگر در
میزان [illegible] سبب [illegible] برای [illegible] باشد و اگر در دلو باشد پس از [illegible] باشد و اگر دلیل در سرطان و مثلثه
آن باشد پس منازعه از سبب آب [illegible] یا چشمها و آنچه [illegible] آید از [illegible] و مرغ [illegible] باشد
[illegible] آن آب [illegible] گفتم هرگاه باشند صاحب طالع و صاحب هفتم [illegible] در خانه [illegible] پس [illegible]
خصومت در امر اولاد باشد یا کسیکه او بمنزله اولاد باشد و اگر در خانه زهره پس آن بسبب زن یا خواهر یا دختر
باشد و اگر در خانه مریخ پس از سبب چند زن یا کنیزان که خواهران باشند یا فرزندان دختر [illegible] و اگر [illegible] در خانه زحل
[illegible] باشد پس [illegible] خصومت از جهت پیران باشد یا آدمی که از جنس [illegible] باشد و اگر [illegible]
قمر باشد پس از سبب [illegible] یا آدمی از [illegible] و اگر [illegible] پس از سبب [illegible] باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دلالت جنس

و جایش [illegible] آن است که باشد [illegible] آن و [illegible] پس اگر باشد [illegible] خواهد بود و این [illegible]
[illegible] گشته [illegible] رجوع [illegible] و [illegible] آن در مثلث [illegible] باشد خصومت [illegible]
[illegible] آن [illegible] صاحب طالع و صاحب سابع [illegible] از ان [illegible]
باشد پس آن [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] ناظر باشد [illegible] خصومت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ناظر باشد
[illegible] ناظر باشد پس آن [illegible] طالع [illegible]
خصومت [illegible]
پس آن [illegible] خصومت [illegible] مریخ
در طالع [illegible] باشد [illegible] عطارد و در طالع یا سعدی [illegible] باشد
[illegible] خصومت [illegible] زحل [illegible]
یا ناظر [illegible] دلالت کند بر آنکه [illegible]
[illegible] ناظر [illegible] مطلوب [illegible]
صاحب طالع و در طالع باشد [illegible]
[illegible]
آن از [illegible] باشد [illegible]
چهار [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
و اگر احتراق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] هر دو خصم

چنانکه او دو را این زحل پس عالم را امر سلطنی و مضیق حکم کند و در این فال رعیه بیرون قوی قول را رسا کرده است اگر طالع منقلب [illegible] باشد
یعنی حصینی فاحمه و شرد و اگر ثابت پس ام حیثی تکرار اگر ذو الجسدین اوساط دوران و در کره جسدین باشد دلالت کند
بر صلح و اگر طالع ذوجسدین باشد یعنی می‌باشد یعنی انها سقفا و مخصوص است الا در زمان دیر باشد و اگر طالع بر صلح [illegible]
باشد لکن چون ناظر باشد بان صاحب برج از نهم یا هشتم یا باشد صاحب نهم از هفتم چنانکه معین باشد یعنی آن ماه جنگ کنی [illegible]

فصل ششم در شناختن صلح اما میان شهرها حصینی یا نه اگر طالع صاحب طالع و در برج هفتم را [illegible] قمر [illegible]
دلالت کند بر صلح کردن آن ماه با شغل از غیر مقتدر و در افق سلطان و همچنین اگر یا فتح دلیل طالع مطلوب [illegible]
شرقیه یا صاحب چهارم دلالت کند بر صلح یا حصینی اگر صاحب طالع و صاحب طالع [illegible] تحت الشعاع و در چهارم
دلالت کند بر رامی حصینی یعنی [illegible] صلح کردن آنها از غیر [illegible] که در آن ماه که ناظر شد [illegible]
از [illegible] یا تثلیث یعنی آن ماه قبول باشد پس آن را صلح فی کشتند و اگر ناظر باشند از تربیع و یا مقابله و یعنی آن ماه
قبول باشد و [illegible] آن صلح از [illegible] یعنی آن ماه پس اگر نظر کند یعنی آنها صاحب عاشر باشد نیک
چنی از [illegible] متصل شوند [illegible] به بعض صلح نکنند مگر آنکه مراقبه کنند سلطان و [illegible]
متصل صاحب **فصل هفتم** در شناختن [illegible] سلطان [illegible] سلطان را از برای [illegible] اگر ماه
یا فی صاحب طالع را که متصل شود صاحب عاشر دلالت کند بر آنکه صاحب [illegible] استحقاق کند سلطان [illegible] اگر متصل
صاحب عاشر [illegible] صاحب طالع [illegible] از غیر [illegible] چنین [illegible]
یا متصل [illegible] صاحب عاشر از برای مطلوب [illegible] اگر اتصال صاحب عاشر از تثلیث [illegible] یا تسدیس باشد یا مقارنه
باشد یعنی آن ماه قبول باشد یا باشد اتصال صاحب عاشر بدین گونه [illegible] طالع یا باشد حصینی [illegible]
پس سلطان [illegible] طالب باشد [illegible] اگر اتصال از تربیع یا مقابله [illegible] باشد دلالت کند [illegible]
[illegible] از سلطان [illegible] و همچنین [illegible] از صاحب [illegible] از برای مطلوب [illegible] ناظر باشد
[illegible] پس حاکم میل کند [illegible] که قبول کند پس [illegible] چنین [illegible]
[illegible] اگر باشد [illegible] صاحب [illegible] صاحب چهارم [illegible] از نظر [illegible]

دشمن

دشمن و چه باشد یعنی آن ماه از قبول یا عدم قبول پس حکم کن از آن جاری احوال سلطان از برای طالب یا مطلوب [illegible]
بر آنچه [illegible] وصف کردم از صاحب هم یعنی سعد [illegible] در طالع پس طالب غایب شود یا ظفر یابد [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible] باشد این [illegible] مراد [illegible] پس سلطان آن باشد که اعانت کند
و اگر باشد سعد در سابع [illegible] پس نکوی از برای مطلوب باعانت از دلیلش که سعادت [illegible]
باشد بطالع از تربیع اول [illegible] یا طالب [illegible]
نظر کند [illegible] دلالت کند [illegible] اگر ناظر باشد صاحب عاشر بطالع از تثلیث [illegible]
[illegible] باشد [illegible] از برای طالب [illegible] باشد طالع [illegible] حاکم [illegible]
و اگر سعد باشد [illegible] عاشر دلالت کند بر عدل [illegible] و اگر صاحب عاشر [illegible] دلالت کند [illegible] حاکم [illegible]
و [illegible] و اگر صاحب عاشر قوی باشد و در شرفش دلالت کند بر قوت [illegible] حاکم [illegible]
و اگر نحس باشد حکم کند از برای او [illegible] طالع از [illegible] و اگر سعد باشد [illegible] حاکم
عدل باشد مگر آنکه [illegible] باشد از [illegible] حکم و اگر نحس باشد قوی و مستقیم باشد [illegible] دور کند [illegible]
کننده [illegible] اگر آن نحس مریخ باشد و ناظر باشد با آن زهره پس او رشوه خور [illegible] و اگر ناظر باشد
با آن زحل [illegible] باشد و اگر ناظر باشد مشتری باشد پس او [illegible] که ظاهر شود [illegible]
[illegible] عادل [illegible] و اگر ناظر باشد با آن عطارد [illegible] باشد [illegible] و اگر ناظر با
شمس باشد پس او سلطان باشد و همچنین دلالت [illegible] صاحب عاشر باشد [illegible]
[illegible] باشد که ناظر بطالع باشد [illegible] ناظر [illegible] صاحب عاشر باشد پس حاکم [illegible]
و [illegible] در امور باشد رشوه خور باشد [illegible] رشوه کرد [illegible] سعود باشند
و همچنین حکم کن [illegible] **فصل هشتم** در [illegible] از برای آن
[illegible] دلیل طالب و مطلوب قوت آن [illegible] استدلال [illegible] حصینی [illegible] آن باشد
که دلیلش [illegible] باشد [illegible] بیشتر باشد [illegible] و اگر قمر ناظر باشد

نظر کن بموضع او اگر منحوس و منقوص عشره قمر یا هر کوکب زایل باشد یا منحوس یا محترق پس او هلاک شونده است و صاحب خطیه
و صاحب هشتم هرگاه در طالع باشد دلالت بر قوت سائل دارد و اگر صاحب طالع و صاحب هشتم در اشتم باشد دلالت کند
بر قوت خصم هرگاه صاحب سابع در شرف بود دلالت کند بر قوت خصم و هرگاه صاحب طالع در شرف بود دلالت کند بر قوت
طالب و اگر هر دو دلیل در وتد باشند پس معتدل از آن هر دو ظفر یابد اما چیزی اگر یکی از دو دلیل راجع باشد
دلالت کند بر ضعف و شکستگی صاحب او در هر شهر و دلالت کند بر قوت طالب بسیار اعوان و صاحب هشتم در شرف دلالت
کند بر قوت مطلوب و ظفر او بسبب اعوانش پس اگر باشد صاحب طالع و صاحب دوم و صاحب سابع و صاحب هشتم یکی از اینها
در اوتاد پس نظر کن هر یکی از دو دلیل که اتصالش بسعود بیشتر باشد مراد او را غلبه باشد پس اگر سعود هر دو را اتصالات کند
پس نظر کن بقمر که اتصالش از برای کدام یک بیشتر باشد [illegible] و در قول این مراد او ظفر باشد یعنی در طالع
پس اگر سائل ابتدا کند سختی و در سابع [illegible] قمر اتصال صاحب شرف و صاحب طالع اگر هر دو [illegible] باشد
قوی و سعود باشد پس بادی [illegible] ظفر یابد [illegible] هرگاه [illegible] صاحب سابع باشد [illegible] و صاحب هشتم
یکی که آن دقیق [illegible] از برای مطلوب باشد [illegible] و قمر هرگاه بری باشد از کونش در فصل [illegible]
طالع یا در وتد طالع یا ناظر یعنی باشد [illegible] در شروع پس [illegible] اگر قمر [illegible] باشد
و آن در سابع و ناظر باشد پس مطلوب ظفر یابد [illegible] سهم السعاده در طالع یا در [illegible]
طالع دلالت کند بر فتوح از برای طالب و در سابع یا ناظر دلالت کند بر قوت مطلوب [illegible] صاحب طالع
و هم اگر در سابع او اگر محترق باشد یا راجع یا منحوس یا در هبوط [illegible] باشد دلالت کند بر غلبه ظفر مطلوب
و صاحب سابع [illegible] در طالع اگر راجع باشد یا محترق باشد یا در هبوط [illegible] دلالت کند بر ظفر طالب بر مطلوب

فصل هشتم در دانستن عاقبت [illegible] از برای [illegible]
و محبس و صاحب خانه قمر [illegible] پس اگر اتصال سعود قوی باشند [illegible] قوی [illegible] باشد [illegible]
ظفر مراد است [illegible] پس نظر کن [illegible] پس اگر فاسد [illegible] باشند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشند [illegible]

و هو

و خود پنهان شدن و اگر نحوست بسقوط باشد عارض شود از برای او سقوط در مرتبه و اگر نحوست برجعت باشد عارض شود
او را مختلط شدن با مردمان و ترسیدن و اگر باشد نحوست از کسی عارض شود مر او را از صحبت این کس و موضع
آن و باشد آنچه برسد او را از آن ضرر رسانیدن لازم از برای نفسش پس اگر باشد این نحس صاحب چهارم
و صاحب خانه قمر عارض شود مر او را این چیزها از عضو در بدن و اگر سعادت و قوت پس اگر این سعادت برخانه
دلالت کند بر جاه و در [illegible] و اگر [illegible] چهارم و برج صاحب خانه قمر و این زحل باشد و ترقی باشد
قوی و سعود خالص بود این سعادت از [illegible] و حکمی [illegible] و [illegible] و بازاری و تعمیر شهرها و اگر [illegible] باشد این
[illegible] پس از عدل [illegible] و قرار داد [illegible] نیکو و نفع مردم [illegible] و اگر این [illegible] باشد پس از [illegible]
و سختی [illegible] و [illegible] جنگ و [illegible] کردن و خواری دشمنان و اگر [illegible] قوی باشد
و اگر این [illegible] باشد پس از بسیاری تابعین و عزت و قهر باشد و شدت و سبب [illegible] کردن و [illegible] عقوبت [illegible]
و اگر این [illegible] باشد پس از [illegible] و [illegible] و [illegible] و دوستان و [illegible] کردن و اگر این [illegible] باشد
از قوت قمر و چیزی باشد که گفتیم پس از جهت [illegible] و [illegible] که عقل و [illegible] و اگر این قمر باشد
پس از [illegible] و [illegible] و [illegible] عامه مردم و دوستان [illegible] اگر هر یک از این [illegible] باشد
خالص بود این [illegible] چنانکه وصف کردیم از او در اسباب خصومت پس اگر این نحس که [illegible] چهارم باشد
با امکان [illegible] این [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] که دلالت بر این [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشد و اگر راجع باشد خالص بود این [illegible] مختلف [illegible] دلالت بر [illegible]
این حالتها پس اگر [illegible] آنچه ذکر کردیم از سعادت کامله و نحوست کامله باشد قوت بعض سعادات
[illegible] بعض [illegible] باشد یا هر گونه باشد از [illegible] پس [illegible] اندازه این [illegible]
کن این را و [illegible] از جمیع امور که [illegible] از آنچه [illegible] باشد [illegible]
بادن کردن یا مانند آن فصل نهم در دانستن وقت [illegible] جنگ و نزاع نظر کن از برای [illegible]

بصاحب طالع و صاحب سابع یا دلیل طالب و مطلوب پس هر زمان که مناظر یکدیگر باشند آن دو صاحب چهارم را با دلیل
عاقبت را در تربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر انقطاع خصومت و شر بر رستگاری اگر نه مراد و ظفر باشد
و اگر متناظر باشند در تثلیث یا تسدیس یا قبول دلالت کند بر انقطاع خصومت و شر بر رستگاری و اگر نباشد
قبول و جنس باشند مگر آنکه بنگرند هر یک از آن در زیان کار و هرگاه منصرف شدند دلیلها که دلالت کنند از
نزاع بعضی از بعضی و مختلف باشند بر جایها که این دلیل در آنها باشند بر تضاد دلالت کند بر انقطاع خصومت

باب هشتم از برای نظر در امر جنگ و در آن سیزده فصل است فصل اول ظاهر کردن خانهای دلالت کننده
جنگ دوم در دانستن آنچه باشد میان دو دشمن سیوم دانستن میانهای لشکر و صفت آنها و شجاعان او
جنس نشان و ناصح و دشمنان یا غیر ایشان چهارم در صفت هر گروه و هر گروه و جنس آنها و دانستن بسیاری آنها
و غیر آنها از خانهای ایشان پنجم در دانستن سبب دشمنی و جنگ ششم در دانستن صلح یا جنگ یا جدا باشند
میان دو گروه یا نه و وقت آن هفتم در دانستن جای جنگ و صفت آن هشتم در دانستن آنکه ظفر
از برای کدام کس باشد و چگونه باشد سبب آن نهم در دانستن آنکه غنیمتها از برای کدام یک باشد
دهم در دانستن وقوع جنگ یازدهم در دانستن انقطاع جنگ دوازدهم در دانستن خطوط و دقیقها که استعمال
کنند اهل هند در دانستن بعضی از جهت این حظوظ و اوقات و خلاف الکار در قول اهل هند فصل اول در بیان
کردن جایهای دلالتها بر دشمنهای جنگها با سوال کنندی از حرب و باشند سایل از کسی که بجنگ رود یا کسی
که مقصود باشد او را از جنگ مثل ملک یا لشکرکش یا کسی که بر رسد او را آنچه بر رسد صاحب حرب را پس نظر کن
از برای آن در طالع و صاحبش از برای یاری جنگ و در عاقبت و صاحبش از برای دشمن پس اگر باشد از برای قمر
پس بگردان منصرف عنه قمر را میان طالع و صاحبش و متصل به قمر را میان از برای [illegible] و صاحبش و نظر کن بمریخ
که صاحب تیغ و حرب است پس بگردان منصرف عنه مریخ را میان سایل و متصل به مریخ را میان دشمن و بدان
آنکه مریخ منصرف نشود از سه یک از کواکب مگر از زحل و مشتری که آنها بالاترند از آن پس نظر کن بان هر کوکب

بانم

اما ناظر یکدیگر نبینند مریخ و کدام یک در جایش از مریخ گرمتر باشد پس آن منصرف عنه باشد و هر کدام دورتر باشد از مریخ
بیشتر باشد پس آن منصب مریخ و اگر قمر منصرف کوکبی باشد از غیر انصراف پس بگردان متصل به قمر را دلیل صاحب هشتم
پس بگردان صاحب هشتم را معین از برای آن پس اگر باشد از برای آن انصراف نباشد از برای آن اتصال پس اعتماد
کن بصاحب طالع و سابع و سیمین هرگاه ناظر باشد قمر بطالع پس بگردان صاحب طالع و صاحب دوم
و آنچه در دوم باشد دلیلهای لشکر یاری و سیمین کوکبی که در عاشر باشد صاحب خانه صاحب هشتم را با صاحب
هشتم و کوکبی که در هشتم باشد دلیلهای لشکر دشمن مسئول عنه و بگردان عاشر را و صاحبش را و جای قمر را
و جای مریخ را دلیل بر آنچه جاری شود میان آن دو و بر طرفه و رستگاری و چگونه باشد و از برای که جنایت و بگردان
و صاحبش را و صاحب خانه مریخ و صاحب خانه قمر را دلیل بر عاقبت امر آن دو و بگردان طبیعت برج مریخ
و طبیعت کوکبی که منصرف عنه مریخ است و طبیعت صاحب برج مریخ و جای مریخ از طالع دلیل بر سبب
حرب فصل دوم در دانستن آنچه جاری میشود میان سایل و مسئول عنه نظر کن عاشر و طالع را پس اگر باشد
در آن قمر را دلالت کند بر آمد و شد رسولان میان سایل و میان خصمش و اگر در آن عطارد باشد دلالت بر آمد
و شد کتابها و نامهها و اگر مریخ باشد دلالت کند بر جنگ ظاهر و هویدا پس اگر در آن زحل باشد دلالت
کند بر طول دشمنی و دوام آن میان هر دو تا آنکه زایل شود زحل از جای خود خاصه اگر نباشند مر زحل را شهادتی
و اشتراکش است که راجع پس آن دلالت میکند بر بودن اتصال چند مرتبه مگر آنکه باشد خروج پس [illegible]
مر حرب را و اندر یکی و اگر در آن مشتری باشد دلالت کند بر صلح میان آن دو و حصول [illegible] از نزد
کسی که مشتری بر منزلت اوست یعنی صاحب مال و جانب آن باشد و سایر [illegible] ایشان و اگر در آن
زهره باشد پس مثل آن است از سکون حرب بسبب هدیها و زنها و مانند آن و هرگاه نباشد در عاشر
کوکبی پس نظر صاحب عاشر را مقام کوکب عارض در عاشر و هرگاه ناظر باشد عطارد بمریخ
متصل باشد یا مناظر باشد مر او را دلالت کند بر آمد و شد و گفتن بیش از حرب و اگر عطارد بعد الطلوع

بسر و پسر که گرفته بود کسی که او را بیمار   ازاد در جنگ پس اگر ناظر باشد عطارد واز تربیع غنی پس او بخوار
شود با ایشان پس اگر برج ان نحس باشد که ناظر باشد پس گرفته شود هر گروه ان لشکر پس باز و مگر بین ان در
پسر هرگاه زحل در برج نحس باشد یا جای نحسی پس نظر کن که از برای که باشد ان برج پس اگر ان برج باشد
پسر از جانب ایشان مری باشد او را و مناسب از عطارد و هرگاه در جنوب باشد و هرگاه قمر با برج باشد
با با کوکب منصرف عنه برج در یکخانه باشد پس نظر کن اگر عطارد تحت الشعاع باشد پس دیده بان که باشد بر
ان دو اخذی نیکو اگر عطارد راست باشد پس دیده بان بیکرزد و اگر عطارد در برج حجت باشد پس
دیده بان نهاک او دست یکنسده دزدی و لشکر چند نفر باشد پس اگر با قمر نحسی از نحوست عطارد پس دیده بان
برسد از دقیقه و تلف رسد و اگر منصرف شود بان جهت لشکران بر کرزد پس اگر سخت عطارد و از برج باشد پس
بدرستی که کسی که او را تلف بر کند مردی باشد بزرگ مرتبه و اگر با قمر دلیل رای طالب و مطلوب را منحوس پس فرنغان
باشد در میان ایشان قتل و شر باشد و اگر با قمر مر دو را ساقط که ناظر نباشند در برج غایب باشد او ران
دو پس بگوی که هر دو فرق کراهت دارند بر جنگ را و مراقبه کننده دو برابر یکدیگر باشند و اگر مشتری در برج
عاشر پس بگوی که میان ان هر دو نهار بسیار باشد و صرف شود در ان خاصه اگر قمر زایل بود متصل برج باشد
و ان نزد باشد و با شمس در عاشر باشد هر زمان که با قمر شمس را با برج ماه در تربیع برج پسران پادشاه مشغول شود
بغارت و برده و برسد او را از ان فرعی خاصه اگر برجی که در ان باشد شمس منقلب بود و اگر با قمر مریخ با شمس در
عاشر یا در خانه که نشاهد او را کننده شود یا صاحب خانه میقلی باشند صاحب عاشر را یا یا ناظر او را بگیرد که ان
سعد باشد یا باشد این سعد با شمس پس با ... که ان ... ظن از برای ملک مهربان بر او تابع او برای
او و اگر با قمر در یازدهم نحس را با سعد رجعی یا ضعیفی پس خدمه ملک و بزرگان در خانه او تعقب کننده باشد در
فکر و اندیشه خاصه اگر باشد با ملک در هشتم از نحس نحسی باشد عطارد و ذنب با شمس پس ان دلالت کند
بر انکه ملک بیابد رای یا رایش وزراء و صاحب جور و حشمه دیگر فسادا باشد هرگاه در هشتم از نحس و از قمر دارد طالع او

بخ

ساقع و ان برج باشد دلالت کند و خونهای بسیار میان ان دو گروه و هلاک و حبس باشد پس اگر باشد زحل
بجای برج دلالت کند بر خرابی شهرها و جهت مال بر کنجور هر جهت و هرگاه باشد صاحب دوم و صاحب هشتم
ممازج با یکدیگر بسیار شود ملاقات بین ایشان و اگر سهم الغیب در خانه برج با از تربیع برج باشد شدید شود قتال
فصل هفتم در دانستن صفت لشکر دو گروه و شجاعت ایشان و جبن ایشان و ناصح بودن ایشان
با غیران نظر کن با و ارباب هیلاج و سایل و شرایط انها که وصف کردم از برای تو پس کسی که باشد او
او مشتری و در حقی از حظهای خود دلالت کند بر شجاعت و باک نفسی او و قوت نفس و کسیکه اول او بر خلاف
ان باشد دلالت کند بر ضعف و سستی و بدنفسی و هرگاه صاحب دوم با صاحب خانه صاحب طالع ناظر
باشند بنظر دوستی صاحب طالع دلالت کند بر ناصحه یاران بر سایل و راست نمودن و اگر ناظر از
از تربیع باشد پس همان باشد با درستی و اظهار مسارعه و همچنین باشد از برای عورتش بر دلیل او و اگر
دلیل احوال سایل در بروج ساقط باشد از برج صاحب طالع یا دلیل ابتدا کننده از کوکب پس یاران او
ناصح بد باشند او را و ایشان برادر او دشمن دارند و اشد ایشان است که باشند در دوازدهم با دو از هشتم از
برج ان پس همچنین بگوی در جانب دشمن و از سقوط دلیل عورتش از دلیل او و هرگاه مناظر باشند بر دلیل
بادی را اسلا دلیل احوال عدو از مقابله یا تربیع دلالت کند بر جنگها از ان دو گروه که سخت باشد سعد او
دوم و طلب بر قوت سایل مشکلا و هرگاه سعادت باید صاحب هشتم با صاحب خانه معظم زیاد شود در قوت
یاران دشمن و سهم السعادة هرگاه مناظر شود دلیل احوال سایل را دلالت کند بر قوت احوال سایل کامل
و اگر ان در خانه دوم باشد پس بکشند و بد ابر مایه و اگر در خانه برج باشد پس بسلاح و الات حرب باشد
و اگر در خانه زهره پس بکامها و ضیاعها و اگر در خانه مشتری باشد از اموال و بر این قیاس کن و هرگاه در دوم
چند کوکب سعود باشد دلالت کند بر کثرت یاران یند کننده و همچنین اگر ان برج کثیر الاولاد باشد
با منقلب و ان سعدی برد یا باشد ذو جسدین و هرگاه در دوم کوکبی در خانه خود باشد و شرقی بود پس لشکر

صدو از مناظره ادلم

بادی غالب قوی باشند و شجاعان و جوانمردان باشند و اگر راجع باشند یا ناقص دلالت کند بر کذب ایشان
و بدی اطاعت ایشان و کم شدن شر باشد اگر مریخ صاحب دوم باشد و در دوم باشد یا در طالع
پس آن دلالت کند بر مختلط شدن یاران با دیگر و غرض آمدن ایشان و پراکنده شدن ایشان و دخول
نقص بر یاری از ایشان و از جانب یاران و دیگر آنست که ذنب و عطارد در دوم باشد پس آن دلالت کند
بر فرار و تخلط از ستمکاران و خطاکاران و هرگاه صاحب طالع و صاحب دوم مشرقی باشند و جای نیکو دارند
و دو با صاحب چهارم باشند دلالت کند بر ظفر و اگر اتفاق افتد که قمر با ذنب و عطارد باشد دلالت کند
بر زیادتی قتل و خونها و سوراخ کردن و شکستن باشد حکم در دوم و کوکبی که در آن باشد از برای مطلوب
و اگر صاحب هفتم با صاحب ششم سعدی باشند و اتفاق افتد در دوم دلالت کند بر منفعتی از برای یاری از جانب
یاران مطلوب و برگشتن ایشان بیاری و بسیار باشد که مشغول بود بان صفت باشد دلالت کننده
بر صلح خاصه اگر صاحب طالع در تثلیث صاحب سابع باشد یا آن در حالتی نیکو و هر دو مشرقی باشند و بیابند در
میانه ایشان مریخ خونریز و نه زحل دلیل غمها و نه عطارد و مهربان موافق باشند و شتر خبری تر دربودن ذنب
با ایشان و در اسباب صلح احتیاج باشد استقامت در کوکب دلیل و اگر مستولی از خروج کننده بر اهل
باشد و حکم کند مریخ در حالتی که آن صاحب دوم بود صاحب طالع را از عداوت و خاصه از او نا دکهند
بر دو یار او لشکر بی و رسیده بود در تقویت سعد و ضعف پس اگر صاحب طالع در سابع باشد و محرقی باشد
با خوار رسیده باشد ان سبب شکستن و هزیمت رسیده بود بر سر کرده شهر اگر نحس کند از زحل از ایشان و طول
حبس پس اگر زحل صاحب ششم باشد رسیده بود برادر از مرگ و اگر صاحب ام ان منحوس باشد در هفتم پس
خوف بر سرکرده اصحاب شهر و لشکر ایشان باشد از آنچه ذکر کردیم خاصه اگر نحس مریخ باشد و ان صاحب
هشتم بود پس قتل بسیار بود در لشکر اهل شهر و شکستن پس بگو در لشکر خارجی اگر باشد آنچه وصف
کردیم در هشتم و اگر نحوست ... از عطارد باشد و آن صاحب خانه موت باشد و آن در نزاع مریخ

بلند

باشد بر سیاه یاران شهر از لشکر شهر از طاعون و وبایی که عام باشد و اگر زحل باشد و آن عاون باشد با مریخ
از برای عطارد و برسد ایشان را بلا و شکنجه و بی‌مزدبان از ایشان خلقی پس اگر منحوست بر صاحب دوم
یا صاحب طالع و ان در طالع باشد یا غایب از سابع باشد حلول کند با یاران شهر بار پس شوند آنچه
وصف کردیم و ایشان در شهر باشند و در لشکر خود ایشان باشد و اگر این نحوست بعطارد بر صاحب هشتم
باشد و آن در هشتم باشد و بر صاحب هشتم و آن غایب باشد یا غایب باشد از صاحب هشتم حلول کند بر پیش
شهر لشکر دشمن با بارانش آنچه ذکر کردیم از وبا و دفت در لشکر کاهش و اگر ضرر رساننده مریخ باشد با آنکه
باشد از صاحب سابع و از طالع و صاحبش و باشد در برج آتشی رسیده شود بر لشکر دشمن آتش سوخته شود
و همچنین اگر ضرر رساننده مریخ بطالع باشد و غایب باشد از صاحب طالع و صاحب سابع و باشد در
در برج آتشی پس سوختن واقع شود بشهر و اگر این ناظر باشد و دشمن آنکه ناخوشی رسد با دو شهر کاره
اراده کردی اینکه بدانی در کدام یک از دو فرقه حمایت شهوربن پس نظر کن بصاحب دوم و صاحب
هشتم پس هر کدام که باشد در اوتاد و در شرفش و خانه شرقی باشد از شمس یا در برج منقلب باشد یا بری باشد آنکه
و صاحبش در برج بری باشد و دو شهر بان احسن باشد از جهت نظر پس در هر طایفه که آن دلیلش باشد
شهوران باشند و دراوازه باشد بفعل عجیب در صفت جنس و دو لشکر و صاحب انها و نسب انها
پس نظر کن از برای شجاعت ان دو بدلیل انها از آنچه وصف کردم در داشتن آن پس در هر کدام
که نظر کند بان صاحب خانه ان پس اگر آن شجاع بران دو باشد پس اگر صاحب خانه یکی از دو دلیل
مریخ باشد و آن ناظر باشد بان از دوستی پس صاحبش شجاع باشد مگر آنکه مقابله کند بجودی خود
و اگر نظر از تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد پس آن جنس دو که این دلیلش باشد مباشر شود قتال را بخودی خود
و اگر ناظر نباشد بان از دو صاحب خانه او ناصح نباشد آن طایفه را کسی که والی باشد بنا بر آن دو باشد ترسناک
و اگر یکی از دو دلیل که راجع باشد پس صاحبش عصیان کار باشد و او صاحب مذهب باشد از جهت باد نکار

و هر یک از دو دلیل که مستقیم باشند و سعد باشند و مسعود بود پس صاحبش عصیان کار باشد میخواند بجنگ و دین
و هرکدام که نحس باشد یا منحوس بود و راجع پس صاحبش میخواند بباطل و هر یک از دو دلیل که شرقی و قوی باشد
دلالت کند بر قوت صاحبش و سبکی حرکاتش و هرکدام که غربی باشد و ضعیف بود دلالت بر کسالت و گرانی
و هرکدام از دو دلیل که ساقط باشند از صاحبان حظوظ برج از جهت شرف و مثلثه و حد کم باشد انصارش
و یارانش و هرکدام که این در باب ناظر باشند بان بسیار شود اتباع و یارانش از طبقات مردمانی که دلیل
انها باشد کوکب ناظر و کوکب که ساقط باشد از کوکب از یکی از دو دلیل پس صاحبان دلیل دشمنی کند او را
از مردمان کسی که دلیل این کوکب باشد و انجا از برای آن باشد از نوبت فلک و جهت آنجا که در مرتبه باشد
از برج دلیل **باب انها فی حرب** هرگاه منصرف شد برج در برج منقلب بود دلالت کند بر انقلاب بابل یا بادی از سر که
وکم باشد ثباتش و اگر در برج مجسد باشد دلالت کند بر آنکه او تجربه کار باشد و دایم برگردد و ناخوشی یاد و بسود
بر جوع نکند و اگر در برج ثابت باشد دلالت بر ثبات وی آوردن بجنگ و نشانه رسیدن و هر زمان که یافتی
در شوقال طالع را برج منقلب خاصه جدی پس صاحبان قتال آنها که شوند از ایشان باشد صاحب جور و دلیس
و سبکی باشند و ایشان در غیر جنس واحد باشند متلون الطبع باشند و بکردند از آنجا نیکی ابتدا کرده بود بجز
از ان و اگر یافتی از ثابت پس امر دراز بیاید باشد چنانکه گفتیم از منصرف شدن برج از برای یا بی حسبان دو دو هرگاه
باشند یکی از دو دلیل بر کرده اگر در خانه اش پس صاحبش از اهل حب ملک و مقابله کند از ملک خود و اگر در شرف
باشد پس او ملک بزرگی باشد و اگر در مثلثه اش بود پس او از اولاد هر جنت باشد از کسانیکه گرامی باشند بر ملک
و اگر در حدش باشد پس او نیز از اولاد هر جنت باشد ولیکن کمتر از جهت مرتبه نزار از اول باشد و اگر در وجه باشد
پست تر از حد بود و هر زمان که اصل دلیلین در بعضی از نوبهای خود پس صاحبش مقابله کند از جز که نیست در ملک او
و ادعا صاحب باشد از خانواده و مثلث ان و بلند رتبش و فتی باشد که از سر سیط خود یا دیال خود و جایگاه عادت خود
باشند خاصه هرگاه ناظر نباشد بان صاحب خانه اش پس آن دلالت کند بر کمی انصارش و رفتن ایشان از دور او

بی فرح

پس نظر کن از رز زان کمانش از طالع ایا ناظر باشد کوکب از برج غربی که سعادت دهد از ایا قوت دهد یا کند
بجانب او پس ان دلیل باشد بر استقامت امر او و زر در عرش و یاران هر یا باذن خدا پس نظر کن برب
صاحب طالع و صاحبش پس اگر انجا سعدی باشد و یا به از انا ناظر بطالع یا ان ناظر و نانی باشد پس بکوی ادباره
بادی اهل مدینه که وی آید بایشان از آنکه یاری ایشان کند پس شناس چه باشد چو هران کوکبی که اعانت کند
طالع و صاحبش را و درجه ناحیه باشد آن چراکه اگر شمس باشد و ان در حمل باشد یا در سایر اماکن چنانکه پس
آنکس باشد که اعانت کند ایشان را پادشاه از امرای بزرگ مرتبه و اگر ان مشتری باشد پس عظما از
خوبان و مانند ایشان و اگر زهره باشد فریاد رس ایشان جوانی باشد و اگر عطارد باشد پس تجارت ایشان
سبب نویسنده و ملک یا وکیل او باشد و اگر ان قمر پس فریاد رس آمده شود از جانب کسیکه اقرار شود از برای او
بفضیلت و اگر یافتی برج از زیر یا بعدی و نظر داشته باشد نظر سکونی بطالع و قمر پس حمله در ای لشکرها و جیحاب
امرای بزرگ که نیکو باشد نقر یا دلیلان رسند و پنهان اگر یافتی زحل را در شرفش یا در بعضی از حظوظش و
ناظر باشد بطالع بنظر دوستی و مراد را از طالع بهره باشد پس غلامان ایشان باشد از باب فریبهای و مکره
حیله انصراف برج از مکانی که فرحش بان باشد و بان قوت باشد و باشد که سیر کند بجانب قوتش و حظش
و جاییکه فرحش بان باشد پس دشمن نباشد از زمینهای پراکنده بلکه جز ان نباشد که بعضی از ایشان از بعضی
پس اگر برج جدا شود از مکانیکه فرحش ان باشد پس دشمن از زمین غربی بود و بودن صاحب طالع و دلیل یا بل
در دوازدهم و ششم دلالت کند بر فرار دشمن باذن خدا و صاحب سابع در ششم صاحب سابع با دلیل
عنه هرگاه باشند در دوازدهم و ششم دلالت کند بر فرار دشمن باذن خدا پس ان دو نظر کن برج از برای دشمن
پس دور کرده پس هر دلیل که شرقی باشد دلالت کند بر تازگی پس او و هرکدام که غربیه باشند دلالت
بر بزرگی سن صاحبش کند پس هرگاه خواهی دانستن آنچه برامده و برادر از سالها پس بگیر با بین دلیل شمس را تا
شمس و دلیل او بر طریقی که ذکر کردیم در باب دانستن و زود پس قسمت کن از آنچه یافت بود دلیل را پس آنچه برآمد

ان عدد آمیش باشد و انچه تمام شود پس ضرب کن تا دوازده و قسمت کن از انجا که قسمت کردی در اول
پس انچه براید پس ان ماهها باشد و اگر خواهی پس یکبار از دوازده یک ماهی از برای هر سی یک از انجا که
مانده در بر پس ان عدد سالهای سن باشد **فصل پنجم** در دانستن سبب حرب و دشمنی نظر کن از برای ان
برج مریخ و طبیعت صاحبخانه ان و جای مریخ از وتد طالع و کوکب منصرف عنه مریخ پس اگر مریخ در دهم طالع
باشد پس جنگ از جهت بادروین و کار پادشاهی و نگاهداری ملک با مروت و قانون راستی با عبادت و نبوت ای
الهیه و همچنین در سیوم دلالت کند بر انچه قانون قتال در امر دین و امر خدای تعالی باشد با سبب خویشی و از زن
و بزرگان زمان و اگر در ششم پس از جهت مردی که بنده باشد و بعض اخدام بجهت زنانی و دستی و در دوازدهم دلالت
دلالت کند بر انکه حرب نباشد و بر انکه کسانیکه بسوی ایشان رفته شوند فرمان نشنوند و اهل کینه
طایفه را که روند بسوی ایشان و در یازدهم دلالت کند بر انکه بسبب اولاد و دوستان و اهل بستان باشد و در
پنجم همچنین و در چهارم از جهت زنی یا شهری و در هشتم از جهت خبری کهنه یا میراثی و خبری که گذشته و در دوم از جهت
مال و در هفتم از جهت ریاست و بزرگی و مال داری پس نظر کن که مریخ در خانه چه کوکب باشد و از چه کوکب
منصرف شود پس اگر در خانه عطارد باشد و انصرافش از عطارد بود یا نظر کند با ان بقوت پس قتال از جهت نامه
های کاتبی باشد که اهل دیوان کنند ایشان پس هیجان آید و قتال باشد و باشد قتال ایشان از جهت مکر
و حیله و فریب و اگر مزاج عطارد با بعض سعود یا نحوس باشد یا در خانه ان باشد پس صحبت ایشان و مخالطه
ایشان بجهت طبیعت ان کوکب باشد و هر گاه عطارد در خانه مریخ باشد دلالت کند بر طلب ایشان باطل و در غرا
و همچنین بگوی مزاج باقی کواکب پس اگر مریخ در خانه زحل باشد و انصرافش از ان بود یا نظر کند با ان زحل
بقوت پس قتال از جهت دشمنی کهنی باشد و کینه زمین و املاک و اگر مریخ در خانه مشتری بود و انصرافش از
ان بود یا نظرش با ان بقوت باشد پس قتال بسبب اولاد و دین از سبب سرحدی یا شهری و طلب خط
و مرگ باشد و قوتتر در شمار داشتن است که انصرافش از عطارد باشد زیرا که شریک بود در امر اتدر حدی که در ان

انصراف

انصراف واقع شده و اگر مریخ در خانه شمس و نظر شمس بر مریخ بقوت باشد پس قتال از جهت پادشاهی با سبب
جوران باشد و اگر در خانه زهره بود یا نظر زهره باشد پس قتال از جهت زنان و مانند انها باشد یا بجهت
خواهش مال و رغبت در ان و اگر مریخ در طالع باشد پس قتال بجهت امر زندگانی و معاش باشد و اگر در هشتم
باشد از جهت مضرت و دشمنی بود و اگر مریخ تحت الارض باشد پس قتال بجهت امر نهانی باشد و اگر مریخ در جب قمر
باشد و انصرافش از ان باشد و نظرش با ان از قوت باشد پس اگر مریخ در هشتم باشد
پس قتال بجهت خونها باشد که میان ایشان بود مریخ در حیش منصرف
عنه مریخ را پس مرا و سبب امری را که قتال و اگر انصراف مریخ از نحوس باشد
پس اغاز کننده کان طالب جدال و خون باشد و اگر منصرف باشد از نحوس پس کننده ستم
و باطل و او اگر منصرف شود از غیر صاحب حیله و متصل شود بغیر صاحب حیله پس از فرقه در یکجا باشند پس اگر
منصرف شود از غیر صاحب حیله و متصل شود بصاحبان حیله پس نباشند از یک جنس **فصل ششم** در دانستن
بودن صلح و حرب میان دو گروه نظر کن بدلیل طالب و مطلوب پس ان دو اگر متصل شوند بهم پس باید
وان دو در جای صالح باشند و یکی از ان دو قبول کند دیگری را و صاحب چهارم در جای سعدی باشد و ناظر باشد
با ان هر دو دلالت کند بر صلح و سبب باشد ابتدای صلح از واقع شدن و اگر اتصال تربیع یا مقابله باشد و یکی
از ان دو قابل باشد دلالت کند بر صلح بعد از نزاع و مشاجره ان مقابله باشد و اگر صاحب طالع و زهره
این دو راجع باشند یا صاحب طالع و سابع در یکجا باشند پس ابتدای صلح از مطلوب بود و دلالت کند
بر دخول طالب زمین مطلوب را و تاکیدش بیشتر باشد هرگاه صاحب طالع تحت شعاع باشد و در خانه یازدهم
صاحب سابع و اگر باتصال تربیع و مقابله و قبول یکی از ان دو راجع باشد و ان قابل بود یا ان در حظ مشتری باشد
که ان از برای اینکه قبول کند از غیر مراعی باشد مثل بسبب طلوعش با هشتم یا ششم یا دوازدهم پس ان باشد در
شود اتصالش و باشد فعلش بسوی هر خانه انجا که ان در ان خانه باشد و اگر در

ان بیشتر باشد پس مصلح از برای ذباح تر باشد و در امرش سعی کننده تر باشد و برا و مهربان تر باشد
و نظر کن بسعدی که بهن ان د و کوکب باشد پس اگر مشتری باشد پس ان صاحبان تدبیر باشد و از دوستان
و بزرگان و سرکردگان خیل یا لشکر و اگر ان زهره باشد پس ان از صاحبان خزانه و ظرفهان یا از اهل تک
عبادت کننده یا از اهل فتوت و مروت و از ارباب لذتها و اگر عطارد باشد پس از نویسنده بود
و اگر قمر بود پس از مردی باشد که بسیار رونده و در وطنش غریب باشد و اگر مصلح مریخ باشد پس از مردی باشد
صاحب سخا و شجاعت و نظر کن صاحب خانه این کوکب را پس مزاج بده طبعش بطبع سعد چنانکه صفت
کردم هرچند موضع چه اگر در خانه زحل باشد دلالت کند برانکه مصلح از پیران باشد و مانند ایشان
و در خانه مشتری از صاحبان کرم و دین و صفات پسندیده و در خانه مریخ از صاحبان نجدت و اصحاب
حرب و در خانه شمس از خانواده پادشاه یا سلطان بزرگ و در خانه زهره از ارباب فتوت و مروت
و ارباب لذتها و در خانه عطارد از صاحبان تدبیر و ادیبان و طبقه مرتبه کان و در خانه قمر از صاحبان
اخبار و اصحاب قاصد و طبقه ایشان و نظر کن بکوکب دلیل چه مصلح که بچه خانه از فلک می‌نگرد نظر زیان
پس مزاج بده طبع خانه را اگر ان می‌نگرد باشد نظر از خانه ایشان لطیف سعد کوکب و بگوی بر ان اگر
صاحب طالع پس خویش خاص او بی یکرب باشد و اگر صاحب دوم بود پس بعض یاران او باشد و اگر
صاحب سیم بود پس بعض برادران یا خواهران او باشد و اگر صاحب چهارم باشد پس از جنس
پدرانش و اجدادش و اگر صاحب پنجم بود پس از اولادش یا از کسی که او در نزدیکش بمنزله ولدش باشد
و اگر صاحب ششم پس از غلامهای او یا کسی که از شکل غلامش باشد و اگر صاحب سابع بود پس از جنس اضداد او
یا مخالطین او و اگر صاحب هشتم بود پس از یاران محارمین او باشد و اگر صاحب نهم باشد پس از صاحبان
دین و رفیقان سفرهای او و همراهانش و اگر صاحب عاشر بود پس از ارباب سلطانش یا همنشینش و اگر
صاحب یازدهم بود پس از یاران سلطان یا دوستانش و اگر صاحب دوازدهم بود پس از دشمنانش باشد

باشد ایمن کند او را پس بگیرد مالش را و اگر در هشتم باشد ایمن کند او را پس بکشد او را و اگر در دوازدهم
باشد یا نهم ایمن کند او را پس حبسش کند و ملاقات کند از او سختی مثاله بود طالع حمل و مریخ در عقرب بود
ساقط از طالع و زهره صاحب نظر در عقرب متصل می‌شود بان پس دلالت کند برانکه ایمن کند او را پس
بکشد و اگر ان در دوم بود ایمن سازد او را پس بگیرد مالش را و اگر زهره راجع بود دلالت میکرد بر فرارش
بعد از امان و برین مثال بگوی هرگاه نظر بمقابله یا تربیع باشد همچنان در تحویل و هرگاه سعدی در وتد باشد
و از برای ان شهادتی باشد در موضعش و صاحب طالع و نظر متصل باشد دلالت کند بر صلح و باشد ابتدای
صلح و طلب از انکه متصل شود بطالعش بعد از تثلیث باشد پس اما متصل از ان دو سعد از تربیع پس او اگر چه
خواهد صلح را پس کن طلب نکند از تربیع و اگر نباشد کوکب سعدی نور دهنده و دلیل و یا باشد
ان سعد داخل شود بین دو طایفه نصب مردی که نافرمانی بکند او را پس صلح با این
ان دو طایفه نظر کن باین سعد که چه باشد جوهرش و چه باشد نسبت خانه ایش که ناظر باشد بطالع
پس این صلح از جوهر این سعد باشد و خانه ایش باشد پس اگر صاحب پنجم باشد ولدش بود و اگر صاحب نهم
علما باشد و اگر صاحب یازدهم پس دوستش باشد و اگر ان سعد زهره باشد از زنان بود و اگر صاحب عاشر باشد
پس ملک بود و همچنین پس حسب بار کن کوکبی را که بهن ان دو دلیل باشد پس اگر سعد باشد پس ان
مصلح عادل باشد که در خاطر بگیرد خلاف را و اگر نحس باشد مصلح مرد غدار پلیدی باشد و اگر ان در خانهای
خود بود پس او مردی بود از اهل بلد که او معروف باشد پس بگوی در قدرش و مرتبه ایش و سعادتش از خانی
که ان سعد بران باشد و اقبال و ادبار و شرق و تغریب و استقامه و رجوع و جلب و غیر جلب و اگر غریب
باشد در موضعش پس او غریب باشد در شهر و اگر با غربتش متصل بخانه ایش باشد پس او میرود بسبب
صلح از غربت پس رجوع میکند بخانه اش پس هرگاه خواهی که بدانی که کدام یک مایل تر باشد بصلح
پس نظر کن بکدام یک از دو برج ان سعد مایل تر باشد بمزاحمة بطالع یا سابع و هرکدام یک مزاحمة

ذکر

هرگاه متوسط در برج از صاحب طالع و صاحب سابع نحس باشد سعایت کنند میان ان دو طایفه مردم بدذاتی که فساد
کنند میان انها و سعی کنند بشر پس اگر ان زحل باشد پس شخصی باشند با مردی پیری و در فکری بلندی و اگر مریخ
باشد پس مردی شدید الغضب و خونریز بر صفت مریخ و صفت صاحب خانه ان که بان نیکو نظر باشد
دور از انچه هرگاه باشد صاحب طالع و صاحب سابع در یک برج و در بیت سهم السعاده پس باشند ان دو صلح
و منصرف شود و بادی منقطعت با فتن و اگر ناظر باشد بعضی از انها به بعضی از تربیع و نظر تثلیث پس نحوس پس انصراف
بعد از خون ریختنها و بدیها هرگاه صاحب طالع و سابع هر یکی از انها در خانه خود باشند و نه متصل باشند
و نه ناظر یکدیگر دلالت کند بر طلب انها ترک جنگ را و صلح کردن را و هرگاه صاحب طالع و سابع هر دو در عاشر
باشند و نباشد یکی از انها در شیئی از حظوظش و باشند برابر در قوت دلالت کند بر صلح و همچنین هرگاه متصل
صاحب طالع بصاحب سابع و ان راجع باشد و قبول کند صاحب طالع او را دلالت کند بر شکستن حرب میان انها
و ناتمامی ان و اگر صاحب سابع متصل شود بصاحب طالع و ان راجع باشد میان انها قبول بود پس همچنین شکسته
حرب و نباشد پس نظر کن بکران رو تران و کوکب متصل شود برب طالع پس اگر وزن دان با اتصال
و قبول در وتدی باشد و شرقی و اگر ساقط باشد از طالع باطل شود و بشکند حرب گران رو تر شرقی و اگر
در موضع نظر طالع باشد خواهد بود از او و دگر حرب و نباشد از او حربی و اتفاق نیفتد حرب بعد و در عاشر
باشد دلالت کند بر صلح مگر انکه منحوس باشد و نا کدخدایش مشتری بود اگر مناظر نباشد از دوستی با منصرف شود
از انها از دیگری هرگاه دیدی میان انها صلح را پس نظر کن بسهم صلح و صاحبش پس اگر واقع شود از حیز بادی
پس از او باشد صلح و اگر عکس باشد عکس کن و اگر یافتی سعد را پس با سهم الصلح یا در خانه مریخ
یا تربیع خانه مریخ دلالت کند بر انقطاع حرب بعد از صلح و اگر در این خانها نحسی باشد و این نحس در هبوطش
باشد و عظیم بود پس ان بدتر و نحس‌تر باشد مر عداوت و حرب را و هرگاه صاحب طالع و صاحب
سابع مناظر نباشند او غیر متولی با کوکب سعدی قاهر کند نور انها را و نقل کند بر انطریق که وصف کردم باید

کنند

کند نور انها را و ملاقات کند با سایل با بادی نزاع و عداوت سختی و سخت‌تر ان است که باشد نظر مقابله
یا تربیع پس نظر کن از برای دانستن حرب مریخ پس اگر ان در شرفش باشد یا در شرف شمس پس قتال عظیم
شود بزودی پس اگر با این در عاشر باشد بسته شود ان قتال و بزرگ شود تا انکه شنیده شود در مشرق و مغرب
و اگر در طالع چنین باشد خواهد بود قتال پست‌تر از انچه گفتیم و همچنین سابع کمتر از طالع باشد
و اگر در رابع باشد پس باشد در قتال دوامی و بسیار شود جنگ و دران قتل و اگر مریخ در برج ثابتی باشد
و نباشد در وتد خواهد بود قتال چند مرتبه و با مردم بسیار و اگر در برج منقلب باشد خواهد بود قتال شدید
در سول فرو شند سکید بکر بعض از حرب و تحذیر کنند ایشان را و اظهار کنند عناد را و جلادت را
و بسیار شود با ان چاره‌سوزیها و بسیکی که اید و شد کنند میان دو گروه پس اگر انجا سعدی باشد دلالت
کند بر شکستن حرب و تاکید کننده‌تر از ان است که حمل و جدی باشد و اگر مریخ در خانه اتش باشد
اتش باشد خواهد بود قتال میانه کمتر از انکه در شرفش و شرف شمس بود و اگر در هبوطش باشد بزرگ شود
قتال و منقضی شود در زمان کمی پس خبر بده بر قدر انچه دیدی از قوت مریخ و ضعفش و اگر مریخ در منعم باشد
یا مقارن باشد از برای کوکب مقیمی یا متحالط باشد با اتصال یا انصرافی خواهد بود قتال چند مرتبه و طول
انجامد قتال و اگر نباشد مریخ مقیم و باشد شابنده بموضع کوکب سریع السیر باشد قتال یک مرتبه و منقطع
شود بزودی و اگر در عاشر چنین باشد خواهد بود سخت و مشهور و اگر در طالع باشد خواهد بود کم و باشد مشرف
رساننده معیشت و اگر چنین در سابع باشد دلالت کند بر صعوبت یا نیکی برسد ایشان را و در رابع دفن
شوند همه کشتها و باشد در ان فریبی و کار نهانی و کتمان کردنی و نظر کن سهم الغیب را که کجاست و از
صاحبش در چه موضع باشد پس اگر ان باشد سعود در تربیع مریخ یا مقابل او بود دلالت کند بر طول کشیدن ان
خاصه اگر نحس در درجات اثارش یا هبوط اش باشد پس طولانی‌تر باشد سیرش کشنده‌تر بود و نیز اگر
سعد یکی با مریخ باشد راجع باشد دلالت کند بر حرب پراکنده مرکدش است که باشد از غیر صاحبان جنس

و نظر کن نیز سهم السعاده و سهم النصر را پس اگر باشد با صاحب سهم السعاده صاحب سهم النصر و بوده باشد در
طالع سعدی دلالت کند بر ظفر در حرب از برای بادی و اگر این در خصم باشد دلالت کند بر ظفر مطلوب
و اگر مریخ غریب بود و ناقص یا تحت الشعاع دلالت کند بر ظفر ملک و نیکوتر آنست که شمس در وتد باشد
یا در جای سهم السعاده یا نجم و بهترین آنست که مشتری باشد با ان و شرقی بود در وسط السماء و مریخ باشد با
در وسط السماء سعدی باشد و صاحبش سعد باشد مقبول از برای صاحبش باشد بر پاکیزه گی ذات و راستی
یا برگردگان یاری ایشان مر ملک را و اگر صاحب یازدهم نحس یا با نحسی باشد یا بوده باشد سعدی منحوس دلالت
کند بر بدی مضرت خواطر بندگان ملک و فساد نیتش و تفرق ایشان و نیکوتر آنست که اتفاق افتد بانی
برج شمس یعنی با اتفاق افتد ذنب و عطارد با شمس پس ان دلیل است بر بدی خواطر ملک و ظلمش
و عداوتش مریخ در ثانی برج شمس یا قمر یا برج طالع دلیل کند قتل بسیاری پس اگر انجا زحل باشد
دلالت کند بر خرابی در این بلاد و یا در ملک مطلوب هرگاه برج شرقی باشد خواهد بود قتل در جانب شرق
و ظاهر و اگر برج تحت الشعاع باشد گرفته شود چند کس در این قتال بغرب و اگر عطارد نظر کند از
بسعود نباشد بین ایشان اسیران یا بگریزند پس اگر نزد ان نشا بده سعود بر منصرف عنه مریخ را در طالع
که برج نیکو جای باشد پس ظفر از برای ابتدا کننده باشد و اگر عکس شود پس بر عکس حکم کن و اگر قمر
با مریخ یا منصرف عنه برج یا متصل بان و بوده باشد در حد عطارد یا بیت ان یا منظر ان و باشد ان تحت
الشعاع پس رسول و انکه امده رسد گند بین و لشکر گرفته میشود و اگر عطارد شرقی باشد اخراج برده شود
باشد از رسول و سالم ماند رسول و اگر … در برج … باشد رسول و بیرون کرده چند نفر باشد و اگر
منحوست عطارد از مریخ باشد پس … ان مرگ … از سواران و … های لشکر و اگر در شمس باشد پس از
ملوک یا بزرگها و اگر نحس کننده عطارد در … مشتری باشد پس … رسد از بزرگ ده یا مردم مشهور
و هرگاه نظر کند قمر بعطارد از تربیع و مشتری ناظر باشد بان پس بر کرده لشکر گرفته شود و اگر شمس ناظر باشد

بالی

بگو که کی ناظر باشد بان عطارد و از تربیع پس اسیران بسیار باشد اگر مریخ ناظر باشد بعطارد گرفته شود سرکرده لشکر
جنگ کن و اگر عطارد ناظر باشد از تربیع نحس باشد پس ایشان نحس و اسیران بسیار پس اگر نظر کند نحس
را از نظر دوستی باشد اسیران و کم باشد کشتن در ایشان و اگر ناظر باشد با نحس سعدی بعطارد خلاص شوند
در غایت اسیران و بدانکه مکر و فریب جنگ باشد از عطارد و هرگاه در غیر وتد باشد و فساد زمین هرگاه قمر
بعد از وتد باشد و هرگاه زحل مزاحم باشد در ابتدا پس صلح باشد بمبارزه و بکر و اگر شمس باشد
پس بمالک شدن و فتح دار و اگر قمر باشد پس ایشان صلح کنند بر تسلیم زمین از برای یکی از
دو فریق و اگر عطارد مزاحم باشد پس صلح باشد بدشمنی و اگر زهره مزاحم باشد پس مشتبها باشد حرب
و هر یکی از ان و هرگاه نحس شود دلالت کند بر فساد انچه لایقش باشد و اگر صالح باشد دلالت کند بر صلاح
و ان جز و اگر دو دلیل طالب و مطلوب در جنب وتدی باشد و یا یکدیگر تربیع داشته باشد و نحوس ناظر
باشد بانها از تربیع خواهد بود کشتن ایشان یا انکه با یکدیگر نزاع داشته باشد و اگر اتفاق افتد کسوف یکی
از دو نیر دلالت کند بر بسیاری قتل از گروهی که منکسف نیری از ایشان را و اگر صاحب طالع آن نیر یا قمر
منکسف باشد و اتفاق افتد از طالع پس قتل در گروه ابتدا کننده باشد و همچنین باشد اگر صاحب منزله
برج کسوف در طالع باشد و … منحوس باشد و اگر ان نحس باشد یا باشد عطارد در طالع راجع پس
اگر باشد انچه ذکر کردیم در غارب یا از صاحب غارب پس بگوی در مطلوب از آنکه گفتیم و اگر هر دو نزدیک باشد
از او و یا و یکی از ان دو منصرف شود از دیگری پس هر دو غیر کامل باشد در حرب و خواهش کنند از صلح
کردن حرب را و اگر طالع شود صاحب طالع که ان برج باشد با استقامت بر سر رجوع برجی که در ان باشد
صاحب طالع پس برج سیران دو در سیر و ملاقات دیگری لشتاب … و دلیلش بری خصم دیگر و برسد
بلاد خصم پس خصم غارب شود و صاحب ان بلاد و اگر ان نیل مریخ در حمل و مشتری در حوت باشد و یا کوکب
رو که سیر کند و راجع شود پس اگر اتفاق کند در ما بین ان دو کوکب سعدی پس برسی که داخل میشود در بین ان

نها بكه صلح كنند بر دست او پس اگر بجای ان سعد نحسی باشد میان دو پس رسول میان دو فریب دهنده باشد
اگر ان کوکب در جای غربت باشد ان رسول از سفلکان باشد و اگر در جای خود باشد پس رسول از خوبان
و اهل حیث باشد و اگر ان عطارد باشد پس ان رسول نویسنده یا صنعت کار باشد و اگر زهره باشد پس
از خدمت کنندگان در راه خدا باشد و اگر قمر باشد پس بازی نزاع کننده و اگر مشتری باشد پس ان
چشم و بازگرده باشد و اگر زحل باشد پس شیخ اکبری و اگر شمس باشد پس ان بزرگ ده لشکر باشد و اگر مریخ
باشد پس ان بزرگ ده صاحب شجاعت و شجاعت کامل باشد و نظر کن این کوکب را که راجع باشد ان سیوم
پس اگر صاحب طالع یا صاحب سابع راجع باشد دانسته شود رای یک از صلح کنندگان و نظر کن سهم
الحرب که گرفته میشود در لیل و نهار از مریخ تا بقمر و انداخته میشود از درجه طالع پس ازان سهمات جوی از سهم
السعادت پس سهم الحرب هرگاه ملابس شود مریخ را دلالت کند بهیجان کردن حرب و اگر صاحبش شرقی بود و در
وتد بود و کسی که واقع شود ان سهم در جزو ش خواهد بود نشا هد از برای و ظفر و غلبه و جزو طالع و در ربع مذکر
مقبل باشد و جزو غارب در ربع مونث مدبر باشد و این دو از برای مطلوب باشد نظر کن معرفت وقت
صلح از برای معرفت وقت صلح و لیلی را که دلالت کند بر صلح پس اگر دلالت از سعدی باشد که قبول
کند و لیلی را در وتدی پس باشد در طالع یا عاشر خواهد بود این صلح در ابتدای عداوت و اگر در سابع
یا رابع بود پس ان بعد از شدت باشد و خواهد بود در ان چیزی از سهمات بجوی از صاحب طالع و دشمن
پس اگر صاحب طالع در طالع یا نجم باشد از برای اینکه پس یا قمر سهامه و باشد در طالع خواهد بود وقت لا محس
اگر در درجه طالع باشد خواهد بود این صلح در همان روز این یعنی باشد که هر دو مقبول باشند و اگر زایل باشند
پس سیر کند مقبول بموضع کوکبی که قبول کرده از زایل پس این باب نیز از طالع حزنی باشد یعنی نزدیک بطالع
باشد لا سابع و رابع پس این و بعضی تاخر باشد و اگر کوکبی که قبول کند زایل باشد پس در ان تاخیری باشد نیز
المسئلة هرگاه سوال از حیله باشد که بر کشتی انها را در طلب حیله که ایا بکند بگرد و ملاقات می کنند

واقع می شود میان انها قتال پس طالع از برای سایل باشد و غارب از برای قوم مطلوب پس اگر دیدی
دو کوکب را که متصل میشوند برسد ایشان از اجتماع و اگر کوکبی نقل نور کند میان انها ملاقات کنند ان دو
خیل بهم و اگر باقی صاحب دوازدهم متصل شود بصاحب طالع همچنین نیز پس بکری و اگر مناظر نباشند
دو دلیل و نقل نکند میان ان دو کوکبی ملاقات نکنند دو خیل انها پس هرگاه نباشند مریخ در اوتاد و نه
و نه در اوتاد و صاحبان بروج ملاقات نکنند و نباشند میان انها حرب و این وقتی باشد که متصل شوند دو
دلیل و هرگاه صاحب طالع در نهم در اخر درجات برج که خواهد داخل شود در سابع و سابع از برای انکوکب
هبوط نباشد و محترق نشود در ان و نحس شود در ان دلالت کند بر ظفر لشکر خاصه اگر در طالع سعدی
باشد همچنین باشد حکم بر وقت رجعت زحل پس اگر قمر در ابتدای سیر لشکر از ابد النور باشد
و متصل شود بسعدی پس سفرش سهل اسان باشد و ظفر یابد بحاجتش خاصه اگر قمر و طالع در برج مستقیم
الطلوع باشد پس اما بروج معوجه پس مشکل باشد و بد خاصه عقبه از انها و بروج ذو جسدین موجه
نزدیک نیست که تمام شود امر انها و هرگاه خبیثی شر تر از در شش یا ابتدای نحوص در خانه شمس یا شرفش و
صاحبش بموضعی باشد پس اگر بکه سوال کند از ان کسی که بر سر مستند از ایجا باشد مذکور و مشهور کرده
میشود در ان کارها و فوت می یابد در ان مشغول فوت ایشان و محمود باشد در ان امر و انتفاع یابد
شمس در طالع در حالی که ان صاحب طالع باشد یا صاحب خانه اش در بعض حظوظش باشد خواهد بود
عزیز و معظم و قوی حکمش اگر ان در مسئله نحوص بشب باشد و شمس متصل باشد بسعدی یا در عاشر باشد
بغیر نظر کنها پس او باشد سید قوم و مظفر و توانا خاصه اگر در شرفش باشد یا باشد صاحب خانه اش
در موضع معروفه و نباشد تحت الشعاع و نه راجع و نه خالی نظر از قمر باشد چه مسئله از برای سفر در نزد
این قتال و غیران باشد و بد باشد که قمر متصل بجسد شمس باشد یا متصل بنحوس بود و نا یاقص ان در برج
قلیل الطالع باشد و بوده باشد نحوس باشد در درجه جزو هر خاصه هرگاه نباشند از برای ان انصراف

هنوز از این جایها که ذکر کردم پس اگر صاحب ساعت تحت الارض باشد و صاحب طالع در طالع یا عاشر باشد
پس غارت کننده در این ساعت ظفر یابد بر کرده که طلبش کند یا شهر یا صاحب و همچنین اگر یافتی نیز صاحب
سابع را در نجم و صاحب طالع سعد باشد یا آن در عاشر باشد چرا که قمر اگر آن صاحب ساعت باشد و نباشد
منحوس و شسته از برای سفر نیز باشد پس آن نیکو باشد و همچنین عطارد اگر رب الساعه باشد و
در خانه اشرف باشد یا خانه مشتری یا خانه سعدی و نباشد آن تحت الشعاع باشد پس آن نیز خوب باشد پس اگر یافتی
زهره را در طالع ناظر مشتری یا در خانه خود یا شرفش پس او نیک باشد از برای سفر یا شسته از شهر یا بر حصار
باشد بهترش آنست که بزین در عاشر باشند هرگاه قمر منصرف از شمس باشد و نیستابی که قمر در طالع و شمس در
عاشر هرگاه سایل آن ملک باشد از خانواده آن ملک باشد یا سرکرده کرده باشد و اگر شمس در طالع باشد نیز
و قمر در سابع و نرسیده باشد بحد امتلا و باشد ملک سایل یا کسی که بزرگ باشد مرتبه او و باشد سوالش از
گرفتن عهدی و گشودن شهری یا ملکی پس جا و حکم را یابد که ظفر یابد و غلبه کند بر دشمن خود و همچنین اگر
شمس تحت الارض باشد و صاحب شرف طالع یا صاحب بیت طالع باشد یا صاحب عاشر یا صاحب شرف
عاشر و بین قمر و بین شمس دوازده درجه باشد که متصل نشده باشد هنوز و همچنین اگر یافتی مشتری انجم
مشتری در طالع پس حاجت قضا شود در آسانی و صلاح دین و ایمان شود و راه فصل سابع در دانستن
جای حرب و صفت آن نظر کن از برای آن برجی که در آن باشد مریخ بعد از آنکه یابد آن صاحب طالع
یا صاحب سابع یا مرا از اشهادی یا آن در عاشر باشد پس اگر در حمل و مثلثه آن باشد پس این بروج جبلیه باشد
که اراده سهل کنند پس بگو بر کوه یا جای ... از زمین نیکو هموار و نیکو مزاج و اگر در برج ... باشد
باشد که انها ثور و مثلثه آن باشد پس در زمین هموار که باشند در آن دریا و کوهی اگر آن ثور باشد پس از
جایی که آبی است یا جایگاه زراعت و دیه یا زمینهای هموار و اگر سنبله باشد پس در زمین هموار که زراعت
شود در آن یا جای ... کنند یا جای گرد باشد پس در زمین هموار و جایی که آب کشند کنارهای نهرها

کوجد

که صاحب درختان باشد یا نزدیک حوض و همچنین مثلثات حمل زمین درشت ناهموار یا آنکه جای سر
کوه بند و چراگاه گوسفندان است یا پایانها و دره‌های صعب و زمینهایی که با سنگ ریزه باشد و مکانهای بلند
و کوههای رفیع و پس کوههای سنگ صاف و جایهایی که آب داده شود و در وقتی که شهرهایی که در آن
سکنا گیرند ملوک و هر جایی که شکل آن برج چند گونه باشد و اگر در جوزا و مثلثه آن باشد پس در نی زارها
یا بیشه گاه یا زمین بلند گشته جوزا کوهها یا ریگ زمین و تلها و جولانگاه وحشیان و جایهای سپید و میران
مزرعه‌ها یا بیکه در سرهای کوهها یا زمینی که مشرف شود بر اطراف یا موضع آنکه جزا در راه گیرند و دلو موضع نهرها
و آب جاری یا جایی که آب کشند یا در آن مرغ آبی باشد یا جای شراب و اگر در سرطان و مثلثه آن باشد
پس نزدیک آب یا نهرها یا دریاها یا گرها یا گورستان یا خرابه‌ها و حوت در نزدیک کنارهای نهرها و دریاها
و نی زارها یا جایگاه ... پس نظر کند مریخ پس اگر در اوتاد باشد دلالت کند بر بودن حرب در بهترین جای
که مریخ بر او باشد از بقعه‌ها و اگر ساقط باشد بر پستتر از بقعه‌های آن برج و اگر زایل باشد ناظر بطالع پس
وسط از بقعه‌های آن فصل ثامن در دانستن آنکه ظفر در حرب از برای کدام یک باشد و چگونه باید
آن نظر کن در آن بدلیلهای طالب و مطلوب هر کدام که قویتر باشد و نیکوتر موضع پس ظفر مر صاحب او را
باشد و بدانکه کوکب علوی قویتر باشد از کوکب سفلی در باب قتال و منازعه پس اگر دیدی یکی از
دلیل دو کوکب علوی و آن در وتد باشد و مقبول پس خبر ده بظفر صاحب آن دلیل مگر آنکه داخل شود
در احتراق یا متصل شود بآن صاحب هشتم و اگر یافتی صاحب طالع را و دلیلش را علوی ساقط و صاحب سابع
یا دلیلش را در وتدی پس حکم کن از برای سایل بشکست یا آنکه نظر کنی که بکه متصل میشود صاحب هشتم
چه اگر متصل شود به ستاره در وتدی که قبول کند از او خاصه اگر قابل از نجوم علویه دلالت کند بر قوت مطلوب
و ظفر بر سایل بر قدر قوت کوکبی که متصل شد بآن صاحب هفتم و اگر صاحب هفتم قوی باشد و متصل شود
بنجم ساقطی که قوت دهد او را پس مطلوب همه قوی باشد ... که آن کوکب در موضع نیکو باشد پس هرگاه

تحویل کرد او را از موضع ضعیف شود پس همچنین بود ضعیف باشد با نحوست باید بصاحب طالع یا محترق شود پس دور زود
آن هلاک شود پس اگر متصل شود در برجی که آن دوری باشد بر کوکبی پس تحویل ده از برج دوم پس نظر کن در
اتصالش و حکم کن از برای نجوم سفلیه که میگوی جای و سلامت از کوکب سعد رسانند و باری از نجوم علویه
چراکه در آن بیت که غیر از علویه را باشد قوتی مگر بیاید آثارشان از جهت آنچه جمع شده از فضل و قوت مر آنها را
و مر ایشان را باشد لطف بر جهای آسمان صاحب طالع در وقتی که آن دلیل مطلوب باشد هرگاه باشد
در طالع دلالت کند بر قوت سایل چه آن باشد مطلوب باشد و بهتر آن است که نظر کند با آن صاحب طالع
و متصل شود با آن صاحب سابع پس آن دلالت کند بر ظفر سایل بر دشمن و هرگاه صاحب طالع متصل شود
بصاحب سابع پس سایل ظفر یابد نیز بر مطلوب لیکن بجهد او و مکر پس اگر اتصال بمقابله یا تربیع باشد خواهد بود ظفر
بعد از دشمنی و منازعه صاحب طالع در هفتم که متصل شود بصاحب سابع دلالت کند بر ظفر دشمن بر سایل پس اگر
نباشد اتصالی دلالت کند بر زیادتی قوت صاحب سابع بسبب هائی غلبه هرگاه صاحب طالع و کوکب منصرف
عنه قمر علوی باشند دلالت کند بر زیادتی قوت صاحب سابع و غلبه کردن او بر دشمن خود خاصه اگر هر دو
مقبول باشند یا یکی مقبول باشد و همچنین صاحب سابع و متصل به قمر دلالت کند از برای دشمن بر سایل آن اتصال
صاحب سابع بصاحب طالع دلیل بر قوت سایل باشد و اتصال صاحب طالع دلیل بر قوت عدو باشد صاحب
طالع در هشتم یا متصل بصاحب هشتم خانه که در وی باشد دلیل بود بر هلاک سایل یا بازی صاحب سابع
در دوم یا متصل بصاحب دوم یا بصاحب هشتم برجی که وی در آن باشد دلیل بود بر هلاک دشمن و شیده برش
است که باشد اصحاب این خانهها نحس و قبول کنند تدبیر دافع را هرگاه یافتی یکی از دو دلیل را که نحس کرده
از او برج یا نحس کرده صاحبش را خاصه اگر نحس کرده باشد هر دو را از نظر عداوت پس صاحب آن دلیل کشته
شود در حرب و وقت در این در جهای نحس باشد و اتصال نحس با آن اگر برج در نزد این در او نادر باشد
کشته شود در حرب ظاهر و هر بیدا و اگر برج نحس کند او را از هشتم پس [illegible] دوم و [illegible] کشته شود [illegible]

پس اگر نحس کند او را از دوم پس کشته شود بحیله بسبب اصحابش و یارانش خاصه اگر برج در دوم باشد و صورت
قاتل او صورت برج آنچنانی باشد که در آن باشد مریخ و اگر نحس کند او را از سوم و برجی که در آن باشد مریخ
انسی بود کشته شود بسبب سلکان یا هم و هم پس اگر از برج چهارپایان باشد بسبب چهارپایان و اگر نحس کند
او را از دهم کشته شود بسبب دشمنان و شقاوت یا بسبب کاری که بکند از آن پس در کند ملک خود را بسبب خود
و یا بکشت و بر کهنه شدن سفلیکان و اگر مریخ نحس کند او را از برجی که ناظر باشد بان سرای دنا دو باشد
آن از نهم پس قتلش باشد با نهار هستی یا در جای شل ضد و آنچه مانند آن باشد و اگر نهم خانه مشتری یا قمر
باشد پس بدین رسیدن و اگر خانه زهره باشد پس بسبب نکاح یا لهو یا [illegible] پس اگر
خانه مریخ باشد پس سفرها و نقل و حرکت و اگر در خانه عطارد باشد پس بسبب فتنها و گفتگوها و اگر نحس
کند او را از پنجم پس بسبب ولد و بلد و اگر باشد که نحس کند او را از یازدهم پس بسبب اعوان سلطان و دوستان
و حرص بر امری که باشد داده او را و اگر نحس کند او را از سوم کشته شود بسبب برادران و سفر و ابهار سفر
و اگر یکی راجع باشد دلالت کند بر ضعف و گشتن صاحب دلیل و هرگاه صاحب طالع آن دلیل — از دو کوکب
طالع باشد و در هشتم باشد متصل به هشتم یا بصاحب هشتم خانه که در آن است دلالت کند بر اسیر شدن
صاحب سابع و همچنین قمر در هشتم یا متصل شود آن بصاحب برجی که در هشتم باشد و اگر صاحب سابع در دوم
باشد یا متصل بصاحب دوم یا متصل بصاحب هشتم برجی که آن دوری باشد پس دشمن اسیر شود از آن
دو اگر صاحب سابع متصل شود با آن دو از طالع پس آن دلالت کند بر آنکه سایل خود کسی باشد که اسیر کند
عدو را هرگاه متصل شود صاحب طالع بصاحب عاشر یا متصل شود با آن صاحب عاشر و باشد اینجا قبول دلالت
کند بر قوت سایل و سلطنت اش و ظفرش بکسی که منازعه کند با او و بهترین این باشد که قابل در وتدی باشد
و باشند هر دو در وتد طالع و آن دشمن در رسیده شود از او بر [illegible] سایل و هرگاه باشد یکی از
دو دلیل در وتدی باشد بری از نحوس و هر دو در برج منقلب باشند دلالت کند بر [illegible] بعد از ظفر بر دو ی

و هرگاه متصل شود یکی از دو دلیل کوکبی از وتدی با صاحب وتدی و بهتر آنست که باشد در وتدی که دلالت
کند بر قوت صاحبش و هر یکی از دو دلیل که میل کند بان صاحب عاشر یا قمر و میل کند بان مریخ از دوستی پس
مراد او راست رستگاری یا ظفر هرگاه سعدی در طالع باشد و صاحب طالع شرقی و در شرفش و در جای نیکو از
طالع پس ظفر مر بادی را بود و اگر نحس در طالع باشد بعد از وتد و آن در هبوطش باشد پس ظفر مر مطلوب را
باشد و نیکوتر آنست که باشد در سابع و مطلوب را سعدی و صاحب غارب در شرفش باشد و نظر کن
در ابتدای حرب و جنس لشکر بحال زهره و مشتری و قمر و مریخ و جای ایشان و شکلهای ایشان پس قمر در طالع
و مریخ در سابع یا مریخ در طالع و قمر در سابع پس بادی کشته شود یا شکست خورد یا اسیر شود و اگر زهره در غارب
باشد پس ظفر مطلوب را باشد و در طالع مر طالب را هرگاه در طالع نحسی باشد و صاحب طالع منظور
نحسی باشد پس هزیمت بر صاحب طالع باشد پس اگر منکسف باشد پس هزیمت باشد بر وی و اگر دیدی
شمس را منکسف در روز منهزم شوند ایشان چند مرتبه و ایشان چند مرتبه کشته می‌شوند اما آنکه کسوف شمس در برج ایشان
و هرگاه منکسف شود یکی از دو نیر پس ابتدا کننده گمان منهزم شوند نظر کن دو دلیل طالب و مطلوب را
که کدام یک از وتد باشند پس او باشد ولیکن قوی و پایدارتر نزد تلاقی و اگر هر دو اتفاق کنند در اوتاد
پس هر دو فرقه صاحب پایداری و صبر کردن بر حرب باشند و هر کدام که عزتش بیشتر باشد خواهد بود و ضعیف
دو دلیل نزد کمتر پس هر کدام که غریب باشد در جایش باشد کم حیله‌تر و کمتر باشد او را اگر نیکو باشند هر کننده
باشند برای بسته به و هر کدام که واقع شود زحل در وی با بیش با ملک شود دو بیش را با نظر کنند بان ابتدا
کنندگان و دو از مال و معیشتهای ایشان شوش و بی‌اخلاص و هر کدام که نحس شود صاحب دوبیش ترسیده شود
کم شدن اعوان و اگر نحس کننده مر او را مریخ باشد از عداوت و خاصه در اوتاد یا دوم طالع ترسیده شود
بر او اگر لشکرش هجوم برسرش نمایند انکه بکشند او را پس اگر ناظر باشد سعدی خلاص شود از قتل و اگر
واقع شود صاحب طالع در هفتم در جایی که او منظر زار نحس باشد یا احتراق یا رجعت ترسیده شود بر او بر پس نهر

یا بادی

یا بادی و جنس و لشکر ایشان و اگر ضرر از مریخ باشد اینکه اسیر شود و کشته شود در دست دشمن و اگر ناحس زحل باشد
ترسیده شود بر او اسیری و طول حبس و اگر زحل یا دلیل صاحب خانه موت باشد ترسیده شود بر او مردن
در دست ایشان و اگر بجای صاحب طالع صاحب دوم چنین باشد پس موت بر رؤسای شهر و ابتدا
بندگان لشکریان ایشان باشد از اسیر و کشته شدن خاصه اگر مریخ ناحس صاحب هشتم باشد پس اگر
نحس زحل باشد پس خوف از بسیاری اسیر باشد پس اگر والی برج هشتم باشد با آنچه گفته شد بمیرد در دست
دشمن و اگر صاحب طالع در هفتم باشد قوی و مستقیم و شرقی و اعانت کنند او را سعود و صاحب سابع
و سابع مقهور باشد بنحوس و خاصه آنکه صاحب سابع در هبوط ساقط باشد از بروج و صاحب طالع در حظ
یا مثلثه یا حدش یا وجهش و آن ناظر باشد بشمس پس آنکه سرکرده ابتدا کنندگان باید بنهج مسکینی لشکرگاه
را و قتل میکنند وران و اسیر میکنند و غلبه میکنند و اگر صاحب هفتم با نحوستش محرق باشد در تحت الشعاع
یا در اوتاد و مریخ یا مقارن آن کشته شود رئیس دشمن و سخن پس نیکویی اگر قوی صاحب سابع و مقهور
نحوس صاحب طالع باشد و صاحب سابع در طالع باشد و سعود معین باشند مر او را و آن شرقی باشد و نحوس
از آن غایب باشند و صاحب طالع ساقط باشد خاصه که در هبوطش باشد پس عدو فتح کند شهر را یا لشکرگاه
بادی را و بسیار کند در آن کشتن و اسیر را و کشته شود سرکرده ایشان هرگاه مریخ با صاحب طالع باشد
یا در اوتاد یا در وش و هر زمان که دیدی صاحب طالع و صاحب سابع را متساوی در قوت پس نظر کن که کدام یک
از آن دو شهادت دهد مریخ یا عطارد پس مر او را باشد ظفر پس هر کدام که مر او را شهادت دهد
زهره از دو وتد پس صاحبش باشد ظفر و هر کدام که شهادت دهد مر او را عطارد و باشد صاحب سابع
دهد مر او اگر عطارد سعود قوی باشد و غایب باشد از آن نحوس پس میرسد او را لشکر از غنیمت و ظفر و نحوش
رسد از تدبیرش و سیاستش و خوشی کند مر او را اعدا اسباب آن و هر کدام از دو محارب که باشد ابتدا
کننده باشد و ابتدای او بحرب و خروج در حرب و نزدیک شدن بجنگ که خروج کرده بر او

خواهد بود اولی بر ظفر داقوی از کسی که بر آید روز پس اگر بروز خارج شود پس مغلوب شود و اگر برآید بشب پس او
غالب باشد و اگر مساوی باشند صاحب طالع و صاحب سابع در جمیع حالات و مناظر نباشد و از نحوس بعیدی
حرب و باشند برج ساقط و غارب از آن و و طول انجامد چنانکه باشد که جاری شود میان ایشان صلح و رجوع
و اگر مناظر باشند خاصه و را و تاد باشد و برج و را و تاد باشد و در برج منقلبی مشهور شود حرب و عظیم شود
و بلند شود و در آن تا مهای گروهی و بالا گیرد و بسبب آن آوازه صاحب عاشر در طالع و صاحب طالع در عاشر
و دلیل باشد بر یاران ملک انصراف قمر از صاحب سابع و اتصالش بصاحب عاشر دلیل باشد بر ظفر عدو
و نظر کن تا آنچه گفتیم بهر نجوم و در افلاکش پس هر دلیل که اقوی باشد بدرزوه فلکش پس آن غالب بود و هر کدام
که برکش تحت اوجش باشد پس صاحبش منهزم شود انصراف قمر از کوکب صاعدی و اتصالش بکوکب هابط
دلیل باشد بر ظفر بادی بسابل و انصراف از کوکب هابط و اتصالش بکوکب صاعدی دلیل بود بر ظفر مطلوب
نظر کن از برای معرفت کثرت قتل در آن حرب با بخش از آن بقمر و حالش و جایش و در وقت ابتدا با حال
از قتل و تهبه آن هر زمان که عود کند بمکانش با تربیع یا بتثلیث اش یا بمقابله اش پس متصل شود بسعدی
یا بنحس شود یا منصرف شود از آن دو دلالت کند بر چگونگی حرب و هیجان آمدن امر بر نحو دلالت کوکب
ناظر یا انصرافش یا اتصالش و هرگاه قمر در ابتدای رسیدن خبر متصل شود بکوکبی پس بگوی بر کیفیت
قدر آن کوکب و کیفیت مکانش هر زمان که منهی شود قربان و بمناظره ان و سزاوار است که بدانی که مولد
شهری را که بر سر آن بجنگ آمده اند و مولد بزرگ این شهر و سرورش را پس نظر کن اگر برج یا زحل
یا ذنب در جای نحس یا قمر باشد در بنیان شهر یا در طالع شهر یا طالع سرور آن یا در مقابله نحس و قمر
و طالع باشد هیجان آید بر آن شهر و بر آن سرورش شر پس اگر سعود آنجا باشد پس حال بد نه و سرورش
بخیر و رستگاری و رحت باشد و گفته است هر کس که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقی باشد و از ده درجه
اسد تا ده درجه عقرب شرقی جنوبی باشد و از ده درجه جوزا شمالی باشد پس نظر کن برج کجا باشد در تحول

سال عالم

سال عالم و در این قسمتها پس رواورنده بدشمن از این جهت مر او را ظفر و غلبه باشد و این از اسرار قول اوست
و گفته است نظر کن که کدام یک از دو دلیل مر او را ولایت تحویل سال عالم باشد یا تحویل ولایت سال ازین
و آنچه گفته شد ما باقی ولایت که منسوب باشند پس او غالب باشد و مر او را عاقبت آن اقوی ستها و تنها
باشد گفته است و باید هرگاه برج در قسمت شرقیه از این قسمتها باشد که ابتدا شود بقتال از جهت شرق و خارج منسوب
بشرق و هرگاه در قسم دیگر غربیه باشد از فلک بودن ابتدا کند بقتال خارج مغربی و همچنین ساعت جهات
باید که ابتدا کند خارج از آنجانی که در جهت محل برج باشد از جهت های چهارگانه آنچنانکه وصف شد نهادت بجای
قمر او در آن پس هر جا که باشد از جهات شرقی و غربی و جنوبی و شمالی پس رواورنده از دو لشکر از آنچه
مر او را ظفر و غلبه باشد مر رواورنده از نظر آن جهت پس شرقیه آنها سه برج بهاری باشد و جنوبیه
سه برج تابستانی و غربیه سه برج خریفی و شمالیه سه برج زمستانی و قسمت کن نیز بر چیزی که در آن هم باشد
بچهار قسم هر قسمتی هفت درجه و نیم پس قسمت اول از برای جهت همین برج باشد و دوم از برای جهت ثانی
دوم و سیم از برای جهت برج سیم از جهتها و چهارم از برای جهت برج چهارم از جهتها و قسمتی که در آن
باشد قمر از جهت قسمت جهات رو آورنده از این جهت بدشمن خود مباشد مر او را غلبه است (?)
سزاوار گردد که در اینمقام مناسب از کتاب بارع نقل سینمائیم (?)

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

دوم از طالع و آنچه مناسب است استدلال و آن شش باب است اول از برای نظر کردن در سؤال
از سفر است که آیا خواهد بود یا نه دوم در دانستن نظر در سؤال غایب که آیا خواهد آمد یا نه و چگونه است و
سیم از برای نظر در امر کسی که او را از شهر رانده اند که آیا بر خواهد گشت یا نه چهارم از برای نظر در امر اسیر کرد که آیا
سزاوار است که علم خود را باو بیاموزی یا بدهی یا نه پنجم از برای نظر در سؤال از علمی یا جهلی یا مانند کیمیا که آیا صحت
یابد و آیا نصیب او خواهد شد یا نه ششم از برای نظر در سؤال خانه کسی سال دیده که چه بوده و چگونه بوده و صفت آن

الباب الاول از برای نظر در امر سفر و در آن نه فصل است اول در دانستن مواضع ادله بر اسباب سفر
دوم در دانستن سبب خروج مسافر و صفت کسی که مسافر نزد او میرود از طبقات مردم سیوم در دانستن آنکه
چگونه خواهد بود حال مسافر در سفرش و آنچه طلب کرده از حاجتهای خود چهارم در دانستن غایت امر مسافر
از این سفر پنجم در دانستن وقت آمدن مسافر از این سفر ششم در دانستن حال مسافر در وقت دخول
بلد مقصود و مدت اقامه او در آن بلد و بر آمدن او از آن نهم در بیان حکم اهل هند بر سفر مسافر

فصل الاول از برای بیان کردن مواضع ادله بر اسباب سفر هر گاه سؤال از تو کنند از سفری که اراده
دارد سایل که آیا خواهد شد یا نه و چگونه باشد حالش پس قرار ده طالع و صاحبش و قمر را از برای مسافر
و برج نهم و صاحبش و برج را از برای سفر و استعانت جوی بسهم السعاده و رب الساعه و صاحب سهم و
سیوم و قرار ده خود برج نهم را از برای راه و برج هفتم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش را از برای
زمینی که قصد آن دارد و صاحبان آن سرزمین و کوکبی که در نهم بوده باشد و صاحبش نیز باشند نیک این دلیل
است و طالع و کوکبی که در آن باشند نحو [illegible] دلیل سرزمینی که از آن مفارقت کرده و برج دوم را از برای
مالی که از او باز مانده و حالش در آن سفر و عاشر و صاحبش را از برای حاجتهای او و وتد الارض و صاحبش را
از برای عاقبت امرش و اگر با مثنی قمر قوی در موضعش و از برای آن اتصال و انصراف است پس قرار ده
منصرف عنه قمر را دلیل بر آنچه از او مانده و بر سبب رفتنش او و در این سفر و دلیل امری که طلب کند در سفر و در

شهری که

[illegible]

شهری که قاصد آن است و کسی که قصد او کرده از اصناف مردم فصل دوم قمر را قرار ده و از برای عاقبتش و در این
سفر از صاحب خانه قمر استدلال کن و از برای قضای حوایج او را خود و قمر و از برای دانستن آمدن او از این
سفر از شمس استدلال کن و تربیع آن و موضع قمر از آن و استخراج از تربیعات شمس و اصل کوکبی که بجه طالع در
بلد مقصود وارد شده پس نظر کن بخوبت دوازده گانه را و بگردان طالع را دلیل بدن مسافر در سفرش و دوم
را از برای مالش و سیوم را از برای قوت و رفیقش و چهارم را از برای چهارپایان که با انها آمده و پنجم از برای
سرش در راه و ششم از برای اسب جنس او و هفتم را از برای تهمار و طبیبها و هشتم را از برای بیابانهای [illegible]
در فضای دور است جنس و نهم را از برای آب و کب [illegible] در راه و دهم را از برای کار کرده او و یازدهم را از برای
نفع و تجارتش و دوازدهم را از برای لال و ترازو و از یا [illegible] ایران و نظر کن در این جاها و بودن سعود و نحوس
در انها پس حکم کن در این مطالب بحسب آنچه مبنی است انشاءالله الفصل الثانی از برای دانستن سبب خروج مسافر
و صفت آنکه قصد کرده از اصناف مردم در سفرش نظر از برای این مطلب اول باول سفر و اول طالع پس اگر
متصل شود اول طالع باول سفر پس سایل بیرون میرود و این سفر بخواهش خود و اگر اتصال اول سفر را باشد باول
طالع پس سایل خروجش این سفر بجهة امری باشد که رو خبث ترک آن پس اگر زحل عطارد یا یکی از این دو
مقابل قمر باشد دلالت کند برد این سرزمین که اراده آن دارد پس اگر سهم الغزو سهم [illegible] باشد با وجود
ناظر باشد با ان پس با مسافر مال بسیاری بیرون شود پس اگر آن در شرف یا خانه سعدی باشد پس از برای
آن مال خطری عظیم است بسیار باشد و اگر سعد نه خداوند آن باشد و نه صاحب حد آن پس با مسافر مال اندکی
باشد و اگر ناظر باشد سعود با آن از تربیع یا دوران نحسی باشد بیرون رود و این سفر [illegible] و اگر آن نحس مریخ باشد
و مریخ ناظر باشد و طالع روزی باشد پس بیرون رود و مثل آنکه بگریزد از پادشاهی یا غیر آن و اگر مستولی باشد
زحل و آن بر او یا ناظر بآن باشد پس مسافر بگریزد از قرضی یا ظلم شخصی که طلب او میکند که بنده است از
چنین بنده کان پس اگر ناظر باشد بآن سعود و نحوس جمیعا از تربیع پس خیر و شر باهم مخلوط باشد پس نظر کن

بر نحو پس اگر از خانه خالی الیه باشد پس بگوی که برود از برای طلب جایی یا امر خیری و اگر باقی قمر را منصرف از زحل
پس بگوی که برود تا تجسس احوال که بیماری باشند از برای او عارض شده تا بجهه بردن برود و یا کسی او را طلبیده
زخمی میکند و اگر منصرف از مریخ باشد اراده فرار داره و اگر منصرف از شمس باشد بیرون برود بسبب سلطانی و اگر
از زهره بسبب امر زنها بیرون برود و اگر از مشتری پس مال بردن برود و اگر از عطارد بیرون برود بسبب علم یا تجارت
پس نظر کن بمتصل به قمر اگر در خانه قمر باشد اراده دارد که ساکن شهر و سرزمین خود و اگر در مثلثه ارضی باشد پس ساکن
سرزمینی که او را دران علاقه است و [illegible] آمده و اگر اتصال قمر بمقابله سعدی باشد پس برود آن مسافر
که معارضه و مناظره و منازعه کند با عارض شود ایشان او را و اگر آن اتصال تسدیس یا تثلیث باشد برود بسوی دوستان
بجهة خود و اگر متصل بقمر مشتری باشد بسوی اشراف برود و اگر زهره بسوی زنان برود و اگر مریخ بسوی ارباب
حرب و اگر زحل بسوی پست رتبه گان باشد و اگر عطارد بسوی نویسندگان یا دانشمندی و اگر شمس
بسوی ملکا و اگر متصل به قمر در خانه خود باشد پس آنکه قصد او مسافر برود از اهل این سرزمین باشد و اگر در مثلثه
خود باشد پس او در آنجا غریب است ولی در آنجا وطن گرفته و اگر در برج غربت باشد لکن [illegible]
کند و اگر ثابت باشد از آن شهر برنیاید و اگر متصل به قمر مستقیم باشد و در وتد اول پس شخص مقصود دران
بلد مقیم است و از آن بلد برنیاید و اگر در وتد ثانی الشخص در دل باشد در اقامت و حرکت و همچنین اگر در
وتد باشد الشخص مشهور و معروف است خاصه در وسط السماء که پادشاه باشد و در هشتم و دوازدهم از پست
رتبه گان و بندها و همچنین صاحب خانه [illegible] اگر متصل [illegible] ناظر باشد یا در وتدی از اوتاد طالع باشد
الشخص معروف باشد در آن سرزمین و الا [illegible] باشد و اگر ناظر [illegible] تثلیث باشد پس باشد الشخص [illegible]
و پسندیده باشد در آن سرزمین و اگر از تربیع الشخص بدنام و مذموم باشد در آنجا و اگر از مقابله الشخص را مردم
آنجا دشمن دارند و صاحب مخاصمات باشد و اگر [illegible] نظر [illegible] صاحب خانه خود [illegible] باشد پس
الشخص ستمکار است که غصب حقوق مردم کند و اگر در این وقت متصل [illegible] در طالع باشد با برج غصب

اده

کرده املاک ایشان را و اگر در [illegible] سلطنت ایشان دخل کرده و اگر در یازدهم یا در دوم باشد اموال ایشان را
غصب کرده و شهادات [illegible] متصل به اگر ناری باشد پس غصب اموال کرده و اگر ارضی غصب املاک کرده
و اگر هوائی دخل در سخنهای ایشان کرده و منازعه و مجادله با ایشان کرده و اگر مائی در عورات [illegible] ایشان
دخل کرده **الفصل الثالث** در دانستن آنکه سفر تمام شود یا نه نظر کن بقمر و صاحب طالع هر کدام از این دو که
در وتد باشد یا ناظر طالع او را دلیل قرار ده و دیگری را معین آن پس نظر کن باتصال آنها بصاحب نهم سفر پس اگر اتصال
بین یکی از این دو و صاحب بیت سفر باشد دلالت کند بر سفر و اگر با این صاحب نهم در طالع یا صاحب طالع در نهم باشد
دلالت کند بر [illegible] این سفر و هرگاه صاحب نهم در وتد باشد پس سفر نزدیک شده پس اگر صاحب طالع که [illegible]
قبول کرده صاحب بیت سفر را با تمام رسد این سفر و هرگاه اتصال میان صاحب طالع و صاحب بیت سفر از تربیع
یا مقابله بوده باشد خواهد بود این سفر با رنج و مشقت و اگر اتصال بمودت باشد خواهد بود با شادی و اگر [illegible]
قبول خواهد خواهد بود با سلامت و خوشدلی و [illegible] خواهد و اگر ناظر نباشند صاحب طالع که دلیل است یا دلیل سفر
لکن رد کند کوکبی نور دلیل طالع را بدلیل سفر دلالت کند بر سفر پس اگر این نیز نباشد لکن چون صاحب طالع
مشغول باشد دلالت بر سفر [illegible] صاحب پس اگر دشمن باشد بر صاحب بیت سفر را دلالت کند بر تعویق
امر این سفر پس اگر هیچ یک از [illegible] نباشد لکن میانه طالع و دلیل سفر اتصال باشد بکوکبی گران رو و این
کوکب ناظر به بیت السفر باشد دلالت کند بر سفر و الا تمام نشود و اگر نباشد چنین ولکن صاحب طالع منتقل
باشد از وتد طالع بکوکبی [illegible] باشد [illegible] دلالت کند بر سفر و اگر [illegible] صاحب نهم [illegible]
باشد نیز دلالت کند بر سفر لکن با غم و غصه و اگر دفع کند صاحب طالع یا دلیل قوت باشد [illegible] کوکبی [illegible]
سفر نکند و اگر دفع کند قوت باشد [illegible] کوکبی [illegible] سفر [illegible] طالع باشد
دلالت کند بر غم و اندوه و رنج در کار که این نحس [illegible] دلیل باشد [illegible] چون صاحب [illegible]
[illegible] انکه [illegible] سفر [illegible] و اگر صاحب طالع در نهم باشد یا در [illegible] طالع

وصاحب مغرب قبول کند قوت دهد بر قمر با صاحب طالع را دلالت نکند بر سفر و اگر صاحب طالع در میمنه طالع باشد
و قبول کند قوت قمر را از سبب طالع دلالت کند بر سفر لکن بدشواری و سختی و هرگاه صاحب طالع قمر در بیت
بیت السفر همه مقبول باشند لکن ناظر نباشند بلکه نکرده قوی از این هر سه ناظر باشد بطالع با بیت السفر نکند
و در این حال پس تحویل و سال سفر را نظر کن که چگونه خواهد بود و هرگاه دلیل سفر و دلیل ساز نکند مگر ناظر باشد
و در طالع نحسی باشد که اثر او خلل در این امر نباشد و آن نحس دشمن باشد صاحب طالع یا صاحب سابع را خواهد بود سفر
و این از جانب صاحب نحس شده باشد که نخواهش خود ناخوش دارد این سفر را یا عارضه از برای او بهم رسد که مانع
سفر شود و او را و اگر آن نحس در عاشر باشد یا سابع او را اجری از سرزمین مقصود یا حاجت مطلوب برسد
که او را از سفر باز دارد و مانع شود و اگر آن نحس در عاشر باشد او را شغلی عارض شود از شغلهای سلطان یا کسی
که بر او مسلط باشد و اگر آن نحس بدان صفت در چهارم باشد حادث شود حادثه در املاکش که مانع او بود که
و اقدام بر سفر نباشد و هرگاه صاحب طالع مقبول نباشد نحسی مکان و دلالت نکند بر سفر و در حبس او ای آن
نور کوکبی باشد که دشمن او باشد بجهت حیرت و دوازده گانه مرسوم اسامی او خوش هر برج این کوکب اگر صاحب
نشسته برد بیمار شود و اگر صاحب دوازدهم محبوس شود یا بسبب دشمنی یا نحسی برسد و اگر صاحب ششم باشد پس مراد
آن است که این کوکب نحس باشد چه در سعد باشد برادر خلاص باشد و همچنین باشد دلالت قمر پس اگر دفع
کند قوت تدبیر خود را کوکب غربی که در نهم باشد یا سیوم یا صاحب این دو خانه که در برج غربت باشد دلالت
کند در سفر خاصه اگر قمر در وتدی باشد که دلالت کند بر غربت کوچ و حرکت صاحب نهم و طالع هر دو در وتد
بود دلالت کند بر حاجتی دائمی و تردد بعد العوده و اگر قمر با وجود این دفع کند قوت و تدبیر خود را بصاحب نهم
یا سیوم که در غربت باشد یا بکوکب غربی که در این خانها باشد دلالت کند بر سفر و هرگاه دفع کند قمر نور
کوکب وتدی را بکوکبی که در زایل الوتد باشد دلالت کند بر سفر و هرگاه طالع خانه زحل باشد و زحل در خانه خود
باشد سفر نکند و اگر زحل قوی سفر نکند و اگر ساقط باشد سفر خواهد کرد لکن در آن ناخوشی و رنج و دشواری باشد

هرکاه

وهرگاه اتصال و انصراف قمر از نحس یا تثلیث باشد ناچار باشد بر سفر کردن و اگر از تربیع باشد ناچار باشد
بر اقامه و اگر از مقابله باشد دلالت کند بر بدحالی و مصیبت تا کوکب ساقط برسد تا آنکه این کوکب از برج خود زایل
شود و اتصال قمر از زحل و وتدی یا ساقط دلیل است بر سفر کردن خاصه که اتصال قمر بعد از اتصال قمر مریخ
ناظر بطالع دلیل سفر است لکن با هول و سختی اگر این اتصال تثلیث یا تسدیس باشد سفر زودی شود اتصال
قمر کوکبی که بعد از طالع یازده درجه باشد و این کوکب مستقیم باشد و راجع نشود با شمس در طالع مستقل و راجع
دلیل است بر سفر و این اقوی دلایل است و همچنین اگر کوکبی زایل باشد از عاشر یا سابع چه این نیز قوی است در
دلالت لکن مرتبه اول نیست و موقوف است دلالت بر سفر بر آنکه از برای کوکب شهادتی باشد و سفر
بدان نحو که صاحب طالع باشد یا صاحب نهم یا سیوم یا قمر باشد یا مریخ یا سهم السعاده یا رب الساعه بوده باشد
یا چنانکه مذکور شد قمر بوی متصل باشد و هرگاه بوده باشد دلالت بر سفر از اجتماع کواکب مذکور در دو ربع
دال بر سفر و آن در ربع میان عاشر و سابع است مقابل آن پس محتاج بزیادتی شهادتی نیستی اما هرگاه در
در دو ربع دیگر باشد دلیل دلالتش ضعیف است و دلالت نکند مگر با اجتماع شهادتها که زاید باشد بر قدر
مذکور و نظر کن با دلائل مذکوره اگر جمیع آنها یا کلی که چند شهادت داشته باشد در دو ربع اول باشد دلالت
کند بر سفر و اگر در دو ربع دیگر باشد دلالت کند بر اقامه و اجتماع شهادات دال بر سفر آنست که صاحب طالع
صاحب سهم السعاده باشد و متصل به قمر باشد یا آنکه صاحب طالع قمر باشد و با این قمر صاحب سهم السعاده باشد
یا مر قمر را مشتمله طالع باشد و از جمله ادله دال بر اقامه آنست که صاحب طالع یا صاحب مجامع تابع باشد صاحب رابع
و در طالع یا عاشر یا آنکه قمر در رابع باشد یا مجامع صاحب خانه خود یا متصل بآن باشد یا بوده باشد صاحب رابع
در طالع یا عاشر یا تابع و اگر یافتی در رابع کوکبی را که نصیبی در طالع داشته باشد سفر نکند تا آن کوکب در رابع
است و هرگاه قبول کند قمر را کوکبی راجعی دلالت نکند بر تمامی سفر هر چند قبول دلالت بر رد او بر حاجت کند
مگر آنکه شهادت دهد صاحب طالع که در آن هنگام دلالت کند بر سفر کردن و اگر شهادت ندهد دلالت

کوکب ساقطی دلالت کند بر سفر بدون
و اتصال قمر

کند بر سعی و تهیه دوام سفرش پس تمام نشود و هرگاه کوکبی که دلیل نوبت بر سفر راجع باشد دلالت کند بر
هیچ کاره و گویا که این سفر نخواهد بود و بدتر است که در نطاق اول رجعت باشد و اگر در اواخر رجعت باشد
دلالت کند بر دشواری امر نه بکمال پس درست شود کار و نزد استقامت کوکب باشد و اگر در طالع
برج ثابت باشد و در حال بعضی از دلایل حکانه شرف شود بر سفر و تهیه امر سفر شود پس بی طرف شود
و تمام نشود و قول بطلمیوس که گفته است نظر کن بقمر اگر منصرف شود از سعود و متصل شود بسعود از وتد یا زایل
الوتد دلالت کند بر رشد سفر و اگر چنین باشد و قمر ساقط بود از وتد پس کج کرده و اگر قمر منصرف شود
از سعود و متصل شود بنحوس سفر نکند و همچنین اگر ساقط باشد از وتد و قمر چنین باشد و اگر قمر با طالع یا صاحب
خانه قمر صاحب خانه طالع در برج منقلب باشد و طلوع کرده باشد در برجی که پیش از انست نحس سفر نکند
و اگر صاحب طالع و قمر فاسد باشند و برج ثابت بود و قمر منصرف بود از نحوس دلالت کند بر نکبتها و قهرها

الفصل الرابع در دانستن وقت سفر نظر کن بطالع پس اگر از پانزده درجه گذشته دلالت
کند بر کوچ پس اگر در ان سعدی باشد صاحب ان خانه ان برج پس مقدار وقت از برای هر درجه از
انچه مانده از پانزده که گذشته بیش روزست و اگر سعد صاحب ان برج نباشد هر درجه بچهارده روز باشد
و اگر نحسی بر این صفت باشد هر درجه ماهی باشد چه صاحب ان برج باشد یا نباشد و اگر دلالت سفر
از اتصال باشد نظر کن که کی مفارقت کند متصل از متصل به و کی برسد صاحب طالع یا قمر خانه سفر را
یا برسد صاحب خانه درجه طالع یا جمع شود صاحب خانه سفر با صاحب طالع یا قمر در طالع چه این حالات دلالت
کننده اند بر وقت بودن سفر

الفصل الخامس در دانستن حال مسافر در سفرش
و انچه مقصود او است از حاجات نظر کن بقول صاحب طالع در انموضع که هست و بکن منظور ب البعث قمر
و قبول یا رد دلیلهای سفر که وصف شد چه اجتماع این شهادات دلالت کند بر انکه این سفر مبارک
باشد با صلاح در امور و اگر نحسی در این شهادات دیدی پس برانقدر حکم کن بکمی صلاح امر و اگر

بخلاف

بخلاف کن و اگر یکی کوکب صاحب شهادتهای بسیار باشد اعتماد بران کن در تعطیل و در خبر ان نظر کن
و اگر دلیل سفر چه یکی و چه بیشتر مقبول باشد بحسب موضع یا بحسب قبول کردن تدبیر دلالت کند بر مبارکی این سفر و اگر
مقبول نباشد پس سفر دشواری و ناخوشی خواهد بود و همچنین اگر صاحب خانه قمر از قمر ساقط باشد دلالت کند
بر تعویق حاجتی که قصد کرده و شکستی این مسافر بر خواطر انکه او در قصد کرده که ملاقات کند و همچنین صاحب طالع
اگر بنظر عداوت ناظر باشد و هرگاه کوکب متصل به قمر با انکه در سابع است یا صاحب خانه قمر راجع باشد
یا بطی یا منحوس دلالت کند بر دشواری هیچ کار در سفر زحل در نهم دلالت کند بر رنج و بیماری در سفر مریخ
در نهم دلالت کند بر خوف و تعب و رنج قمر در نهم دلالت کند بر دل بردی و سستی از صاحب دلگی است
کردن کاری که باراده ان رفته و قلة مبالات بان خطار و منحوس در نهم دلالت کند بر غوغا و خصومت
ذل
در دوستان ذنب در نهم دلالت کند بر رسیدن نفع بر خلاط امر مسافر و حصیلتها از جانب غله داران
زهره و مشتری در نهم دلالت کند بر رسیدن نفع و سرور و خوشحالی در این سفر رب الساعة و سهم السعادة و صاحب
خانه انها اگر در موضعی نیکو باشند و بری از نحوس دلالت کند بر رسیدن مال و سود و کرامت بر اهل این
سفر و زودی رجوع از ان هرگاه قمر زاید النور باشد دلالت کند بر رسیدن مال و سود و کرامت و رحمت مسافر
در رسیدن بجای مقصود و اگر ناقص باشد بر خلاف این خواهد بود و هرگاه قمر و هفتم سعدی باشد پس نزد بی مقصود
با او موافق باشد لکن انچه از خبر با او برسد در انجا از برای غیر باشد و هرگاه اتصال قمر بسعدی باشد که دلالت کند بر
سفر بس بهی اول این سفر نیکوست و خاتمتش به و چون قمر برسد بان درجه که اتصال ان در ان بوده باشد
بهی پس نظر کن که این نحس قمر با او مخالطت دارد چه نحس است و جای ان در طالع مسئله یا طالع اول سفر کجا بود
چه اگر این نحس در طالع اصل ناظر بان مکان نبوده مکروه برسد فر دافع شود از جایگه گمان نداشته باشد و اگر در
اصل ناظر باشد بمقابله مکروه بر او وارد شود از جانب شخص که با او منازع بوده و در کمین بوده و اگر در ابتدای طالع
بوده ناخوشی ببدن او رسد و اگر در چهارم ناخوشی از جانب اهل او با او رسد و در حال سفر کسان بوی ناخوشی رسد

وهرگاه انصراف قمر از کوکبی نحسی باشد یا در برج نحس از وی نحسی باشد ناخوشی وارد شود برا و از جانب انکه باشد
از اهلش و هرگاه رفع تدبیر دفوت کند صاحب طالع بصاحب خانه سفر بعد از ان بکوکبی بگیرد که دشمن او باشد
بحسب خانهای دوازده گانه از مقارنه یا مقابله یا تربیع پس بر مسافر سختی بعد از سفر واقع شود بر قدر عداوت
کوکب اگر صاحب ششم باشد بیماری واگر صاحب دوازدهم بود از حبس و زندان و دشمنی و غم و غصه واگر صاحب هشتم
باشد بیم مرگ بود خاصه که این کوکب نحس بود وجه هلاک شود واگر سعد باشد امید رهائی و خلاص باشد صاحب هفتم و
دوازدهم اگر نحس باشد وقبول کند تدبیر صاحب طالع را بعد از صاحب خانه سفر دلالت بر سختی کند از جانب راه
زنان ودشمنان واگر ناظر باشد از طالع برا و هم خلل باشد واگر از ثانی ناظر باشد دلالت کند بر فساد مال
وهمچنین تربیع اول یعنی طالع دلالت کند بر فساد بدن و تربیع ثانی بر فساد مال و ثالث بر سختیها وخوف
قمر هرگاه صاحب طالع باشد یا صاحب خانه سفر یا صاحب ساعت یا صاحب مثلثه طالع پس نظر کن که بچند کوکب
متصل شد تا ازین برج بیرون رود پس حکم کن بر اندازه انچه می بینی از دلیلهای سعد ونحس ودلیلهای دوستان
ودشمنان از جمله کوکب هرگاه قمر وقتی متصل بنحوس شود بمقابله یا مقارنه یا تربیع خاصه که در نقص نور زحل
منحوس باشد یا در زیادت نور مریخ چه بسا مال نکبت ها رسد واگر زحل باشد بیم مرگ باشد واگر مریخ
بیم کشتن واگر قمر وقتی نباشد پس از اسب اهل باشد و نظر کن که این نحس در کجاست اگر در این طالع و
رابع است سختی وناخوشی در راه بوی رسد از جوهران نحس واگر در این سابع وعاشر رسد بوی این
چه بیش از رسیدن بسفر واگر در دو ربع باقی باشد در بلد مقصود این بلیه بوی رسد پس اگر ناخوشی را
راه حکم کردی پس اگر نحس بین طالع و رابع باشد بشماره درجات بین طالع ونحس را واگر در ربع مقابل
درجات بین نحس وغارب پس نظر کن که چند یک تو درجه است اما ثلث باشد یا ربع یا خمس یا غیر ان
بهمان نسبت بین مسافر وبین شهری که از ان برامده یا اراده ان دارد خواهد بود درجائیکه بوی ان ناخوشی
خواهد واگر خواهی صفت موضع رسیدن ناخوشی را بدانی نظر کن که نحس در درجه برج است اگر در مثلثه

ناری باشد در کوهسار این بلیه بوی رسد واگر در مثلثه ترابیه در بیابان مشهوری واگر در هوائی در نیزار و مانند
ان واگر در مائی در نهرها یا ابگاه یا حوضها پس اگر سعدی با این نحس ناظر از موضع قوی دلالت کند برهائی
وی از این ناخوشی وظفر بر دشمن وا که یا و برخورد در راه واگر بر خلاف این باشد تو نیز بر خلاف این حکم
کن واگر این نحس در خانه خود باشد این دشمن که از وی ناخوشی برسد از اهل ان سرزمین باشد که در انجا
ناخوشی بوی رسیده واگر در مثلثه خود باشد مران شخص را در ان زمین علاقه باشد و مدتی مانده که در انجا
امد وشد میکند واگر در غربت باشد واز اهل ان زمین نباشد پس اگر صاحب خانه ان نحس بوی
ناظر باشد ان دشمن شخص معروفی باشد وان کم نام و مجهول بود پس نظر کن با این نحس اگر ناظر باشد بصاحب
طالع یا صاحب سهم السعاده پس بیم از این ناخوشی بر خون و زندگانی او باشد واگر بصاحب ثانی بیم
بر مالش باشد واگر بصاحب چهارم یا صاحب هشتم ناظر باشد بیم مرگ باشد چنانکه گفته شد واگر نیز انها ناظر
باشد پس خوفی بر حیات مسافر نباشد سعد در عاشر دلیل است بر رسانیدن حاجتهای وی درین سفر نحس در رابع
یا با صاحب تاسع یا با صاحب طالع یا با صاحب خانه قمر و اینها مقیم باشند دلالت کند دشواری و درنگ در
این راه اتصال قمر بسعدی چه بتربیع وچه بمقابله وچه بسایر وجوه نظر وچه درنگ کند ان سعد او در برجی
که در ان است پیش از انکه ازین برج بیرون رود دلیل باشد بر صلاح این سفر و روا شدن حاجت
پس اگر ان سعد از برجش بیرون رود پیش از انکه قمر بوی رسد دلالت کند بر عاقبت امری خاصه که قمر
نحسی را درک کند و هرگاه در وقت سوال در سابع یکی از سعود دلیل باشد دلالت کند بر سفر سائل خاصه
که سعد باشد واگر در مثلثه هوائی برج در هفتم باشد سفر کند و برا و بیم دشمن باشد والبته ترسی
نباید پس نظر کن با این حد که برج در ان است پس اگر با این حد زحل ناظر باشد از غیر نظر شری و رنج
پس یا خوف انچه از ادم برسد بر وی نازل شود و یا انکه جراحت رسد از اهنی واگر ناظر نشود شری
باز برد از حدی این حد شود دخترهای هولناک لکن در نیابد از او مراد از نظر از حد بجد است که در میانه

هشتاد درجه و نود درجه باشد چه این از تربیع باشد که تربیع بنحو متعارف نباشد و دیگر بر این نحو هم کوکب
ناظر باشد و هم سعود برای یقین مشاهده کند آن امر هولناک را لکن با دفع ضرری نرسد و اگر برج در مثلثه
لیلی در هفتم باشد سفر کند سایل از ما خوفیها که مذکور شد سالم ماند و اگر سعود و نحوس با هم ناظر باشند
پس ما خوفی کمتر باشد از آنچه مذکور شد و اگر در آنچه مذکور شد از مثلثه نهاری نه در خانه خود باشد و نه در
شرف و نه در حد و نه در مثلثه و نه در حیز خود و نحوس ناظر باشند بوی بر نحوی که مذکور شد پس مسافر کشته
شود یا جراحتی بوی رسد که سالم نشود پس اگر این برج بریده اعضا باشد چون اسد و ثور و دلو و سنبله
برج باشد عضوی از وی قطع شود و اگر در هفتم قمر باشد بر سودی ریزند راه زنان از تسکانی چون جای که
آب از وی ریزد و جز آن پس اگر سعود بوی ناظر باشند نجات یابد و الا هلاک شود و در هر حال بودن قمر
در هفتم ضرر مالی بوی رسد خاصه در مثلثه نهاری و اگر زحل در هفتم باشد در نهاری سفر پس بطول انجامد
و در اول همی بری و خجت مال مثال و خیری وافر تحصیل نماید لیکن اگر برج منقلب بود سفر زود ی
شود و اگر ناظر باشد زحل برج کم کند از مقدار خیری که مذکور شد دیر نگردد و از سفر تا خبر مرگ ولد
خود را نشنود یا برای یقین مشاهده نماید اگر برج مونث بود دختر باشد و اگر مذکر پسر و اگر ناظر باشد
بدین حد سعود و نحوس با هم این خبر که ذکر شد بوی رسد لکن باطل باشد و اگر در مثلثه لیلی چنین باشد
اگر مسافر زن باشد هلاک شود مگر آنکه سعود ناظر باشد و اگر مرد باشد بوی درد مفاصل و درد گرده و مثانه
رسد و اگر سعود و نحوس ناظر باشند با هم در مثلثه لیلی پس مرگ ولد خود را ببیند اگر برج مونث
دختر و اگر مذکر پسر و اگر در هفتم مشتری باشد [illegible] و از این سفر موافق [illegible] اگر مثلثه نهاری باشد و این
سفر زنی یا کنیزی که بلند آوازه باشد تحصیل کند پس اگر در خانه یا شرف شمس باشد یکی شهرت و مال
او بجای او و در این سفر بهم رسد و اگر مثلثه لیلی باشد نیز بهمین طریق است لکن کنیز و نظر کن با این حد که
مشتری در آنست اگر نحوس در تربیع وی باشند بهره از آن زن نبرد و اگر سعود ناظر باشند با آن زن

انسی

توانگری مال بسیاری بهم رساند و اگر مشتری صاحب مثلثه شمس باشد در مثلثه روزی سلطنت برسد
و اگر نحوس بوی ناظر باشد بتربیع کم کند قدری از آن که مذکور شد باذن الله تعالی و اگر در هفتم زهره باشد
سفر کننده و در این سفر کرم بسیاری کند و خوش گذرانی و لهو و لعب اگر مثلثه لیلی باشد و در ثور
باشد این کرم در صلاح و نعمت باشد و اگر در میزان در فسق و فجور باشد و اگر در شرف باشد روزی شود
او را اهلی و مالی و آوازه و مرتبه و اگر در مثلثه لیلی از ارباب مثلثه قمر باشد در این سفر توجهش سلطنتی و
با ثروتی رسد از جانب زنان و نظر کن در تربیع زهره چنانکه گفتیم در اول پس اگر سعود بوی ناظر باشد
خیر و نیکوئی زیاد شود و اگر نحوس کم کنند از آن خیر و نیکوئی که ذکر شده و اگر مثلثه نهاری باشد
سفر کند لکن بدنام باشد و مردم بر وی حسد برند و اگر آن برج نه خانه و نه شرف وی بوده باشد آنچه شود
و مفهوم شد و بیان از جانب غربا باشد و اگر خانه یا شرف وی باشد از جانب نزدیکان باشد و اگر در
هفتم شمس باشد در مثلثه نهاری اگر این برج خانه و شرف نباشد در این سفر غمی بوی رسد و از طرف
اهلش سخنان بد بوی رسد و اگر زن نداشته باشد قصد بدی در امر زنان کند و بجز کنیزی که زنان
او را دشمن دارند و اگر نحوس از تربیع بوی ناظر باشند شر زیاده شود و اگر سعود ناظر باشند کم شود و بهر
حال بودن شمس در هفتم چنانکه گفته شد بد باشد و اگر در هفتم عطارد باشد در مثلثه نهاری و زهره در حق
حال در جای بد باشد و موضع بد از برای بهره ششم باشد و دوازدهم سالم نباشد که گفتگوی بد و اگر زهره
در این موضع نباشد تحصیل علم نماید و عقل و خردمندی او زیاده شود و اگر این برج جوزا باشد علومی
که منسوب بزهره است تحصیل کند چون رقص و خوانندگی و خیاطی و اگر سنبله باشد تحصیل علومی که نسبت
با ارض باشد نماید چون مساحت و نحو آن و اگر در غیر این دو برج باشد دلالت بر مجادله و مخاصمه کند پس اگر
نحوس در تربیع وی باشد از خیر کم کند و اگر سعود زیاد کند در خیر و امر عطارد و جهتهای دیگر و روز و شب نیک باشد
و اگر قمر در نهم در مثلثه نهاری بود در این سفر رنج بسیار و تعب شدیدی باو رسد و اگر سعود بوی ناظر باشند

از شر کم کند و اگر کرکس ناظر باشد بدون سعود پس از شر بدتر باشد پس اگر مریخ ناظر باشد باو ترسی
رسد از دشمنی که میانه باشد چه موضع مریخ و تند نیست و اگر زحل ناظر باشد در مسئلهٔ لیلی دلالت کند بر بلیه
و ناخوشی عظیمی و اگر در مسئلهٔ نهاری باشد به بالا رسد و همچنین مریخ در مسئلهٔ لیلی دلالت کند بر رسیدن بلا
و اگر برج نهم جدی باشد یا عقرب یا حمل و در این سفر یار شود با مردی که صاحب حشمت و سلطنت باشد و همچنین
زحل در مسئلهٔ نهاری اگر برج میزان باشد یا جدی یا دلو با مردی صدیق شود که صاحب زمین و آب یا فقر باشد
و اگر نیم باشد باندازه موضع نحس بودن نحس یا قمر دلالت کند بر شر دلالت نظر **فصل ششم** در دانستن
عاقبت امر مسافر در این سفر نظر کن بچهارم و صاحبش و صاحب خانهٔ قمر پس اگر منحوس باشد دلالت کند
بر فساد عاقبت **بطلمیوس** گفته اگر قمر در وقت مسئله در طالع یا عاشر باشد و در دوم قمر نحسی باشد و بعد آن
بر تربیع یا مقابله قمر نباشد از این سفر سالم برنگردد و اگر بنحو مذکور قمر در سابع باشد بیم مرگ بر او باشد یا برسد
او را ناخوشی عظیمی و باید از این سفر برنگردد مگر آنکه برج منقلب باشد و نظر کن بجوهر برج قمر چه آنچه بهرکه برسد از
جنس آن باشد انسی باشد آن برج یا سباعی یا منسوب بچهارپایان یا غیر آن و نظر کن بسهم الزمانه که در روز از
زحل گرفته میشود تا مریخ و در شب بعکس و بر طالع افزوده میشود پس اگر ناظر بحدود نحسی باشد بوی سختی رسد تا
رسد صاحب حد اگر مریخ باشد از پادشاه و سلطان یا دشمن اگر زحل باشد از ترک و نظر کن صاحب حد
قمر و شمس را اگر تحت الشعاع باشد یا در تربیع نحوس دلالت کند بر فسادی یا ناخوشی بدو رسد و از او یا بعضی از
جانب اهل ایشان و اگر یابی قمر را با صاحب حد و حدش یا قرب از آن یا مقارن آن و هر چند صاحب حد
حدش نباشد یا آنکه قمر مقارن شمس باشد یا در موقع فی مواضع نابیسات باشد و آن یا در ده موضع باشد بوضع
مقارنه نباشد پس هرگاه واقع شد قمر در یکی از این مواضع پس نظر کن که چه کوکب بوی ناظر است و چه باشد
صاحب حد آن پس موضع قمر بمنزله جسد باشد و صاحب حد بمنزله روح و نظر کن که این صاحب حد در کجاست
و چه کوکب با ویست و چه کوکب مناظر وی و در معرفت کیفیت حال نظر کن رب حد قمر که با قوت است یا ناظر

وی چه برجیست قمر دلیل حال است و صاحبش دلیل صاحب حال و صاحب حد دلیل عاقبت حال و اگر در برج سعودی
باشد با قمر یا آنکه در نهاری مشتری بوی ناظر باشد و در لیلی زهره پس در حال او صلاح باشد پس اگر در
اوتاد و طالع سعود باشد و اینها با قمر باشند یا مناظر وی پس جان وی در سلامتی باشد و امر صاحب مسئله با آنکه
ابتدای امر مکروه رود زیاده نیز باشد و اگر صاحب حد در جای صالحی باشد با سعدی یا مناظر وی پس عاقبت
بخیر باشد و همچنین عاقبت جان وی بسلامت و عافیت باشد و اگر بجای سعود نحوس باشند پس آنچه اینها را ن
دلیل باشند فاسد شود و اگر ممزوج باشند نواظر پس ادله را امزاج بده و حکم کن با قوی قوت و در مسئلهٔ ای
لیلی باشد و در روز از برای نهاری و از برای آن باشد که در اقوی موضع فلک باشد و اقوی از آن کوکبی است
که در شرفش باشد و نظر کن بیکی یا بیشتر که در خانه خود باشد یا در صعود خود پس آنچه چنین باشد اقوی باشد و قوت
با برجیت باشد یا شرف یا مثلثه یا حد خود یا وجه یا حلیش پس اگر یکی صاحب سه خصلت باشد از قوت و دیگری
صاحب دو خصلت پس مدار بر صاحب سه خصلت باشد و همچنین اگر یکی را الضعف در شود از قوت بیشتر
باشد از باقی حکم بر آن باید کرد و مدار امر بر اینست باذن الله **فصل هفتم** در دانستن وقت آمدن از
سفر شش نظر کن در اختلاف خبر یا پس اگر یابی قمر را در ابتدای سفر و مسئله که سعود از جاهای نیکو وی
ناظر باشد و مستقیم باشد اینها پس دلیل باشد این بر سلامتی مسافر و در سرعت رجوع وی و همچنین در نهاری
اگر مشتری و شمس ناظر باشد پس همین گونه باشد و اگر ناظر باشد با اینها بجای سعود نحسی دلالت کند بر بطوء و درنگ
و کر فساد وی و حبس و اگر صاحب طالع در چهارم باشد و نحسی بوی ناظر باشد در این سفر در حبس یا بی عاقبت هلاک
شود و اگر از تربیع یا مقابله نحسی باشد بدون نظر سعود یا متصل بکوکب نحسی باشد و نحسی دیگر بوی ناظر باشد تربیع
دلالت کند بر دشواری رجوع و شاید برنگردد هرگز چه این دلالت بر بلا و ضرری که بوی رسد خاصه اگر
مشتری بوی ناظر نباشد و اگر هر دو نحس ناظر وی باشند و در آن برج پس مع این ضرر نکند مگر مشتری یا بجهد
چنانکه گفته شد اگر سعود در ابتدای سفر ناظر باشد چنین دلالت کند بر آسانی و رود ایشان عاقبت مقصود

در رجعت رجوع واگر بر خلاف این باشد بر خلاف آن حکم کن واگر در ابتدای سفر عطارد با قمر باشد و مشتری
بر تثلیث و یا تربیع ایشان باشد دلالت کند بر آسانی حاجتهای وی و در رجعت رجوع بشهر خویش واگر دو نیر یکدیگر
ناظر باشند یا زهره و طالع ناظر باشند دلالت کند بر برگشتن از سفر خویش مگر آنکه نقض کند این دلالت را نظر
نحوس واگر دو نیر از طالع ساقط باشند و یکدیگر را ناظر نباشند بازآمدن از سفر آخر سفرش باشد چه برگرده مگر آنکه
ناظر باشند بایشان سعود قوی و از نحوس بری باشند نظر کن بدو موضع تربیع شمس بهشت ساعت همچنین بنظر وی پس اگر
در بعضی از این موضع زهره یا مشتری باشد پس دلالت کند بر رجعت و بر جوش بعافیت واگر در بعضی از این موضع
نحسی باشد پس بر رجعت ایشان بعید باشد و اندیشه در وقتی باشد که نحس از این برج برآید و سعدی برسد بجای
آن نحس که در ابتدای سفر بود و قمر نیز تربیع یا مقابله جای خود که در ابتدای سفر داشت برسد با آنکه
در این وقت که گفته شد از برای وی تزلزلی و ترددی در این سفر بهم رسد با آنکه برگردد بمنزل خود
هر گاه شمس بموضع که در ابتدا داشت یا بنظران موضع بشرط آنکه از نحوس نقی و بری باشد و هر گاه نحس در تربیع
یا مقابله شمس باشد و سعود نیز ناظر باشند و قمر متصل بنحسی باشد پس این اتصال دلیل بر ضرر و بلا و شدت و حزن
باشد مگر آنکه بعد از رجوعش بر این ناخوشیها دلالت کند نظر سعود بر رجوعش بسلامت و این رجوع در وقتی باشد
که شمس تربیعهای موضع خود یا بموضع خود رسد و قمر در تثلیث یا تربیع موضع خود یا بموضع خود برسد قمر در ابتدای
سفر اگر طالع باشد دلالت کند بر طول سفرش خاصه اگر بیت زحل یا حدش باشد زحل صاحب طالع اگر
در بیت السفر باشد دلالت کند بر آنکه در سفر بقدر دوره زحل بماند زحل و مشتری که وتدی باشند در برج
دلالت کند بر طول مقام در سفر و باقی کواکب که ساکن باشند باندازه حرکات ایشان فصل هشتم در
دانستن حالش در بلد مقصود و آگاه او در برگشتن وی نظر کن نیز از برای رجعت اندیش و بطو ان از
ساعتی که مسافر داخل در بلد مقصود میشود پس طالع وقت را او درست کن پس بنگر صاحب برج ثانی پس اگر
راجع باشد دلالت کند بر رجعت رجوع بسفر و ادا شدن حاجت و یا بعض جنس اورا که فرصت بیابد از برای

جزئی

جزئی از حاجت خود واگر در نطاق ثانی از جهتش باشد پس برگردد و نه بسیار زود و نه بسیار دیر بلکه دریابد
حاجت خود را بعد از ناامیدی واگر مستقیم باشد و سعود بوی ناظر دلالت کند بر برآوردن حاجتهای وی
در رجوع وی با سلامتی و غنیمت واگر شرقی باشد بزودی واگر غربی باشد بمجهول بطوی واگر در طالع باشد یا
عاشر یا حادی عشر دلالت کند بر صحت و سلامتی و کامروائی واگر در هفتم باشد دلالت کند بر سختی و شدائد و
مرضی که از آن نجات یابد واگر در نهم یا سوم باشد پس درنگ نکند در آن بلد تا آنکه سفر کند از آن
بغیر آن واگر در وتد رابع باشد و نحسی بوی ناظر باشد یا مقارن پس این سفر آخر سفرش باشد و هم مرگ باشد
بروی در آن مکان و بهر صورت رجوع نکند واگر مجامع قمر باشد یا عطارد در برج از هفتم بوی ناظر باشد
پس برسد بمسافر جراحتی و تنگی و شاید که سنگ او را دندان گیرد یا امر ناخوشی پس اگر قمر در این وقت
در رابع باشد از این بلیه بمیرد واگر در وتدی دیگر باشد این سختی و تنگی از برش باقی ماند در جسد او
واگر بجای برج زحل باشد دلالت کند بر درنگ و تأخیر در این سفر و بر آنکه بروی افترا بندند و او در افتد
کنند و نسبتها بوی ناخوشی دهند تا آنکه بلیه بوی رسد و او را بزندان برند و مالش تلف شود پس
نظر برج که مذکور شد از قوس باشد یا قمر که مجامع رب ثانی در قوس باشد برسد بوی ضرر و جراحتی
یا زخمی که دیگر که چه ناظر است بقمر از سعود و نحوس پس حکم کن و در این باب چنانکه وصف شد در
باب اول دیگر بکنی برجی که منحوس شده در آن قمر پس اگر قمر و نحس در برج چهارپایان باشد پس این
ضرر از درندگان یا چهارپایان برسد واگر برج انسی باشد از آدمی واگر ناظر باشد برج بقمر و سعدی
بقمر ناظر نباشد پس بوی برسد گزیدگی یک و سگ بر جوهری برجی که در اوست پس اگر با این نحس
که گفته شد سعدی ناظر باشد خواهد بود از برای آنچه ذکر شد از سختی و راحتی [illegible] تنگی و جراحت ها
روا باشد واگر ناظر نباشد باقی ماند این ناخوشی تا بمیرد فصل نهم در حکم دلیل غیبت بر سفر و مسافر
غایب گفته است ارسطا هرگاه سوال کنند از تو از ماندن یا آمدن مسافر غایب پس بدان درجه طالع

ودلیل مسئله این اگر دلیل مسئله صاحب بیت السفر باشد وصاحب حد طالع بانه بهرها وجهش یا در ایجان
طالع باشد پس سوال از سفر باشد وهمچنین اگر دلیل باشد ودر حد بانه بهرها وجهش یا در ایجان طالع
باشد پس سوال از سفر باشد واگر همچنین یا فی خط اثنا عشریه دلیل او در بیت السفر از سفر پرسد واگر صاحب
طالع را در بیت السفر وصاحب خانه قمر را در طالع یابی یکی از آن دو دلیل باشد از سفر پرسد واگر دلیل را
در طالع یابی وطالع نه بهر رب بیت السفر باشد یا حدش یا وجهش یا در ایجانش از سفر پرسد واگر دلیل را رب
بیت السفر باشد یا در بیت السفر باشد یا حدش یا وجهش یا در ایجانش از سفر پرسد واگر دلیل یا رب السفر باشد
یا در بیت السفر باشد وقمر در طالع باشد یا دلیل یا سهم السفر باشد یا خط اثنا عشریه در بیت السفر باشد یا رب السفر
باشد از سفر پرسد واگر طالع نه بهرها حد یا در ایجان یا وجه رب السفر باشد وقمر یا رب السفر در طالع باشد انها
دلیل باشد با آنکه دلیل غیر انها باشد لکن انها یا رب السفر باشد از سفر پرسد بلا شک وهرجا که باشد دلیل
برو امکن واگر قمر یا رب السفر باشد یا در بیت السفر باشد وسهم السفر در طالع باشد از سفر پرسد واگر چنین
باشد چه دلیل باشد بانه ورب السفر در خانه اتش یا قمر باشد بانه وطالع نه بهر وحد ودر ایجان رب السفر باشد نیز اول
از سفر باشد واگر قمر دلیل باشد وسهم السفر با وی یا باشد از سفر پرسد واگر دلیل در بیت السفر باشد وحد
در طالع وحد رب السفر باشد یا رب الطالع در حد رب السفر باشد از سفر پرسد واگر دلیل وخط اثنا عشریه
وی در بیت السفر باشد از سفر پرسد واگر دلیل در طالع باشد ومیانه وی وبیت السفر نسبتی باشد از سفر
پرسد پس چو آگاه دانستی که از سفر پرسیده وخواهی که بدانی که مسئول عنه غایب است یا اراده سفر دارد
وخواهی که بدانی حال وجهت پس اگر دلیل طالع دلالت کند بر سفر ومستقیم السیر باشد واگر دلیل در
طالع چهار ربع تواند برد اول آنکه در غیر ربع غربت خود باشد یعنی برجیکه در ان شناسائی داشته باشد
واز آنجا متصل بغربت شود وثانی عکس این وثالث آنکه از غیر غربت بغیر غربت رود واگر چو اول باشد
پس مسئول عنه از اهل خانه خود برآمده در سفر است واگر ثانی باشد بسوی اهل خود برگردد واگر ثالث

باشد

باشد مقیم باشد واراده سفر دارد واگر در این حال با وی نحسی باشد در عقب ان جدا شده از نزد اهل خود
دور است واگر این نحس در پیش وی باشد بخاطر آورده برجوع بسوی اهل خود را لیکن رجوع نمیکند واگر
رابع باشد وبا وی نحسی باشد در راهی باشد خارج از اهل ووطن خود واراده غیر وطن دارد واگر این نحس در
پیش وی باشد پس بخاطر آورده سفر بسوی غربت وغرب یا باشد لکن سفر نکند واگر دلیل در محاق باشد در
عقب شمس یا پیش روی ان پس سفر نکند مگر آنکه پیش روی شمس باشد وقوی باشد ونهایت قوت وجولان
داشته پس شاید سفر کند واگر دلیل رابع باشد وچو اول باشد پس خایف شده واراده در رسیدن دارد
واگر نحسی با وی باشد از سخت تر وشدیدتر باشد واگر چو ثانی باشد پس او در بند اسیر شده یا گرسنه ودیر شد
واراده اهلش دارد یا اراده دارد که بسوی یاری رود پس اگر با وی نحسی باشد تا ناظر بان پس نزدی باشد برای
مسافر واگر چو ثالث باشد پس خایف باشد ودر میانه معارف خود سیر کرده وبخاطر آورده سفر بسوی غیر غربت
را وسفر خواهد کرد پس اگر نحس در عقب ان باشد سیر کند بسوی غربت واگر نحسی در پیش روی ان باشد بخاطر
گذرانیده سفر را لکن سفر نکند واگر چو رابع باشد پس در راهی باشد متحیر وراه کم کرده وهمچنین اندکی رود واگر
با وی نحسی باشد پس بد باشد واگر نحس پیش وی باشد پس لصوص مسافر است ودر راهی که کم کرده واراده خروج
دارد بسوی غربت ونمی تواند برد واگر دلیل مقیم باشد وچو اول باشد پس در میانه اهل خود اقامت کرده ودیگر
نمیرود وبخاطر او در آورده که بسوی غربت سفر کند لکن نمیکند پس اگر نحسی در عقب ان باشد ودلیل پس در زندان
وبند باشد وبخاطر گذرانیده که باید از زندان برآید واگر این نحس که در عقب ان باشد فلکش فوق
فلک دلیل باشد بخاطر آورده فرار کند پس بندش محکم شده واگر فلکش تحت باشد بخاطر آورده لکن
درنگ کند واگر نحس در پیش روی دلیل باشد از او فرار کند ولیکن اورا بگیرند واگر چو ثانی باشد پس او در زندان
باشد وغریب واراده فرار کرده بسوی اهل خود ونتواند واگر با ان نحسی باشد پیش بد باشد واگر چو ثالث
باشد پس اقامت کرده ودر راهش باشد زندانی واراده کرده که بسوی

گریزد

خرجش سخت تر باشد چه نسل نحسی کرداز
هستر زیر راه بنفیاده لکن خواهد رفت و اگر
نحس قوی باشد اهل خود و اگر بلال و احتراق باشد و ار
هفتم و نحو ثالث باشد نقل کند و اگر درین حال بری باشد
از محاق پس از قریه بقریه حال با بلال کسی باشد از عقب وی
برود از قریه بقریه و در انچه خود در پس وی قریه باشد پس اگر
قمر قوی باشد میان اهل خود باشد و قصد کرده و خواهد رفت و اگر نحس قوی باشد
جنین باشد لکن نخواهد رفت و اگر قمر دلیل بوده و تمام باشد در نحو اول بوده باشد بیرون رفته از اهل
خود بسوی غربت و رسیده بسوی ایشان پس قصد اقامت کرده پس اگر نحسی در عقبش باشد بخواطر آورده که بسوی
رود پس اگر نحس قوی باشد خواهد رفت و اگر قمر قوی باشد رفته است و لکن خواهد رفت و اگر نحس در پی قمر باشد
نحس پس نخواهد رفت و اگر قمر دلیل که تمام باشد در نحو ثانی باشد بیرون برود از موضع غربت بجایی که از ایشان
باشد و اگر قمر جایگه مذکور باشد در نحو ثالث بیرون رفته بسوی اهلش و بسوی ایشان رسیده و اقامت نموده پس اگر
نحسی در عقبش باشد بخواطر آورده که سفر را و خواهد رفت و اگر نحس در پس روی است پس در حالت سفر باشد
و عبور نکند و پس رجعت نماید و اگر قمر در این حال باشد در نحو رابع باشد پس بیرون رفته از بلاد غربت بسوی بلاد دیگر
در غربت پس در انجا اقامت کرده پس اگر نحسی در عقبش و قوی باشد از قمر بخواطر آورده سیر بسوی غربت ا

داوا

نخواهد کرد و اگر نحس پس روی قمر باشد بخواطر آورده که سفر کند و نخواهد رفت و اگر قمر دلیل ناقص النور باشد بعد از
تمامی نحو اول باشد یا ثانی یا ثالث یا رابع پس بران نحو بت که ذکر شد در رفتن بسوی سفر و بر گردیدن
چه نقصان نور قمر دال است بر سیر قوی باشد در استهلال ان و اگر قمر در حالت محاق که عقب شمس بوده باشد
بنحو اول بوده باشد پس محبوس باشد در میانه اهل خود که او را همچنین سیر نه بسوی غربت و اگر نحو ثانی باشد
محبوس در غربتی باشد که او را سیر نه بسوی معارف او و اگر نحو ثالث باشد محبوسی باشد از اهل خود ان
که او را از جایی بجایی نقل نکنند و اگر نحو رابع باشد محبوسی باشد در غربت که او را غربت چیزی
و نظر کن نیز در باب سفر پس سوال عن سفر رفته و اگر باز رفته
بسفر نیز رود و اگر زوجین باشد سفر کرده بمقصود برسد دانستن آنکه
مسافر شب برآمده یا روز هرگاه دلیل و برجش و طالع و صاحبش لیلی باشد شب بیرون آمده و اگر
نهاری بروز و اگر مختلف باشد پس حکم بران کن که شهادتش بیشتر باشد و در دانستن ساعت خروج نظر کن
بصاحب طالع که کدام ساعت باشد از ساعتهای شب و روز و در دانستن ایام هفته نظر کن بصاحب حد درجه
طالع شمس و در روز سوال پس در روز یکه منسوب بان کوکب باشد سفر کرده و نظر کن بصاحب طالع اگر در اول
برج باشد در اول ماه سفر کرده و اگر در اخر برج در اخر روز ایشان به خیال کند که چه زمان باز آید مسافر
هرگاه سوال شد از سفر که ایا تمام شود یا نه نظر کن بشمس و قمر و صاحب طالع و صاحب سهم السعاده و صاحب جزو
اجتماع پس اینها اگر در جوت ساقط باشند سفر تمام شود خاصه که صاحب طالع متصل باشد بصاحب نهم یا سیوم
یا برج و برج ساقط باشد از او تا د به ایضا دلالت دارند بر سفر و اگر همه اجات بجگانه در او تا د مایل
الاوتاد باشند و صاحب طالع و قمر متصل باشند بعضی از دلیلهای سفر که مذکور شد پس اتصال صاحب
طالع و قمر با ان اوله و بوهم که سفر تمام شود تا انکه گویا شکی دران نباشد لکن باطل شود و تمام نشود
پس هرگاه دلالت کرد دلیل سفر و خواهی وقت را بدانی پس ان بقدر شماره درجهای اتصال باشد

بساعت یا روز یا ماه یا انکه در نزد انتهای این کوکب باشد بسوی جزو طالع یا قمر یا سهم السعاده یا خروج کوکبی که تحت
الشعاع باشد از شعاع یا انتقال صاحب طالع یا قمر از برجی که در انست ببرجی دیگر یا منتهی شده باشند یکی از انها سهم
السفر چه در این اوقات امید سفر باشد و اگر سوال شد از حالش در سفر و دانستی که سفر کرده نظر کن که در اوتاد
چه کوکب باشد چه اگر در طالع سعدی باشد او را خبر و خوبی باشد پیش از خروجش و در نزد ابتدای سفر و اگر در عاشر باشد
این خبر و خوبی باو رسد در سفر در حالی که برود و اگر در هفتم باشد در بلد مقصود رسد و اگر در چهارم در راه
در وقت برگشتن بسوی منزل و اگر این سعد مشتری باشد پس این خبر و مال و ثروت باشد بر اندازه قوت
صاحبش و ملکش از فلک پس اگر رب البیتش شمس باشد پس از جانب سلطانی یا ملکی بوی رسد این خبر یا کمی
یا صیدی بدو کند یا کهانتی کند و اگر زحل باشد پس از مشایخ و امور قدیمه و زمینها نفعی بوی رسد و اگر مریخ
صاحب بیت باشد پس از ذوی ارباب دیانت بار کهن
و اگر قمر باشد از خادمان و رسولان
برسد
خبر بوی در سفر باین نحو که فرح و سرور یابد یا زنی در روی و نیکو خوش منظر به کنند پس اگر صاحب خانه
یا زهره و شمس باشد از جانب سلطان چنانکه وصف کردیم در خصوص اهل سلطان و در باب مشتری و چنانکه ذکر
کردیم در خصوص مشتری حکم کن در باقی کواکب و همچنین اگر سعد در سابع باشد انچه گفتیم از منفعت بوی در بلد مقصود
رسد بمثل ان اسباب که مذکور شد بخوانکه ذکر شد و همچنین در سعدی که در رابع باشد یا در طالع بمثل انچه
مذکور شد حکم کن و اگر نه در رابع و نه در عاشر سعدی باشد و لکن در میانه سابع و عاشر باشد پس بگوی که این
خبر برسد بوی در نصف راه که در طرف بلد مقصود باشد و مسافت تا بلد مقصود باندازه بعد سعد باشد از
سابع و اگر در میانه طالع و عاشر باشد خبر رسد این خبر و منفعت در نصف راه که در جانب بلد خودش باشد
و مسافت میانه وی و بلدش مثل بعد سعد باشد از طالع و اگر سعد در میانه طالع و سابع باشد حکم کن بر اندازه
بعد ان از طالع و سابع مقدار ان مسافت باشد از بلد خودش تا بلد مقصود و حکم کن بر حکم طبایع کواکب و بروج

ایجابی

بروجهای انها و فلک چه بر وضعی از فلک دلالت بر موضع سبعیت بر جنس بیش از انچه مثلا میگویم که اگر کوکب از
نحوس باشد و صاحب دوازدهم باشد و زحل برودت بر دی هم مرض بردی باشد یا مرض یابسی و اگر برج حیوان و منسوب بحیوان
نیز نباشد چون بحیوان خر و گوسفند نباشد بلکه انسی باشد از سوره و حیله گران و مانند انها هم باشد بروی و اگر بجای زحل
مریخ باشد و چنانکه گفته شد صاحب دوازدهم بود بر دی هم مرضهای حاره باشد یا وزد یا ضرب یا ترسها از
مرگ خود یا از روی خوف باشد یا از دواب ارضی یا هوام چون مار و عقرب و زنبور و مانند انها و اگر بجای مریخ
عطارد باشد و بمناظره زحل باشد یا بمریخ یا وی در خطوط ان خواهد بود و این خوف بردی از ظلمه و متغلبها و سخن
چینهای ناخوش و اگر امتزاج با مناظره وی با مریخ باشد این مضرت از جانب راهزنان و رباینده کان و دیگر
بران و مانند انها باشد و اگر عطارد ممازج زهره باشد برسد این ضرر از جانب زنها و لهو و شراب یا بواسطه
خویشانی که او را باشد و ایشان بطریقه دشمنان با وی باشند یا بواسطه اهل که او از ان پدید امده چون
جد مادری و جده پدری و اگر ممازج مشتری باشد رنج مال اگر رهبت بوی رسد بواسطه ان اشخاص که مذکور شد
و اگر ممازج قمر باشد ضرر رسد بوی کسب و غنیمت امرال بواسطه قومی که در زی قاصدان و رسولان از جمله خویشان
او که در میانه دشمنان باشند یا از جمله اشخاص که اصل و نسب او از انهاست و اگر ممازج نحسی باشد برسد بوی
فرح و بهجت و غنیمت از جهت صید کردن یا حاجت نشستن یا کهانت بواسطه اشخاص که مذکور شد و اگر
کوکبی که منحوس میکند یا سعادت میدهد از برای صاحب طالع و صاحب نهم باشد پس حکم بر مثل ان باشد که مذکور
کرد مگر انکه این از جهت یاران امیدواری و اعوان سلطان یا کسی که بوی تسلیم صناعتی کند و همچنین اگر صاحب
دهم باشد پس حکم مانند انچه رفت که گفته شد بواسطه صناعتی یا ارش یا بواسطه سلطان و اگر صاحب نهم حکم
بهمان طریق است مگر انکه جمیع انها بواسطه امر دینی و کارها قاصدان و رسولان و [illegible] و حرکت باشد و اگر
صاحب هشتم باشد حکم بر همان گونه است مگر انکه بواسطه میراث و ربح تجارت و اموال زنها و خصما یا غیران باشد
و اگر صاحب هفتم باشد بهمان طریق حکم باشد مگر انکه بواسطه اضداد و عاملین باشند یا اثر بکه قصد کرده در بلدی

که بسوی ان مسافرت میکند یا برابطه اجداد و مال بندکان باشد و در صدقات و اگر صاحب ششم باشد حکم
بهمان نحوست که گفته شد مگر انکه برابطه بندکان باشد یا انکه بنده خوب یا شری بحصیل کند یا بر مرضها و زیان کری
و امور همناک و فتنها یا برادران یا مال اولاد و اگر صاحب پنجم باشد حکم بهمان نحوست مگر انکه برابطه فرزند
یا پدر یا مال پدران یا یاران زنها و اگر صاحب چهارم باشد حکم بهمان نحوست مگر انکه از جانب پدران
باشد یا برابطه مال برادران یا مال اعدای یا مال سفر و حرکت یا برابطه املاک و امور قدیمه و اگر صاحب
سیم باشد خواهد بود این از جانب برادران و سفرها و نقل و حرکت و اعدای یا و اگر صاحب ثانی باشد
خواهد بود این از جانب جهة مال یاران و پدران و اگر درجه سابع در وجه مشتری باشد خواهد بود از
از نزد اهل بلد مقصود و مهیب و معظم و مقبول القول و درویش و چه و اگر زهره صاحب وجه سابع باشد
خواهد بود و از نزد اهل بلد مقصود مهیب و معظم و محبوب القلوب و معشوق الطباع محبوب الغریب و بر خواهد گشت
بسرور و شعف خاصه که زهره مناظر صاحب طالع باشد و اما انچه دلالت میکند بران سفری اگر زحل
باشد از جانب بزرگان و اشرف خواهد بود و اگر در اهل الوتد باشد از اوساط خواهد بود و اگر مشتری
ساقط باشد خواهد بود این خبر از جانب کوچکان و اهل مرتبه کان و همچنین بگوی در باب باقی پس
نظر کن بصاحب چهارم و صاحب قمر و متصل به قمر پس نظر کن که سعود باشند یا نحوس یا سعود با قوی در وتد
یا اهل الوتد یا انکه ضعیف باشند و ساقط یا راجع باشند یا مستقیم یا شرقی باشند
در خطهای خود باشند یا در غربت پس بگوی بحسب انچه می بینی
با صاحب قمر یا متصل به قمر سعد باشند بر سد بوی خیر و منفعتها در
خانه وی در هر یک بران طریق که بیان کردم در حالیکه عارض میشود او را در
سعد نحس باشند بر سد بوی ضرر وی در وقت ارتش بر طبیعت ان نحس در خانه وی و از فلک انخانه که
و اگر که از اوله حالت راجع باشند خبری او را عارض شود
الی

و ابرش مختل و مخلط شود و کار — اگر مستقیم باشند حکم بر ضد این باشد و اگر و لایل جمیع
مستقیم باشند جمیع امور وی با استقامت باشد — و اگر اکثر ایشان راجع باشند بگوی
در بسیاری کارها چنانکه گفتیم در راجع و اگر مستقیم باشند بگوی در استقامت امور چنانکه گفتیم در مستقیم و اگر جمیع
ادله مشرقی باشند بگوی و حکم کن در ظهور و اسانی تهیه انچه دلالت میکنند بران ان کوکب که مشرقی باشد بطیع
وجه و همچنین حکم کن در مغربی بضد انچه مذکور شد انشاء الله تعالی و همچنین حکم کن در باقی انها که در اوتاد
یا مایل الاوتاد باشند به ثبات و صحت و راست شدن کار و حکم کن در باره سواقط بزوال امور کنگ
و انقباض و همچنین در باقی انکه در جلب بند سزاواری انچه دلالت میکنند بران و برانکه اعانت یابد و در
در جلب بعدم استحقاق و دوری از مقصود انشاء الله تعالی پس اگر خواهی که بدانی که طول میکشد این سفر
باز و دیر میکشد نظر کن بدلیل سفر که مستولی باشد بر امر مسافر پس اگر سریع السیر و مغربی باشد بسرعت
بسر میکند و در غیبت باشد و اگر سریع و مشرقی باشد بسرعت بسر کند لکن تعیش در ان سفر کم باشد و سفر
ظاهر باشد و نظر کن بممازج دلیل مذکور چه دلالت وی در این حالات که مذکور شد مثل دلالت دلیل
در وقت پرسش از سفر و معرفت دلیل چه وی دلالت در این حالات مثل انکه مذکور شد در
وقت پرسش سفر اعنی ابتدای ان و شهادت بگوی بجانب بودن بصاحب معتم و کثرت مطالع ان
یعنی اگر در برج ثابت و کثیر المطالع باشد دلالت کند بر طول اقامه در بلد مقصود و اگر در برج ذی جسد
باشد از سفر بسفری نقل کند و اگر در منقلب بود و شاید باشد بر کمی بودن در سفر ش و این بسیار نکو و نظر کن
هرگاه دیدی دلیل سفر را راجع یا متصل بصاحب سابع که وی راجع باشد یا دیدی قمر را متصل بکوکب راجع
هم باشد که سفر بر هم خورد و رجوع کند پیش از رسیدن بسوی بلد مقصود پس اگر دلیل انقباض سفر و پرسش
سعد باشد دلالت کند بر انکه این پرسش بجهة خیر و منفعت باشد و اگر نحس باشد از جهة شر و مکر و هر که
که دلالت کند بر انقباض و برج ان کوکب و موضع خانه وی از فلک اگر صاحب

تاسع سعد باشد و قبول کند صاحب طالع را امیدوارت دلالت کند بر آنکه منفعت و خبر برسد اوی از بلد مقصود
بسر و از اهل آن بلد بمنفعت رسانیدن بوی و اگر باشد صاحب تاسع سعد
و قوی و ممازج سعدی صاحب طالع لکن صاحب تاسع خبر و منفعت
بمسافر بکراهت و عدم رضای ایشان و اگر صاحب طالع قبول کند صاحب تاسع را دلیل باشد
• بادارای ایشان

آن در ضعف آن
قوت در ضعفش نظر کن
و بجد درجه تاسع رسد و قوت ایشان
باندازه قوت حد باشد قوت و ضعف صاحب حد و احوال

دی باشد انشاء الله و اگر ارباب مثلثه تاسع مقبول باشند خواهد بود احوال او و در آن بلد اشخاصی که کفایت
امور کنند و ناصح باشند و خود در آن بلد محروس باشد از اکثر آفات و بلیات باد اینچه نگاه و
خاصه که صاحب طالع بری باشد از نحوس و همچنین صاحب تاسع و اگر ارباب مثلثه تاسع ساقط باشند
دلالت کند بر ضعف احوال او و ضعف آنکه بر او اعتماد کند در باب منفعت و مناصحت و دفع کردن
آنرا از وی و خاصه که صاحب طالع و ارباب مثلثه طالع ساقط باشند پس نظر کن بتاسع اگر ذو جسدین
باشد یا صاحبش در برج ذو جسدین باشد و رب البیتش بری ناظر باشد پس سفرش در سفر بود یا عارض
شود بعد از این سفر مسافرتی سفر ثانی که صاحب تاسع در بابل الوتد باشد و اگر در بیوت ساقط باشد
پس پیش از این سفر کرده مثل این سفر و بیان بکنیم از برای تو چند مثال که اعتبار کنی با نهاد اول
حساب کردن از وتد سهم السفر و سهم آفات بدانکه شهادت صاحب طالع اقوی باشد از شهادت

صاحب

صاحب طالع اقوی باشد از شهادت صاحب بیت السفر و شهادت مریخ و قمر ساقط بکرا آنکه یکی از این شهادات
دهد در طالع یا بیت السفر پس در آن حال شهادت این زیاده شود بر شهادت دیگری بر سفر و اگر یکی
از این شهادات در پنجم یا یازدهم باشد از طالع پس شهادت آن بر دیگری
و دیگری اتصال و انصراف آن چند پس و تثلیث قمر دلالت کند بر سفر و دلالت

و زهره صاحب مثلثه طالع شده بود از تحت الارض و اگر در تحت الارض مسیر و هبوط است خارج شود دلالت میکرد
با وجود غلبه شهادتهای خانه بر سفر پس اگر خواهی بدانی سبب تعویق سفر از چون قمر و زهره صاحب مثلثه طالع
در بیت السفر جمعا منصرف شده بودند از مریخ پس دلالت کرد که تعویق بسبب حرب و دعوی بود که در جهه مشرب
واقع بود پس از جهه بودن مریخ در جنب و بانات و تثلیث زهره صاحب مثلثه طالع دلالت کرد بر آنکه ایشان
قومی باشند که منسوب باشند بسوی دین و عدالت و از جهه رجوع مریخ در این مکان و بودن آن عکس و حب مریخ
دلالت میکند که ملک نزول میکند و نزول گاه ایشان و آنکه ایشان بسبب غیب ملک از منزل خود برآیند و از جهه

بودن زهره در طالع که صاحب عاشر است و قوت شمس در موضعش دلالت کند بر ظفر ملک بر ایشان و انکه ایشان

کشته شوند مثال دیگر بودن صاحب طالع ساقط در ثامن در ربعی که
دلالت میکرد بر سفر و صاحب ساعت نیز زایل بود از عاشر بسوی تاسع و مکانی
که دلالت میکرد بر سفر و قمر منصرف بود
خواستیم که بدانیم که چه شود پس یافتیم مریخ را

پس دلالت کرد بر انکه سفر بعد از پنج روز باشد و از جهة رجوع مریخ در
دویم طالع از خبر انکه در راه تا دو کوکبی باشد دلالت میکرد بر انکه درنگ میکند تا انکه رجوع میکند و وقت رجوعش وقتی
باشد که شمس بموضع قمر در روز اول حرکت برسد و از جهة انصراف قمر از مشتری که در برج عاشر است و اتصال آن
بمریخ راجع در دویم دلالت بر قرب مسافت او و بعد او و مقصودش و کمی زرش و اگر اتصالش بزحل یا بکوکبی
بعد از طالع میبود دلالت میکرد بر بعد سفر و اگر چنانچه متصل بمستقیمی بود درنگ میکرد در سفر پیش لکن از جهة رجوعش

دلالت کرد بر سرعت رجوع بدون قضای حاجت مسئله دیگر از سفر
یافتیم صاحب طالع را در موضع موت الاصدقا در ربعی که دلالت میکرد بر اقامه
و رب السفر که مشتری بود راجع در جهة الاخلاق که دلیل سفر بود و قمر در طالع بود تحت الارض در ربعی که دلیل سفر
بود و مقبول بود در مکان خود و منصرف از شمس پس مریخ و خالی السیر در مکان پس دلالت کرد قبول و انصراف مذکور
بر سفر و رب الساعة که عطارد است در جهة السفر بود پس این نیز دلیل شد بر سفر لکن از جهة انکه موضع صاحب
طالع در یازدهم بود و غیر مقبول بود دلالت میکرد بر تعویق و هیچ در کار مقصود وی از جهة صدیق یاران
و جه حمل مریخ جهة الاصدقا است بود و چونکه زهره با مریخ بود در جهة زحل و زحل قبول میکرد زهره
و مریخ را دلالت کرد بر انکه سایل را زنی باشد با او موافق نباشد چه زهره صاحب جهة ازدواج باشد
پس نظر کردیم که چه کوکب ناظر است بزهره و بنظر قوی پس یافتیم از مشتری که از جهة الولد موضع وی

بان

بان ناظر بود بتثلیث و دلالت کرد بر انکه این فلک موافقت و شر بواسطه فرزندان زن باشد و چون مشتری
در برج ذوجسدین مذکر بود دلالت میکرد بر انکه از برای آن زن دو پسر باشد از غیر سایل و از جهة نظر عطارد
صاحب جهة مشتری و صاحب رابع مشتری بمشتری دلالت کرد بر انکه والدین دو پسر از سایل مشهورتر باشند
و ذکر امور ایشان بجهة اجتماع زهره و مریخ بود پس خواستیم وقت سفر را بدانیم پس گفتیم که بدوازده روز بعد از انکه سایل
سفر کند بشماره درجات میانه طالع و قمر در برج منقلب مسئله دیگر زهره
دریازدهم در مکانیکه دلالت

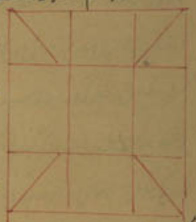

جهة سفر دوازده خانه خود و ایرج که دلیل
سفر بود و اتصال قمر بد پس مریخ پس ... زهره و ...
بودند که بسفر دلالت نمیکرد لکن این اتصال ... پس قوت ...
بصاحب طالع پس دلالت کرد بر سهولت امر
و مریخ هرچند نحس است لکن چون صاحب طالع است پس نظرش
کمتر باشد و ... بود صاحب ساعت در ربیع و ال بر سفر پس چون که شهادت سفر بیشتر بود چه قمر از
چندین شهادت بود دلالت کرد بر تمام سفر مگر انکه در ان تعویقی هیچی باشد از جهة انصراف قمر از کمی و
اتصالش بحی بغیر قبول و از جهة انکه عدد درجات میانه قمر و مریخ متصل به ده درجه بود در برج منقلب و جدی
در ربع سریع دلالت کرد که بعد از سفر بعد از ده روز مسئله دیگر یافتیم زهره را در طالع که ...

تحت الارض نبایده بود و در ربع وال بر سفر و مقبول بود
نظر مشتری صاحب طالع زایل از عاشر جهة السفر و قمر رب
السفر در ربع اقامه بود و انصرافش از ... زحل بود و ان در
ربع سفر بود و اتصالش ... دلالت کرد بر سفر و چون مشتری
بر درجه غارب بود دلالت کرد بر انکه سفر و موافقت سرزمین برای سایل و چون مریخ صاحب طالع بر ...

صاحب تیتش همچنین جمیع کواکب را بوی نظر بود بطریق نیکو دلالت کرد بر معروف بودن سایل و محرم

بودن وی در سرزمین خود و در نزد ملوک و چون در عاشر بود

و در دوش عطارد بود دلالت کرد بر آنکه از رؤسای نویسندگان

بود و معروف در نزد ملوک و آنکه در نویسندگی و در نزد فضل زیرک کمال

بود و از برای زحل کاملی بود و نظر میکرد و در چیزهای عظیم در خزاین زیرک

و از جهة آنکه میانه غرب السفر در خ صاحب طالع سه برج دلالت کرد بر آنکه سفر بعد از سه روز دیگر باشد مثلا

دیگر یا پنجم صاحب طالع را در یازدهم در آنچه دلالت میکند بر سفر

لکن اتصالش او با مشتری بود و آن در در جائی بود که دلالت میکرد

بر دو رجب السفر واقع شده بود بعد از آن متصل شد

و الطوبا بسید پنجم ناظر باشد مشتری در برج نه و جدی

و حاصل اندیشه این نه فصل است فصل اول در دانستن مواضع ادله بر آنچه منسوب است بغایب دوم

در دانستن آنکه غایب چه حاصل کرد و امرش بکجا رسیده مستوفی سیم در دانستن آنکه غایب در چه حالت است

شده چهارم در دانستن آنکه غایب زنده است یا مرده پنجم در دانستن مرض و صحت آن ششم در دانستن

اشتغال غایب از سفری بسفری هفتم در دانستن آنکه غایب در کدام جهة باشد هشتم در دانستن آنکه غایب مانند

باشد و چه باشد عاقبت امرش نهم در دانستن وقت آمدن غایب فصل اول در دانستن مواضع ادله

بر امورات و اسباب غایب بدانکه سوال از غایب مختلف میشود پس مختلف میشود بحسب سوال مواضع ادله

چه سایل اگر مزدوه باشد منسوب بسوی غایبی نه او را اهتمامی در امروی باشد چنانکه برادی خبر رسد که کسی مالی

او را بوده برداشته برده یا از سلطانی که او را نسبتی باشد بان سلطان و امورات وی غرض و قصدی و شریک

نباشد با وی در امری پس اگر سوال این نحو باشد طالع و صاحبش و قمر را دلیل مسئول عنه قرار ده پس اگر دلیل

کسی باشد که مال را اخذ کرده یا بمال رسیده مخلوط کن صاحب ثانی را با آن دو کوکب در دلالت و اگر از سلطانی

پرسد صاحب عاشر را با آن دو کوکب مزج کن و همچنین در سایر بیوت بر آن طریق که طبایع انها دلالت

پس اگر سایل را اهتمامی در امر غایب باشد و سوال میکند از غایبی که منسوب باشد بوی چنانکه گوید برادرم

از بیت سوم و صاحبش دلیل کن و اگر گوید فرزندم از پنجم و صاحبش و اگر

جهت المال یابند پس غایب مالی منفعتی

حاصل کرده باشد خاصه که سهم السعاده و صاحبش از او مشاهده کند و اگر ان سعد صاحب سیوم باشد که دلیل اقارب
است پس بگوی که اقارب خود کرده و با ایشان مواصلت کرده و اگر صاحب چهارم باشد بگوی که املاک گرفته
و اگر صاحب پنجم باشد بگوی که فرزند پیدا کرده و اگر صاحب ششم باشد بنده تحصیل کرده و مانند ان و اگر
صاحب دهم باشد بگوی که صاحب عمل شده و سلطنتی پیدا کرده و همچنین سایر بیوت بر اندازه دلایل انها
و اگر منصرف باشد دلیل غایب از نحسی یا از انچه منحوس کرده باشد از ان پس بگوی که رسیده بوی نکبتی از
ارباب این بیوت بر انطریق که وصف کردیم و شریک کن قمر را با دلیل و از ان شهادات بگوی چه ان
اگر نیکو حال باشد و فاسد نباشد دلالت کند بر صلاح حال غایب و اگر در هبوطش باشد پس غایب در
حبس باشد و همچنین اگر دلیل تحت الشعاع باشد و نحس صاحب عاشر یا رابع باشد و اگر از برای صاحب
طالع که دلیل بود انصرافی نباشد نظر کن که با القبیه طالع در چه جهت اتفاق بکوکبی که بوی رسیده خبری
بطبع ان جهت اگر دلیل مقبول یا مسعود باشد از چیزی بر ده باشد و اگر چنین نباشد نکبتی از جوهر ان
جهت بوی رسیده مثلا در ثانی اگر مسعود باشد بگو مالی تحصیل کرده و اگر منحوس باشد بگوی نکبتی بوی رسیده
بسبب مال و اگر در هفتم باشد بگوی زن گرفته و همچنین اگر منصرف باشد از زهره و اگر در ششم باشد
منحوس باشد بیمار شده و اگر مسعود باشد بگوی از منسوبات سعد ان جهت چیزی تحصیل کرده چون بنده و مانند
ان و اگر در دوازدهم مسعود باشد بگوی که چهارپایان تحصیل کرده

یا بود او خوشنود باشد و همچنین ملاحظه کن در همه بیوت

چون پدر و فرزند و برادر و مانند ان پس نظر کن بجهت منسوب بسوال خانه
و طالع که ابتداء حکم کن هم بنگو پس اگر از برای انصرافی نباشد نظر کن که در کجا باشد از بیوت همسایه خانه
که از او دلیل بر سوال چه قرار داده مستعانت بگوی بقمر با دلیل او زن است ... و هر گاه سوال از کسی باشد که سایل

همسایه

همسایه و همسایگی کرده شخص نباشد چنانکه او را خبر رسیده که شخصی مال او را برده یا مانند این نظر کن اگر
طالع منقلب باشد دلالت کند بر شخصی شدن این خبر و همچنین اگر قمر در برج منقلب یا خالی السیر باشد یا متصل
بنحسی یا بکوکب ساقطی از طالع مگر انکه متصل بربب جهت القمر باشد و ان در موضعی قوی باشد پس دلالت کند
بر بودن خبر بغیر ان طریق که بوی رسیده و گفته اند و اگر در برج ذو جسدین باشد پس خبر ذو وجهین باشد و اگر در
برج ثابت باشد خبر راست باشد هر گاه برج رابع منقلب نباشد و هر گاه در طالع در حین سوال یا قبل از سوال بکی
از دو سعد باشد پس غایب سالم از این خود و بسوی اهل خود رفته و اگر در سایر اوتاد سه گانه یکی از ان دو سعد
نظر کن بسوی ان برج که منسوب بکدام جهت باشد بان سمت رفته و اگر در هیچ کدام از اوتاد سعدی نباشد
در وقت سوال و نه قبل از ان و در ان زمین که بوده اقامه کرده و اگر صاحب طالع و صاحب جهت السفر یکی
از ان دو در طالع یا عاشر باشد پس وی آورده باید و اگر هر دو یا یکی در دویم باشد مالی او را غصب شده
که از امدن او را مشغول کرده و در فیء شده بمقام خود و اگر هر دو یا یکی در ششم یا دوازدهم باشد افتی و شری
و بلایی بوی رسیده و اگر این هر دو یا یکی در غیر این خانها باشد اثر شش میانه باشد و در امدن وی
درنگی باشد و اگر صاحب طالع در برج منقلبی باشد و این بروج ظاهر باشد و فوق الارض پس غایب سریع
باشد بر امدن از ان سرزمین و اگر در برج ثابتی باشد و ظاهر بر امدن برای وی میسر نشود تا ماه بگردد
و اگر در برج ذو جسدین باشد ظاهر پس دو دل باشد و خروج میسر نشود و قمر اگر در وتد باشد پس غایب
اقامه کرده و اگر در مایل الوتد باشد زود برگردد و اگر در زایل باشد بزودی برگردد فصل سیم
در دانستن وقت بر آمدن غایب که بشب آمده یا بروز نظر کن بدلیل غایب و قمر که از چه کوکب منصرف
شده اند اگر انصراف از کوکب لیلی بوده بشب امده و اگر از نهاری بروز بر دن رفته پس نظر کن
که دلیل غایب در اول برجست یا وسطش یا اخر پس اگر در اول برج باشد در اول روز یا شب بر آمده
و اگر در وجه ثانی در ثلث ثانی بر امده و اگر وجه ثالث در آخر روز یا شب بر آمده فصل چهارم

پس اگر دلیل غایب فوق تحت الارض

باشد یا منحرف شده باشد هردو یا یکی از صاحب ثامن یا صاحب سهم خانه الیل و قمر بدین صفت باشد
یا قمر و دلیل دلالت کند بر ترسش و رنجی که منسوب باشد با آن صاحب سهم خانه را ملاحظه کن که با آن غایب منسوب
یا صاحب سهم موضع دلیل را و نام وی نیز است که یعنی یا صاحب ثامن ناظر باشد بدلیل و قمر پس اگر در این
حال ساقط قمر و دلیل نباشد صاحب ثامن دلالت بر موت نکند لکن دلالت کند بر خوف و بر … شدن و
نامدن و اگر هردو فوق الارض و ساقط باشد صاحب ثامن از ایشان پس زنده است و اگر در این حال صاحب ثامن
ناظر باشد و سعود از ایشان ساقط باشند دلالت کند بر موت و اگر سعود ساقط نباشند دلالت کند بر آنکه بر موت
بر موت شده لکن بعد سلامتی یافته و رب طالع هرگاه تحت الشعاع باشد و شمس صاحب سهم باشد
و انصراف در آن نزدیکی واقع شده باشد دلالت کند بر موت و اگر متصل باشد دلالت کند بر آنکه میمیرد
و همچنین بگوی از قمر و بدین طریق است هرگاه دلیل غیر رب طالع باشد پس قیاس کن بر آن طریق
که تعبیر شده در ورشن سایر حالات رب الثامن در طالع یا رب الثامن جهت غایب اگر غایب
منسوب باشد در آن جهت دلیل باشد بر موت غایب و اگر در برای قمر و صاحب طالع انفصال و اتصال فی
نباشد و هردو یا یکی در ثامن باشد غایب مرده باشد یا مرد بیش از رجوع و همچنین دلیل غایب صاحب
جنی که باشد هرگاه در ثامن آن جهت باشد دلیل موت باشد و اگر در عاشر یکی باشد و یکی ناظر باشد
بدلیل پس غایب مرده است و اگر سعدی در عاشر و یکی ناظر بوی پس خواهد مرد فی الحال … اگر
نظر کن هرگاه نحوس در خصم … پس شقی … رسیده و ضرری و بلا و خوف مرگ باشد و اگر
صاحب بهر طالع در نه بهر چهارم باشد از طالع یا در جهت چهارم یا در خصم در ثامن و نحوس ناظران باشند
و بیایی کلمه که اسم آن غایب باشد حرف اول … المحترق پس غایب مرده باشد و گفته است … اگر نظر
کن بارباب مثلثه طالع یا اول و ثانی و ثالث چه آن ضعیف است اگر ایشان تحت الشعاع باشد یا در ثامن یا در

دوازدهم

دوازدهم و نحوس با ایشان باشند یا ناظر با ایشان بنظر تربیع پس غایب مرده است و نظر کن بارباب مثلثه شمس در روز
و ارباب مثلثه قمر در شب بصاحب مثلثه اول و دوم پس اگر هریکی در موضع قوت باشد و آن طالع باشد
و عاشر و سابع و حادی عشر و خامس و رابع و ثانی پس غایب زنده است و اگر ارباب مثلثه شمس در روز و رب
مثلثه قمر در شب یعنی صاحب مثلثه اول در یکی از این مواضع باشد و صاحب مثلثه ثانی و ثالث در مواضع وی
باشد و آن سادس و دوازدهم باشد و ثامن و تاسع پس غایب زنده است چه صاحب مثلثه اول در موضع
قوت باشد اگر قمر با زحل باشد در شب و قمر زنده باشد بسوی زحل پس امر فاسد باشد و اگر زحل در منزل
قمر باشد یعنی بعد میانه ایشان کم از پانزده درجه باشد نفع ندهد نظر سعود و بودن ایشان با قمر چه نحس باشد بودن
قمر با زحل در شب و اگر بادی باشد این نحس در روز و مریخ بادی نباشد بگشند بخوبت را نظر سعود و بودن
ایشان با قمر در شهادت بگوی از سهم السعاده و بدو نیش یا سعید یا نحس و نظر کن بارباب مثلثه شمس در روز و ارباب
مثلثه قمر در شب که آیا سهم ناظر باشند یا نه پس اگر رب اول ناظر باشد پس آن دلیل قوی است که بر آن
دلیلی غلبه نکند مگر آنکه تحت الشعاع باشد یا در سادس باشد یا ثانی عشر چه دلالتش … شود و وقوع
ناخوشی کند و اگر دوم ناظر باشد پس وسط باشد و اگر صاحب مثلثه سوم ناظر باشد … کمتر و نهایت
بگوی نیز از ارباب مثلثه قمر عاشر در شب و روز و بدان برج لیلی و نهاری را و نظر کن برب اول و ثانی
و صاحب مثلثه ثالث را بگذار پس اول و ثانی هردو یا یکی از ایشان در اوتاد اربعه باشند یا نجم یا حادی عشر پس
باشد خاصه اگر یکی از ایشان در وتد دیگری واقع شود و در موضعی جید و نیکو باشد و اگر یکی از ایشان یا هردو
تحت الشعاع باشد حکم کن بهلاک غایب و اگر دلیل بر خیر باشد و در برج … باشد وقوع آن از برج
باشد و اگر در برج ثابت بود در آن درنگی باشد و اگر در … میانه باشد و اگر قمر در وتد باشد …
بسوی نحسی باشد و میانه آن نحس بیشتر از یک درجه نباشد خاصه که این نحس زحل باشد در … پس امر …
باشد خاصه که در وتد [سابع] باشد چه دلالت کند بر فساد و موت و رابع نیز چنین باشد مگر آنکه سابع دلالتش

اقوی واگر باشد در این امر پس حاضر پس طالع و هرگاه رونده باشد چنانکه گفتیم در شب بسوی زحل و در روز
بسوی مریخ پس التفات مکن بانکه قمر در حد سعد باشد و نحوس با این حد ناظر باشند پس البته جمعی و خرج
بغایب رسد پس اگر نحس زحل باشد بواسطه مرضی یا پیری اقارب پدر و اگر مریخ باشد بواسطه برادران یا فرزندان
برادران باشد و مانند اینها **فصل پنجم** در دانستن صحت و سقم غایب نظر کن که چگونه باشد حال
رب بیت سیوم از وی یا مطلق دلیل غایب و حال قمر پس اگر هر دو ساقط باشند یا نحوس یا محترق و رابطه
صاحب اسای طالع یا صاحب اوس بموضع اینها و قمر ناقص النور باشد و دلیل سیوم از وی راجع باشد یا در
هبوط خود دلالت کند بر آنکه ضرری بغایب رسیده دلالت کند بر بدی حال وی و اگر بر عکس باشد و
دلیل مستقیم بود یا شرف یا در سیر فرح یا در خطی از خطهای خود با سعود باشد دلیل بود از صاحب اوس
و قمر زائد النور در خطی از خطهای خود و در سیر فرح نباشد و منحوس نیز و دلالت کند بر سلامتی بدن غایب
نظر کن اگر صاحب بیت دلیل و رب البیت قمر از بیت خود یا حد خویش ناظر باشد بسوی دلیل قمر و اینها در
حد سعد باشند پس این دلیل باشد بر صحت غایب و اگر بر عکس آنچه گفته شد باشد تو نیز بر عکس بگوی و اگر
صاحب طالع یا رب بیت السفر بر دوم یا چهارم یا هفتم باشند غایب مریض باشد یا مرده و اگر از یاد شده
طالع یعنی اول ثانی یا یکی از این دو در هبوط یا منحوس یا … باشند و رونده بسوی اینها که هنوز
در شعاع داخل نشده باشند و مراد … یا نزده درجه است که بیش از آن … باشد یا بعید از اینها
پس غایب مریض باشد یا مهموم و مغموم و زیاده شود آن ناخوشی پس اگر سعود ناظر باشند بلا که شود و در این
مرض هم و غم و اگر ناظر باشند بر بیت … و در روز مشتری و در شب زهره نجات یابد هرگاه نظر تربیع باشد
و هرگاه ناظر باشد بسوی مریخ وی گشتی و یک سعد تنها نیز ناظر باشد نفع نه دهد نظر یک سعد و نحس اقوی باشد
فصل ششم در دانستن اشتغال غایب از سفر یا سفری نظر کن برج دلیل غایب و برج قمر که موضع
غربت باشد یا برای معرفت اینها چون بیت و شرف … پس نظر کن برجی که اینها بسوی آن منتقل
جمع شو

شوند اگر برج معروف باشد منتقل شود غایب از بلدی که در آن بود بسوی بلدی خود یا بلدی که در آن عزم
باشد یا بلد اقربا و جاه و همه جای خود و اگر بسوی برج غربت باشد منتقل شود بسوی غربت و همچنین اگر دلیل غایب
یا صاحب طالع در برج ذو جسدین باشد دلالت کند بر اشتغال غایب بسفر و همچنین اگر دلیل غایب منتقل شود
چنین بسوی از برجی برجی دلالت کند بر آنکه غایب در بلدیست که قصد آن کرده و اراده دارد که از آنجا بلد
دوری از آن سفر زمین رود و همچنین هرگاه منتقل شود صاحب طالع اگر دلیل غایب باشد بصاحب … پس
غایب نیت دارد و عزم آن سفر را که با فعل در آن هست و اگر دلیل غایب یا قمر در اوتاد باشند خاصه
سابع و وتد الارض پس غایب اقامت کرده در بلدی که قصد آن کرده و اگر در زایل الوتد باشند بمکان
قرار نگیرد باذن الله و هرگاه قمر متصل باشد بکوکبی در برج ذو جسدین پس غایب از آن سرزمین بیرون شده
بسوی جهان و هرگاه قمر در وتد یا زایل الوتد باشد و منصرف از سعدی پس غایب در آن نزد یکی برضی
دیگر رود و … پس اگر با این حال در زایل الوتد باشد از مکان خود نقل و تحول کرده پس اگر قمر
منصرف از سعد باشد و متصل بنحس در مکان خود مکث کند و تحول نکند پس اگر آن نحس زحل باشد تحول
کند بکراهت یا اورا زندان بندند پس اگر سعود ناظر باشند منع کنند از این ناخوشی و دلالت کند بر
سلامتی والله اعلم

فصل هفتم در دانستن آنکه موضع غایب

در مغرب واگر در جنوب یا در جنوب واگر

باشد یا دلیل و این پس غایب در همان جهت باشد و اگر مختلف باشند

غایب در میان آن دو جهت باشد **فصل هشتم** در دانستن آنکه غایب بیاید یا نه و عاقبت
عیش چه شود پس اگر غایب غریب باشد بسال چون برادر و پدر و مانند اینها پس نظر کن در این باب باتصال
صاحبان بیت بصاحب طالع و اتصال قمر و صاحب طالع بصاحبان بیت یا نقل کوکبی نوری یا رد بکری یا جمع

از یکی منتقل

کوکبی نور بهر دو را چه این دلالت کند بر آمدن غایب و اگر چنین نباشد نیاید و اگر غایب منوب نباشد بل
پس نظر کن بدلیل طالع و قمر و باتصال قمر و صاحب طالع و موضع قابل تدبیر آن پس اگر یابی صاحب طالع را
در طالع یا عاشر یا آنکه دفع کند تدبیر خویش را بکوکبی که در آنها باشد دلالت بر قدوم مسافر غایب کند خاصه اگر
متصل به در عاشر باشد پس اگر کوکبی در طالع باشد متصل بصاحب عاشر دلالت کند بر قدوم غایب مگر
آنکه در آن بکی باشد و اگر صاحب طالع در سابع یا رابع باشد پس دیر آیدش و دشواری باشد و در سابع آمدن
دشوارتر باشد دلالت کند بر خبر در امر باشد کسی که در آن اقامه کند و اگر متصل شود صاحب طالع در این دو مکان
بکوکبی که در طالع باشد یا عاشر یا متصل شود قمر همچنین کوکبی دلالت کند بر قدومش مگر آنکه این کوکب نحس باشد
و غریب و قبول نکند نور قمر را و اگر ببینی قمر تحت الشعاع باشد یا بانحسی یا بربیع نحسی یا نحس در ربع ثابت
باشد پس موت غایب در آن سرزمین باشد مگر آنکه سعدی از تربیع یا نظر باشد چه بعد از این خوف
ناخوشی کند و امید خروج وی از آن سرزمین باشد و شماره کن چند از قمر تا شعاع یا نحس یا سعدی که
از او ملاقات کند پس اگر اول ملاقات با سعد کند رجوع نماید بوطن خود و اگر نحسی باشد رجوع نکند و در غربت
باقی بماند و اگر دفع کند قمر تدبیر خویش را بصاحب طالع از طالع باز و یک طالع دلالت کند بر قدوم بزودی
و اگر از سابع و مابعدش دفع کند طول کشد تا داخل شدن صاحب طالع در عاشر طالع پس هرگاه صاحب
طالع ساقط باشد و دفع کند تدبیر خویش بکوکبی ... پس این بد باشد چه این باعث بطوء باشد و گاه
منصرف شود قمر از کوکبی که در ... طالع باشد و متصل شود بکوکبی که در ... طالع باشد دلالت کند بر قدوم
و اگر قمر منصرف بود از صاحب طالع و متصل شود بصاحب سابع و بوده باشد این اتصال از طالع تا ...
طالع بکوکبی که در عاشر باشد دلالت کند بر قدوم و اگر اتصال قمر بکوکب راجعی باشد غایب بیاید و اگر
دلیل غایب در نطاق اولش باشد غایب از جای خود حرکت نکند و اگر در نطاق ثانی اول اقامه کند بعد از آن
دلالت کند بر قدوم غایب صاحب

طالع هرگاه مقبول باشد دلالت کند بر قدوم صاحب
طالع هرگاه راجع در زمانه یا حادی عشر باشد پس نظر کند برسد پس اگر
برسد دلالت کند بر قدوم مگر آنکه نحوگر یکجهتی باز رسان بیاید و اگر در طالع یا عاشر راجع باشد یا در نطاق
اول باشد پس نظر کن که در این رجوع از طالع یا عاشر بیرون میرود یا نه پس اگر بیرون رود و اراده برآمدن
کرده لکن اقامه کرده بعد از عزم و اگر بیرون نرود و اقامه پس طول کشد و اندیشش دشوار شود و بعد از آن بیاید پس اگر
از برای صاحب طالع اتصالی ظاهری نباشد اگر در خانه هشتم باشد و در وتد در همان روز بازگردد اما بیاید و اگر صاحب طالع
خبر متصل به عاشر باشد پس در آمدن باشد در دو آورده و اگر در یازدهم بود نزدیک باشد پس اول یا در این زودی
از موضعش برآمده و اگر در دوازدهم باشد در حبس باشد و امید آمدنش نباشد و در سیوم بیامدن نزدیک شده
بود و اراده ماندن کرده و در چهارم اراده آمدن دارد و در پنجم برگشته بسوی بازماندگان خود و اهل وطنش لکن
در بحکم ... از برای او باشد و در ششم اگر متصل شود قمر بصاحب پنجم شتاب کرده بامدن بسوی اهل وطن خود
و اگر در ششم امید آمدنش نیست و بوی ... مرضی عارض و در هفتم بسوی زوری آمدن نیاورد و توجه بجا ... دور
هشتم کوه اظهار داره که نیاید تا آنکه در همان موضع بمیرد و در نهم کتابت و رسولان نفرستد و نیاید تا آنکه صاحب طالع از
موضعش تغییر کند و بجای دیگر رود و در دهم تهمت گرفتار شود و در غم و هم و بلا باشد و اگر دلیل در
دوازدهم باشد خواهد داخل طالع شود پس غایب بیاید و نظر کن بصاحب نهم طالع اگر در طالع باشد
از جای خود برآمده و اگر در سابع باشد اسباب سفر را درست کرده و مهیا شده و از برای برآمدن در
اگر در سیوم باشد بیرون خواهد آمد مگر آنکه در بیرون آمدن اهمالش در یکی باشد و در چهارم شود سست بیجا و چون
فارغ شود بیاید و در پنجم بزودی برآید و در باقی خانهای ناظره حکمش مثل سابق ... شود و اگر در بیوت
غیر ناظره باشد بیرون نیاید از موضع خود و نظر کن بمناظره سعود و نحوس پس حکم کن بر آنها بر طبع خانهای که
در آنها ناظر باشند و اگر ناظر باشد بطالع یا بخانه اش و در این حال که صاحب نهم غیر ناظر است پس غایب

برگردد و اگر ناظر نباشد بر نگردد خاصه که در دوازدهم باشد و در دو کمند از انظر صاحب خانه حشر یا نظر صاحب طالع

بطالع چه ان دلالت کند در این حال بدین در وجه کتابت غایب و اگر خواهی که بدانی که نامه داده

خواهد شد اگر دیدی عطارد را منصرف متصل بدلیل طالع یا انصراف قمر را از عطارد

و اتصالش بصاحب طالع پس داده خواهد شد در جهای اتصال باشند از سیدن

عطارد بدرجه صاحب طالع عاقبت و نظر کن از برای عاقبت امرش در چهارم اگر شمس در آن باشد یا قمر

یا عطارد بزودی حاصل و همچنین اگر سعدی بچهارم یا بهفتم ناظر باشد و اگر برج رابع برج زحل باشد پس

امرش بدرنگ و تاخیر کشد و اگر بیت مشتری باشد نصف دلالت زحل باشد در بطو و دلالت سایر

بروفق سیر و صاحب برج باشد و این در وقتی باشد که در چهارم کوکب عارضی نباشد زحل در چهارم برزا

و او بست که هرگز برنگردد یا بمیرد و اگر رب الرابع راجع باشد نیز چنین باشد و نظر کن نیز بصاحب سابع

اگر زحل باشد برده یا مریض باشد و همچنین اعتبار کن در سایر کواکب و حالات انها و هرگاه و دیدی

شواهد اقامه او در منزل غایب و ابزا یافته باشی در اتصال دلیل غایب بکوکبی که در موضعی باشد که دلالت

نکند بر قدوم نظر کن باین کوکب که صاحب کدام خانه است از بیوت پس اقامه بسبب دلالت ان خانه

بود که بوی ناظر باشد و اگر یافته باشی دلیل اقامه را از بودن دلیل در موضعی که دلالت بر اقامه بدون اتصال

پس بسبب دلالت منوبات این موضع باشد از بیوت باذن الله در اسا گفته است اگر در طالع باشد بهر سبب

با در بجانش با اشاعره ان کس باشد و ان محترق بود پس برنگردد و این غایب هرگز و اگر رجوع کند بعد از

مدتی باشد و خسارت بسیاری بوی رسد و اگر در چهارم نحسی باشد و نحسی بوی ناظر باشد برنگردد هرگز

فصل نهم در دانستن وقت قدوم غایب نظر کن ببرج هفتم که کیکی از خمسه مجره داخل ان میشود با کوکب

نهاری بوی ناظر باشد بنظر تربیع پس هرگاه چنین باشد خواهد بود رجوعش و نزد رجوع یکی از این کواکب

یا در دو روز رجوع و اگر قمر در برج منقلب باشد امرش برهم خورد و اقامه کند و اگر در ذوجسدین یا ثابت باشد

بیرون آید و تمام شود سفرش سعادت شمس تربیع مشتری دلیل برگشتن غایب و هر زمان که شمس از تربیعی

بتربیعی تحویل کند غایب در آن روز تحویل کند مگر آنکه ناظر باشد بشمس و مشتری در آن روز نحسی پس بر هم خورد بسبب

این شهادت بحری از سهم الغیب و صاحبش و صاحب شکله بر حش پس اگر ناظر باشد از تربیع یا تثلیث بسوی منش

پس بگردان وقت را بعده مطالع این برج بهر درجه یکسال یا یکماه یا یکروز یا یکساعت و نظر کن بصاحب طالع نیز

اگر در مستقیم باشد پس اگر در وهش باشد پس قرار ده از برای هر درجه که باقی مانده برای آنکوکب تا و جهش

ساعت یا شش روز یا شش ماه یا شش سال

شود از جیدوی دلالت کند بر انصراف

پس اگر سعدی باشد یا در تربیع سعدی یا مقابله ان

بر انصراف بزودی و بر خیر و غنیمت پس اگر آنچه در شمس و سهم که گفتیم بر عکس باشد تو نیز بر عکس آن

حکم کن و نظر کن نیز بقمر پس اگر در تربیع نحسی باشد و سعدی بوی ناظر نباشد یا آنکه متصل باشد بنحوس بدون نظر

سعود دلالت کند بر دشواری در انصراف و برگشتن و اگر بر عکس باشد بر عکس این حکم کن فعل ما شاء الله

گفته است که نظر کن بقمر و رب الساعة آنکه اقوی باشد پس اگر آنکه قوی است در میانه عاشر تا رابع باشد یعنی ان

نصف که وسط ان طالع است کر بیت پس بشمار میانه طالع و او را سوی یا معکوس پس اگر اقوی پس درجه

از درجات باشد بان عدد ساعت باشد و اگر قمر اقوی باشد پس ان درجات را بسیزده قسمت کن آنچه برآید

عدد ایام باشد و اگر در دو ربع مقابل ان نصف باشد و اقوی رب الساعة باشد پس بعد درجات میانه

رب الساعة و طالع ایام باشد و اگر قمر اقوی باشد پس قسمت کن درجات میانه را بر هفت پس آنچه

شهور باشد و ما بقی ایام و اگر استدلال بها نباشد و صاحب طالع اقوی باشد مسافر خواهد آمد وقتی که

صاحب طالع داخل خانه شود یا وقتی که راجع شود و اگر قمر گیرنده شهادت باشد و قوی و صاحب طالع نه ناظر باشد

بطالع و نه بصاحب خانه خود و قمر ناظر باشد بصاحب خانه خود یا صاحب خانه اش در موضع قوی باشد پس بکم

از قمر یا صاحب خانه اش چه برگشتن مسافر براندازه ان باشد پس اگر صاحب خانه قمر در موضع بدی باشد و قمر
در موضع نیکو از طالع باشد و ناظر باشد بخانه خود پس بشمار میان درجهای قمر و حیزش را پس این باشد وقت
قدوم و گفته است که در اکثر وقت از و دلالت رب ساعت اخذ میشود چه اگر در طالع یا عاشر باشد در برج منقلب
دلالت کند بر ساعات و در سابع و رابع اگر در بروج ثقیله باشد دلالت کند بر شهور و سنین پس اگر
در بروج منقلبه باشد بر عشر شود پس شهور را ایام شود و سنین شهور است و به آنچه ناگفته است که اگر سعدی
در طالع باشد یا به بهره یا در بیجان یا حظ اثنا عشریه طالع پس غایب بیاید بعد از پنج روز و این در وقتی است که
حروف انها غیر محترق باشند و اگر صاحب طالع سعد باشد یا در ان سعدی باشد و ناظر باشد با ین سعد
نحسی پس برگرد تا پنج روز و هفت ساعت پس اگر سعدی در نه بهر چهارم و در درجات وتد و سعدی
ناظر نباشد یا در طالع پس بیاید تا دو ماه و اگر سعدی در چهارم باشد و نحسی ناظر باشد بوی رجوع نکند هرگز
پس اگر نه بهر از سعود باشد و سعود نیز ناظر باشند از ششم و عاشر از برای سعد و نحوس ناظر نباشند پس غایب
در همان روز بیاید پس اگر نحسی بسوی ان ناظر باشد یا سعود ضعیف باشند پس بیاید بعد از چند روز و اگر در عاشر
جنبهای سعدی باشند پس بعد از بیگاه بیاید و اگر در این حال نحسی بوی ناظر باشد پس برزد و بیاید بعد از کمال

مثال مسئله از حال غایب آمدنش در این مسئله قمر صاحب
هشتم در طالع و صاحب طالع در هشتم بود و نحوس از حد برج صاحب
هبوط خویش و مشتری نحوس نیز صاحب سهم السعاده و صاحب خانه قمر
دلالت میکرد اینها جمعا بر موت غایب و چون برج موت برج منقلب
بود دلالت کرد بر اینکه موتش نزدیک روی بوده و شاید ازین بود ماه و چند روز بوده و وقت احتراق صاحب
طالع در هشتم و از جهة اتصال در برج و هیش عطارد و صاحب ساعت دلالت کرد بر ورود خبر غایب وقت
رسیدن قمر بعطارد و انکه این خبر صحیح باشد چه قمر در وبال عطارد است و اتصال ان بعطارد در وبال خویش

باشد و اتصال از برج منقلب منقلب بود و چون میانه صاحب طالع و طالع پنج برج جزائی بود دلالت کرد
بر ورود خبر موتش بعد از پنجماه و بود غایب برادر سایل بغیر انکه بگرید و زحل در بیت الاخوه بود و متصل بصاحب
ثانی پس دلالت کرد بر هلاکش و چون صاحب خامس بیت الاخوه متصل بود در برجش بصاحب طالع دلالت
کرد بر ورود و بسر غایب بر سایل بعد از مدتی یا در سال آینده در وقتی که میان انها اتصال واقع شود به رجعت
مسئله دیگر بود زهره صاحب طالع به درجات موت در وتد طالع پس دلالت بر قدوم غایب کرد
متصل بود و قمر نیز بزهره از پنجم که جای دلالت بر رفتن و آمدن غایب بود بسوی و اتصالش نیز بعطارد صاحب

خانه اش در میمنه طالع و وی قبول میکرد قمر را از جهت شرف خود پس
دلالت میکرد بر سرعت قدوم و بود عطارد مقیم از برای استقامت
پس دلالت کرد که قدومش در وقت تبدیل شکل عطارد باشد
و بود ورود خبرش در این روز وقت رسیدن قمر باتصال عطارد
و آمدنش وقت استقامت عطارد و صاحب ساعت و صاحب خانه قمر باتصال صاحب طالع قول اگر کندی
گفته است نظر کن بصاحب طالع و قمر و شمس و سهم السعادة و مبشر یا اجتماع یا استقبال آنچنانکه پیش
از مسئله بود هر کدام اقوی باشد و لیل است پس هر کدام در میانه طالع و عاشر باشد و سعود پس مسافر در نصف
اول راه باشد و اگر در میانه عاشر و غارب باشد و سعود و انصرافش از نحسی نباشد در نیمه ثانی راه باشد در عافیت
و صحت و سلامت باشد و اگر در باشد این مواضع باشد و منصرف از نحسی باشد ولکن متصل بسعد پس از نحل
مواضع مذکوره باشد از طریق و در عافیت باشد مگر انکه پیش از این بوی ترسی و علتی یا مرضی رسیده باشد
نحوست منصرف عنه و طبیعت برجش و طبع برجیکه خانه ان باشد ان خانه ایش که نظر وی بان نیکو نباشد
و اگر منصرف از سعد باشد پس خبری بوی رسیده باشد بطریقی که در نحس مذکور شد و اگر در نصف خفی باشد و متصل
بصاحب رابع و وی اورا قبول کند پس حاجتش در بلد روا شده و بخیری رسیده از سعی و طلب خود و هر کو نحسی

دی وطبیع م

متصل شود بدلیل عطا میکند از طبیعت خویش بر وفق جوهر و طبعش و حظش و از فلک با وی اگر بسی کافی
که وی اسیر که زنده است پس اگر در سابع باشد پس در همان بلد باشد و هنوز حرکت نکرده و اگر از اول یا ششم
باشد از سابع و ثامن بشده پس قرب بان موضع و برابر او از ان و اگر راجع باشد بگوی روی آورده و اگر زایل (دور حل) (بلد خود)
او قد باشد و راجع پس همچنین بگوی و اگر سعود نحوس باشد پس بگوی بر وفق انچه مذکور شد بحسب موضعش از طریق
او وقت رفتنش و اگر سؤال کرد که کی میاید نظر کن که چند درجه میباشد میانه دقیقه که کوکب راجع شده و دقیقه
که در ان مستقیم خواهد شد پس بهر درجه که هست یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یک بر وفق انچه خواهیم گفت در باب
مجموع پس بقدر انچه میانه جزء دلیل طالع باشد از درجات بهمان عدد روز باشد یا باید از وقت اتصال دلیل طالع
و شهادت بگیری از قمر و صاحب طالع در جمیع انچه وصف شد پس اگر سؤال از جانب ومات غایب باشد
پس اگر دلیل سعود و قوی باشد و احوال سابل قوی باشند و دلیل بری شده از نحوس بواسطه رب الثامن
پس زنده باشد با وی و اگر نحوس باشد رب الثامن مرده است و همچنین اگر از ان منصرف شده
باشد بر وفق دلالت انچه نحوست بخشنده و موضعش در فلک و محل دلیل از فلک باشد کیفیت بودن او پس
اگر میانه دو نحس باشد و در برج ثابت خاصه ثامن و ثانی عشر و سادس پس محبوس باشد پس اگر نحوست او
از اصحاب ثامن و ان در موضع خود باشد بمرد در حبسش و اگر محترق شود بمرد در بلد سلطان و همچنین اگر
نحوست دهنده صاحب عاشر باشد بسبب غضب سلطان باشد و اگر منحوس کند دلیل را صاحب ثامن
یا محترق شود و در سابع باشد دلالت کند بر کشتن او بلد غضب و اگر سالم باشد از این نحوست تا همچو کند
بسوی وطنش و اگر منحوس باشد از صاحب ثامن و در میانه طالع و رابع خاصه که با این نحوست محترق شود بمرد در راه
و قت بر گشتن مگر انکه خلاص کند از بعد و نجات دهد ویرا بقوت و بوده باشد قوت صاحب طالع بیش
از قوت انکه نحوست داده بوده باشد نحوست دهنده مضمحل النور و ضعیف پس سلامتی یابد بعد از جهد و
مشقت بسیار و شدت باب بیستم در نظر در سؤال از کسی که آواره شده و او را در بدر کرده اند که آیا

عود خواهد کرد به بلد خود یا نه در سؤال غربت فرار و خویش که آیا بر خواهد گشت به بلد خود یا نه هرگاه سؤال کنند از آواره که
بار سلطان در بلد رشد یا بار قاضی و بخو شرعی نظر کن بقمر در وقتی که منصرف باشد از سعود و در طالع سعود باشند
یا انکه سعود ناظر باشند بطالع و اتصال قمر بسعود باشد خاصه هرگاه متصل براجع باشد پس آن شخص بسلامتی باشد
و امرش بصلاح آید و عود کند بسوی بلد و وطن خویش و اگر بجای سعود چنانکه گفته شد نحوس باشند پس حالش
بد باشد و برنگردد بسوی اهل و ولدش و اگر انصراف قمر از زهره باشد و زهره با شمس باشد یا در خانه ان پس
بزودی برگردد خاصه اگر شمس ناظر قمر باشد بمودت چه دلالت کند بر مودت سیدا و و ملک و خوشدلی
ایشان از او و راضی شدن از وی و اگر انصرافش از عطارد باشد و ان خانه زهره باشد بزودی برگردد
و در این سفر احتیاج از جانب زنان باید و اگر انصرافش از مشتری باشد و ان در خانه عطارد و با شمس باشد
بسرعت برگردد و پس اگر در خانه عطارد باشد بسبب نویسندگی علم و ادب یا باعانت دبیران و نویسندگان
یا بواسطه حیله ها که نماید و اگر در خانه شمس باشد بواسطه انکه حفظ کنند او را بزرگان و اشراف و چون از او طلب
کنند پنهانش کنند و منکر شوند و بر حسبد اسد و دلیل غضب است لکن اعانت نحوس دلیل ضعفت
و نیکنامی انصراف بسوی بلاد وش باشد و اگر انصراف قمر از شمس باشد و شمس در جب یا در چه سعود باشد
پس بر گردد و لکن بعد از مدتی و همچنین در هر سفری که قمر از منصرف و بدی از مقارنه شمس بگوی که برگشتن
مسافر بطول کشد و تا خبر و سفرش طول کشد مگر انکه برج منقلب باشد سلامتی او بگوش دلالت کند بر انصراف
و برگشتن بخیر و خوبی و اگر قمر در روز رحلتش از وطن در حمل باشد دلالت کند بر سرعت انصراف و همچنین
اگر در جوزا یا عقرب یا قوس باشد پس اگر باقی قمر را در حد شد پس بخش و حال انکه مشتری باشد بقمر یا با
صاحب طالع در عاشر در خانه خود یا بعضی از حظوظ خود چون شرف یا حد باشد دلالت کند بر انصراف
و اگر باقی صاحب طالع را که سعد باشد و با قمر بود دلالت کند بر انصراف همچنین اگر عاشر برج منقلب باشد
یا صاحبش در جای بنگر باشد و ناظر با سعود نیز و اگر جز اجتماع با استلا بری باشد از نحوس و صاحبش

سعد باشد و در وتد پس دلالت کند بر انصراف و اگر ماسح و صاحب سابع را که مشرف بر تشریق باشد و نادر وز
هفتم مشرق شود پس دلالت کند بر انکه این طلبه و فسخی که بسبب ان جدا شده بر طرف شده و از خاطر فرو نگری
خواهد شد و اگر صاحب طالع فوق الارض باشد چه مستقیم باشد و چه راجع و استقامت و جهتش بسوی هابط
باشد فرض باشد پس طرد و برگرد و بسوی بلاد خود و اگر باقی قمر را که صاعد شده بسوی عاشر و میل بدارد
شود پس این طلبه بر طرف شود و لکن اگر قمر منصرف باشد از نحسی و ان نحس در طالع باشد پس این طلبه عظیم شود
و اگر باقی نحس را در سابع پس بگوی مثل این طلبه و شده و نیز اگر باقی قمر را با نحس و طالع برج ثابت باشد
چنین بگوی و اگر قمر ناقص النور باشد و باز حل پس طول کشد مکث اش در این سفر و برسد بر وی شغفی و
رنجی و سختی اگر قمر در حد زحل و برج ثابت باشد و اگر با وجود این متصل باشد بمشتری پس مکث اش در
غربت بطول کشد و اگر قمر و صاحب طالع در ششم یا چهارم باشند تحت الارض یا ناظر باشد با بهرام زحل
بهر قسم نظر که باشد پس همچنین بگوی اگر باقی قمر و صاحب طالع را در هفتم پس بدان که مکث اش طول کشد
و در غربت بسیار ماند خاصه هرگاه نحوس باشند و نحس و اگر باقی قمر را متصل بذنب یا عطارد و در راس و ذنب
با طالع و ان سعد باشد یا صاحب سهم سعد باشد و در طالع یا خانه اش یا شرف باشد پس دلالت کند بر گشتن
او بسوی بلد خود و اگر باقی سهم السعاده را در هفتم یا ششم یا هشتم و صاحبش بوی ناظر نباشد یا ناظر باشد بمقابله
پس طلبه وی و سختی و بطول کشد خاصه اگر تحت الشعاع باشد یا راجع و یا نحسی و افضل دلالات بر رجوع
انست که سهم السعاده با قمر باشد و مشتری در طالع یا عاشر باشد و قمر در خانه خود اش باشد یا خانه مشتری یا خانه
زهره. **باب چهارم** در باب انکه خواهی بدانی که این شخص که از تو اراده تعلم دارد ایا باید تعلیمش نمائی
یا انکه باید پنهان نمائی او را فرب هی پس نظر کن بقمر در وقتیکه ان شخص بسوی تو اید اگر منحوس
باشد بزحل یا بمریخ یا یکی از انها در طالع باشد یا عاشر و عطارد تحت الشعاع باشد پس عطا مکن یا چیزی
از علم جه اراده مخاصمه دارد و مجادله با تو در این خصوص خاصه اگر عطارد و ناظر مریخ باشد پس اگر بعکس باشد

نی تو

پس تو نیز بعکس بگوی یا ازان بعد و نظر کن در این باب بمثابه الطالع و عطارد که در یکی از طالع واقع شده و یکی از
برج جه اگر برج بر تربیع عطارد باشد پس باید که با وی مخالطه نکنی چه اگر مخالطه نمای برسد تو را بان سبب نکبتی
و بلائی و اگر قمر چنین باشد دلالت کند بر مانند انچه ذکر شده از مجادله میانه تو او و گفتگوی دیگر و از طالع
دلیل خود و سابع را دلیل وی پس اگر ناظر باشد مریخ بعطارد در برج منسوب بتو پس از وی بتو خبری رسد
دار تو بوی شری یا از وی بتو شری رسد پس اگر ناظر نباشد نه زحل و نه مریخ بسوی عطارد پس نحس از وی و او از تو
بخیر رسد و اگر در برج منسوب بسوی تو مشتری باشد و ناظر باشد بعطارد پس شکر گذار باشد و میانه تو
و او صداقت باشد انشاء الله. **باب پنجم** در نظر در امر علم کیمیا که ایا صحیح است یا نه و ایا سائل ان فن خواهد
شد یا نه هرگاه خواهی که بدانی که ایا و زر زد این شخص کیمیا یا علمی هست یا نه قرار ده طالع را برای سائل و سابع
و صاحبش را از برای مسئول عنه و سیوم را که بیت العلم مسئول عنه باشد و صاحبش را دلیل ان علم و نظر
که ایا سعود باشد یا نحوس و شرقی باشد یا غربی ساقط باشد یا ناظر در وتد باشد یا مائل الزند یا زایل یا تو بند
و ایا مناظر صاحب سابع باشد یا نه چه اگر ناظر باشد و سعود دلالت کند بر انکه در دستش علم صحیحی باشد
خاصه انکه اگر ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس و باشد میانه انها قبول و اتصال و اگر نظر تربیع یا مقابله یا مقارنه
باشد دلالت کند بر انکه در دستش جزئی قوی باشد از این علم با جمال و لکن رسیدن بان بتعب و مشقت باشد
و این در وقتی باشد که سعود و ناظر باشد و اگر کوکب ناظره نحوس باشد دلالت کند بر تعب و رسیدن جزئی
از ان پس اگر سوال کند سائل از علمی که خود دارد و جهتهائی که ایا صحیح است یا نه پس طالع را سائل را باشد و نهم
دلیل علمش پس اگر در تاسع سعود باشند یا سعود ناظر باشد صاحب تاسع و ناظر باشد با صاحب طالع دلالت کند
بر انکه نزد وی علم صحیحی باشد و اگر در تاسع نحوس باشد یا نحوس باشد صاحب تاسع دلالت کند بر کذب
وی و نظر کن بصاحب تاسع و صاحب طالع پس هرگاه هر دو متصل باشند بسعود دلالت کند بر صحت این علم و اگر
هر دو متصل باشند بنحوس دلالت کند بر بطلانش و اگر متصل باشد یکی بنحوس و دیگری متصل نباشد یکی

دلالت کند بر فنا و این علم و هرگاه نزول سعود باشند تاسع و صاحبش و مناظر صاحب طالع نباشند دلالت کند
بر بطلانش بر آنکه این علم صحیح باشد ولیکن سایل از آن ناامید اند و بدان انتفاع نبرد باب ششم
در باب خوابی که سایل از تو پرسد و خواهی که بدانی راست باشد یا نه و چگونه باشد آن پس طالع را
درست کن و این چنین سایر بیوت دوازده گانه را بنهایت وقت و تحقیق پس نظر کن به نهم و دیگر
که در آن چه کوکب است پس اگر زحل باشد و یا آن ذنب باشد پس چیزی هولناک دیده چون مار
و خوابها بعضی از چیزها که آدمی را بفزع و ترس آورد و نظر کن که زحل صاحب کدام خانه است
پس آنچه او را بهول انداخته از منسوبات آن بیت بوده مثلا اگر صاحب دوازدهم باشد آنچه از منسوبات
دشمن و بر این قیاس کن سایر بیوت خاصه آن خانه که این کوکب بوی ناظر باشد و اگر مشتری باشد یا بوی
در خواب دیده یا اشخاص بزرگ و اشراف را یا وزیری یا بزرگی از عظمای ناس یا قاضی و مانند این از طبیع
مشتری و اگر مریخ باشد پس در خواب دیده که شکاری صید کرده یا متوجه قتال شده یا مجروح یا جنگ کنان
یا مخاصمه میکند یا کسی از خصم میزند یا کشتی در خواب دیده یا آهنی یا خونی یا شمشیری و مانند اینها از آلات
از مدلولات مریخ و اگر شمس باشد در خواب دیده که در میان آسمان و زمین پرواز میکند یا پادشاهی را دیده
یا نوری و مانند این از مدلولات شمس و اگر زهره باشد چیزی نیکو و طیب دیده یا گوهری یا عروسی یا لهو و
لعبی یا خواهنده گی و سازی و مانند آن از مدلولات زهره و اگر عطارد باشد کتابی چند در خواب دیده
یا مسجدی یا شخصی که نماز میکند یا دراهم یا تمثالها یا نقشها یا چیزهائی که در آنها صنع باشد یا گوهری یا گروهی
که نزاع میکنند و مانند این از مدلولات عطارد و اگر قمر باشد پس زنی در خواب دیده یا [illegible]
یا نهری یا چاه آبی پس اگر تاسع خالی بود از کوکبی پس نظر کن بکوکبی که در چهارم باشد بهمان طریق که در
تاسع مذکور شد و اگر در آن نیز کوکبی نباشد نظر کن بطالع و سابع و عاشر بعد از آن بثالث و حکم کن
بر کوکبی که در این خانها باشد بترتیب که مذکور شد یعنی کوکبی که در طالع است مثلا بکوکبی که در سابع است نظر کن

و اگر تاسع خالی در این خانها کوکبی نظر کن بصاحبان این بیوت بترتیب که مذکور شد پس حکم کن از آنها بر آنکه اقوی
و اولی باشد و شهادتش بیشتر باشد پس اگر باقی آنچه را که از جمله صاحب دلیل باشد در وتد دلالت کند بر منسوبات
از جمله منسوبات آن کوکب و اگر در مایل الوتد باشد بر اوساط منسوبات و اگر در ساقط باشد دلالت کند
بر ادنی و پست تر از مدلولات آن کوکب و اگر در این باب احتیاط کنی در نظر کردن بطالع و صاحبش و موضع وی
و صاحب تاسع و اتصال وی بکواکب و اتصال کواکب بوی و طبیعت برج قمر را بعد از آن اینها را با یکدیگر
ملاحظه کنی تا بدانی دلیل را از جمله صاحب یعنی آنکه دلالتش اقوی و شهادتش بیشتر باشد باندازه حالش و ضعفش
پس حکم کنی بر آن این حکم صواب باشد و از خطا دور باشد فصل اگر سائل گفته است اگر در طالع مریخ باشد
در خواب دیده لشکری مسلح که با خوش منظر بوده اند یا گرگی یا سایر درندگان را در خواب دیده یا گردی را
یا دختر بکری را در خواب دیده یا طلای سکه که رایج باشد میان مردم در معامله یا گلی که خوش بو باشد
و سرخ یا مردی را از ملوک یا جامه یا گوشت تازه و اگر مشتری باشد برهمنی را در خواب دیده یا معلمی را یا عابدی
را یا عالمی را یا آتش پرستان را یا مردی یا زنی را که مست باشد و اگر زهره باشد دختر بکری در خواب دیده
یا خوش یا مکانی نیکو یا لباس فاخر یا زینتی یا ریحانی یا گلی سفید یا سرخ و خوش رنگ یا جماع کردن با زنان یا مردان
و اگر در آن زحل باشد پس در خواب دیده سلطانی را یا زنی را که بت پرست باشد یا ریحان تلخی را یا سنگی را
یا جامه چرکین را یا دراز گوشی را یا گاومیشی را یا اسب چهارپا یا مار را و از اینها ترسیده و اگر شمس باشد در خواب
دیده بستان سبز را یا برگ درختی را یا برادران و خواهران خود را یا اسبها و چیزی از طلا یا سایر چهارپایان را
با شاخ دار از آن پس اگر قمر باشد در خواب دیده چاهی را یا ریسمانی را یا نهری بزرگ جاری و آب بسیار
داشته باشد و شخصی را لباس سرخی و نان داده و سقاء که سعی و کاوش کند و مرواری و جواهر و سبزه و شراب که [illegible]
و اگر عطارد باشد دیده کودکانی را و زنی را و مردی را که از برای او زنده باشد و فرشی و طعامی نیکو یا کتبی
را در خواب دیده

خانهٔ دهم از طالع و آنچه منسوبست بدان شکل است از مسائل و دران هشت باب باب اول

از برای نظر کردن در عملی یا سلطنتی یا تخت شاهی یا ریاستی از روی که آیا سائل بان مطلب برسد یا نه فصل و دران سه فصل است
اول در باب آنکه آیا برسد یا نه بانچه سوال کرده باشد و چه قدر از آن بوی خواهد رسید هرگاه سوال کرد کسی از تو
درباره عملی یا سلطنتی که امید دارد که آیا بان برسد حاجتش یا نه نظر کن درین باب بصاحب طالع و قمر
و صاحب وسط السماء و کوکبی که در وسط عارض شود و شمس پس اگر آن کوکب عارض شمس باشد و مراتر استهاد

بلغ

باشد نیز یا میانه آن و صاحب طالع اتصالی باشد پس حکم کن بان آنکه این سلطنت خواهد بود و چند اوازه باشد
در علا و چهره دیگران خواهد شد و صاحب هیبت عظیم و مروت و جلال باشد و همچنین اگر میانه صاحب وسط
السماء اتصال و قبولی باشد و قابل تدبیر از ان رو ناظر باشد بخانه خود و همچنان خانه که استدلال شود بان دلالت کند
بر کون مسئله حضر صاحب هرگاه مناظر انها باشد شمس از مکان صالحی و قوی پس اگر نباشد میانه ایشان اتصالی و رد
النوری باشد یا اگر آن نباشد و کوکبی باشد که جامع نور انها باشد یا جامع نیز نباشد و میانه انها قبولی باشد دلالت
کند همه انها بر کون مسئله و اگر اتصال شود قمر بصاحب وسط السماء طالع و لیل باشد نیز و همچنین اگر منفصل باشد قمر
بصاحب طالع از وتدی دلالت کند بر کون مسئله و اگر منفصل شود قمر بصاحب طالع از وسط السماء و صاحب طالع منحوس نباشد
و مقبول باشد از صاحبش دلالت کند بر کون و بهتر است که میانه هر دو قبول باشد و همچنین باشد اگر منفصل شود صاحب
طالع در وتدی بکوکبی که دشمن آن نباشد و اگر منفصل شود صاحب طالع بسعدی در بیت السلطان یا یازدهم طالع
یا با فی دنا و دلالت کند بر رسیدن بسلطنت و اگر مقبول نباشد از کوکبی که سالم باشد از نحوس و احتراق و رجوع
دلالت کند نیز بر کون پس اگر قابل آن منحوس باشد برجوع و دخول در تحت احتراق دلالت کند بر کون لکن آنکه نهایت
دهد بانچه ذکر شد صاحب طالع مقبول یا باتصالی یا برد نوری یا جمع نوری میانه آن و میانه صاحب وسط السماء و اگر
دلیل کون بواسطه رد النور باشد پس دلالت کند بر آنکه سائل طلب نکرده و اشتغال بکوششی نمود لکن طلب کند
بتوسل شخصی که درباره او این عمل را بجای آورد پس اگر ناظر باشد قابل از وسط السماء و بری باشد از نحوس پس
برسد بان ریاست و اگر منحوس باشد یا ساقط باشد از وسط السماء پس محقق شود بدو امر بعد از طمع در آن و تشعب
آن امر بجمله پس نظر کن در آنوقت که چه قدر مانده است از درجات میانه قابل تدبیر و میانه آن نحس تا آنکه
برسد بدرجه نحوست و چه قدر است میانه قابل تدبیر و دافع تدبیر پس اگر رسید قابل تدبیر بنحس اول پس دلالت
مردم در آن طمع برد و اگر قبول کردند تدبیر را از سعدی پس منفصل شد بعد از آن پس
باشد پس اگر در هر دلیل در طالع یا وسط السماء جمع

قمر را نظر کن اگر متصل شود بصاحب طالع یا صاحب وسط السما که سوال کرده خواهد شد و اگر متصل یکی از
انها نشود لکن مقبول باشد و بری از نحوس برسد بان مطلب لکن باستعانت مردم بسیار و اگر قمر بدین
گونه نباشد و بوده باشد جامع النور در وسط السما یا ناظر باشد ان و ساقط باشد و بیرون برده و از این بیچ
تا اگه دو دلیل متصل شوند بان و بری باشد از نحوس دلالت کند نیز بر کون و حکم بطلی کن بر کون هرگاه که دیدی
اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما را و اینکه انتشها دگونه بقمر پس اگر دفع کرد قوت خود را باید پرسش
یکی از ان دو پس اقدام کن بر حکم بکون و اگر دفع کرد یکی از ان دو و مقبول باشد دلالت کند بر کون و اگر
مقبول نیز نباشد و لکن منحوس نباشد پس نظر کن بقابل تدبیران اگر بری باشد از نحوس و نظر کند بکانه خود
پس برسد بعد از طلب و اگر منحوس باشد با آنچه مذکور شد از عدم دلالت قمر پس نرسد بان مطلب و هرگاه
اتصال دو سعد در اخر برج الجنانی که ان دو دلیل در ان باشند و قمر از اشتها و تی نباشد دلالت کند
بر قعود از امر و بدتر انست که قمر نیز منحوس باشد و اگر دفع تدبیر کرد صاحب وسط السما بصاحب عاقبت و ان
رد کند از ان بصاحب طالع پس برسد بان مطلب و بهتر انست که قمر شهادت دهد نیز از برای ان پس اگر
دفع کرد صاحب طالع بصاحب عاقبت و رد کند این نور را بصاحب وسط السما و صاحب وسط السما ناظر نباشد
بطالع یا دفع کند صاحب وسط السما نه پرسش را بصاحب عاقبت و ناظر نباشد صاحب عاقبت بطالع نرسد
بمطلب خاصه و بدتر انست که قمر منحوس باشد و هرگاه صاحب عاقبت مقبول باشد و در وسط السما یا طالع
و زایل نباشد و قمر مقبول باشد از کوکبی که در وتد باشد خاصه طالع و وسط السما دلالت کند بر رسیدن بمطلب
پس اگر قابل تدبیر منحوس باشد ضرر رساند بحاجتی که از ان سوال واقع شده و فاسد کند ان پس هرگاه دلیل
کون از هر اتصالی که باشد یار و نوری یا جمع نوری نحو تثلیث و تسدیس باشد برسد بمطلب بسهولت و اگر از
تربیع و مقابله باشد برسد بمطلب بتعب خاصه اگر نحس باشد ناظر و اگر نظر کند ناظر با وجود انچه گفته شد
بطالع بمقابله گمان نیست که بان برسد مگر با جانی از وسط السما و هرگاه قبول کرد قمر یا صاحب طالع کوکبی را از ان

نجم ناظر باشد بوسط السما و از اشتهاوتی برسد بمطلب اگر وتد الارض ثابت باشد و اگر منقلب باشد مشکل خواهد
عاقبت ان امر و اگر اتصال از صاحب طالع باشد بصاحب وسط السما پس سایل طلب کند

انکه و نزول نمود باشد و انصراف دلالت کند بر گرد و میشود و از حمل پس

حمل نمود و الا نقل پس اگر صاحب طالع در خانه خود باشد حاصل میشود بر سر زمینی که در ان مسکن دارد و ان عمل
خطیری باشد و اگر در شرف خود باشد حاصل عمل بزرگی باشد لکن در زمینی که مسقط الراس او است نباشد و اگر نباشد
صاحب طالع در هیچ حظی از حظهای خود بر سر زمینی باشد که در ان گمنام و مجهول القدر باشد و هرگاه میانه او و
ناظر باشد دون قبول اتصال دلالت کند بر نکته دون چیزی که از اسباب سلطان

فصل

بطلمیوس گفته است نظر کن بصاحب طالع و صاحب وسط السما که ان هر دو سعد ند یا نحس یا یکی سعد و دیگری نحس
سعد است و جای هر کدام از هر دو را نظر کن و حال انها را که کجا باشند و چگونه میباشند پس اگر طالع و در موضع باشد
و مراعه شهادتی یا در وتد باشند و صاحب ان باشد بتثلیثی یا از وتدی و نحس ناظر بان انها
باشد برسد بان ولایت و صاحب اختیاری نیست بهم و چاید انچه را میخواسته و خوش داشته و همچنین اگر نقل
نوری یا جمع نوری باشد یا حلول کند دلیل وسط السما بدر عاقبت طالع برسد بمقصود و اگر دلیل طالع حسن باشد
و سعادت نه بهر از سعدی بقوت که موری کند نور از و بوسط السما یا قطع کند نحسی میانه دو دلیل مذکور هرگاه متصل
باشند بیکدیگر نرسد بمطلب و اگر اتصال میانه دو دلیل چنان باشد که وصف شد از مواضع قویه باشد
و هر دو در موضع مراعه شهادت خود باشند و صاحب طالع نحس باشد و صاحب وسط السما سعد نظر کن که کدام
یک قوی تر باشد بحسب موضع و کدام یک اولی ترند بوسط السما یا کدام یک در وسط السما باشد پس اگر سعد اولی
باشد بوسط السما و اقوی بحسب موضع و کدام یک اولی ترند و متصل باشد بحسبی دلالت کند بر ولایت عاجله و دخول
شده و شرو نیکی در ان امر برا و پس بدین سبب بعض ناخوشیها بوی برسد و عزل شود و از ان عزل بعض ...ات
قبیح و ناخوش در وقت وصول نه بر با ان کس بعد از سعد و اگر نحس بدین صفت باشد که ذکر شد اولی به وسط السما،

خواهد بود این از محض اراجیف و مجرد کلام و طمع در تحقق ان پس نخواهد بود یا در عقب ان چه واقع شود و استعانت

جوی بتعمیر موضع ان پس اگر در بیت الرجا باشد یا در وسط السماء و سعود باشند و بری از نحوس و ان ستاره با بیند

بر وسط السماء یا بیت الرجا و ناظر باشند صاحب بیت الرجا یا وسط السماء سعود باشد و بری از نحوس و قریب به صاحب

بیت الرجا باشد یا صاحب وسط السماء دلالت کند بر رسیدن بانچه سوال شده از سلطنت و ولایت و اعمال

و در امورا اگر صاحب بیت الرجا و وسط السماء هر دو سعد باشند و در موضع قوت و فراهم ت بخود

ایشان از او فرار کنند

از این عمل پس فاسد

شود از نحس یا اسقاط هشر و یکر ایشان بر روی او پس اکر قمر و صاحب طالع و صاحب بیت الرجا و وسط السماء

بر واسطه برج با بند و برج قوی باشد کشته شود و در این عمل پس اگر سعادت و به سعدی بیت الرجا و از موضعی که

از او را بموضع قوتی باشد و کدورت نداشته باشد پس بر اصلاح حال قمر و برج کشته شود

لیکن او را از ان عمل طرد و منع نمایند پس بیرون روند بجو کر یکتن و گفته است فالکس نظر کن به سهم السلطان

پس اگر ناظر باشد بان صاحب بیتش یا صاحب حدش یا صاحب هیش مناظر باشند حبا با یکدیگر و به سعد

ابر باشند بر سد بان سلطنت فصل دیگر در دانستن وقت سلطنت و عمل گفته است فالکس هر کاه

خواهی معرفت وقت رسیدن بسلطنت پس بگیر از درجه سهم السلطان تا شمس یا مشتری هر کدام که

اقوی باشند و این سکام پس انچه جمع شد طرح کن از اول طالع بهر جا منتهی شد از اجزاء طالع نگاه دار

هر کاه شمس یا مشتری با نجا رسید و سالم باشد از نحوس و افات بر سد بان سلطنت و ان وقت نظر کن

از برای معرفت جانکه نظر بکنی در اوقات بار سابل کو بند با تقای با جماع

انها در طالع یا وسط السماء هر کاه اتصال از صاحب انها باشد و نظر کن درجه اتصال در پس بگردان درجهای

میانه ابنها را از برج منقلب از ربع شرقی هر کاه مقابل ربع ابر باشد ساعات و بدینگونه و در ربع قبلی

ایام

ایام و در ربع غربی شهور بود و در ربع شمالی سنین و در برج مجسد در ربع شرقی ایام و در قبلی اسابیع

و در غربی شهور و در شمالی سنین و در برج ثابت در ربع شرقی اسابیع و در قبلی شهور و در شمالی سنین

و در غربی سنین یا آنکه بطول انجامد و بدیری این امر بانجام رسد خاصه اگر قابل بطی السیر باشد پس اگر بدین طریق

نظر کردی و تفقد کن احوال مشتری را و پرورش را ابدا به سهم العمل و السلطنة هر کاه مشتری ناظر باشد بسهم در

وقت سئوال پس بر وقت که رسید بان درجه و جرم بان رسانید بر سد بان عمل هر کاه مشتری قوی

باشد فصل سیوم در معرفت رسیدن بریاست هر چند بخصوص جاه و نظر نباشد

در موضع نیرین را و نظر کن که ذو همین باشد یا ذو بیارین چه کوکب کاهی از برای ان ذو همین باشد و کاهی
ذو بیار و این چنین کونه باشد که اگر کوکب در وسط السما باشد و واقع شود شعاع ذو الشد پس در ذو میش
نوتی الارض پس ذو همینان باشد پس این دلیل قاطع باشد بر انکه ارش از امور عامه باشد خارج باشد
چه اگر دلیل سایل چنین باشد قوی بود پس اگر سایل از نقله و جعفر ان پس منزله او رفیع و شان او
عالی شود تا انکه بگردد از عظما و نصرت یابد نصرت عزیزی و غالب شود و هر گاه در وتد الارض باشد واقع
شود در وتد پس و هر دو تربیع ان با یکدیگر بعض تحت الارض پس ان ذو بیارین باشد و شبیه باشد
بستکول چه نمودش و چهار شعاعش در بیار طالع است پس یمنی مذار دلیس صاحب این دلیل هر گاه
ملک معروفی باشد از منزله خود چیزی تا انکه بگردد به بختی مسکین و رسیده است بما انکه فضل ابن سهل نظر کرد
در مسئله از برای این رسیده که مخرج و معزول شد پس یافت دلیل را در وتد الارض پس خبر داد مامور را
که او منکوس است و یمنی برای او نیست خواهد بود و بازگشته خواهد شد و نظر کرد در مسئله دیگر برای ذو الیمینین
پس یافت دلیل را در وسط السما پس خبر داد مامور را که ظاهر غالب خواهد شد و برسد با مرتبه بزرگ
رفیع و مرتبه او عالی خواهد شد و بدین سبب ملقب شد بذو الیمینین پس حیله مامون تعجب میکرد و این بود
جهت بر انکه طلب کرد علم نجوم را تا انکه بسیار حریص شد بران علم مسئلة عن رفعة [illegible]

بود در صورت مسئله صاحب طالع و صاحب اول مثلثه شمس
و بود در ششم صحب مکان و صحب برج طالع و قمر در مکان
اعدا بود پس دلالت کرد بر انکه مسئول له در حبس یا غم شدید
باشد و صاحب مثلثه ثانی در وسط السما بود و در برج منقلب و نیز
در هبوط خود بود پس دلالت کرد بر انکه سبب فتح کردن
تدبیر شمس بسوی او بر فرح کمی و خلاص و طمع ریاست و چون مشتری در هبوط خود بود و واقع شد بر صاحب
طالع و صاحب مثلثه و صاحب شرف تدبیر را بوی در همین برج و بش از بیرون رفتن از عقرب دلالت کرد
بر سقوط او از انچه امید بان دارد و سقوط فاحشی که هلاک شود و در ان و بر وی کشته شود بواسطه موضع صاحب
طالع و بودن صاحب مثلثه در بیت المال الموت و استعلای از زحل صاحب هبوط طالع بر قمر در مکان
دوازدهم از طالع و از جهت بودن قمر با راس دلالت کرد بر انکه این امر باشد با هلاک جماعتی از مردم و از
جهت بودن زحل صاحب بیت ارجا مستعلی بر قمر صاحب بیت العاقبه دلالت کرد بر هلاکش در انچه امید
دار است بان پس طلب کردیم وقت را در این امر و دیدیم کواکب غربیه از فلک و از طالع و زحل تنها
غربیه بود و اتشی پس دلالت کرد بر انکه این امر در سال دوم چه برج زحل و برج ذو جسدین بود و ان در وقت سیلان
زحل باشد بمکان مشتری یا قمر السیر در جوش در وسط السما پس اراده کردیم دانستن کیفیت قتلش را پس
یافتیم برج موت را ناری و عطارد با مریخ بود در انجا لکن بود در تحت الشعاع بود پس دلالت کرد بر قتل در
سبیل بسیف و دلالت کرد استیلای زحل از موضع حبس بار در علم با مور بر موضع قمر و بناوت بیت الموت
بر غرق در اب و مانند ان و همچنان یافتیم چنانکه و این مسئله بود از برای عبد الله ابن حسن مسئلة
عن سلطنة لمن یسلها بود در این صورت مسئله صاحب طالع شمس در جای نیکو از طالع و صاحب
وسط السما مریخ ساقط و شمس از ان گذشته بود مگر انکه مشتری محترق جمع نور انها را میکرد و قمر در شرفش بود در

موضعی نیکو از طالع مگر آنکه خالی السیر بود و متصل میشد در برج ثانی
بزهره و آن زایل الوتد بود پس نظر کردیم بزهره که با وجود
آنکه مذکور شد صاحب بیت بزرین و صاحب بیت رب الطالع
بود پس متصل میشد بزحل از حسب طبعش پس دلالت کرد بواسطه
موضع زحل بر آنکه سایل متوسل شود و برود نزدیکی که طلب کند

برای او از سلطان پس محروم شود بعد از امید داری و نفع نمیشد بجمع النور هرگاه جامع محترق باشد

مسئلة اخرى عن عمل فسد بعد ما طمع صاحبه فيه

یافتیم صاحب وسط السما را متصل بصاحب طالع مقبول
پس این دو شهادت بود و ناقص کرد سقوط انها از طالع
یک شهادت را و یافتیم قابل را که ناظر نبود به بیت خود یعنی
طالع و دیگر دور بیش بطالع کوکبی و یافتیم قمر را ساقط
بر کوکبی که ناظر نبود بطالع از موضعی قوی پس دلالت کرد بر متعذر بودن آنچه سوال کرده بعد از طمعش دران

مسئلة اخرى عن سلطان ظفر السائل غائبا

سال عنه یافتیم صاحب طالع را ساقط غیر مقبول
و صاحب وسط السما را در موضع نیکو غیر آنکه انها ناظر
نبودند لکن متصل بودند بزحل جمیعا و زحل در برج طالع
جمع میکرد نوران هردو را و یافتیم قمر را در وتد خالی السیر
که متصل میشد در دیم موضع خود بزهره که صاحب وسط السما بود پس دلالت کرد اجتماع شهادات قمر و شهادات
جمع نور صاحب طالع و صاحب وسط السما که صاحب حاجت بود بر رسیدن او با آنچه سوال کرده الباب الثانی

دکسی

در مسئلهای که در عمل فرو رفت که آیا در سلطنت خود ثابت میماند یا آنکه سلطنت او برطرف میشود و در معرفت
بقای سلطنت از جهت طالع و تحویل در عمل و طالع عمل و ابتدای بستن لواها و ابتدای بیعت و بیان حال عامل
در عملش تا زمان خروجش از آن عمل و در آن سه فصل است الفصل الاول در معرفت ثبات عمل و حال
عامل و آنچه بان برسد در آن عمل نظر کن بصاحب طالع و صاحب عاشر پس اگر متصل باشند و قابل تدبیر
در وتد باشد پس صاحب سلطنت بیرون نرود از سلطنت خود و مفارقت نکند از آن و اگر قابل تدبیر در بیت
بیمار طالع باشد از آن سلطنت مفارقت کند و باز عود کند و همچنین اگر قابل از آن دو مقبول باشد دلالت
کند بر رجعت و عودش بکرات و خویله و اگر بوده باشد که تجاوز کرده باشند از حد اتصال و لکن نزدیک باشند
بعضی ببعضی دلالت کند بر زوال پس نظر کن در این وقت بشهادت قمر پس اگر در برج منقلب باشد و اگر کوکبی زایل
نور بوی میدهد از و مقبول آن کوکب نیز ساقط باشد یا آنکه آن منحوس باشد دلالت کند بر زوال پس اگر صاحب طالع
و صاحب عاشر چنین باشند لکن قمر را قبول کند کوکبی پس سلطنت خود برسد پس اگر این کوکب زایل باشد عزل
شود در کرات و برسد بعزت بعد از آن بجهتی و اگر غیر مقبول باشد پس مذموم باشد میانه مردم هر چند نیکویی
کرده باشد و اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب سیوم طبعش میکند خود و عاملی که هلاک شود و دشمنش بجای او عامل شود
و اگر صاحب سیوم بصاحب طالع متصل شود و در وضع بر وی بندند و کاری نکرده بوی نسبت دهند تا آنکه هلاک
شود و پس اگر صاحب عاشر متصل شود بصاحب سیوم طبعش پس خود عامل خراب کند بلدش و اگر صاحب سیوم وتدی
باشد پس کارش دشوار گردد و بسختی بوی برسد تا آنکه بمیرد و این باب نیز دلالت بر عزل کند و هرگاه
صاحب طالع وتدی باشد و نه کوکبی از او قبول کند و اگر صاحب سیوم بصاحب عاشر متصل شود دلالت کند بر خرابی بلاد
عامل و هرگاه متصل شود صاحب عاشر بصاحب رابع و صاحب طالع و قمر فاسد باشند دلالت کند بر زوال
هرگاه صاحب طالع بکوکبی وتدی دفع تدبیر کند ثابت باشد در آن عمل و بهتر است که قابل تدبیر در غیر رابع باشد
از اوتاد و بهتر انها طالع است و عاشر هرگاه صاحب طالع و عاشر متصل باشند و قابل تدبیر بنیکو موضع باشد در خبر

نحوست ولکن ناظر نباشد بعاشر پس صاحب این عمل عامل شود از جانب غیر سلطان که او را بر این عمل داشته پس اگر
ناظر باشد بعاشر دلالت کند بر ثبات سلطان اول و اگر قمر دفع تدبیر کند بکوکبی وتدی پس صاحب سلطنت از سلطنت
خود معزول شود و مفارقت کند هرگاه ناظر باشد عاشر بمکان خود پس اگر قابل قمر نحس باشد و وتدی دلالت کند
بر قوت وی دران سلطنت و مذموم بودن او و اگر نحس قبول کند قمر را دلالت کند بر ضعف او در سلطنت و اجرای ان
و هلاک شود بدین سبب اگر نحس در رابع باشد و اگر در سابع باشد مخاصمه کنند با او اهل بلدش و از ایشان سختی
یابد پس اگر با وجود این صاحب طالع وتدی باشد ظفر یابد بر ایشان و اگر ساقط باشد ایشان بر وی ظفر یابند و اگر
اتصال قمر بصاحب طالع باشد دران زایل باشد از وتد پس نظر کن که ایا پیش از مفارقت قمر بحیز برسد در سلطنت
یا نه پس اگر برسد پیش از مفارقت عزل شود از سلطنت اگر رابع برج منقلب باشد پس سلطنت زایل شود
و بدترین اوضاع انست که متصل شود قمر بکوکب زایل از وتد و هرچند صاحب عاشر باشد و بدترین وضعها انست
که قمر متصل شود بصاحب رابع مگر انکه صاحب بیتش معاون باشد مر او را و بدترین اوضاع انست که قمر در خانه خود
باشد و متصل شود ببرج صاحب سبوطش یا در جهت زحل باشد و متصل بشمس یا در جهت زهره باشد یا مشتری و
متصل شود ببرج یا عطارد اما اگر متصل شود از جهت مشتری بعطارد پس سهل تر است از اتصالش از جهت
مشتری بمریخ و دلالت کند بر خبث امرش در عزل موضع صاحب طالع پس اگر در دوازدهم یا ششم باشد
یا ششم یا دوم دلالت کند بر قبح عزلش و قبیح تر انست که در دوازدهم و ششم باشد پس متهم شود و ساقط
شود و برادر کسی که والی شود بعد از او پس اگر صاحب طالع با وجود ان مقبول باشد پس این سخن بر طرف شود از
او و بند شود و معذب شود و اگر منحوس غیر مقبول باشد با وجود این منحوس باشد خواهد بود که بمیرد از عذاب
بعد از عزل یا بند از عزل پس اگر صاحب طالع مقابل طالع باشد یا برج دیگر که وبالش باشد پس خصمی از سلطنت
اتش بهم رسد پس اگر مقبول باشد ظفر یابد بر خصم خود و اگر صاحب خانه صاحب طالع مقبول باشد و خود غیر مقبول
خصم و منازع او را ظفر یابد و اگر صاحب طالع در عاشر باشد خواهد بود ممدوح و محمود در میانه مردمان و وی

الحق

در سلطنت خود پس اگر مقبول باشد مظفر شود بر معاند خود و اگر غیر مقبول باشد خواهد بود قوی و غیر محمود و اگر صاحب
طالع در چهارم باشد خواهد بود صاحب وعده و مهمل در امور و کتمان سر خویش پس اگر مقبول باشد کوار او باشد
مراد او این قمار و اگر غیر مقبول باشد داخل شود بر او حبسی و نقضی بجهت این قمار و اگر صاحب طالع در سوم یا نهم
باشد دلالت کند بر ورعش و تامل در عمل خود و حرکتش در سلطنت خود و مملکت خود و اگر مقبول باشد و الا
میکند این کار را بعنوان ریا و اگر در پنجم یا یازدهم باشد دلالت کند بر رواورون سلطنت بیش و اقبال
و حسن حال وی در سلطنت و بهره رسانیدن اهل دولت در این سلطنت و بهتر انست که مقبول باشد
و نظر کن بنظر نجوم بصاحب طالع و دفع جهت خود و تدبیر خویش را انجوم و قبولش انجوم چه اگر متصل شود
صاحب دوازدهم بصاحب طالع و وی را قبول کند پس حال به بند افتد و سخت تر انست که صاحب
طالع در اوتاد باشد پس اگر در عاشر باشد پادشاه باشد و وبر اتید کنند علی روس الاشهاد و اگر
در طالع باشد از این پست تر باشد و اگر در رابع باشد به پنهانی این امر شود و نیز در حال سلطنت باشد
و در سابع بر او مسلط شوند اهل مملکتش و از ایشان سختی یابد و بدتر انست که اتصال بمقارنه یا
تربیع یا مقابله باشد اما بتثلیث یا تسدیس پس دلالت میکند مگر بر تقدیری و اگر صاحب طالع زایل از وتد باشد
در میمنه طالع و مخالطه صاحب طالع زایل از وتد باشد در میمنه طالع و مخالطه صاحب دوازدهم بند شود
در حال سلطنت تا انکه برسد بر حیزی که در انجا حبس میشود و اگر در … طالع باشد در راه بند شود و اگر
متصل شود صاحب طالع بصاحب دوازدهم بعد از ان بصاحب هشتم دلالت کند بر هلاک عامل یا
سلطان در بند پس اگر بعد از صاحب دوازدهم بصاحب دهم برسد سلطنتی بعد از بند و بدانکه
مریخ نیز دلالت میکند بر بند چنانکه دلالت میکند صاحب دوازدهم هرگاه عدو صاحب طالع باشد
مریخ چنانکه صاحب دوم یا هشتم یا ششم یا هفتم یا چهارم و صاحب چهارم و هشتم بودن بتر است چه دلالت
کند بر هلاک در بند بان حکم دیگر هرگاه صاحب طالع متصل شود بصاحب دوم و میانه انها قبول باشد

جمع آوری خراجش یا بانی و اگر قبول نیابند مراقب و ساعی باشد در جمع خراج لکن بدشواری و سختی یابد و هرگاه
متصل شود بصاحب سیم و یا نهم تعمیر کند بلد خود را و سعی کند از باب خراج گرفتن و مشغول شود
بعمارت کردن از خراج گرفتن و سفر کند هرگاه مقبول باشد والا داخل شود در او خسرانی و مال او را ببرند
و تعمیر نکنند مرز و بومش را و هرگاه متصل شود بصاحب دهم در میانه اینها قبول باشد زیاد شود سلطنت او
و محمود باشد میانه مردم والا مذموم باشد و هرگاه متصل شود بصاحب یازدهم دلالت کند بر ترقی و بزرگی
او در رسیدن بآرزو و گرفتن دوستان و صدیقان و یاران در این عمل و بهتر است که مقبول باشد
پس اگر مقبول نباشد پست تر از این باشد و تمام نشود امید او و غدر کنند با وی اعوانش و اظهار
نیکوئی کنند لکن بحقیقت بد اندیش باشند و از روی اخلاص نباشند و همچنین اگر متصل شود بصاحب نهم
دلالت کند بر زیادتی اولادش این بود دلالت اتصال صاحب طالع بصاحبان سایر بیوت اما اتصال
صاحب ثانی پس اگر نحسی باشد یا کوکبی عدوش باشد خراجش تحصیل نشود مگر بدشواری و سختی و همچنین
باشد اتصال صاحب یازدهم مگر آنکه این دلیل مال خراج و اهل بیت المال سلطنت است و صاحب ثانی
دلیل عین مال عامل بر صاحب ثانی پس هرگاه دفع تدبیر کند صاحب یازدهم بصاحب طالع با صاحب ثانی
مال بوا از ابحرف رساند و به بیت المال پادشاه رجوع نکند و اگر اتصال صاحب ثانی بصاحب هشتم باشد
برود مالش بسبب عملی که بر آن والی شده پس اگر با وجود این نظر کند صاحب دوازدهم بصاحب ثانی
عذاب شود بدین سبب و اگر صاحب یازدهم بدان نظر کند سالم ماند و بعضی از اموالش را به بیت المال
سلطان اعظم برند و هرگاه متصل شود صاحب یازدهم بصاحب دوم برسد بمال بسیاری از عملش و میراث
کند از و برادر و اولادش هرگاه ناظر باشد صاحب طالع بسوی آنها یا بان حال کوکب صاحب دوم اگر مریخ
باشد تفریق کند هر چه را یابد و بهم رساند و اگر زهره باشد تنگ گیرد بر خود و خرج نکند و خیرات ازو و اگر مشتری باشد
تصدق کند این مال را و صله دهد و اگر شمس باشد فاسد کند ازاینجهت مصرف بدان و طلب شرف و بزرگی

و اگر قمر باشد نظر کن بمتصل به قمر پس استدلال کن پس اگر خالی السیر باشد خرج کند از اینجهت مصرف با تمام
شود و میانه روی کند در خرج خود و هرگاه نباشد از برای صاحب طالع اتصالی و مخالطه که خبر دهد از حال مال
و اگر زهره باشد خشم کند و خوش گذرانی بواسطه این مال و اگر عطارد باشد تجارت کند باین مال و طلب کند
پس اگر در طالع باشد سالم بر سر زمین خویش عامل شود و اگر در ثانی مواظبت کند بر خراج گرفتن و دانا باشد
بمواضع خرج و مشغول کند او را از آن چیزی پس نظر کن در سعادت و هیچ کار از قبول صاحب طالع و نظر سعود بوی
و اگر در سیوم باشد پرهیزکار باشد و تعمیر کننده بلاد و از عملی خویش تقاعد نورزد و همچنین در نهم و اگر
در چهارم ملازم منزل خویش باشد و از خانه بر نیاید و غیر متولی امرا شود و راضی شود از سلطنت خویش بفراغت
و استراحت و اگر در پنجم روزی شود فرزندی در سلطنت خویش و خود و دارسی خراج کند و حساب خود نگاه دارد
و حساب زیادتی باشد و اگر در ششم تعب اندازد خود را در این عمل یا بیمار شود یا حذرناک و اگر در هفتم قرار
دهد امر خود را بر جلب منفعت و سخت گیری و در میانه مردم مذموم باشد بجهة آنکه بر اهل سلطنت خویش
تحمیلات و تکلیفات ما لا یطاق نماید و اگر در هشتم ضعیف باشد در سلطنت خود و قوی باشند اهل
بلدش پس اگر در مقابله نحسی باشد و متصل شود و بعد بآن کشته شود و هلاکش از رسیدن باهل خویش و اگر در عاشر
قوی باشد در سلطنت خویش پس اگر ناظر نباشد بوی کسی طول کشد مدت سلطنتش و بیابد مال بسیاری
و فراغت و استراحت کنند اهلش و عیشش و اگر در یازدهم محمود و خوش نام باشد در میانه مردم از
زمان سلطنت خود و خوش گذراند و خراج را انجام بگیرد و اشفاع با اعوان و صدیقان خود رساند
پس اگر با وجود این مقبول باشد بر خراج زیاد کند بدون شکایتی و ناخوشی و اهل مملکتش توصیف و تمجید او
کنند پس اگر مقبول نباشد مذموم باشد در میان مردم و کم شود فواید او و اگر در دوازدهم باشد کسر کند
خراج خود پس ضرر رساند بجان و مال خویش پس اگر مقبول نباشد در عاقبت اگر سختی بسیاری یابد
و الا کمتر باشد و بدان که بودن صاحب طالع در هبوط و در وبد دلالت کند بر شکستن خراج و نقصان

ان پس ضرر رساند بکان و ماش پس اگر مقبول باشد خلاص شود والا متعرض اهل بلدش از برای عرض او
و نخواهد بود ثبات در سلطنتش پس اگر زایل باشد سهل تر بگذرد و صاحب عاشر در سابع دلالت کند بر ازرکی
این ولایت و سلطنت و قرب و منزلت عامل از کسی که او را نصب کرده و توش اسلطنش و در عاشر
دلالت کند بر تجلد و توتعش در عمل بکرانکه منزلت او از سلطان بزرگ که او را والی کرده کمتر باشد و در صورتی
که در سابع باشد چه ان دلالت کند برانکه عامل از اهل ان سلطان باشد و در طالع دلالت کند برانکه
از اهل سلطنت باشد و اگر مقبول باشد دلالت کند برانکه ابا و اجدادش معروف بوده اند بسلطنت و حسب
و در رابع دلالت کند برانکه این عامل نو بسلطنت رسیده و از خانواده سلطنت نبوده پس اگر مقبول
باشد دلالت کند برانکه بعض اجدادش سلطان بوده و بعد کاسد شده حالش و سلطنتش دلالت وجه
طالع برانکه وجه طالع دلالت کند بر حال حجاب و دربانان بواسطه صلاح و فساد پس اگر صاحب وجه
در شرفش باشد و در اوتاد دلالت کند بر شدت حجاب و دور باش سلطان و دوری ان از رعیت
و لشکری که هر کسی راه نیابد نزد وی و اگر در هبوط و اماکن ساقطه و بروج منقلبه سهل باشد حجاب او
و کم باشد هیبت او و خوار باشد در نظر اهل بلدش و استخفاف کنند باو و صاحب طالع دلالت
کند بر حال معیشت ملک و عامل بر اندازه صلاح و فسادش پس اگر کاسد باشد پس دلالت کند بر فساد
معیشت اقارب ملک و عامل و اگر برج مجسد باشد هرگاه در وی باشد قمر در قدوم والی و بلد دلالت
کند بر نقدش از این بلد ببلد دیگر و عودش بسوی ان و زیاده تر در حمل و عودش بان باری دیگر و برج ثابت
دلالت کند بر طول اقامه او و برج منقلب دلالت کند بر سرعت زوال و عدم عود وی بان سلطنت بلد
ابدا بر هر گز خصوصا اگر نحس دلالت کند بر زوال و نظر کن از برای معرفت نصرت در وقت عقد لوا
و از برای معرفت حال والی در ولایتش و معرفت مقدار کمیت مکث او و عملش از وقت خروجش
و وصولش بموضعی که در ان این امور واقع شود یا وقت گرفتن عهدش بانچه گفته است فالیس نظر کن

از برای والی و عاملش از طالع و صاحبش و از برای عملش و انچه در ان باشد و قوت این عمل و خبرش و
ربع و حالش و موج و انچه جاری شود و از برای این امور بر و بسنا و از عاشر و صاحبش و هر کوکبی که ناظر
نباشد بعاشر پس اهل بلدان کوکب صالحه کنند با این سلطان و اطاعت او کنند و بسخن
هر کوکبی که در وی از وهم باشد دلیل است بر دلیل والی که برا و مستولی باشد پس هر که منسوب باشد باین
کوکب از طبقات مردم و جهت منسوبه بسوی طالع یا بسوی مکان این کوکب پس دشمنی کنند با این سلطان
و دفع کنند با وی هرگاه نحسی در عاشر باشد یا در مقابله ان دلالت بر مضرتش در این عمل و عزل
والی و هنگامه و جبه بر اندازه طلب بعد نحس نظر کن از برای جانشین سلطان بطالع و کوکبی که در
وی دلالتی باشد و از برای عامل سابق از نهم و کوکب عارض در ان و صاحبش و از برای عامل بعد از وی
یازدهم و صاحبش گفته است فالیس هرگاه خواهی که بدانی که والی سابق چه قدر سلطنت نموده بگیر از
شمس تا درجه عاشر انچه باشد پس عکس کن از زاد شتری پس هر جا رسد پس ان سهم السلطان پس نظر
کن که در چه حد کوکب است ان پس صاحب ان حد اگر در جت یا شرفش باشد پس مدت سالها باشد بعدد
ان درجات و اگر راجع یا نکبا یا محرق یا منحوس یا در جت نحوس و حد و دانها پس مدت ملکش نباشد
مگر شهور یا ایام پس اگر خواهی بدانی از چه طرف بیاید والی بعد بنگر بصاحب وجه طالع که در کدام برج است
و بروج منسوبه بجهات تا او ازان پس از ان طرف آید و اگر خواهی بدانی بچه صفت باشد والی و از کدام بلد است
بنگر بصاحب یازدهم که در وجه کدام کوکب باشد اگر در وجه شتری باشد از زمین عراق باشد و اگر در وجه زهره
از ناحیه مقبله باشد و اگر در وجه مریخ از ناحیه روم و اگر در وجه عطارد از ناحیه شمال و اگر در وجه قمر از ناحیه ترک
و فارس و اگر در وجه شمس از جنس ملوک و در وجه زحل از جنس بندگان یا ادمی کم قدر و نظر کن از برای زمینی
که والی برانست و بسوی ان میاید و معمور بودن و حال ان و از برای عاقبت امر والی و حالش از چهارم چه
نحسی در ان باشد دلالت کند بر مضرت و تعب در بند کردن والی و در عاقبت ولایتش بعد از عزل و اگر سعدی

از ششم و از برای شبانش

نیز ناظر باشد خلاص شود و اگر بان نحس نحسی دیگر ناظر باشد خلاص نشود و زیاده کند شر و بند و عذاب را و برادر هم
هلاک باشد و دیگر از برای اهل بلد از پنجم و از برای صدقاتش از نهم و از برای بندگانش از ده و از ده هم پس هرگاه که
نحسی با قمر حکم کن ببدی و شر از جنس و برج و دست کوتاهی از طمع و امید خود و اختلاف میانه او و اهل
بلد و مانندان و دیگر از برای حبس سلطان و معامله او بهفتم و حبس پس اگر نحسی در انجا باشد و صاحب حبس
ساقط باشد و طالع و اثر مسقط خود باشد یا محترق یا راجع و بسیار نامحبوس و اثر مردانی را و به سالانی
او را با ایشان و اگر مناظره میانه صاحب طالع و صاحب سابع باشد بمقارنه یا مقابله یا تربیع و قبولی میانه ایشان نباشد
دلالت کند بر سختی عداوت او با ایشان و بر ستم و ظلم و جور در میانه ایشان و اگر قبولی باشد این عداوت
باین شدت نباشد و گاه باشد که در آخر بمصالحه انجامد میانه ایشان و صلح باشد میان ایشان نزاع و اگر نظر ایشان
با تثلیث باشد و قبولی باشد دلالت کند بر رضا و ایشان و انکه ضرر بر ایشان از غیر باشد نه از جانب
او پس اگر سعود از هفتم باشد دلالت کند بر ارزانی و خیر و برکت که با ایشان رسد در زمان ولایتش و نظر کن
از برای اهل بلد به حبس سلطان از پنجم پس اگر در ان یکی از نحوس باشد دلالت کند بر ضرر رسیدن بایشان
و اگر سعدی باشد دلالت کند بر ارزانی و خیر و برکت و هرگاه طالع از حد و نحوس باشد و نحوس ناظر بحد و
دلالت کند بر بدنامی والی و بدزبانی و فحش گویی با ضعف در عمل و هرگاه سعود ناظر باشد بان حد و پس
این ولایت بر دست او تمام شود و نیکو گویند مردم او را و خوش نام باشد و بیابد از عمل خویش زیادتی
و فضلی و اگر قمر باشد در ساعت دخول بمکان امارت با احد نحسین دلالت کند بر شکایت و گفتگو در حق
او پس اگر در وقت زاید النور بودن با مریخ باشد دلالت کند بر فرار برود پس اگر مریخ در هفتم باشد
و در طالع سعدی نباشد کشته شود در این عمل و اگر قمر در وقت جلوس والی در مجلس امارت با راس و ذنب
باشد و میانه انها چهار درجه باشد پس دلالت کند بر کمی نشر تا انکه از دوازده درجه بگذرد پس در این وقت
خلاص وی باشد از مضرت و هرگاه قمر سریع السیر و در ربع راس باشد و بر دوازده درجه بحکم واحد باشد پس غیر

[illegible]

ازان

ازان نباشد و شاید حبس شود و دران عمل تمام نشود و نرسد بان امارت و ولایت اگر قمر در برج راس و ذنب
باشد و بعد میانه انها سیزده درجه و بیشتر باشد و متصل باشد بنحوس پس ورث نباشد و صالح نبود این وقت
از برای این عمل و اگر چنانچه گفته شد قمر منحوس باشد و لکن در وقت تزویج سعدی باشد عملش تمام نشود و کشته نشود
و لکن معزول شود و بسلامت وا رود و در این عمل تزویج نماید و اگر در عاشر باشد سعد برسد از این حکومت بنهایت
ارزو و فضل ان و صاحب برج و سعود باشند در این عمل و اگر بجای سعد نحسی باشد برسد بوی سختی عجیبی و انچه از
اموال جمع کرده از وی بگیرند بر بسطه غرامت و عذاب شود پس بجهت غضب سلطان بر وی و اگر عاشر نحس و
سعد هر دو باشند و نظر داشته باشند هر نظر که نزدیکتر باشد پس ان غالبتر و دیگر را بر حصه باشد باذن او
و اگر در طالع نحسی باشد پس بد گذرد بر او و در ابتدای امرش دلالت کند بر مرض و سختی یا مرگ پس اگر در ان
سعدی بمکان نحس باشد دلالت کند بر تندرستی و نجاح عمل و راستی کار و بر انکه بزود در این عمل و صحبت اهل جوع
با اهل وطن خود و اگر سعدی در دوم باشد دلالت بر بخشش اموال بسیاری در ان بلد و اگر در بیت الاخوة باشد
پس برادران و اصدقای او برسند در این عمل بخیر و فضل کثیر و بیابند در ایشان ارزوی خوش او خواهش خود را
و اگر در بیت الولد باشد زیاد شود بر اولاد او و بیابند ایشان را قرة العین خود و بیابند ایشان در حکومت وی
خیر و خوشی و اگر در ششم باشد بیابد خیری از عبید و چهارپایان و بندگان و تندرست باشد در این حکومت
و اگر در هشتم باشد اگر بمیرد در این عمل با ابرو باشد و الا در اموال مردگان و سبب میراث بیابد مال کثیری
و اگر در بیت السفر باشد سفرهای وی موافق و بجای خود باشد و بسیار باشد سفرهای وی در این عمل و اگر در
بیت الاصدقا باشد بیابد ظفر بر اعدای خویش و چشمش روشن شود باصدقا و برادران و بیابند ایشان
از وی خیری و اگر در دوازدهم باشد بیابد خیری از بندگان و چهارپایان و بازدی خود برسد درباره دشمنان
خود و اگر در این موضع نحسی باشد پس بر عکس بگوی در این امور مذکوره و اگر یافتی قمر و صاحب طالع را موافق در
صلاح و صاحب مثلثه اول را در موضعی نیکو پس دلالت کند بصلاح این عمل در ربع ان و اگر در موضعی بد باشد پس حکم بر

حکم کن واگر درجه مشتری که درجه طالع باشد فاسد بود در بخش ناقص و قلیل باشد وگویند در حق وی که مرد بست
زحمت کش و در سختی و مسجنان صاحب سهم شریک صاحب طالع است وفساد وی بمثل فساد صاحب طالع است
نظر کن بسهم السعاده و صاحب ان پس اگر هر دو نحس باشند دلیل رشوه و فایده دیگر چنینکی موضع انها و مخالطه انها
با صاحب طالع پس اگر ناظر باشد صاحب سهم بسهم السعاده ولکن ناظر بطالع نباشد پس با ان حاصل رسد
همی دکاری فهشد اورا و بسیار خرج کند در خیرها که خاصیتش ره انشود و در بخشا و عمل کند در خیرها لیکه مضر
او باشد واگر ناظر باشد صاحب طالع و صاحب شرف طالع بسهم مضاعف شود خوش واگر مشتری ناظر باشد
بسهم و اصحابش پس مردم بسیار تابید و یاری او نمایند و جاید از این عمل رنج و فضل بسیار و هرگاه یابی
سهم را نیکو حال و صاحبش را شرفی و صاحب طالع و مشتری ناظر بوی پس حکم کن در ناحیه برج سهم و جهتی
که منسوب بوی از جهات بواسطه عمل و حکومت والی برجت و سلامت و جهت گفته هرکس نظر کن در
وقت قدوم والی بسعود و نحوس که کجاست از ارباع فلک یعنی شرقی و جنوبی و غربی و شمالی و دیگر که
والی از کدام جهت از جهات بلد داخل میشود اگر از جهتی داخل شود که دران نحوس باشند داخل شود پس دیگر
در آمدن او نباشد و نیاورد خیری و حکم کن بشومی قدوم وی و منتشر شدن در بلد باندازه طبیعت این نحس
واگر از جهتی داخل شود که دران سعود باشد پس در قدوم وی خیری باشد و نیکو صاحب عاشر اگر نحس باشد
و با وی سعدی نباشد عمل کند بفساد و ظلم واگر سعدی باشد که با وی نحسی بوده نیز بدین طریق باشد و بدیگاهی آورد
ولایت و حکومت انها را و ظلم کند مرایشانرا پس اگر ناظر باشد سعدی با ان نحس صاحب عاشر با مجامع ان باشد
برسد با اهل این بلد خوف ازاو و بدیگاه دیگر صاحب حد طالع و حد عاشر پس اگر انها هر دو نحس باشند و کوکب
ناظر دلالت کند بر ظلم والی و بدی حکومت او برو فق طبیعت برج و نظر کوکب بوی واگر صاحب درجه اوله
از سابع در عاشر باشد و سعد بود پس این ملک مطاع باشد در میانه اهل بلد خود و مدینه خویش و بهتر انست که
صاحب درجه قسمت طالع در سابع باشد با انکه میانه این صاحبان حدود تثلیث باشد چه این خبر باشد

ابراني

از برای ملک اهل بلدش نظر کن به نیر نوبت در وقت مقدم وی اگر شمس باشد و در برج و حد و درجه مذکر
نهاری باشد پس حکم کن بموافقت این والی و اتباعش از برای اهل بلد و همچنین اگر قمر در شب باشد و انها مونث باشد

مثال ظهور دین العرب و ابتداء الملك و بود این ابتدای ملکی
قوی و دشمنانش بسیار و جاهش عظیم و مرتبه ان جلیل و مملکت ان
واسع و عمر و مدت ان طویل و این در نزد ظهور دین عرب بود و ماه
عطارد را بود و طالع و کواکب بدین طریق است که ثبت شده و
طالع اسد بهفده درجه است معرفه سلطان موضع عمله و الکواکب علی ما فی هذه الصورة

چونکه دلیل شمس بود و قابل تدبیر صاحب طالع و نوبت ان و در
موضعی نیکو بود و صاحب بیت العمل در وتد بود و در افاته ثانیه سالم
بودند بری و صاحب ایشان از نحوس و دلالت کرد این بر ثبات
در این سال و بر انکه خروج از عمل در سال دیگر است در وقت رسیدن
سیر شمس بحد برج از برای برادر ماهی و رسیدن نوبت سال بجوزا که صاحبش در نهم بالنسبه بان واقع شده
که بیت السفر است و دلالت کرد بر نحس چونکه والی بود بر انکه مدت اقامه نوزده ماه است پس بود خروجش بالفعل
ان مدت نزد رجوع مریخ در درجه شمس باذن الله تعالی فذهب عبد الله ابن الحسن سلیمه بودند هر دو در

در برج منقلب و مریخ که رابع اسیر و الانقلاب بود واقع شده بود در
طالع پس دلالت کرد بر انکه این دخول اخر دخولهای والی بود و بود
زحل غریب در عاشر و نحوس بود و از جهت برج و صاحبش و اتصال قمر از
دوازدهم بمشتری صاحب یازدهم نصف قبول بود و قابل تدبیر ان تحت
الشعاع بود و اهل را احتراق و در بیت زایل و چون او صاحب بیت الاعوان بود پس دلالت کرد بر سرعت انتقال

امرش بسبب شکست خوردن لشکرش و برزوال عمل وی و رو قتش وارزه و طاقات قمر بود با عکس با صاحب عاشر
و دخول صاحب طالع در تحت الشعاع بعد از جهت و سه روز و همچنین با چشم معاینه مقتله قاسم بن علی چوی

و آنچه دلالت کرد بران از مدت ولایت وی بود زهره صاحب طالع
در طالع و قمر در مکانی نیکو در یازدهم و در شرف خود کرده بود و زحل صاحب
شرف طالع و مثلثه آن پس دلالت کرد بر آنکه اقامه تمام سال بود
و بر آنکه مدت بقدر درجاتیست که میانه شمس و مریخ هست از درجهای
طالع هر درجه بیکماه چه هر دو در برج ذی جسد باشند و میانه قمر و احتراق نیز مثل آن درجات و آن چهارده
درجه است و بود مریخ صاحب برج ثانی و حمل در احتراق پس دلالت کرد بر زوال امرش در سال ثانی
پس خروجش از عمل بود و بعد از این مدت وقت رجوع مریخ صاحب انتها در سال دوم مدخل الحسن
ابن زید بجرجان و دلالته مقامه بود مریخ صاحب طالع شرقی

در عاشر و مشتری که قابل تدبیر قمر بود نیز شرقی بود و قوی در یازدهم
پس دلالت کرد بر اقامه در این سال و بر آنکه مدت اقامه او بمقدار
سالهای مشتری قابل تدبیر قمر باشد لکن و چند آن چه آن و قمر
و صاحب عاشر در بروج ذو جسد بودند و این جهت و چهار ماه باشد چه آن چونکه صاحب جهت دوم بود و در دوم
و شرقی و قوی و قابل تدبیر قمر دلالت کرد بر توفیق و اتفاقش در سال دوم بود و چونکه صاحب سیوم در سیوم
خانه خود بود و مکان نقل و حرکت و راجع نیز بود دلالت کرد بر خروجش از سلطنت در سال سیوم بغزا و شایم
بجهة مقابله صاحب با شمس در خروجش و دلالت کرد و خوبی موضع صاحب ثانی در یازدهم و قبولش مر تدبیر قمر را بر
جمع اموال عظیمه که آنکه رجوع عطارد صاحب یازدهم دلالت کرد بر کسر خود و خراج و دخول اعراض بر او مقتله
الحسن بن محمد العقیقی بجرجان و اسره و قتله چونکه منقلب بود و اوتاد و زایل بود شمس و صاحب

بیتش

بیتش واقع بود بسوی زحل ساقط و مستعلی بود و صاحب بیت العاقبه
که زحل بود بر زهره صاحب طالع و منحوس بود مر او را و سقط آنها را
دلالت کرد بر قلت استقامت امر او و سرعت انهدام ملکش و چونکه قمر
در تربیع شمس بود و در مکان حبس که هشتم باشد با ذنب و واقع
بصاحب بیت الاضداد و بصاحب ششم که در برج هبوط وی بود و بصاحب هبوط طالع که شمس بود
و صاحب بیت قمر که رابع بود و زهره صاحب طالع و تندی قرب برجوع بود دلالت کرد این همه بر انهدام
امر و کمی مدت و بدی عاقبت و حرب و اسر و قتل و بر آنکه مدت اقامه او تا رسیدن قمر است بتربیع دیگر مش
در رجوع صاحب طالع و رسیدن وی بشعاع و همچنین با چشم معاینه مقتله الحسن ابن زید باستراباد
وما یدل علیه مدة مقامه فیها و ما شاهدناه عیاناً چونکه بود طالع مجسد و قمر نیز

در برج ذی جسدین دلالت کرد بر قلة دوش از این بلد بغیران و
عودش بسوی آن بعد از این و چونکه قمر در عاشر بود و واقع بشمس صاحب
نهم دلالت کرد بر سرعت سفر از آن و آنکه اقامه بقدر سنین جنوزی
قمر است یا ماه دان جهت و پنج روز است و بر آنکه سفرش از اول وقت
نزول قمر است بدرجات سفر و اتصالش بصاحب سیم و از جهة بودن مریخ و ذنب در سیم دلالت کرد

مقتله الحسن ابن زید بجرجان و ما دل علیه من مدة
مقامه فیها چونکه بود قمر در برج ثابت و طالع نیز ثابت بود دلالت
کرد بر اقامه فی الجمله بسهولت در اسباب اقامه بجهة نظر صاحب بیت
قمر بوی در رجوع صاحب بیت العاقبه با ثبات طالع دلالت کند بر
آنکه این آخر قدم وی باشد و دلالت کرد بر آنکه رجوع نماید بحلف خویش بواسطه جهانی که وی را در آنجا باشد که جزی

از زمانها واقع شده و از جهت بودن نحس در بیتی که بلی جهت آنچنانی باشد که از آنچه آمده و بر آنکه اقامه او چهل
و نه روز باشد بعدد ایام بروج قمر و جمل و از جهت آنکه قمر در برج ثابت بود با ثبات طالع دلالت کرد بر
آنکه اقامه او فوق عدد سالهای قمر بود و همچنین با فهم معاینه **الباب الثالث فی النظر فی مسئلة**
عن مقر نظر بکنی در انخصوص بصاحب طالع مسئله پس اگر دفع قوت و تدبیر خود را بکوکبی وتدی پس
صاحب این سلطنت ثابت ماند در سلطنت خود و بهتر است که قابل تدبیر در عاشر باشد چه دلالت
کند بر ثبات سلطنت و پس اگر این نباشد نظر کن بقمر پس اگر چنین نباشد دلالت کند بر ثبات عام
که قابل صاحب وتدی باشد و قمر نیز در وتد باشد صاحب طالع اگر متصل شود بکوکبی که در نهم یا سیوم باشد یا
بصاحب انها پس شک مکن در خروج عامل از عمل پس اگر بعد از این متصل شود بکوکبی که در وتدی باشد
دلالت بر رجوع سلطنت خود بعد از خروج و برخواستن از عمل و اگر متصل باشد قمر بصاحب طالع و
طالع و این زایل باشد از اوتاد پس نظر کن که پیش از انصراف قمر بکسی بوی برسد یا نه پس اگر صاحب
طالع منحوس شود و معزول میشود این سلطان و هرگاه متصل شود قمر بکوکبی غریب در نهم یا سیوم یا بصاحبان
انها که در موضع غربت باشند از سلطنت برکنده شود و اگر غریب نباشد چنین نشود و نظر کن بانصراف
و اتصال قمر چه شهادت انها مثل شهادت رب طالع در این موضع هرگاه قمر منصرف شده از نحس پس
متصل شده بزحل بالعکس مسافرت نکند و همچنین هرگاه متصل منصرف شود از عطارد و متصل شود بمشتری یا
بعکس برکنده نشود از سلطنت پس اگر بر این قمر اتصال و انصراف در همان برج نباشد پس استعمال کن این
طریقه را و نظر کن برای جمیع اموری که بترسی زوال آن را از عمل یا اهل یا شرکت یا منفعتی یا قولی یا امری
یا غیر آن بصاحب طالع پس اگر مقبول باشد مفارقت نکند آن امر را و اگر مقبول نباشد لکن در وتد باشد پس اگر
متصل شود بکوکبی وتدی پس مفارقت نکند این امر را مادامیکه این کوکب در وتد باشد پس نظر کن باین کوکب
متصل به اگر در خانه خود باشد یا صاحب وتدی باشد پس در این سال برقرار ماند پس تحویل مده یکسال و نظر کن در

درکو مشتری ان صفت که مذکور شد و اگر صاحب زایل باشد و متصل شود بکوکبی وتدی پس صاحب مسئله ما خویش
واداد این امر را لکن زایل نشود مادامیکه این کوکب در وتد باشد پس اگر متصل به با وجود انکه صاحب وتدی
باشد مراجعت نکند مگر انکه صاحب چهارم باشد پس به باشد و دلالت کند بر بدی عاقبت و اشد آن
است که نحس باشد و شهادت بجوی از قمر با انچه گفته شد پس اگر شهادت دهد بصلاح امر بصلاح باشد و الا
فلا و اگر صاحب طالع زایل باشد مگر انکه متصل شود بکوکبی از وتد پس شرکای او و مصاحبش رغبت نکنند و نگذارند
او را که انقطاع جوید از ایشان و اگر صاحب طالع در وتد باشد و متصل شود بکوکبی که زایل باشد و قبول کند
او را پس نظر کن باین کوکب اگر صاحب وتدی باشد پس صاحب مسئله همیشه در ترس و بیم باشد از فراق و لکن جهاتش
تا وقتی که این کوکب در وتدی از اوتاد در اید چه این سال ایمن شود از فراق و ترس برطرف شود یا انکه تحویل
شود و سال پیش از این مگر انکه صاحب چهارم باشد و نحس باشد و بدتر است که زایل باشد چنانکه گذشت و هرگاه
صاحب طالع وتدی باشد و متصل شود بصاحب نهم یا صاحب سیوم پس سائل مفارقت خواهد کرد از انچه سؤال
کرده پس اگر صاحب طالع مقبول باشد باز گردد و الا بر نگردد و اگر کوکب متصل نحس باشد یا مفارقت باید
سختی و بزودی مفارقت نکند مگر انکه صاحب طالع و صاحب متصل به هر دو زایل باشند و هرگاه صاحب
طالع از کوکب علوی باشد و متصل نشود بکوکبی نظر کن ببودن آن در اوتاد و اتصال کوکب بوی از اوتاد و غیر
اوتاد بر نحوی که وصف کردیم و بدانکه کوکب علوی بزودی دست بر ندارد از انچه دارد و ضنین باشد بانچه در دست
پس شهادت بجوی از قمر با صاحب طالع پس اگر مقبول باشد دلالت کند بر ثبات و الا اگر متصل شود بکوکبی که در وتد
باشد و مقبول او در وتد خود باشد یا سعد باشد که صاحب وتد نباشد پس دلالت کند بر دوام تا مادامیکه این کوکب
در این برجست و اگر این کوکب صاحب وتدی باشد دلالت کند بر ثبات مگر انکه منحوس شود چه در این وقت دلالت
کند بر فراق بعد از ثبات و فساد بعد از صلاح و اگر متصل به قمر صاحب نهم یا سیوم باشد پس سائل بر چیز و از
عمل خود مفارقت کند از انچه سؤال کرده پس اگر قبول کند از اکوکب عمل بوی رد شود و ما باید بهتر از انچه است

واگر قبول نکند از او کوکب عمل بوی رد شود یا باید بهتر از انچه داشت واگر قبول کند از او نحس باشد جاید بعد از
برامدن از عمل سختی دشوارتی واگر قمر متصل شود بکوکبی که در رب طالع باشد که او را قبول نکند و نه صاحب وتد
باشد پس حاصل مفارقت کند از انچه سوال کرده بزودی وطلب شهادت کن با انچه گفته شد از صاحب طالع
واگر یکی ازین دو وتد باشد و صاحب طالع زایل وانها غریب باشند درین مواضع دلالت کند بر زوال
امر واگر متصل شود صاحب طالع با قمر بکوکبی که در وتد باشد لکن منحوس بود دلالت کند بر فساد امر بعد از استقامت
و غول بعد از امیدواری قامت مگر انکه ان نحس ان کوکب را قبول کند یا بر عکس الباب الرابع از برای نظر
در وقت برخواستن سلطان از عمل خود و دلالتش بر حال وی هرگاه سوال واقع شود از سلطانی که برامد
از ولایتش که ایا چه باشد حالش پس نظر کن درین باب در وقت برامدن یا وقت سوال از ان پس اگر در
دویم باشد که شهادتی برای ان نباشد پس در انچه وا گذاشته از اهل سلطنتش فسادی باشد اگر مریخ بود واز
جهت مقابله یا منازعه یا سوختن اتش اگر زحل بود از راه زمان یا غرقی واگر ان نحس مقبول باشد ضرر رساند
و صالح باشد واگر مقبول نباشد در هبوط خود باشد دلالتش بر فساد بیشتر باشد واگر صاحب بیت ان طالع سخنی؟
راجع باشد فساد شدیدتر باشد چه دلالت کند بر اشخاص امراء و فساد و نظر انچه مذکور شد حکم کن درباره سیل از
صلاح و نیکنامی و حسن حالش در انچه وا گذارده از اهل و اسباب سلطنتش و هرگاه صاحب سابع در طالع باشد
پس سلطانی ملاقات کند از انکه قصد کرده در راه و همچنین اگر قمر متصل شود بکوکبی راجع اگر صاحب طالع و قمر
اگر نحس باشد یا منحوس باشند یکی از انها دلالت کند بر غم و سختی در راه بر حسب ان نحس اگر فوق الارض باشد
این بلیه بوی رسد در حالت رفتنش اگر در حد عاشر و طالع باشد و در حال برگشتن اگر میانه عاشر و طالع
باشد واگر تحت الارض باشد این بلیه باز ماندگان وی رسد در حال رفتنش اگر در میانه طالع و رابع باشد
در حال برگشتن و انصراف وی اگر میانه رابع و سابع باشد فوا هرمس در برامدن رسول و غیر ان گفته است
که اگر قمر منصرف شود از نحسی و متصل شود بنحسی دلالت کند بر خوف هلاک در راه واگر این نحس در هشتم باشد نحسی

ابطال

دیگر از جنس وی ان باشد پس بمرد وی در انجا اگر متصل الیه زحل باشد به بیماری و مردن بدی واگر مریخ باشد
بقتل واگر از اهل صحیحین متصل شود بسعود پس انکه او را فرستاده کسی با او فرستد که وی را بقتل رساند واگر نظر
تربیع باشد بقتل رساند او را بمانند این از اسباب و نظر کن بمستولی عاشر که ایا نظر دارد به برج هبوط
خود بهر ناحیه مقصود پس اگر در این موضع باشد برسد بسلطنت خود واگر نظر نداشته باشد پس اگر متصل بنحسی
شود و منصرف از سعدی پس برسد و برا در سرزمین و عملش سختی دشوارتی و پادشاهی که وی را فرستاده متهم
کند او را بعد از انکه امین قرار داده او را و اهل بلدش وا زیاده شر بدی کنند پس اگر متصل شود قمر بنحسی بجید
یا بنظر بار بدبوی در روز سیوم از این وقت و قمر در جنوب یا وسط فلکش یا ابطا یا ذنب باشد و نحس
وی مستعلی باشد و مسئول عنه صاحب مدینه باشد مگر در این وقت اعتبار بدلیل سلطنت و معطی ملک و
پادشاهی نما باشد چه دشمن دارند او را اهل عملش هرچند بدروغ اظهار خدمت نمایند الباب الخامس
در سوال از امدن سلطان غایبی از سفرش و برگشتن بر سر عملش که ایا خود بیکند یا نه و چه باشد حالش
هرگاه از رجوع سلطانی سوال شد نظر کن درین باب باتصال صاحب طالع و صاحب عاشر پس اگر قبول باشد
باشند یا متصل باشند و قابل بود از انها ناظر باشد بعاشر یا قمر در ان باشد نور صاحب طالع را بکوکب وسط السماء
پس رجوع کند بسلطنت خود و همچنین اگر جمع نوری میانه انها باشد پس اگر انها نباشد نظر کن بصاحب
طالع اگر راجع باشد رجوع کند بسلطنت خود و همچنین اگر قمر متصل شود بصاحب عاشر وان ناظر باشد
بجهت خود و بهتر انست که با این قمر در برج منقلب باشد چه دلالت کند بر سرعت رجوع واگر صاحب طالع راجع
نباشد نظر کن بقمر اگر دفع کند تدبیر خود را بکوکبی که در طالع یا عاشر باشد یا صاحب دلالت کند بر رجوع و همچنین
اگر دفع کند قوت و تدبیرش را بصاحب طالع واگر صاحب طالع در عاشر باشد یا صاحب عاشر نظر بوی برگردد
در سر عمل خویش و بهتر انست که متصل باشد از جانب طالع بوی هرگاه متصل باشد صاحب عاشر بصاحب سیر طش
هرچند بر او در وتد باشد یا متصل باشد بصاحب طالع یا صاحب سیر طش دلالت کند بر زوال سلطنت اش

واگر صاحب عاشر در برج منقلب باشد و متصل شود بکوکبی که در وسط السما باشد و عاشر زایل نباشد و قبولی
میانه انها باشد بر گردد بر سر عملش واگر متصل شود بدلیل سلطان هنوز دلیل بیت العاقبه رجوع
کند بعمل خود بخلاف انکه متصل شود بدلیل بیت العاقبه عزل شود واگر برعکس باشد ثابت ماند بر سلطنت
خود و عطی شود سلطنت دیگر واگر متصل شود دلیل سلطان بدلیل سفر عزل شود و همچنین اگر متصل شود
رب العاقبه بدلیل سفر واگر متصل شود رب العاقبه برب الطالع عزل نشود و پاینده در سلطنتی نیز طلب
واگر منصرف شود صاحب طالع از صاحب عاقبت رد شود سلطنتش بوی هرگاه زایل شود صاحب عاقبت هرگاه
متصل شود بوی صاحب عاشر در وقتیکه متصل باشد بصاحب سلطنتش و صاحب طالع دلالت بر فساد
سلطنت وی بر انکه والی شود بر این سلطنت عدوی صاحب مسئله و هرگاه قمر دفع کند تدبیرش را بکوکبی که در او
طالع باشد از سر عمل خود برخیزد واگر برخواسته باشد زیاد کند در سفرش واگر قمر مقبول باشد باز برگرد
بر سر سلطنت خود واگر غیر مقبول باشد زایل شود سلطنتش واگر قمر در برج منقلب باشد و ناظر بصاحب عاشر
وان کوکب قبول کند از او برگرد د بسلطنت خود الباب الثانی عشر در سئوال از صحبت سلطان
که ایا نفع بر دهان باید و چگونه باشد حالش و در ان سه فصل است اول در انچه میانه انها رود و هر دو از الاتفاق
دوستی و هجران دویم در دانستن مفارقت وی و مقدار صحبتش سیوم در دانستن رشوه و فایده
که از جانب او بوی رسد فصل اول هرگاه مسئله از اراده صحبت سلطان و یا التجای بوی باشد
که ایا چه باشد حال در این اراده و یا این التجای که واقع شده نظر کن در این باب بموضع صاحب طالع
و قمر و صاحبش و نظر کن بموضع سعود و نحوس در صورت زایچه از طالع و بنگر که بچه متصل میشود از سعود
و نحوس پس اگر یابی صاحب طالع را در موضع قوت از فلک و متصل بصاحب عاشر و هر دو سعد باشند و میانه
انها قبولی باشد یا اتصال بتثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر مودت سلطان با او و نیکوی مصاحبت
و بر وصول منفعت از جانب وی و اگر اتصال یا مناظره میانه انها در سکنای باشد که انها وتدی باشد

دلالت

دلالت کند بر منفعت بسیار خاصه اگر در حظ خود باشند بر قدر قوت انها و موضع انها از فلک و اگر یابی قمر را
متصل بصاحب طالع که سعد باشد و قطع کند میانه انها چیزی از نحوس همچنین باشد و دلالت بر حسن صحبت
و وفای سلطان و سرورش بوی و اگر یابی قمر را منحوس و صاحب بیت قمر را سعدی که در طالع یا بصاحب طالع
باشد پس بگذار دلالت قمر را و اعتماد کن بر انها چه دلالت کنند بر سختگیری و ملالتی فی الجمله از سلطان
پس عزل کند او را دیگر پس اگر یابی صاحب طالع و صاحب قمر را فاسد دلالت کند بر عدم اتمام این مصاحبت
و بر انکه قبول نکند والی مطالب وی را و هرچه گوید پس اگر منحوس زحل باشد دلالت کند بر تلون مزاج سلطان و غدرش
و بوفا نا کردن او را انچه وعده کند و اگر نحس کننده زحل باشد دلالت کند بر غل و غش وی و بر انکه بزبان چیزی
گوید که با وی در دل خلاف ان دارد و بر انکه نرسد او را منفعت با انچه اراده کرده مگر انکه باید مشتری یا زهره
که بقوت خود بشکنند نحوست این نحس را پس کم شود از ان و اگر زهره و مشتری که سعود کرده بودند صاحب طالع
و صاحب قمر را بنظر خود یا صاحب انها باشند و برای انها قوتی باشد در مواضع خود دلالت کنند بر صلاح همه
در امرش و بر انکه برسد بحق مطالب بهره امید ما از ان سلطان بر نیاید و این بقدر ممازجت و قوت انها باشد
فصل دویم پس اگر مسئله از مقدار بقای وی باشد با سلطان پس نظر کن در جایی که یافتی انها سعد را [illegible]
بده از ان تا بدرجات نحس بعد قمر و صاحب طالع پس قرار ده انها را شهور و سنین و این ظاهر شود مقدار صحبت
فصل سیم پس اگر خواهی که بدانی رشوه و فایده را که از جانب سلطان رسد نظر بسهم السعاده و مناظره وی
و مناظره صاحبش بدلیل طالع و نظر کن که ایا چه ناظر باشد از سعود و نحوس بدرجه سهم السعاده چه ان اقوی نظر
کنندها باشد بسهم و نظر کن که کجاست موضع قمر بالخصوص بعد از این این اقوی خواطر باشد بسهم پس اگر
یابی قمر را ناظر سهم یا متصل بدی و هر دو سعود باشند دلالت کند بر فایده های بسیار و رشوه های بسیار
و مال بقدر قوت انها در فلک و اگر بعکس باشند چنانکه سهم السعاده منحوس و قمر ساقط از مناظره
ان و منحوس پس برسد در این صحبت بفایده و رشوه مگر چیزی که در حساب نیاید و اگر یابی سهم السعاده

اتم معود از وجهی و نحوس بوجه دیگر و مریخ آن کوکب نحس باشد که ناظر سهم بیت دلالت کند برانکه مال والی
اخذ کنند و مکر زر دار عمل خود یا برسد بوی سختی و دشمنی و مکر زر و بعد از این و اگر زحل مناظر و ناحس باشد مر آن
را دلالت بر خیانت پنهانی در مال یا پنهان کردن آن سختی کشیدن و حرج قدر برابجهة خلاصی انشاء الله
و بدانکه دلیل فایده صاحب یازدهم باشد که جهت آمال سلطانی بیت که مصاحب ولیت پس اگر مناظر
باشد صاحب طالع بصاحب یازدهم و قبولی در میانه باشد و نظر تثلیث یا تسدیس باشد پس برسد بآمال از جانب
او باسانی و خوشی و اگر نظر تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد یا قبول رسد بآمالی بعد از رنج و سختی کیری و
طلب و تکدی و دشواری و اگر نظر نباشد میانه ایشان و نه ناقل نوری و نه جامعی استفاده مالی نکند از سلطان
و بهیچگونه حاکم کن از کوکبی که ممکن باشد در یازدهم اگر ناظر باشد بصاحب طالع الباب السابع در نظر کردن
در سوال از شخصی که آیا نزد پادشاه یا سلطان رسد یا نه پس نظر کن در این باب بصاحب طالع و قمر پس اگر
متصل باشند بصاحب عاشر یا تثلیث بوده باشد در عاشر بگوی آری والا فلا پس اگر اتصال تثلیث یا تسدیس
باشد پس بسعی سهلی و باقی مطلوب بگوی و اگر تربیع و مقابله یا مقارنه باشد بعد از رنج و اختلاف بسیار
و قدری خشونت یا قبض و اگر در میانه قبولی باشد قضای حاجت بسرعت شود و او را قبول کند و کشاده روی
باید و اگر اتصال از مکانی باشد که ضد قبول باشد ملاقات کند او را سلطان با بی محلی و ناخوشی و کراهتی و غدر کند
با وی و بزبان کوید خبر را که در دل ندارد و یا اظهار کند کراهت و ناخوشی را اگر اتصال بمقابله باشد و اگر اتصال
نباشد و کوکبی باشد که رد و نقل نور کند یا جامع باشد پس حکم اتصال در آن جاری شود و لکن بر اندازه جوهر آن
کوکب و قوت و ضعف او در فلک نشاید الباب الثامن در سوال از شهر و قلعه که یا اهل آن محاربه میانه
و بر سر آن میایند که بگیرند که آیا فتح شود یا نه و آیا بصلح فتح شود یا بحرب نظر کن باوتاد اربعه چه ایشان بمنزله ابواب
می باشند پس هرگاه داخل شوند در ایشان کوکبی نحس یا در ایشان باشند نحوس فتح شود و اگر سعود باشند در ایشان فتح شود
و اگر سعود نیز داخل باشند فتح شود مکر بصلح و اگر کوکبی که در ایشان باشند صاحبان اوتاد باشند فتح آن بواسطه اهل

وی باشد

وی باشد و در سوال مدینه که بر سر آن میروند یعنی سوال از حال شخصی که بر سر مدینه میروند دلیل مدینه برج عاشر
و صاحبش باشد پس اگر مریخ در آن باشد و قوی و شرقی و در بعضی از خطهای خود فتح شود بقهر و بضرب شمشیر و فحش
بسبب ایشان باشد و اگر مریخ در خطی نباشد در آن فتح شود و قهرا لکن بدون خونریزی و بدینگونه باشد اگر مریخ در ربع
یا مقابله وسط السماء و صاحبش باشد و اگر مریخ آمیخته باشد با سعود جاری شود صلح بعد از حرب و فتح شود بصلح و در مدینه
با وی یعنی هرگاه سوال از اهل مدینه باشد که قلعه را نخواهند که تسلیم کنند و اظهار مخالفت نمایند دلیل رابع باشد و صاحبش
پس حکم کن چنانکه گذشت در مدینه از مریخ باذن الله تعالی و اگر سوال از فتح مدینه باشد که حرب در آن قائمست
و نمیدانیم که ایشان مخالفت کرده اند با وی عداوت شده اند یا نه و بر سر ایشان آمده قرار ده طالع و قمر دلیل مهاجم
و نظر کن که مریخ مخالطه با طالع یا صاحبش یا قمر یا صاحب خانه اش تربیع یا مقابله یا مقارنه دارد یا نه پس اگر داشته
باشد و قبولی نباشد در میان ایشان و سعود نیز مناظر نباشند فتح شود قهرا بضرب شمشیر و اگر مقبول باشد و سعود مناظر
مناظر باشند فتح شود بصلح بعد از حرب و اگر نظر تثلیث یا تسدیس باشد و سعود مناظر باشند نیز چنین باشد و اگر
سعود مناظر نباشند در این صورت فتح شود بصلح لکن از سخت تر باشد و صلح ضعیف تر قول بطلیموس هرگاه
دانسته باشی طالع مدینه را که بر سر آن آمده اند یا طالع رئیس از اد در وقت بنا گذاری مدینه یا مولد رئیس نظر کن
بطالع و موضع شمس و قمر در آن وقت پس اگر منحوس شود طالع و موضع نیرین بمقابله یا مقارنه یا تربیع دلالت کند
بر ضرر مدینه و رئیس و اگر بجای نحوس سعود باشند دلالت کند بر خیر و منفعت و راحت قول والیس هرگاه
از مدینه باشد و ندانی که بچه برج وضع شده نظر کن بموضع سهم السعاده در وقت مسئله پس برج سهم طالع
وضع مدینه باشد و حکم کن بر نظر سعود بسوی آن باذن الله تعالی قول حکیم هندی هرگاه لشکری بر سر مدینه رود و خواهی
بدانی فتح شود یا نه نظر کن در وقت توجه لشکر یعنی ابتدای حرکت [illegible] اگر [illegible] پس شمار از آن
تا موضع قمر از منازل بیست و هشت گانه قمر پس اگر قمر در منزلی باشد که بر آن علامت دخول کشیده شده داخل
شوند و اگر در منزلی باشد که بر آن علامت خروج کشیده شده قادر نشوند بر مدینه و بر دخول بر آن و ضابطه در [illegible]

است که ابتدا از ثریا کرده وچهار منزل را بدخول نسبت دهند وسه را بخروج پس ثریا و دبران و هقعه
وهنعه منازل دخول باشند و ذراع ونثره وطرفه منازل خروج وهمچنین جبهه وزبره وصرفه وعوا منازل دخول
وسماک وغفر وزبانا خروج واکلیل وقلب وشوله ونعایم دخول

وبلده وذابح وبلع خروج وسعود واخبیه ومقدم ومؤخر دخول
ورشا وشرطین وبطین خروج چنانچه در صورت حفر است منازل
منسوبه بدخول در چهار زاویه واقع شده با یکدیگر برابر وبران
که نوشته شده بسواد ومنازل منسوبه بخروج در وسطها وبران نوشته
شده بحمره وبدانکه زحل ومریخ وشمس مقوی امر دخولند
پس نظر کن در وقت سؤال یا رسیدن خبر تو بطالع که در چه منزلست از منازل قمر وباین کواکب مقویه
پس اگر طالع در موضع دخول باشد مهیا شود امر دخول والا فلا واگر طالع در موضع دخول باشد وکواکب مقویه
در موضع خروج داخل نشوند واگر چه مهیا شود امر دخول وبرگردند ومنهزم شوند واگر موافقت کنند مریخ
از چهار تای باقی یعنی قمر وطالع وزحل وشمس ودبران پس در دلالت وسط باشد واین موافقت حاجت
که شمرده شد در چهارم از مکان ثریا در دخول **الحادی عشر من الطالع** وانچه مناسب اینست دلالت
ان از کتاب باب مضی شده گفته است که دلالت میکند بر امید وسعادت ومحمدت وثنا وولد واخوان
وصداقت با اکابر وابروی نزد ایشان وپیغام نیکو واز ادی ورشوه وجنت اموال سلطان وبر ...
دوستی نافع وعمارت وجهت نفع وبر اخراج اسقاط ... وانچه برسد بانسان از خیر وشر وصاحب ...
اول ان دلالت کند بر انچه امید دارد وثانی بر سعادت وثالث بر اصدقا وثروت ومحمدت وثنا وجمل
وهرگاه دلیل در ان باشد از اسباب ... باشد مسئله امید است واگر ... از سعادت واگر ...
بر صداقت واگر زاید از سلف ... کشته ... هر برج باشد ... که سفیدی زند انتهی

سنان

شما ... اول در رجا وامید وباتقرب نزد ملوک که ایا بدان برسد یا نه ثانی از مصادقه ومحبت میانه دو نفر
ثالث در ملاقات صدقا **الباب الاول** هرگاه سؤال از سعادت وامریکه توقع دارد ویا منزلتی از ملوک باشد پس نظر
کن بصاحب طالع وقمر ومشتری وصاحب یازدهم پس اگر متصل باشد صاحب یازدهم ومشتری بصاحب طالع یا بجرم
یا یکی از انها در طالع باشند یا متصل شود صاحب طالع یا قمر بصاحب یازدهم یا مشتری یا بکوکب سعدی در یازدهم و
قاطع نباشد میانه انها ظفر یابد با امید خود واگر صاحب یازدهم در وتد باشد وقمر مقبول باشد پس این امید
تمام شود بر وجهی که خواهد واگر قابل تدبیر قمر در برج ذی جسدین باشد ظفر یابد بر امید خود بجز کمی واگر در برج
منقلب باشد در ظفر بامید خود سخافت وسستی باشد واگر در ثابت باشد پاینده امید خود در اتمامی پس
نظر کن بقابل تدبیر قمر پس اگر منحوس باشد پس این امر بعد از ظفر وی فاسد شود واز دستش برود واگر
قابل تدبیر مقبول باشد ظفر یابد باکثر انچه امید دارد **فی الباب الرابع** در اتفاق ودوستی ودشمنی نظر کن
بطالع وسابع وصاحبهای انها وانکه در انها باشد از کواکب واتصال وانصراف انها وشریک کن قمر را
با انها اگر متصل یا منصرف باشد والا فلا واگر هم متصل باشد وهم منصرف منصرف عنه قمر را شریک صاحب
طالع کن ومتصل الیه را شریک سابع پس نظر کن که چگونه است اتصال واز کجاست تثلیث است یا نظر
تسدیس یا مقارنه وایا میان انها قبولی است یا نه پس اگر چنین باشد مودت ومحبت درست باشد واگر از
تربیع ومقابله باشد دلالت کند بر نقص وفساد میانه لکن اگر قبولی در میانه باشد امر اصلح است **الباب
الثانی** در نظر در مسئله مصادقه ومحبت میانه دو نفر هرگاه سؤال از محبت بین دو نفر باشد نظر کن
بصاحب یازدهم وصاحب نهم وسیوم پس اگر ناظر باشند اصحاب این خانها بصاحب طالع بتثلیث یا تسدیس
با یکدیگر دوست باشند واگر بتربیع یا مقابله با یکدیگر دشمن باشند پس اگر یکی از انها ناظر باشد محبت فی الجمله است
واگر دوتا از انها ناظر باشند قویتر باشد امر محبت واگر جمیع ناظر باشند پس دلالت کند بر محبت شدیده
خاصه اگر نظر از بروج ثابته در بروج ... باشد وشهادت کوکبی از زهره در این مسئله بمنزله صاحب حادی عشر

باشد پس اگر واقع باشد در یکی از خانهای مذکوره و قبول کرد قمر یا صاحب طالع را یا آنکه نیکو بود موضع زهره و
سالم بود از نحوس دلالت کند بر صحبت شدیده و اگر ساقط باشد یا منحوس فاسد کند صحبت و دلالت بر
مودت رایادون ایشان قول رابع در هفتم در دانستن آنچه جاری شود میان ایشان نظر کن بصاحب طالع
که بچه متصل است و چه بان متصل است و در چه موضع واقع شده و همچنین صاحب سابع که بچه کوکب و اقع
در عاشر اگر متصل شود بصاحب طالع مثلا یا بر عکس یا کوکب واقع در طالع بصاحب عاشر یا بر عکس و همچنین صاحب
طالع در عاشر و اتصالی که میان ایشانست به تثلیث یا تسدیس یا مقارنه باشد دلالت کند بر منفعت
و رسیدن خیر بصاحب طالع و همچنین بکوبی از صاحب سابع و منسوب وی پس اگر اتصال بغیر آنچه مذکور شد
باشد دلالت کند بر ضرر و بلیه و مصیبت و غم و قلت مال و منال الباب الثالث در نظر و رسیدن از
ملاقات احد قاهر که کسی سؤال کرد که آیا صدیق خود را ملاقات خواهد کرد یا نه نظر کن بصاحب طالع و قمر پس
اگر متصل شوند بصاحب یازدهم از طالع مجتمع خواهند شد و همچنین اگر نا قلی یا جامع نوری در میان ایشان در دلیل
از بیت الولد و مشتری و عطارد و از زوجه ایشان را از هفتم و زهره و برادر ایشان را از سیم و مریخ و پدر و مادر ایشان
را از چهارم و دهم و شمس و قمر و بنده ایشان را از ششم و زحل و همچنین در جمیع حوایج نظر کن بر مثالی که ذکر
شد قول رابع در هفتم هرگاه سؤال از امری باشد که امید دارد و میپرسد که آیا بان میرسد یا نه نظر
کن بصاحب طالع و قمر اگر متصل باشند بالسعود از اوتاد یا مایل الاوتاد پس ظفر یابد بحاجت خود و اگر اسم
برده حاجت خود را یا نام برد شخصی را طلب کان اعدا در موضع ایشان از فلک چنانکه نام برده بدان طریق که
بیان شده از جواهر و طبایع بروج دوازده گانه الثانی عشر من الطالع در آنچه مناسب و مشاکل انست
قول رابع در منسوبات آن دلالت میکند بر اعدا و شقاوت و حزن و غمها و محنتها و حسد و سختی حبس و مکر
و حیلهها و رنج و تعب و بر چهار پایان و مواشی و خوف و نکبت و زمین گیری و مال او زنان و ظلمه و جنها
و بندگان و محبوسان و محبوسان و قرض خواهان و کحلان و آنچه برود از مال و تلف شود و بر غربت

دلالت

و گوشه گیری و خواری و کینه بر پست مرتبه‌گان از مردمان و منافقها و دزدان و آنچه بر سد بمولود در شکم مادر
در سختی ولادت و سهولت آن پس اگر منحوس باشد یا حبس یا کسی باشد یا منحوس برد در برج معوج یا قمر چنین
باشد خصوصا اگر در وتد باشد و کنهای ناظر بان و تندی باشد دلالت کند بر عسر ولادت و این علت دلالت
کند بر دواب ارض چهار پایان و بر چهار پایی و در بیت شیئ اول دلالت بر شقاوت و حبس و غم و حزن کند و ثانی
بر اعدا و ثالث بر دواب و مواشی و هر زمان که دلیل ضمیر در آن واقع شود و ناری باشد سؤال از شقاوت
و حزن و حزان باشد و اگر ارضی از حبس و محبوسی باشد و اگر بادی از بهایم پرسد و اگر هوایی از دشمنان سؤال کند
در کنار آن هر برج که باشد بیشتری بود که در آن بعیدی باشد انتهی و در آن هفت باب است اول از سؤال از عدو
با عداوتی که از آن بیم داشته باشد دویم در امر خایف و شخصی که طلب آن رفته باشد سیوم در امر محبوس
و زندانی چهارم در صفت دابه یا چهار پایی و حمل آن پنجم در دابه که خواهد بخرد که آیا تمام شود یا نه ششم در گریختن
و اسیر سازی هفتم در سؤال از مقتول که آیا قصاص میشود یا نه و مظلومی که آیا بداد ایشان رسند یا نه الباب الاول در
سؤال از عدو نظر کن بصاحب طالع و صاحب دوازدهم و آنچه باشد در آن از سعود و نحوس پس اگر صاحب
از الحسن یا نحسی که در طالع عارض باشد فاسد کند صاحب طالع را سعد و ناظر بتثلیث یا تسدیس و بری از کوکب
و صاحب دوازدهم را نیز چنین قبول کند یکی دیگر را حکم کن ایمنی از این عداوت و عداوت صلح میانه باطل
و عداوتی که از آن سؤال واقع شده باذن الله الباب الثانی نظر کن در امر خایف و خون خوا
و پنهان شده هرگاه سؤالی از خوفی باشد نظر کن بموضع صاحب طالع و قمر در حال ایشان پس اگر صاحب طالع منحوس
باشد در دوازدهم و قمر بادی باشد پس این خایف شدید الخوف باشد از امر شدیدی که مطالبه شود با آن
لکن قدرت نیابند بروی در این طلب و همچنین باشد اگر در بعض اماکن رو به باشد چون ثانی و سادس
و ثامن پس خوف بوی راه یابد از جهه منسوبات آن بیتی که صاحب طالع در آن باشد پس اگر شهادت
دهند نحوس از اوتاد امر شده باشد چه دلالت کند بر وقوع و اگر شهادت ندهند نحوس واقع نشود

بیان ... نسخه ... (marginal note, partly illegible)

وزایل شود وهمچنین خوف محض باشد واگر طالع بری باشد از نحوس و ناظر الطالع نرسد بکرد ولی سایل
دخبر خوفی اگر باشد بی اصل و باطل بود واگر صاحب طالع وتدی باشد و ناظر باشند بوی نحوس از آن ماده
بسیار باشد وبدتر وشدیدتر آنست که نحس صاحب ششم بود چه اگر چنین باشد دلالت کند بر هلاک ورت
وی واگر صاحب ششم نباشد پس مصیبت شدیدی بوی رسد لکن امید عافیت باشد برای او واگر نهایات
کواکب از بروج منقلبه باشد دلالت کند بر تحویل و تغیر بلیه واگر انقلاب خوف و قلت بقای آن و در بروج
باقیه دلالت کند بر ثبات شر با شهادت کواکب نهار را بر این واگر نحس در دویم باشد دلالت کند بر آنکه
اخذ شود بواسطه مال واگر رب طالع در دوازدهم باشد و ناظر باشد الا رب سابع و نه رب ثانی
عشر دلالت کند بر گریختن و نجات وی و بر آنکه قدرت نیابند بر وی واگر در این صورت قمر متصل به
نحسی باشد دلالت کند بر وصول مکروهی بوی در حال فرار مگر آنکه آن نحس صاحب حیث قمر باشد یا صاحب
طالع چه مکروه آفل باشد وسلامتی از آن اظهر واولی باشد واگر صاحب طالع ساقط باشد از دوازدهم قمر
و در آن باشد سعود پس کسی قدرت بر آن نیابد و زایل شود این خوف باندازه سیر سعود بوی باتصال
باجمله واگر متصل شود قمر از دوازدهم بسعدی در دهم یا نهم که دهم قمر باشد کسی از طلب او این خایف
نیابند وآشکارا شود امر وی وامر خوفش پس اگر بدل این سعد نحسی باشد در نهم ظاهر شود این خایف
وطلب او کنند بشدت و بیم باشد بر وی و طول کشد خوف او و در این بلیه گرفته شود و هلاک گردد
پس اگر ناظر باشد بوی سعدی بقوت [illegible] کشد بر وی پس اخذ شود لکن از هلاک ایمن گردد و بسلامت
باشد واگر خواهی بدانی هلاک یا سلامتی وی را یا طول حبس او را نظر کن بمقدار قوت این نحس مستعلی بر
بر قمر پس اگر قوی باشد و قمر در حد وی باشد و این نحس مریخ بود کشته شود یا ایمن و تازیانه و نجات نیابد
واگر زحل باشد گرفتار شود و بطول انجامد حبس وی تا بمیرد و در آن باندازه قوت زحل در موضع خود
وحد و نصیب وی در برجش واگر این نحس غیر قوی باشد در موضعش و قمر در حد سعدی باشد گرفتار شود لکن

بکلی ۱۱ (?)

ایمن بود واز الم وعذاب و حبس و مقدار آن باندازه سیر نحس باشد بسوی قمر از شهور و سنین واگر نحس ناظر بقمر
ضعیف باشد و قمر مراحم وی باشد در موضع آن و سعدی ناظر بقمر باشد و قبول کند قمر را از موضعی که قمر را در آن
حصه و بهره باشد پس خایف بسلامت باشد وامر بصلح انجامد و امان یابد و خوف کمی و سهل بوی رسیده
گفته است بطلمیوس پس نظر کن بقمر و صاحب خانه وی و صاحب طالع پس اگر ایشان در وتد متصل باشند و صاحب
طالع سعد باشد و نحسی ناظر قمر بود و صاحب طالع بتربیع یا مقابله پس نظر کن بصاحب خانه قمر پس اگر قوی
باشد و در شرف قمر یا مثلثه بوی ضرر نرساند نظر نحس بقمر و نرسد باین خایف مگر خوف اندکی پس سلامتی
و فراغت یابد واگر قمر مقارنه داشته باشد با نحسی در هفتم گرفتار شود در غیر بلاد خود واگر در سیم گرفتار شود در
خانه برادران خود یا بعض اقاربش واگر در یازدهم گرفتار شود در حالت ایمنی او و خاطر جمعی و خوش شود
باین بعضی ثقات و همسایگان وی از جهت این بلیه که بوی راه یافته واگر در چهارم یا ششم گرفتار شود در حالتی
که پنهان شده باشد در زیر زمین و خایف و هراسان باشد واگر در دهم گرفتار شود آشکارا در مقام و مسکن
خود یا در عمل و شغل خود یا در بعضی از طرق که تردد می نماید بان بعد از آن نظر کن بسعود که در چه موضع باشند
پس اگر سعود در این مواضع باشند و قوی و نحوس منحرف از قمر ضعیف باشند پس این خایف اگر چه گرفتار شود
لکن باکی بر وی نباشد و کشته نشود واگر نحوس مذکوره قوی باشند و حد قمر نحسی را باشد پس این خایف
گرفتار شود و بسیار هراسان شود و همیشه در حبس باشد تا آنکه بمیرد مگر آنکه سعدی ناظر باشد قوی در جایگاه
فی الجمله شرکتی قمر را در آن باشد پس دفع کند شر این نحس را و ایمن شود و بر آید از خوف و حبس باذن الله تعالی
و بدانکه خونی بر دو صنف باشد یکی آنکه خون خواه سلطان باشد و دیگر آنکه غیر سلطان بود و در اول طالع
را برای سایل قرار داده و دهم را دلیل سلطان خون خواه و هفتم را دلیل سببی که بدان کشته خون وی خواهند
ریزند و چهارم را دلیل عاقبت امر پس اگر مناظر باشند صاحب طالع و دهم و صاحب طالع با تا فلی یا جایگی (?)
باشد ظفر یابد طالب بر مطلوب و در ثانی طالع را دلیل سائل و هفتم را دلیل طالب دم که خصم باشد قرار

و پس نظر کن که اگر صاحب طالع در ششم باشد یا ناظر باشد با ناقی یا جامی باشد پس همچنین طالب ظفر یابد بر
مطلوب والا فلا پس اگر نظر تربیع یا مقابله باشد یا مقارنه و مریخ ناظر باشد بصاحب طالع و صاحب هم
خون وی ریخته شود و اگر ناظر تثلیث یا تسدیس باشد و قبول در میانه ایشان باشد یا بعدی کشته را زایل کند
کشته نشود و همین مجرد ظفر و تسلط باشد پس هرگاه سایل خایفی که غیر باشد پرسد طالع را دلیل سایل
و هفتم را دلیل خایف قرار ده اگر کسی که خایف از آن ترسد سلطان باشد دهم را دلیل وی بکیر اگر
سایل خود خایف باشد طالع را و صاحبش را بکیر دلیل آنچه را از آن میترسد از صاحب بیتی که منسوب است
بوی مثلا اگر زوج خود ترسد صاحب هفتم را نظر کن و همچنین پس اگر متناظر باشند این دو دلیل یا در
اتصال باشند در دوم یا ششم یا هشتم یا دوازدهم یا هفتم تربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر حبس که
بقدر طاقت باشد و اگر مناظره بتثلیث یا تسدیس باشد و دلیل مطلوب که دیگری طالب است او نیست
بواسطه وی باشد در هر مواضع بیگانه نباشد دلالت کند بر رهایی و خلاصی وی از حبس و هرگاه مسئله از غضب
سلاطین باشد و بزرگان برکارکنان و مصاحبان خود پس اگر شمس و طالع و قمر منحوس باشند پس غضب
مرگ رسان شدید باشد و اگر صاحب طالع ناظر بطالع و شمس نباشد فی الجمله تخفیف یابد و قلیل باشد
این غضب و اگر شمس منحوس باشد و در مقابله طالع و قمر پس ملک مورث نور زد بوی و اگر صاحب بیت
مریخ باشد و با شمس یا قمر باشد دلالت کند بر غضب ملک و با قمر خوف از وی و اگر قمر زاید النور باشد
و با مریخ در یک برج باشد یا متصل یا ناظر وی پس این صاحب مضروب و مجروح شود و بلیه و سختی یابد و
همچنین اگر قمر در طالع و مریخ در دهم باشد یا بر عکس و همچنین اگر عطارد صاحب ساعت باشد یا صاحب
طالع و موضع مریخ یکی از اوتاد باشد و اگر ذنب طالع باشد باید از جهت دزدان و بندگان و خادمان
برنج و اندوه **باب ثالث** در سایل محبوسین و آن پنج فصل باشد اول در خروج از حبس یا تعبیر آن
دوم در وقت خروج سوم در موت یا در حبس چهارم در بیماری در حال حبس پنجم در عذاب در

در حال حبس از ضرب و قید و ماندن **فصل اول** هرگاه سوال از زندانی باشد نظر کن در این باب
مثالی که نظر میکردی در سفر چه هر دو سوال از خروج از مکان باشد مگر آنکه در باب زندانی هرگاه
صاحبان اوتاد در جای خود باشند یا بعضی در بیت بعضی دلالت کند بر حبس در مدت این سال مگر آنکه در
اوتاد یک کوکب باشد و سریع السیر و متصل بکوکبی زایل و در رب الطالع یا بصاحب نهم یا سوم جهت این دلیل
خلاص باشد و بهتر آنست که متصل شود بکوکبی در نهم یا سوم یا دوازدهم و ششم دلالت کند بر سختی و شدت
بعد از خروج و اگر طالع و صاحبش و قمر و صاحب خانه اش در بروج ثابته باشند دلالت کند بر طول حبس خصوصا
اگر در اوتاد باشند و اگر جمیع وتدی باشند و در بروج منقلبه و زایل ساقط باشند دلالت کند این کواکب
بر قلت مکث در حبس و اگر اینها وتدی باشند و در بروج ذوجسدین دلالت کند بر تحویل و نقل از محبسی بمحبسی دیگر
یا تغییر بعض امور وی و مدت حبس وی میانه باشد و اگر صاحب طالع و قمر در دو ربع سفر باشند دلالت
کند بر خروج یا انتقال از حبسی بحبسی و اگر اتصال در این دو ربع بکوکبی باشد که آن نیز در این دو ربع باشد
دلالت کند بر طول حبس صاحب طالع وتدی دلالت بر طول مدت حبس کند و اشد این چهارم باشد
پس اگر با وجود این ناظر باشد بری صاحب دوازدهم یا بعضی از نحوس رسد بوی کشتنی در حبس بعد از
نظر و اگر صاحب طالع ساقط باشد در اوتاد و متصل بکوکبی وتدی طول کشد حبس وی بعد از آن بعد دوام
خلاصی و اگر در وتد باشد و متصل بکوکبی زایل دلالت کند بر خلاص بعد از یاس و اگر دفع کند تدبیر خود را
صاحب طالع یا قمر بکوکبی در سوم یا نهم دلالت کند بر خلاص پس اگر این کوکب صاحب یکی از اوتاد باشد
پس اگر ناظر باشد با این وتد مشکل شود امر و اگر ناظر نباشد نجات یابد از حبس و بهترین ادله خلاصی دفع
نیر صاحب طالع یا قمر است بصاحب سوم یا نهم بشرط آنکه قابل زایل باشد از اوتاد و او تدبیر طالع پس اگر
متصل شوند یکی از اینها بصاحب دوازدهم و وی در رب الطالع باشد یا بصاحب نهم یا سوم و آن در
دوازدهم باشد دلالت کند بر فرجت و رستن از زندان و اگر متصل شود صاحب سوم یا نهم بصاحب طالع

برون رود از زندان تا آنکه صاحب طالع از برج خارج نشود و زایل نگردد از وتد و هرگاه زحل در وتدی باشد
با صاحب یکی از اوتاد و قابل تدبیر صاحب طالع یا قمر باشد دلالت کند بر عسر در امر خروج در این سال و بدتر است
که صاحب طالع با این در وتد باشد چه دلالت کند بر یأس و خبث تر او تا ماه چهارست اگر طالع برج ثابت
باشد بدانکه هرگاه صاحب طالع و دلیل خلاص باشد برابطه رفع تدبیر خود پس زندانی خود باعث خلاص شود و بدون
اعانت کسی و اگر بواسطه قبول تدبیر شود دلالت کند برآنکه غیر باعث نجات وی شود بدون طلب و حیله
از وی در امر خلاصی خود و هرگاه صاحب طالع مقبول باشد و قمر غیر مقبول باشد دلالت کند بر خروج محبوس و هرگاه
مقبول نباشد لکن متصل شود بکوکبی مقبول دلالت کند بر خروج و قمر هرگاه متصل شود بصاحب نهم یا سیوم و
صاحب طالع غیر منحوس باشد و نه متصل بکوکب صاحب وتد دلالت کند بر خروج و اگر صاحب نهم و سیوم قبول
کند تدبیر قمر را لکن در وتد باشند دلالت کند بر رغبت خروج محبوس پس اگر قبول نباشد در آن عسر و
اشکال کمی باشد و هرگاه صاحب طالع در رجعت یا سفر باشد و قمر متصل بوی دلالت کند بر عسر خروج دقیقه
هرمس گفته است که قمر با زحل در هر برجی که باشد و مشتری نظر کرده داشته باشد بوی از دهم یا چهارم
انها و بهتر است که مستعلی باشد بر انها دلالت کند بر سختی که برسد بوی در این بند لکن این بند و تا قرار
بشکند با خود شکسته شود در محبوس از غضب سلطان نظر کن بصاحب طالع و صاحب دهم پس
اگر ناظر باشد بوی بسعود کند او را دلالت کند بر خلاصی و رضای سلطان و اگر محترق باشد یا منحوس بصاحب
دهم دلالت کند بر هلاک وی بدست سلطان و هرگاه او را سفر موجود باشد در مسئله محبوس و نحوس را
شهادت باشد نقل شود از مجلسی بمجلسی دیگر بعینه اگر دلیل طالع راجع باشد و هرگاه صاحب طالع منصرف
باشد از صاحب دهم رهائی یابد از دست آن سلطان که بر او غضب کرده و هرگاه صاحب طالع یا قمر منصرف
باشد از صاحب چهارم بگریزد و رهائی یابد از حبس در محبوس بواسطه خصم دلیل خصم از صاحب هفتم قرار
ده و نظر کن درباره آنچه میانه انها جاری شود از اتصال و نظر ان با صاحب طالع بسعادت یا کوکب پس

الخ

اگر منا ظر باشند بتثلیث یا تسدیس پس خصم در طلب حق خود سستی نماید و طالب عاقبت و صلح باشد و اگر بتربیع
یا مقابله باشد نظر انها پس صاحب حق سخت گیری کند در طلب و بسیار مماکسه کند و اگر میانه انها قبولی باشد
دلالت کند بصلح میانه انها فصل در تعیین در معرفت وقت خروج محبوس هرگاه دلالت کرد دلیل بر
خلاصی طلب کن وقت را از ناظر بطالع از دو دلیل پس اگر قمر ناظر باشد بطالع و تحت الارض و اگر
دید در موضع یا برجی که در آن است قمر را فوقی یا خطی باشد و ناظر باشد بطالع پس این در وقت خروجش باشد
از زندان و همچنین بگوی در صاحب طالع هرگاه ناظر باشد وی و قمر ساقط پس اگر آن فوق الارض
در موضع فوت و فی الجمله خطی در ابد این وقت خروجش باشد و هرگاه هر دو ناظر باشند بطالع پس اگر
یکی از آن هر دو بدیگری متصل باشند پس بگردان قابل اتصال را دلیل پس اگر متصل نباشند و هر دو
ناظر باشند بطالع از فوق الارض پس همین در وقت خروجش باشد از حبس و نظر کن با آنچه گفته شد
بصاحب طالع هرگاه در بعضی از منحوسها باشد از هبوط یا وبال یا رجعت یا بودن تحت الشعاع که در حین
وقت از آن بیرون آید پس آن وقت خروج و هرگاه دلالت بر خلاصی از جهة اتصال بود پس بگردان
درجهای اتصال را وقت بر آن طریق که بیان از دلایل رجعت و اطوار شهور یا ایام نظر کن برسیدن
متصل بمتصل به و اجتماع انها در موضع وال بر زوال چون نهم یا سیوم و رسیدن متصل بدرجه متصل به
پس آن نیز وقت باشد پس تدبر کن وقت را که باید آن را باذن الله و هرگاه دانستی که محبوس
از این سال که سؤال واقع شده خلاص نشود تحویل بده سال مسئله را و نظر کن بشهادت کواکب
چنانکه نظر میکردی در وقت مسئله پس اگر دیدی شهادات نجات را چنانکه وصف کردم در باب
سابق پس بدان که خبر خارج باشد در این سال نیز پس بدینگونه عمل کن در تحویل سنین تا ظاهر شود
برای تو سالی که در آن برآید از حبس و عمل کن در تحویل سنین در کل ابواب چنانچه عمل میشود در تحویل
موالید و نظر کن با آنچه برسد بوی در سالها از فرح و حزن از تحاویل بر آن صفت که دلالت میکند بر آن

ابواب موت و خرده از مواضع خوف و رجا باذن الله تعالی فصل بیست و دوم در معرفت موت مسجون در حبس
نظر کن بصاحب طالع و قمر پس اگر متصل باشند بصاحب هشتم بتربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر
موت در حبس و اگر اتصال بتثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر موت بعد از خروج از حبس و اگر متصل
نباشد دلالت نکند بر موت و هرگاه دفع کند صاحب طالع تدبیرش را بکوکبی در وتد الارض و این کوکب
نحس باشد یا صاحب هشتم برون برده و از حبس بگر بموت و همچنین اگر دلیل طالع منحوس باشد یا محترق
یا در هبوط یا در هشتم از بیتش هم موت باشد برا در مکانش و گذشت که هرگاه حبس از غضب سلطان
باشد و صاحب طالع محترق شود بصاحب هم دلالت کند بر هلاکش بر دست سلطان فصل بیست و سوم
در معرفت مرض مسجون در حبس نظر کن بدو دلیل پس اگر متصل باشند بصاحب ششم یا بسهم المرض
یا بصاحبش بتربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر مرض در حبس و اگر بتثلیث یا تسدیس باشد دلالت
کند بر مرض بعد از خروج و بدانکه از برای صاحب طالع شهادتیست در جسد و مال اقوی از قمر پس
اگر دفع تدبیر کند بصاحب ششم یا مقارن وی باشد یا در ششم و نظر کند بوی بعض اعدا و دلالت کند
بر مرض در حبس و همچنین اگر در هبوط باشد یا ناقص النور یا منحوس در جمیع المرض و مثل مستولی طالع
ابتدای حبس اگر معین شود فصل بیست و چهارم معرفت عذاب و ضرب و قتل و صلب و مانند اینها در حبس
هرگاه متصل شود صاحب طالع یا قمر بصاحب دوازدهم یا مقارن شود و ان در هشتم طالع باشد دلالت کند
بر سختی و مشقت در حبس و اگر بوده باشد یکی از دو دلیل که ناظر باشد بطالع بتربیع مریخ مقبل یا مقابله
یا جید یا بسهم العذاب یا بسهم القتل دلالت کند بر عذاب و ضرب و قتل و مانند اینها و اگر چنین نباشد
اینها نباشد و نظر کن در معرفت کیفیت آن بمریخ پس اگر منحوس کند اینها را از حمل یا عقرب دلالت
بر ضرب بتیغ و قتل و اگر در اسد و جوزا باشد دلالت کند بر تازیانه و ضرب بمانند ان و اگر مریخ
در زحل باشد و در انچه مذکور شد و ان روز در یکی از دو خانه خود باشد دلالت کند بر عذاب بضرب

چوب و وضع تخته و سنگ بر پشت و گردن و او چنین و مانند ان و اگر سعود ناظر باشند بیکی از این دو نحس
در این حال شر را کم کند و برطرف کنند بقدر قوت سعد بر نحس و ضعفش از ان پس اگر ناظر باشد عطارد
منحوس دلالت کند بر طبیعت ان نحس و اگر سعود باشد دلالت کند بر نحو طبیعت ان سعد که دیر سعادت
و برطرف کند شر را و اگر قابل اتصال در صورت نظر مریخ که مذکور شد در دو هم باشد و ان برج جوزا بود
باشد یا مثلثه ان دلالت کند بر صلب و انکه محبوس را بر دار کشند و الا فلا و اگر اتصال مذکور بتثلیث
یا تسدیس باشد دلالت کند بر صلب بعد از کشتن و خلاصی و سهم العذاب انست که اخذ کنی از قمر تا زحل
و زیاد کنی بر ان درجات ششم را و تا برج ان پس انجا که رسید سهم العذاب باشد سهم القتل و العذاب
انست که بگیری از قمر تا مریخ و انچه جمع شود القا کنی از درجه هشتم پس انجا که رسد سهم القتل و الصلب باشد
پس اگر متصل شوند بانها یا بصاحب انها نه قتل و نه صلب شود و نه عذاب و اگر متصل شوند دلالت کند چنانکه
گذشت قول کندی در محبوس یا انکه اخراجش کرده باشند گفته اگر وقت حبس معلوم باشد چه امر در ان
اوضح و اقوی و الا نظر کن در وقت مسئله پس اگر صاحب طالع و قمر هر کدام که اثر از ان بیشتر باشد
در صورت زوایه منصرف باشد از نحوس یا از صاحب دوازدهم یا هشتم یا هشتم و متصل بسعود پس نجات
یابد از حبس و همچنین اگر دلیلها زایل باشند از او تاد یا بعض انچه گفته شد و وقت خلاص بر اندازه دوری
باشد که میانه منصرف از نحس و سعد متصل الیه باشد از ساعتها و ایام و شهور و سنین لاساعات در مهور تعیین
که اتصال در برج منقلب باشد و صاحب برج منقلب در برج منقلب باشد و هر چه بیشتر ادله در برج منقلب باشند دلالت بر سرعت
بیشتر باشد باذن الله و اگر اتصال در برج منقلب باشد دلالت بر ایام کند و اگر در ذو جسدین بر شهور و اگر
در اثبات سنین و شهادت بگوی از سرعت و بطوء دلیل منصرف از نحس متصل بسعد چه اگر شرقی باشد
سریع باشد و اگر مغربی بر عکس پس ایام ساعات شود و بر عکس شهور ایام شود و بر عکس سنین
شهور شود و بر عکس بر اندازه حال دلیل مذکور و اگر دلیل در برج غربت باشد و پر ضعیف دلالت کند

بر بد حالی از حبس و تنگی محل و اگر مقبول باشد و قوی نیکو شود حالش در حبس باذن الله تعالی و اگر اتصال
بسعد بواسطه رجعت ان سعد باشد خلاص یابد لیکن بلا توقف خصوصا اگر صاحب سعد مراو را قبول کند
پس اگر دلیل نحوس باشد و متصل بصاحب بیت الحبس که مذکور شد و نحوست دلیل بصاحب هشتم
بود و ان نحس زحل بود بمیرد در حبس و اگر مریخ باشد کشته شود و اگر مریخ در این صورت در دهم باشد
و نحس دیگر در چهارم باشد بر دارش کنند و اگر نحوست دلیل زحل باشد و ان صاحب هشتم بود و یرا
عذاب کنند و اگر مریخ باشد چنین برسد بوی ضرب و خون وی جاری شود بدان ضرب پس اگر نحوست
بسبب صاحب طالع باشد این بلیه بوی رسد بواسطه کاری که خودش برزد و اگر صاحب دوم بواسطه مال
باشد یا بکسی که معاون وی باشد و امید اعانت ازاد داشته باشد و اگر صاحب سیم بواسطه برادران و نقل
و حرکتها و سفر و اگر صاحب چهارم بواسطه پدران و امور قدیمه و املاک و عقار و دفینها و اگر صاحب
پنجم بواسطه فرزندان و هدایا و لذتها و خوشحالیها و اگر صاحب ششم بواسطه بندگان و بیت بزیه
کان و چهارپایان و امراض و اسقام و اگر صاحب هفتم بسبب اضداد و ازواج و معامله کنندها
و اگر صاحب هشتم بسبب اعوان و اصدقا و یاران معامله کننده کان و میراثها و انچه منسوب باشد بمردکان
و مرگ و اگر صاحب نهم بسبب نقل و حرکت و دین و اگر صاحب دهم بسبب سلطان یا جهت حشمت و
پدر و مادران و اگر صاحب یازدهم بسبب اعوان سلطان یا بالی یا اصدقا یا امیدها و اگر صاحب
دوازدهم بسبب دشمنان و حبس و همچنین بگوی در جانب سعادت و مانند ان و شهادت بگوی از طول
و قصر زمان حبس از ثبات و انقلاب و ذو الجسدین بروج ادله در بروج موضع صاحبان مواضع ادله و اگر
دیدی صاحب طالع با قمر را با صاحب خانه انها را یا صاحب شرف انها را با قران از خطوط چون گذشته مانند
ان که خارج شود و در تحت الشعاع پس حکم کن بخروج از حبس برای وی باذن الله و شهادت بگوی از اجتماع
و استقبال مقدم چه اگر خارج شود از تحت الشعاع یا زایل الوتد بود یا بری از نحوس خلاص یابد باذن الله

لا محاله و شهادت بگوی برای احوال زندانی بعد از بر امدن از زندان از صاحبان مواضع ادله خروج
چون صاحب خانه قمر و صاحب موضع صاحب طالع پس اگر سعود باشند و دلیل حبس غایب باشد پس اگر
سعادت دهنده صاحب دهم باشد نزد سلطان رود و یا سلطنت یابد و اگر صاحب دوم باشد نوا گیری
یابد و بر این مثال در جمیع بیوت و صاحبان انها حکم کن و اگر صاحب دهم که سعادت دهنده بود شمس باشد
بولایت و سلطنت رسد از جانب ملک اعظم و اگر زحل باشد از جانب مشایخ خصوصا ولات
خراج و ولات معماری ساکن وزارت و اگر مشتری باشد از جانب قاضیان و علما با دین و اگر
مریخ از جانب لشکرکشان و اصحاب سلاح و حرب و اگر زهره از جانب زنان و لهو و لذتها
و اگر عطارد از جانب نویسندگان و تجارت و کتابت و اگر قمر از ارباب خدمت و رسولان و
قاصدان و بدین طریق بگوی در جمیع بیوت بتفصیلی که ذکر شد در امزجه کواکب و گفته است ابو یوسف
کندی که نظر در باره انکه اخراجش کرده اند چنان باشد که در محبوس گفته شد مگر انکه در هیئت نظر
بیکی باید پس اگر در حال رجعت باشند و برگردند تا بان برج که از ان بیرون آمده اند یا داخل در خرف
شوند حکم بیکی بدلالت بر رجوع ان باذن الله تعالی **باب چهارم** در مسئله حمل چهارپایان و سلامتی
حمل و وصف و رنگش گفته است ارسطو فیلسوف هندی نظر کن در این باب چنانکه نظر میکنی در بنی ادم
از بروج منسوب بچهارپایان چه اگر طالع حمل یا ثور یا اسد یا قوس که منسوبند بچهارپایان و در هفتم کوکب
نحسی باشد یا مشتری و در برج چهارپایان باشد دلالت کند بر ولادت چهارپایان و اگر سعدی در نهم
یا در یکجان خود باشد از بروج مذکوره بر چنین باشد و نظر کن بر بروج مذکوره چه بودن سعود در انها دلالت
کند بر سلامتی ان و بودن نحوس دلالت کند بر سقط شدن و کمی زندگانی ان و نظر سعود و نحوس
بدر بکجان این بروج بمنزله بودن انهاست در این بروج در دلالت و اگر شمس ناظر بر برج منسوب بچهارپایان
باشد پس چهار باید باشد شاخ افتاده و اگر قمر صاحب چهار شاخ باشد پس اگر قمر و زهره در برج مذکور

باشند که بدین جهة دلالت بر سلامتی حمل باشد پس حمل از جنس گاو باشد و همچنین اگر زهره و ناظر باشد
برج مذکور و اگر زحل ناظر باشد دلالت بر سلامتی باشد پس فیل باشد یا گاومیش و اگر زهره چنین
باشد که از انعام اربعه باشد و اگر عطارد چنین باشد استر باشد و اگر شمس چنین باشد از جنس اسبان
تازی و اسبان بارکش باشد و اگر مشتری چنین باشد گاو دوشاخ باشد و اگر زحل و مریخ در برج حمل
باشند چنانکه گفته شد یا ناظر باشند بان پس گوسفند و میش باشد و در باب معرفت رنگ مولودی
که از جنس چهارپایان باشد پس اگر کوکب دلیل که بواسطه بودن در برج چهارپایان یا نظر بان دلالت
بر مولود مذکور میکرد شمس باشد دلالت کند بر کمیت و رنگی که شبیه برنگ دود باشد یا بر تیره رنگی یا بر
جهات رنگ سایه یا سواد و قرحه در جبهه و دواب ظاهر باشد اگر قمر باشد دلالت کند بر سفیدی و اگر زحل
بر گندم گونی و سرخی که بسیاهی زند و اگر مشتری بر زرد و یکه بسفیدی زند و اگر مریخ بر نارنجی و قرمزد
اگر زهره بر سفیدی که بسرخی مایل باشد و اگر عطارد بر دورنگی و کبودی و در معرفت علامات ان اگر
شمس دلیل باشد دلالت کند بر انکه ثلث گوش ان مقطوع شود و اگر مریخ دو ثلث ان قطع شود یا اگر اد
مرتبه گوش ان بریده شود و اگر زحل جمیع ان و در باقی کواکب دلالت کند بر انکه هر دو گوش او جمیع بید
دور قمر اگر از صاحبان شاخ باشد دلالت کند بر کسر قرن و اگر مریخ بر کوتاهی شاخ یا افتادن ان
و اگر مشتری بر تند و بر شاخ و اگر زهره بر وسعت میانه دو شاخ و اگر عطارد بر درازی شاخ و نیز شمس دلالت
کند بر علامات سرخی در طرف راست ان یا بر بالای شاخ راست و اگر از صاحب شاخها باشد و مریخ
دلالت کند بر زخم اهن و زحل بر جراحتی اهل ذی ناخن یا گوشت یا بدان سبع و دندان گرفتن ان و هرگاه کسی
در دوازدهم باشد که جای چهارپایان است خواهد بود یک چشم یا لنگ یا چشم ان را ابر اورده باشد و اگر
این کس در شرف خود باشد نیز خواهد بود لنگ و یک چشم و بد صدا و ادرستم باب بیست و دوم در دانستن
چگونگی دابه که خواهد بخرد پس قرار ده طالع سؤال را دلیل سر و دستهای ان و چهارم را دلیل شکم و

و هفتم را دلیل پاها و دم و سوخران و دهم را دلیل پشت پس نظر کن بموضع سعود و نحوس در این اوتاد و
صاحبان انها پس هر کدام از این اوتاد که در ان نحسی باشد یا صاحبش منحوس باشد دلالت کند بر علتی در
موضعی منسوب بان و اگر سعدی باشد یا صاحبش سعود بود پس در ان زیادتی قوتی و نیکوئی و صحتی باشد
و هرگاه بخواهی بدانی که ان سایل خواهد خرید یا نه نظر کن بصاحب طالع و قمر هر کدام که اولی باشند بدلالت
پس اگر دلیل متصل شود بصاحب دوازدهم یا بمریخ یا بصاحب سهم الدواب یا بانها جمعا یا یکی از انها متصل
شود دلیل دلالت کند بر رسیدن سایل بمطلوب و همچنین بگوی هرگاه صاحب دوازدهم در طالع باشد
و ان برج منسوب بدواب باشد چه برسد بانچه سؤال کرده از گوسفند و گاو و دواب و مانند انها پس اگر
اتصال مذکور مفقود باشد و جامع یا نقل باشد نیز دلالت کند بر رسیدن سایل بمطلب و همچنین بودن
مریخ در برج منسوب بدواب و شرقی خصوصا اگر برج ملکی باشد و ان در دهم بود یا بموضع قوی و قابل
تدبیر دلیل باشد دلالت کند بر انکه سایل را روزی شود از اسبان تازی یا هر سوغان داده شده و خاصه
اگر با سهم السعادة یا صاحبان باشد چه دلالت کند بر نفع بان و سعود کردن بر معاطات و همچنین
باشد اگر صاحب دوازدهم مسعود بود و همچنین بودن صاحب طالع در دوازدهم مقبول یا مسعود دلالت کند
بر رسیدن سایل بانچه سؤال کرده و مشتری هرگاه مسعود کند مریخ را در برج منسوب بچهارپایان روزی شود
سایل را حیوانات برج از دواب و طبایع ان اگر حمل و مثلثه ان باشد از جنس اسبان و اشتران یا
از بهایم و چهارپایان بزرگ و مواشی و اگر ثور و مثلثه ان باشد از جنس جنس مواشی و گاوان و اسبان
و مانند ان مخلوط بیکدیگر و سهم الدواب انست که بگیری از مریخ تا درجه جزء زحل بروز و عکس ان بشب و بیفکنی از اول درجه
طالع یا انجا که منتهی شود موضع سهم مذکور است باب بیست و هفتم در مسئله گردبندی که پساقی هرگاه سؤال
کنند که کدام چهارپا سبقت خواهد گرفت چه او را باید یکی از انها یا انکه اهتمامی داشته باشد بدانستن
حال بعضی از انها پس اگر ابتداء الساعة در طالع باشد پس چهارپائی که منظور است سبقت گیرد و اگر در دهم

باشد با سیوم پس ان دوم چهارپای باشد که مبدا از ابر رسانند واگر در هفتم پس ان وسط چهارپایان باشد پس
ان اخر چهارپایان باشد وبعد ازان چهارپای دیگر نباشد واگر صاحب ساعت در هبوط خود باشد پس
راکب ان از جای خود کنده شود و در این سیاق چهقدر ازان پس اگر با وجود این کسی ناظر باشد بشکند بعضی
از اعضای وان عضوی که منسوب باشد برج رب الساعة پس اگر نظر نحس بمقابله یا مقارنه یا تربیع باشد
ورب الساعة در ششم جهت خود باشد پس راکب مذکور ازین افتادن بمیرد وبدتر انست که صاحب موضع
رب الساعة با قمر منحوس باشد مثلها پس اگر سایل را اوابه منظور نباشد واو را دابه در انها باشد
نظر بکن بکر رب الساعة وکوکبی غیر ان که در طالع باشد یا دهم یا یازدهم پس بنگر که جوهر وطبیعت
ان جهت ورنگ ان چه باشد پس بر وفق ان بوده که سابق بر رنگ منسوب بکوکب مذکور باشد
پس اگر دلیل سابق در شرف خود باشد یا خانه اش یا مثلثه اش یا حد یا وجهش پس سابق چهارپای
معروف وصاحب نسب وشرف وجهت افضل باشد وباقی پست تر بوده باشد پس اگر در حظی از حظوظ
مذکوره نباشد پس سابق مجهول وغریب بوده واگر با وجود این در هبوط خود باشد پس با کم نامی قبیح المنظر
وبد خلق باشد وشرف وجهت دلالت کند برانکه دابه خود صاحب نسب باشد و در مثلثه معروف باشد
بیلاد و سرزمین ولکن خود صاحب نسب نباشد و در حد ووجه معروف باشد در بلد ولکن خود صاحب نسب نباشد
ونه دانسته شود که از چه سرزمین بوده باشد ودر معرفت سن سابق پس اگر سوال از سال ان باشد
نظر کن بدلیل سابق پس اگر شرقی باشد یک دو دو بوده واگر غربی هشت ورنه واگر در میانه انها باشد
پس چهار سال بوده ودر دلیل [illegible] پس اگر کوکبی در مواضع مذکوره نباشد نظر کن بطالع پس اگر
خانه شمس باشد سابق از دواب ملوک باشد واگر در خانه زحل باشد از دواب مشایخ باشد ودابه
که او برای مصاحبان حب نسبی شود مگر انکه زحل از ونه باشد یا در موضعی نیکو واگر خانه مشتری باشد از
دواب بزرگان ورئیسان ووجوه ناس بوده یا ازکسانی که ملازم سلطان باشد واگر خانه

مریخ از دواب سلطان وسرکردکان واصحاب سلاح پوشان باشد واگر خانه زهره یا عطارد باشد از
دواب بعض ملوک وسلاطین یا زنان یا نوشندکان واگر خانه قمر از دواب بعض ارباب تجارات وازا
برخر بدار عرض کرده اند واگر دلیل سابق صاعد باشد پس ان دابه معروفست بخوبی واگر هابط باشد غیر
معروف بود وقول سکندری در کروبندی واستباق طالع وصاحبش را دلیل کن بر صاحب استباق
یعنی انکه کروبندی واستباق را انبا کند ازوه وصاحب ساعت اول را دلیل بر انکه پیشتر آید وصاحب ساعت
دویم را بر انکه بعد ازان آید واستخراج پس انچه دلیل ان زحل باشد پس سیاه باشد وانچه دلیل اش
مشتری سفیدی که بزردی زند وانچه دلیلش زهره بود کبودی بود که بسبزی مایل باشد وانچه دلیلش عطارد
بود بسبزی باشد کم رنگ وانچه دلیلش قمر بوده باشد پس براندازه ممازجه قمر با کواکب باشد پس اگر ازا
ممازجه نباشد پس سفید باشد وقرب بان پس اگر دلیل زحل باشد ومریخ ممازج ان پس کمیت باشد واگر
مشتری ممازج ان بود اشهب مایل بحمره باشد واگر شمس ممازج شود اشهب معتدل شود واگر زهره ممازج
بود پس رنگ با همه مایل بسیاهی بود واستخراج در ممازجت عطارد مگر انکه رنگش نازکتر بود از ان
پس اگر قمر ممازج زحل بود پس سیاه براق باشد واگر دلیل مشتری بود وزحل ممازج با وی پس سفیدی
باشد که موهای سیاه وران بود و یا زردی بدین صفت واگر مریخ ممازج بود سفیدی بود وموهای سرخ
وران باشد واگر شمس ممازجت کند سفید بسیار سفید براق بود و یا زرد و براق واگر زهره ابلقی خوش بند
یا بلمع باشد وسفیدی ان خالص لعل وسیع باشد واگر عطارد همه باشد یا قرب بان واگر ممازج
مشتری قمر باشد پس سبز تا بای سفیدی خوش بند وصاحب بها باشد واگر دلیل مریخ باشد وممازج زحل
سرخی باشد که بسیاهی زند واگر ممازج مشتری اشقر احمر باشد یا اشقری باشد که بر ان زردی ظاهر شود
وبشانی سفید واستخراج دم ویال او سفید باشد واگر ممازج شمس باشد اشقر احمر باشد وبشانی و
دم ویال او اشقر باشد واگر ممازج زهره بود اشقر ابلق بود وسرخی ان بسفیدی زند واگر ممازج عطارد

بود پس اشقر گلگون باشد یا نزدیک بان و اگر قمر ممازج مریخ دلیل باشد کمیت احمر صاحب بها باشد و اگر دلیل
شمس بود و ممازج زحل سبزی باشد فولادی و اگر ممازج ان مشتری بود اشهب ابیض بود و صاحب خال
بود و سیاه باشد لبها و دورهای چشم و یال ان و اگر ممازج مریخ بود پس اشقر نیکو و صاحب بها و شاید
رکهای فرک باشد و اگر ممازج زهره اشهب ابیض بود که دران شکل هلال یا خال‌ها باشد یا قریب بان و اگر
ممازج عطارد بود اشهب ابیضی باشد که بران سرخی باشد یا سفید خالص و اگر قمر ممازج شمس باشد اشهب معتدل
باشد و اگر دلیل زهره بود و ممازج زحل پس سبزی باشد که سیاهی زند و اگر ممازج مشتری سبزی باشد
صاحب بها که بران زردی باشد یا سمند یا ابلق نیکو و اگر ممازج مریخ باشد اشقری بود که سیاهی زند
و اگر ممازج شمس بود ابلقی بود نیکو و صاحب بها باشد و اگر ممازج عطارد بود واحمر رنگ بود یا گلگون و اگر قمر
ممازج زهره بود پس سرخی بود که سیاهی زند و اگر دلیل عطارد باشد و ممازج زحل گلگون باشد یا بل بود
و اگر ممازج مشتری بود گلگونی بود مایل بزردی و اگر ممازج مریخ بود رنگ گل باشد مایل بسرخی و اگر ممازج
شمس باشد اشهبی باشد مایل بکبود یا سمند باشد و اگر ممازج زهره باشد سبزی باشد مایل بزردی یا مایل
سفیدی باشد شبیه بابلق و اگر ممازج عطارد و قمر باشد ابلقی باشد مایل بسبزی و اگر دلیل قمر باشد و ممازج
زحل ادهمی که رنگ صافی داشته باشد و اگر ممازج مشتری باشد سمند و اگر ممازج مریخ باشد رنگ فولادی
نازکی باشد که بسرخی مایل بود کرانکه ان صاحب جمال و بها و رونق باشد و اگر ممازج شمس بود اشهب سفیدی
بود خال‌دار و اگر ممازج زهره بود اشهبی باشد که لکه سفید داشته باشد و اگر ممازج عطارد بود اشهبی باشد
قریب بگلگون پس نظر کن بوجه دلیل پس اگر وجه بیرون نحس یا سعدین باشد جنانچه سعد بود والا خطا
پس نظر کن بوجه چهارم اگر منسوب بیکی ازین چهار کوکب باشد که دلالت بر عزه میکرد پس درست و نیکی
ان سعد باشد پس نظر کن بوجه پنجم اگر منسوب بیکی ازانها باشد پس ثبات ان سعدی باشد و نظر کن
بکوکب دلیل پس اگر مشرقی باشد تازه نفس بود و اگر مغرب نحس باشد و اگر مستقیم باشد رهوار و هموار

۱۱۹۹

بود و اگر راجع باشد غیر مطیع و بدجلو باشد و رسنهای خود را از جا بر دارد و اگر وتد باشد سرکش بود
و اگر وتدی و در حظ خود باشد و خارج از تحت الشعاع جلد و قوی و توانا و خوش خوی باشد و اگر خلاف
وضد انچه گفته شد باشد پس برخلاف وضد انچه مذکور شد باشد پس بخلاف اوصاف مذکوره باشد
و اگر مسعود بود و نیکو صورت بود و صاحب بها و میمون باشد و اگر منحوس پس برخلاف وضد انچه مذکور
شد باشد و اگر صاحب حدش سعد بود پس از جمله چهارپایان جنس او باشد و اگر زهره باشد این سعد از
جمل عرب باشد و اگر مشتری از اسبان عجم بوده باشد و اگر صاحب حد نحس بود و لیس از اسبان جنس بود
باشد و معروف العیب بود بلکه بدست کشی بر سیده و اگر خواهی که صاحب چهارپا را بدانی پس اگر
دلیل صاحب طالع باشد چهارپا از صاحب دوم ان باشد یعنی انکه بجای کرو بندی را کذارده و اگر صاحب دوم
از یاران او باشد و اگر صاحب سیوم از برادران یا کسی که بمنزله برادر باشد و اگر صاحب چهارم از پدران
او یا کسی که بمنزله پدر باشد یا چهارپایان وقف ان شهر که از برای جنگ مخالف وقف شده باشد
و اگر صاحب پنجم از ولد او یا کسی که بمنزله ولد وی باشد و اگر صاحب ششم از بنده وی یا کسی که بمنزله بنده باشد
و اگر صاحب هفتم از زوجه او یا همراه او یا همکنان او و اگر صاحب هشتم از یاران همراه و همچنان
وی باشد و مانند ان و اگر صاحب نهم از دین داران یا همراهان و همچنان برادران وی باشد
و اگر صاحب دهم از بعض اصحاب سلطان یا سلطان باشد یا کار کر صاحب دهان و اگر صاحب یازدهم
از صدیقان وی باشد و اگر صاحب دوازدهم از دشمنان وی یا کسی که بمنزله دشمن او باشد چون عرب
برای عجم و استدلال کن بر خوبی چهارپا بر صحت دلیل و در کندی به بطوء دلیل ... باب هفتم از ابرای
سئل مقتولی که ایا قصاص خواهند شد قاتلش یا نه و از مظلومی که ایا از کسی که باو ظلم کرده داد وی را
خواهند کرفت هرگاه سؤال از مقتولی باشد چنانکه گفته شد یا از مظلومی که ایا مقدرت خواهد یافت
برکسی که براو ظلم کرده ایا مظلمه او بوی رد خواهد شد نظر کن در این باب بطالع و خانه عاقبت پس اگر

این دو و قمر در برج منقلب باشند پس چیزی ساقط شود و قدرت نیابد و خوبتر آنست که ناظر باشد صاحب
بیت قمر بقمر و نه صاحب طالع بطالع چه دلالت کند بر آنکه ظفر نیابد کارش و کشته نشود قاتل بقصاص
و همچنین اگر قمر متصل شود بسعدی و قصاص نشود و مگر آنچه بعد از این سعد متصل شود بنحسی پس قاتل کشته
شود مگر آنکه اتصال تثلیث باشد پس باشد چه دلالت کند بر آنکه برسد بوی عذابی باشدی از آهن
و اگر متصل بقمر نحسی باشد در برج منقلب و صاحبش برج اسیر باشد و ناظر بوی پس از آن بزودی ...
شود یا بگریزد بدین تفصیل که اگر نظر وی بصاحب خانه تثلیث باشد پس باشد رها شود بطریق عفو و بخشش
و اگر بتربیع و مقابله بطریق قتال یا بسبب آن خلاصی یابد و اگر مقارنه او را رها کند نهانی یا بگریزد و خلاصی
باید و هرگاه قمر متصل شود بنحسی بعد از آن بسعدی و نحس قوی باشد برسد بوی ضرب و عذابی پس رها ضعیف سعد
شود و اگر نحس قوی باشد دلالت کند بر قتل و عذاب پس اگر مریخ باشد با آهن و تازیانه باشد و اگر
زحل بود بضرب چوب بود و مانند آن غیر آهن و تازیانه و اگر در طالع سعدی باشد این غضب فرو نشیند
بواسطه حلال کردن اولیای مقتول پس اگر در این صورت قمر متصل بنحسی قوی در مکان خود پس این انعام
غیر امرا و اولیای او باشد یا سلطان از وی انعام کند پس اگر با آنچه ذکر شد صاحب عاشر سعد و متصل باشد
با این نحس بنظر یا مقارنه پس اولیای مقتول سخت گیری کنند بر قاتل و سلطان بوی نیکوئی کند و جهد
کند در خلاصی وی پس اگر نظر کند صاحب طالع بطالع غلبه بر اولیای مقتول را باشد و اگر صاحب خانه قمر ناظر
ناظر باشد سلطان وی را خلاص کند و اگر هر دو ناظر باشند هر کدام که اقوی باشد در مکان حکم برای موجب
آن باشد و دلیل باشد بر حاجت قمر آنچه ذکر شد و اگر هیچکدام ناظر نباشند متصل به قمر را بجای صاحب خانه
وی قرار ده و کوکب در طالع را بجای صاحب طالع پس هر کدام که شهادت آن بیشتر باشد دلیل باشد
بر حاجت این امر و بدانکه صاحب چهارم هرگاه ناظر باشد بگوئی که در طالع است تقویت کند دلالت
آنکوکب را و بوده باشد آنکوکب بمنزله صاحب طالع و مراد به مشتری شهادت است که صاحب خانه باشد
حبر

صاحب شرف آن یا صاحب حد یا صاحب مثلثه آن یا صاحب وجه پس جمع شود و تنها از این شهادات بیشتر
پس بدان این را و حفظ کن **مثال مسئله از قاتل و حال وی** نظر کردیم در این مسئله پس

یافتیم طالع را سرطان و صاحبش که قمر بود در مثلثه که
یازدهم بود متصل بمریخ پس مشتری پس عطارد پس نظر کردیم
بقوت مشتری و مریخ که زایل الوتد بود و غریبی و مشتری یا یل
الوتد و مشرقی در خانه زهره و مقارن با وی در مثلثه که
که مکان فرح وی و قوتش بود و چون طالع برج منقلب بود و صاحبش در شرفش با صاحب خانه دلالت
کرد بر سرعت خلاصیش از حبس و چون زهره صاحب خانه قمر و مشرقش بود در خانه خود دلالت کند بر آنکه
مرد شریفی بکوشد در خلاص وی و قاتل وی در خانه وی باشد چه قمر با صاحب خانه خود باشد در خانه آن
پس دلالت کند قمر بر صاحب حریره که قاتل باشد و دلالت کرد زهره که صاحب خانه او بود بر تولی عامل
در امر وی و بود اتصال قمر بمریخ صاحب بیم پس دلالت کرد بر آنکه آن عامل با سلطان متولی امر وی بکوشد
پس قاتل را تازیانه زنند و حبس کنند پس خواستیم بدانیم مقدار این حبس و عقوبت را پس با قیم
میان قمر و صاحب بیم ... درجه و برجی که در آن مریخ بود ده درجه پس دلالت کرد که بوی رسد
ضرب تازیانه و زخم آهن و در حبس و قید ماند شش ماه پس بند از وی برداشته شود و باقی ماند در حبس
شش ماه دیگر از جهت آنچه از درجات اتصال میانه مریخ و مشتری و از جهت اتصال قمر بعد از مریخ بمشتری
خلاص شود بعد از یکسال و اگر برج نحس ذو جسدین بود که دلالت داشت بر تضاعف شش درجه خلاص
بشد تا مدت شش ماه با اذن الله و تمام شد بعون الله آنچه از مسایل متعلق بود به بروج دوازده گانه
و هیچ از آنها فرو گذاشت نشد بحمد الله تعالی والله هو المعین والولی باب در دانستن اوقات استخراج
آن در جمیع مسایل و آنچه در این باب ذکر می شود بمنزله مفتاحی است و نظر داشت در جمیع و از آن توان

حکم کرد بر هر یک هر یک بتنهایی است و از انجا بدانکه اوقات حادث میشود از حرکات و هر ابتدای حرکت که واقع
باشد تا منتهای ان زمانیکه در میانه انها باشد در ان باشد دلیل وقت و هر حرکتی که ابتدا کرده شد تا انکه منقضی شود
و بر سر مزاجی که موافق ان باشد یا مخالف از ان نیز دلیل بر وقت باشد چه در خیر و چه در شر و جمیع حرکات
بر این نحو است که وصف مینماییم بعون الله تعالی پس انکه تغییر حالات و تبدیل اشکالات دلالت کند بر
وقت چه در خیرات و چه در شر و تبدیل اشکال عبارت است از انتقال کواکب از شرق یا جنوب در
هر یک از دورات و تغییر حالات عبارت است از انتقال انها بحسب طول چه از وقتی که یکی از کواکب با قمر
مفارقت میکنند از مرکز شمس تا حین مقابله که صد و هشتاد درجه باشد شرقی اند و از حین مقابله تا
مقارنه دیگر که هم صد و هشتاد درجه باشد غربی‌اند و این حرکت که وصف شد از مشرق تا مغرب
بسبب انهاست بشمس و ذاتی نیست و شرقیت و غربیت کواکب اعتبار میشود بالنسبه بمدار فلک اعلی
چه بین طالع و عاشر و ربع محاذی ان که میانه سابع و رابع است شرقی باشد دلالت کند بر سرعت و
و تعجیل و ربع میانه طالع و رابع و ربع محاذی ان که میانه عاشر و سابع است غربی باشد دلالت کند
بر ابطاء و تاخیر و این بحسب قول متقدمین است و اما ماشاءالله مصری پس مخالفت کرده با قوم پس ربع
سریع فلک را قرار داده موضعی که مساعدت بطلوع مینماید و ان از رابع است تا طالع پس تا عاشر از جهت
توالی و نامیده است این ناحیه علیا را سریعه صاعده بسبب ابتدا کردن فلک از این ناحیه بصعود و نامیده
است میانه عاشر و رابع را بر خلاف توالی یعنی ناحیه سفلی ابطیه و منحدره از جهت ابتدا کردن فلک
از ان بانحدار و انحطاط و درنگ کردن بظهور و این قول بعکس نسبه باشد و اما انتقال بحسب عرض پس
انست که کوکب صاعد باشد در شمال یا هابط باشد یا صاعد در جنوب یا هابط پس تحویل کند از صعود به هبوط
یا از شمال بجنوب یا بر عکس و هم چنین و اما تبدیل اشکال کواکب پس از مقارنه انها با شمس تا وقت شرق
انها وقتیست و از ان تا مقام اول انها نیز وقتی است و از ان تا غایت رجوع انها وقتی است و از ان

تا انتهای

تا انتهای اقامه ثانیه نیز وقتی است و از ان تا ابتدای خفای انها نیز وقتی است و از ان تا مقارنه دیگر نیز وقتیست
و نیز بدانکه از حرکت متعارفه کواکب که بر عکس حرکت فلک اعلاست و از مغرب بمشرق است بواسطه
مرور انها بدرجات کواکب و بروج نیز وقتی است و از حرکت فلک اعلا که از شرق بمغرب است و انتقال
کواکب بموضع میوت و بمواضع کواکب بحید و نور نیز وقتی است و از تسییر درجه طالع و درجه کوکب بر ادوار
یکسال یکماه یا یکروز ارش یا پس تا انکه برسد بجرمهای کواکب و شعاع انها و اجزای بروج و سهام
نیز وقتی است و گفته است ماشاءالله و ابو علی خیاط که شاگرد اوست که تسییر بدهد درجات را بسالها
و ماهها و روزها و تسییر بدهد درجات کواکب را نیز بطول و عرض ارش و پس و جمیع حرکات فلک که
از انها وقت دانسته میشود این حرکات است که بیان شد از برای تو و بدانکه دلیل اوقات خفیفه هرگاه در
بروج کواکب سیکره (?) یا منقلبه باشد دلالت بر روزها کند و دلیل اوقات طولانی در این موضع دلالت بر سالها
و ماهها کند و اگر دلیل در بروج کواکب گران رو باشد یا ثابته دلالت بر سالها کند و در بروج ذو جسدین
دلالت کند بر ماهها و در بروج منقلبه بر روزها و موضع سریع از طالع دلالت بر سرعت در وقت کند و ان
همان ناحیه علیاست که مذکور شد و موضع بطی از فلک و ان همان ناحیه منحدره است دلالت کند بر بطوء در
وقت و طالع و وسط السماء دلالت بر تشکل ایام کنند و سابع از انها ابطا باشد و دلالت بر مانند شهور
کند و وتد الارض از همه ابطا باشد و دلالت بر سنین و مانند ان کند و هرگاه کوکب دلیل بر وقت در
برج ذو جسدین تضعیف کن انچه را یافته از وقت معرفت استخراج دلیل وقت و مراد از بیت نایبه
که بگیری دلیل بر وقت را از کواکب هر چند قوی باشند هرگاه شهادت مر انها را در مسئله نباشد و نه حظی
در ان داشته باشند مگر نیرین را چه انها را دلالتی در وقت باشد که غیر انها را نباشد و دانسته نمیشود وقت
مگر از قابل تدبیر صاحب طالع باشد و چه صاحب حاجت هرگاه این دو ناظر مناظر باشند با یکدیگر و الا از
قابل تدبیر یکی از این دو یا از نیرین یا از قابل تدبیر قمر و دیگر ان نیز ناظر باشند بطالع دلیل بر وقت مگر انکه بدانی

دلیل وقت را چه ان اولی باشد از بزرین پس استدلال کن بر شمس و تشریق و تغریب ان از ارباع فلک
شمس بر وقت بران طریق که وصف کردیم و بنمایم نیست، بعد گفته است بطلمیوس که نظر میکنم بصاحب طالع
شمس و قمر پس هر کدام که قوی باشند که ناظر باشد بان صاحب خانه و صاحب حدش و ناظر بان در وتد باشد
یا در مایل الوتد پس دلیل باشد بر وقت در دورش در فلک و اتصالش بکوکب و ان دلیل که اگر در وتد باشد

دلالت بر آنها کند ...

و یا در مایل الوتد پس دلیل باشد بر ماهها و اگر ساقط باشد بر روزها و ساعتها و حال ان امر و عظم ان بر اندازه
منزله این کوکب باشد که بحسب حال ان در صورت مسئله است و جوهر این کوکب که دلالت ان بحسب دلالت
وی باشد بالذات و حالش که بحسب عوارض وی باشد از سرعت و بطوء و مانند ان ها و اما کیفیت ان امر بان
انکه مقارن چه واقع شد پس از نظر کواکب و اتصال انها بان کوکب اما صیت حکما درین باب است که
نظر کنی که کدام اولی اقوی است از شمس و قمر و صاحب طالع بطالع پس ان باشد دلیل نظر کن که در کجاست
و قوت ان بر چه قدر است و در چه برج است ثابت یا منقلب یا ذو جسدین و در وتد است یا مایل الوتد چنانکه وصف
کردیم بحسب دوران و بحسب اتصال ان بنجوم نحوست دهنده و سعادت دهنده از انواع اتصالات و بحسب
همراه خاصه مر قمر و اتصالش و نظرش در مر خصوصا هرگاه قمر در ممرش در برج مونث باشد یا در وتد یا مایل
الوتد باشد معرفت وجوه بنجگانه در وقت بدانکه جمیع اوقات در همه مسائل از پنج وجه بیرون نیست
اول انکه نظر کنی که چه قدر است از زمان میانه ان سوال با رسیدن بسکر و متصل بجسد گردان رو متصل بیس
بدین قدر باشد دوم انکه ملاحظه کنی زمانی اکه میانه ان سوال است تا رسیدن متصل بدرجه که دران باشد
متصل به در وقت سوال از ایام و ساعات پس این نیز بمقدار وقت باشد سیوم انکه بشماری درجات
میانه متصل و متصل به را چه اتصال بجسد باشد و هر جزو پس بگردان از برای هر درجه سالی یا ماهی یا روزی
یا ساعتی بر اندازه سرعت موضع دلیل و بطوء ان و دلالت برج اتصال اگر ثابت باشد سال و اگر ذو جسدین
ماه و اگر منقلب باشد روز چهارم انکه نظر کنی کوکب والی بر دلالت وقت را که چه قدر است سنین صغری

ان

ان پس وقت بران مقدار باشد اگر فوق الارض و شرقی باشد ساعات باشد و اگر فوق الارض و غربی ایام
و اگر تحت الارض و غربی سنین و اگر تحت الارض و شرقی شهور چنجم انست که نظر کنی کوکب والی بر مسئله وقت
را که در چه برج است پس مقدار مطالع ان برج تعیین کنی وقت را اگر ثابت باشد سنین و اگر ذو جسدین
شهور و اگر منقلب باشد ایام و ساعات باشد که وقت بعده میانه طالع و میانه قابل تدبیر باشد از دو دلیل یا میانه قابل
تدبیر و طالع بهر برجی ماهی و اگر وقت که قمر دلالت بران کند در وعده و روا‌ئی حاجت بگاه باشد یا دو ماه
و اگر دلالت تدبیر باشد از اجتماع بگاه و در عطارد در باب وعده حاجت پنجاه و سه ماه نیز و هرگاه دلالت
تدبیر باشد از او قطعی نباشد دلالت کند بر جهت ماه و زهره در باب وعده ده ماه و هرگاه والی تدبیر باشد
هشت سال و دور شمس یکسال یا نوزده ماه یا نوزده سال و دور برج هیجده ماه یا دوازده سال و دور مشتری
دوازده ماه یا دوازده سال و دور زحل سی ماه یا سی سال و دانستن بطوء و سرعت از جمیع این حالات
بدین گونه است که مذکور شد چه کوکب قابل و دافع اگر هر دو در میان ناحیه شرقی باشند و هر دو سریع
باشند بالذات و سریع السیر بگردان از برای هر درجه میانه دو دلیل از درجات اتصال یک ساعت و اگر هر دو
کوکب در میانه عاشر و سابع باشند دلالت کنند بر شهور بعدد درجاتی که میانه انها است و اگر هر دو کوکب
در میانه سابع و رابع باشند دلالت کنند بر سنین و اگر میانه رابع و طالع باشند بر شهور پس هرگاه حالت
ذاتی عارضی هر دو کوکب موافقت کند با انچه گفته شد و هرگاه مخالفت کند چنانکه کوکب بالذات سریع
سریع باشد و بالعرض بطالع غربی بطیء دلالت کند بر توسط امر پس توقف کن درجات اتصال میانه انها را
بهر درجه ماهی و هرگاه دانستی انچه گفته شد پس مزاج بده میانه دلالت ناحیه طالع و جوهر کوکب و برج و موضع
ان و شکل کوکب چنانکه بیان کردیم پس حکم کن بعقل خود چه خطا کواهی کرد انشاء الله قول والیس
در اتصال قمر گفته است که نظر کن بمتصل به قمر پس اگر در برج ثابت باشد هر درجه میانه انها را سالی قرار ده
و اگر برج ذو جسدین باشد و ساقط نباشد از اوتاد هر درجه را نیم روز بگاه قرار ده و اگر ساقط باشد از

سنین صغری

زحل	مشتری	مریخ
۳۰	۱۲	۱۵
شمس	زهره	عطارد
۱۹	۸	۲۰
قمر	راس	ذنب
۲۵	۳	۳

الثابت

الوتد	المایل	الساقط
سنه	شهر	

ذو جسد

الوتد	المایل	الساقط
شهر	یوم	

المنقلب

الوتد	المایل	الساقط
یوم	ساعه	ساعه

از وتد هر ده درجه یکساعت و بهتر انست که اتصال ان بسعود باشد و بدانکه انچه مذکور شد از اوقات بحسب
دراز اوقات و بسا باشد که اوقات استخراج شود از شبهای بکر چنانکه قمر هرگاه در موضع حاجت باشد در
مکانی قوی شبیه بطبیع حاجت پس بر ورکند بصاحب طالع یا بصاحب حاجت و وی ناظر باشد بموضع حاجت
دلالت کند بر روائی حاجت در این وقت و همچنین اگر مسئله ابائی باشد و سرتوبه بحصول توقیت کن بقدر
اجرام کواکب پیش از اتصال و بدانکه توقیت بشهر نباشد مگر در قمر که تمام شود دوره قمر و بسا باشد که
دو کوکب از یکدیگر منصرف باشند و قمر مرور کند بهر دو و اتصال حاصل کند میانه انها صاحب طالع و صاحب
باشند یا داخل شود در درجه طالع باشد بهر درجه روزی و بسا باشد که وقت از دخول شمس در درجه طالع باشد
یا موضع حاجت یا موضع رب الحاجة و تحویل تفسیر و هر امر را از انحالی که بر است یا تمام کند از انجا که
میکند در هنگام دخولش در ارباع ربیعی صیفی خریفی و شتوی بالفنیه باز نه و از همین جهت باشد که حکما
ان انتقال تشبیه کرده اند و قول بعضی از حکماست که دلیل وقت یا صاحب حاجت اگر در مسئله نهار نهاری
باشد و در لیله لیلی دلالت کند بر سرعت و همچنین اگر حاجتش برجی ناظر و شاهد باشد و با ان
سعدی باشد و در یکی از وتد طالع یا عاشر باشد و بوده باشد اتصال بدرجه خاصه از حد خودش یا انکه اتصال
بمقارنه باشد در بیت الحاجة چه این احوال همه سریع میکند دلالت او تا در او انها را بر ایام غلبه دهد و در ثانی
رابع و سابع دلالت انهار بشهور و کواکب بر دو همچنین در دوم و پنجم و هشتم و در زایل دلالت کند بر
ماطله در حاجت نا تمام شدن دوره کوکب مانند ان پس نظر کن در این وقت رسیدن دلیل در
بغلهای قوت خود یا بدل اشکال افقی یا رسیدن بمقابله یا رسیدنش بموضع حاجت یا ملاقات دو دلیل
در طالع یا موضع حاجت یا رسیدن تیسیر طالع تعدیل مجلس حاجت هر برجی یا سالی و رسیدن صاحب حاجت با
دلیل طالع در جهای اوتاد را یا بمقدار دوره صغرای دلیل و هرگاه دلیل بر وقت از منقلب قمر یا منصرف
ان باشند نظر کن که چه وقت مقارن میشوند در برجی که در انست قمر در وقت مسئله یا بر زیر سعادت ان با

مقابله

مقابله ان پس از این وقت را تعیین توان نمود و این اقوی دلایل وقتی است سهم الوقت بگیر از درجه
طالع تا درجه دلیل پس اگر صد و هشتاد درجه کمتر باشد کم کن از او از درجه شمس و اگر بیشتر باشد از درجه نظیر
موضع شمس پس هر جا که رسد صاحب حد ان درجه دلیل بر وقت باشد پس نظر کن بصاحب حد که در چه
موضع باشد از طالع مسئله یا طالع تحویل سال برابر یکدیگر باشد پس حکم کن بر موضعش از طالع چنانکه وصف شد
چه اگر در حد صاحب طالع و دلیل ان واقع شود پس این حاجت بر اید در همین روز و همچنین نظر کردن
صاحبخانه قمر بان دلالت کند بر سرعت در مسایل و هند اگر ان در امور پس اگر نظر تربیع باشد در همین
روز واقع شود و اگر تثلیث در برج وقوع یابد بازن بعد باب دیگر هرگاه خواهی بدانی وقت خبر را
نظر کن بسهم الحاجة پس بشمار از ان تا کوکبی که دلیل است بالطبع بر حاجت در برج طالع پس بگردان هر
درجه را روزی یا ماهی یا سالی پس اگر سهم یا کوکب دلیل حاجت در وتد واقع شود پس دلالتش بر اعشار
بیشتر باشد و نظر کن اگر برج منقلب باشد پس باین عدد ساعات باشد و اگر ذو جسدین ایام و اگر ثابت
باشد شهور و اگر در مایل الوتد باشد پس از همه دورتر باشد پس اگر منقلب باشد پس بان عدد ساعات
باشد و اگر ذو جسدین ایام و اگر ثابت باشد شهور و اگر در مایل الوتد پس از همه دورتر باشد پس اگر
منقلب باشد دلالت بر شهور کند و اگر ذو جسدین بر سنین و اگر ثابت بر قرون قول بطلمیوس
نظر میکنی بشمس که در حد چه کوکب باشد پس وقت بر اندازه سنین کبری او باشد پس اگر صاحب حد در
عاشر باشند و سوال از مدت صاحب عاملی باشد و زحل باشد مثلا پس دلالت کند بر انکه پنجاه و هفت
سال قائم نماید در عمل خود و اگر در عاشر باشد لیکن در شرف خود نباشد دلالت کند بر شهور نه بر سنین
و اگر در ساقط باشد چون ثانی پس باقی ماند این چه سلطنت وجه غیران دلالت کند بر پنجاه و هفت روز
یا پنجاه و هفت ساعت و همچنین در سایر کواکب و بدانکه هرگاه صاحب حد مذکور یکی از سعدین باشد دلالت
کند بر انکه هرگاه منقضی شود دوره یا تمام شود وقت عاقبت امرش افضل باشد از انچه پیش بوده و در سرور شادی

و دور زحل خودم

سنین کبری

زحل	مشتری	مریخ
شمس	زهره	عطارد
قمر	راس	ذنب

باشد و اگر یکی از رکنین باشد پس بر اید از عمل خویش مهموم و غمناک و خوفناک و اگر عطارد باشد پس میانه
بود و بسا هست که کم شود از سنین کبرای کوکب چنانکه چیانه کوکب و یکی از رکنین پانزده درجه باشد چه
پانزده درجه کم شود و اگر زیاده از پانزده باشد هیچ کم نشود و ضرر رساند و اگر کمتر باشد بر همان قیاس
کم شود از عدد مثلا اگر چهارده درجه باشد از سنین کبری چهارده کم شود و بر این قیاس نایب دیگر در وقت
که از اسرار احکام بطلمیوس است در سؤال از خبر باشد نظر کن درجه طالع و از او چندان کن پس قسمت
کن بر سی انچه بر اید عدد سالها باشد و انچه باقی ماند در دوازده ضرب کن و بر شصت قسمت کن انچه
بر اید عدد ماهها و ایام باشد و انچه باقی ماند در سی ضرب کن و بر شصت قسمت کن انچه بر اید عدد ایام باشد پس
انچه حاصل شود عدد سنین و شهور و ایام باشد نایب دیگر در وقت نظر کن تربیعهای شمس و تربیعهای
قمر چه کوکب ناظر است بیلت نحو دلیس بسر برده انهار زنا و فتی که تمام شود تربیعات و مقابله انها پس این باشد
و دلیل بر وقت در نفع و ضرر و اگر دلیل بر وقت پس نظر کن که چه قدر است میانه ان و سقوط ان در
مغرب بحجب سیر یعنی مطالع از اجزا پس بر ان مقدار باشد وقت نایب دیگر در وقت نظر کن میانه
بجزء قمر پس از اجزا انکه میانه است و تربیع یکی از رکنین پس شماره این اجزا باشد وقت با ایام یا شهور
یا سنین و اگر قمر در طالع باشد و زحل در عاشر پس وقت هیجده ماه باشد و اگر بدل زحل مریخ باشد وقت
وقت پانزده ماه باشد و اگر در اول روز باشد که شمس قریب بطالع است وقت جهت و هجر و ز باشد
عدد سنین صغری قمر و اگر در اخر روز باشد وقت نه ماه باشد عدد برج میانه نحس و شمس و اگر انجا نباشد
و نه یکی از رکنین در عاشر باشد و نه یکی ... بر هفت کوکب در ان باشد بلکه کوکب در نهم یا سوم یا دوم یا پنجم
یا یازدهم باشد پس بشمار از جایی که یافی قمر تا موضع رسیدن ان تربیع احد رکنین بهر درجه یکسال پس این باشد
وقت وقوع شر چه انها دلالت بر شر کند نایب دیگر در وقت حکم بخبر باشد و اگر سؤال از وقت رسیدن
این خبر باشد نظر کن مثلا بکوکبی که عطای خیر بسیار را باشد مثلا از ارباب مثلثه شمس یا قمر و فتی که منتهی شود

ذکر خفی

بجزء طالع وقت است که بهر برجی وزنی یا ماهی یا سالی پس اگر این ستاره برسد باین موقع و اتفاق چند این خبر
مثلا پس در تربیع طالع واقع شود و ان خانه هجب و اگر این نیز خلاف کرد پس اعاده کن حساب خود را چه خطا
کرده نایب دیگر در وقت اگر سؤال از ان شده که کی خواهد شد نظر کن در رو رسنیس و در بیقر که کجا باشد
موقع ان و چه باشد حال وی دیگر یا بهر ... خانه او پس اگر انها در خانه خود باشد یا شرف خود یا حد خود و بری باشد
از نحوس پس بشمار ... انها تا سعدی که از نیز ملاقات کرده بدرجهای مستویه پس ان هنگام وقت نکبت
باشد پس بر ... حکم کن بماهی یا سالی چنانکه قبل ذکر شد پس اگر در وتد باشد در منقلب ساعات باشد
و در ذوجسدین ایام و در ثابت شهور و اگر در مایل الوتد باشد در منقلب ایام و در ذوجسدین شهور
و در ثابت سنین و در زایل الوتد در منقلب شهور و در ذوجسدین سنین و در ثابت ایام و این در وقتی باشد
که ارباب مثلثه بر نوبت منحوس نباشد پس اگر فاسد باشد و سؤال از خیر باشد پس وقتی که بر اید از این
نحوست و داخل حیث خود شود یا شرف خود یا حد خود یا ناظر سعد شود خواهد بود انچه سؤال شده از فرح و شادی
باذن الله قول مصنف تمام شد کتاب بمنتهای کمال انچه قصد کرده بودیم و الحمد لله ولی الحمد و اهل الفضل
و صلی الله علی سیدنا محمد حبیبه المصطفی و اله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل تمام شد
ترجمه رسایل ابی یوسف یعقوب بن علی القصرانی و بدانکه ابن جعفر قلیل البضاعه راود بحیثیتی مدتی از اصلاح و تصحیح این
کتاب کوشیده مهما امکن انچه بحسب قیاس و کتب قوم موافق باشد در این ترجمه ضبط نموده ملاحظه مطابقه با اصل
را چندان در نظر نگرفت چه از اصل زمان تصنیف تا حال که زمان اتمام این ترجمه است و موافق است با محرم
سنه ۱۲۳۰ هجری نخمینا هزار سال گذشته نسخه در این اوان منحصر بود در دو
کتاب که از اغلاط صحت عاری بود و بر واضحت که
در صورت مذکوره ... باقی
سنه ۱۲۳۰

مجلس شورای ملی
کتابخانه

۲۰۰

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه